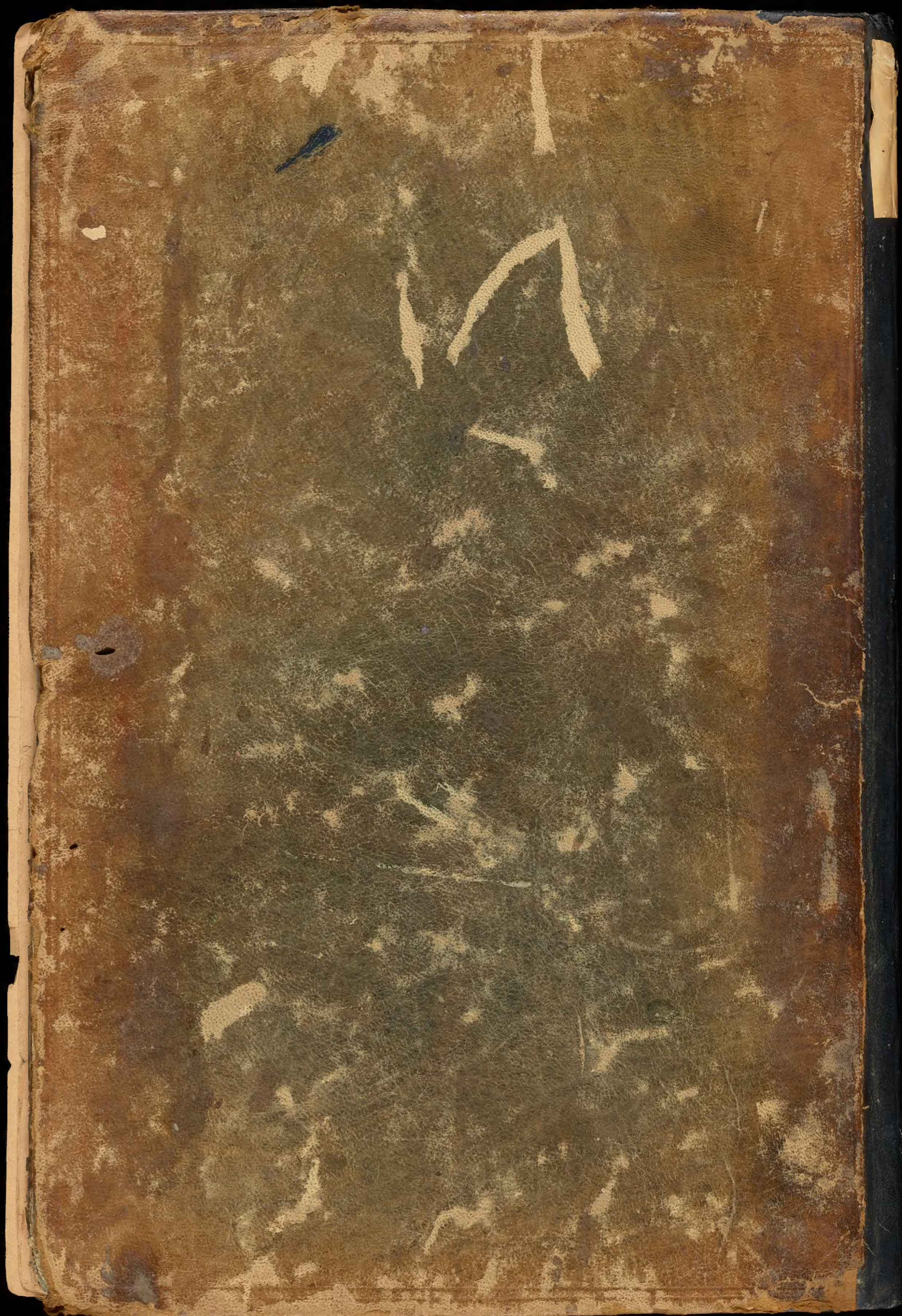
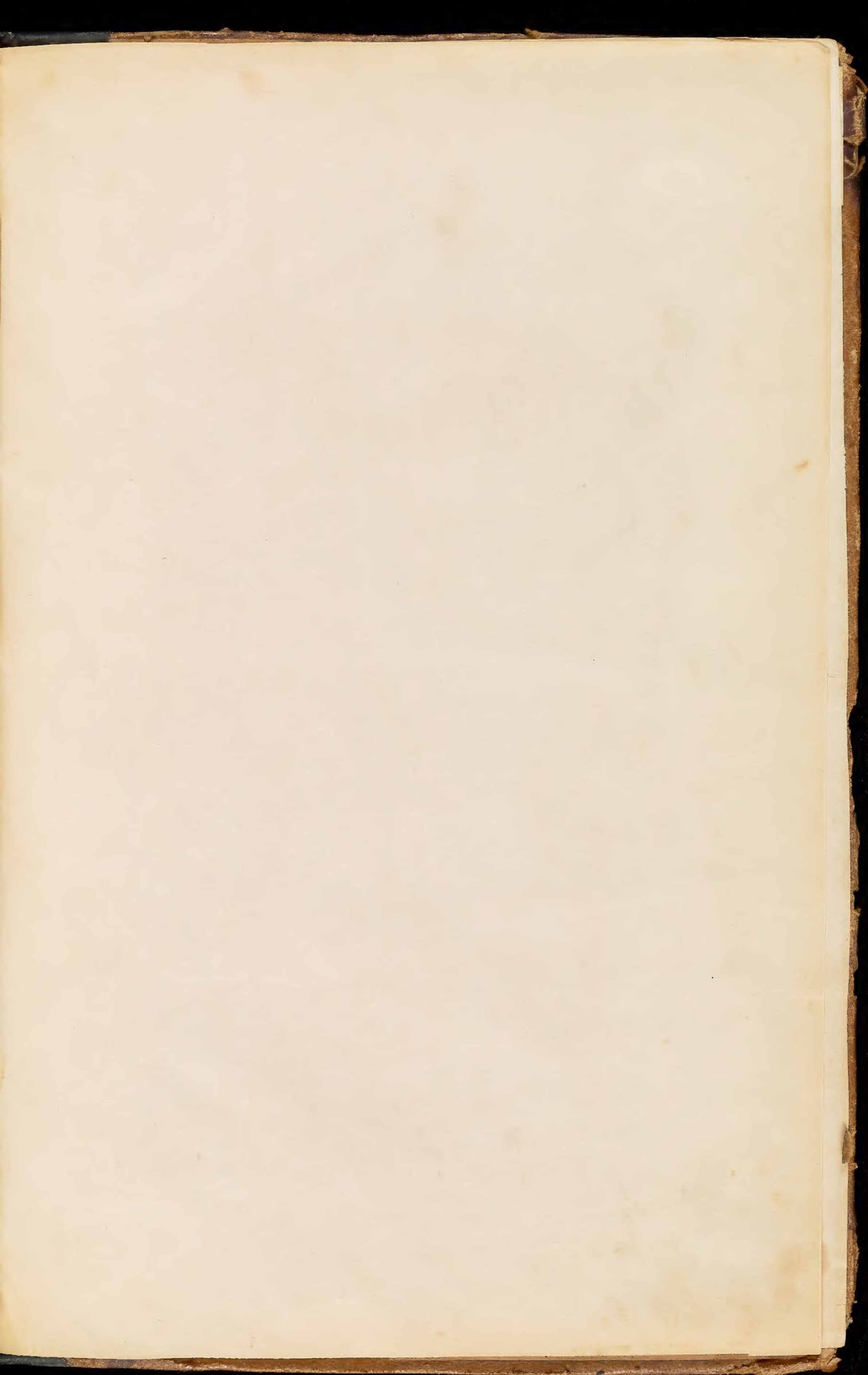
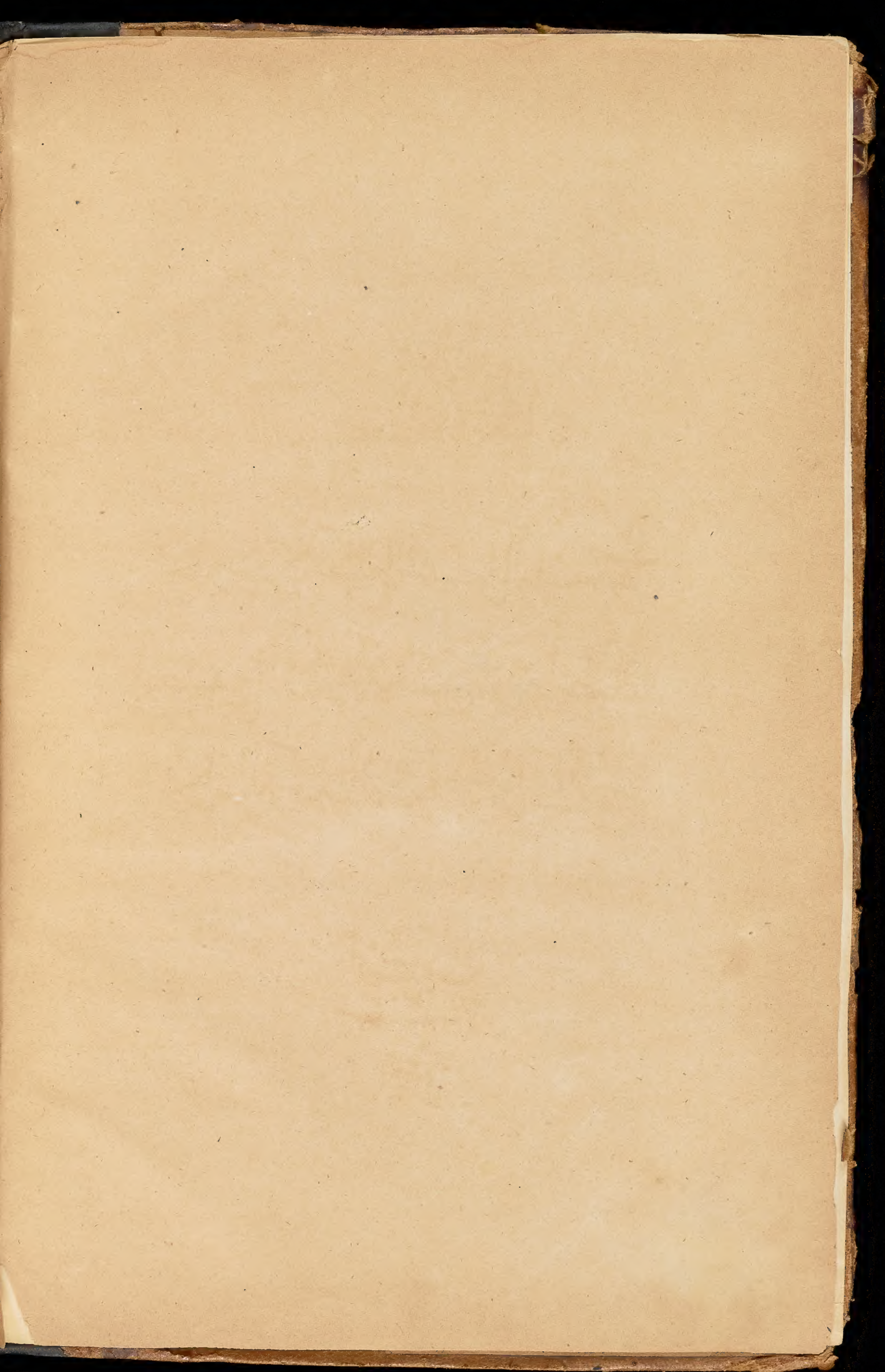




GETTY RESEARCH INSTITUTE
3 3125 01144 7410





هو الله
سبحانه و تعالی

جلد سیم کتاب مطلع الشمس تألیف جناب
صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات
و دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی دامت افاضاته

ایت ئیل
سنه ۱۳۰۳
هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد لله علی نعمته و نواله والصلوة علی سیدنا محمد و آله چنین گوید چاکر
درگاه جهان پناه محمد المدعو بالحسن المشتهر بصنیع الدوله غفر الله ذنوبه
وستر عیوبه که چون تألیف جلد ثانی کتاب مطلع الشمس که بشرح احوال و آثار
ارض مقدسه مشهد الرضا زادها الله کرامةً و شرفاً اختصاص داشت نسبت باستان
ملائک پاسبان حضرت ثامن الائمه و کاشف الغمة عن الامة سیدنا ابو الحسن الثانی
صلوات الله علیه از جانب این ذلیل خدمتی بود قلیل استدعای سعادت قبول و تمنّی
اسعاف مأمول و بعتبهٔ علیهٔ عظمی عریضهٔ عاجزانه مشتمل بر حاقّ عقیدت راسخهٔ این
ضعیف و جوامع مطالب مطویهٔ آن تألیف و اظهار کمال ابتهال و ضراعت و رجای نیل توجهات و
شفاعت معروض افتاده و از جانب کارگذاران آن ناحیهٔ مقدسه منشوری موشّح بخاتم مبارک
با یک قطعه نشان طلای مینا بافتخار حقیر در میان عالمیان شرف صدور پذیرفته بود لاجرم در
اوّل این جلد اخیر که از مجلدات حالات منازل این باب تقریر خواهد کرد نخست عین آن عریضه را بطولها
بر نگاشتم آنگاه بجادهٔ سخنی که داشتم قدم تدوین گذاشتم

صورت ذریعة الولاء که از جانب مؤلف عفی الله عنه بجناب فضایل مآب شیخ اجل حبر نحریر ادیب بارع صدر الأفاضل شیخ محمد مهدی قزوینی عبد الرب آبادی آتاه الله ما یأمله فی الدارین من الفیوض والأیادی بحضور پرنور امام همام علی بن موسی علیه الصلوة والسلام عرض نموده است

یا زائراً قد نهضا — مبتدراً قد رکضا

وقد مضی کأنه ال — برق اذا ما أومضا

ابلغ سلامی زاکیاً — بطوس مولای الرضا

سبط النبی المصطفی — وابن الوصی المرتضی

من حاز عزاً اقعسا — وشاد مجداً ابیضا

وقل له عن مخلص — یری الولا مفترضا

که ای آیت رحمت الهی

بندهٔ شرمندهٔ باغی طاغی حسن بن علی بن الحسین المراغی

بعد از اقرار بوحدانیت صانع عالم و نبوت رسول خاتم

صلی الله علیه وآله وسلم

اداء شهادت میکند و عرض عقیدت مینماید

که همانا ولایت تو با آباء سبعه و ابناء اربعه

امانت معروضه است و طاعت مفروضه

و میثاق عتیق است و عهد وثیق

امتحان قدیم است و پیمان عظیم

رحمت سابقه است و نعمت سابغه

بعث اولی است وصفقهٔ علیا

ندای نخست است وصلای الست

فرض اول است وحکم ازل

کر انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین

ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا

آسمان بار امانت نتوانست کشید : قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

وشما

ای اهلبیت نبوت وخاندان فتوت

ودودمان کرم واولیاء نعم

ومظاهر جمال وعناصر جلال

وسبیل اعظم وصراط اقوم

وظل شهود وحاصل وجود

وخلاصهٔ ادوار ونتیجهٔ ادهار

صنایع پروردگارید . وخلق صنایع شما .

فأیم الله

ایتها الاشباح المنورة والارواح المطهرة

والنفوس الکریمة والعکوس القدیمة

ما خلق الله

سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة

ولا فلکا یدور ولا بحرا یموج

ولا فلکا یجری ولا نجما یسری

ولا ریحا یهب ولا سحابا یسکب

ولا عینا تنبع ولا برقا یلمع

ولا نهارا یضیء ولا ظلا یفیء

ولا شمسا تنیر ولا طائرا یطیر

ولا نارا ولا نورا ولا جنة ولا حورا

الا لاجل محبتکم و نیل ولایتکم

والله لولا انتم ما کانت الد ÷ نیا ولا جمع البریة مجمع

من اجلکم خلق الزمان و ضوئت ÷ شهب کنسن و جن لیل ادرع

بابی انتم وامی

علم حقایق اشیا و معانی اسماء

و سر مواریث انبیا و خصایص اوصیا

از قمیص آدم . و عصای شعیب . و حجر موسی . و خاتم سلیمان

و سلاح رسول الله . و جفر ین احمر و ابیض . و صحیفه جامعه . و مصحف فاطمه

همه در نزد شما است

فایات الله کلها لدیکم ومواریث النبوة بین یدیکم

وعندکم ما نزل به الروح الامین وهبطت به الملائکة علی المرسلین

هذا اعتقادی قد کشفت غطائه ÷ سیضر معتقدا به او ینفع

از آن شیعهٔ این اعتقاد است و فروع این اجتهاد

که بحضرت امامت عظمی و کرسی خلافت کبری خدمتی پرداخته ام

و در موضوع ائمه مشهد طهر و قدس و ناحیهٔ قرب و انس کتابی ساخته ام

که در ظرف یکهزار و یکصد سال تمام که این مقام

مستودع هیکل همیون علیه التحیة والاکرام

گردیده است هیچ نظری نظیر آن ندیده است

و این خدمت مبارک میمون در طول این احقاب و قرون

بر عهدهٔ افاضل فرقهٔ محقهٔ شیعه بلکه عموم علماء این دین و شریعه

دینی بوده که هیچ روزگار تقاضای آن مینموده

تا آنکه در شهور سال یکهزار و سیصد هجری

با عضویت اردوی ملتقی از بیست هزار شیعهٔ اثنی عشری

در رکاب منصور

مرزبان ممالک محروسهٔ امامیه

و پاسبان احکام طریقهٔ جعفریه

مجدد مذهب اهل البیت من بین المذاهب

غلام با خلاص امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

ابو المظفر (ناصر الدین شاه) ایده الله

بنیت حج بیت سناباد الذی به السناباد للعاکف فیه والباد

احرام نمودم و با سن کهولت هزار بادیه بلبیک پیمودم

وقتی که بآن تربتِ مطهّر رسیدم و ضریحِ منوّر بوسیدم

با خود گفتم که ای دل

قبر امام هشتم سلطان دین رضا — از جان ببوس و بر درِ آن بارگاه باش

علم الله

که از مشاهدهٔ انوارِ رحمت و معاینهٔ آثارِ مغفرت

خود سختیهای کشیده و تلخیهای چشیده را شکرها گفتم و منتها بردم

منت از بختِ مساعد که پس از راهِ دراز — بر درِ کعبهٔ جان بست دلم عقدِ نماز

اینچنان کعبه که هر کس بصفا دید در آن — منت از خارِ مغیلان کشد و راهِ دراز

حمدتُ علی فرطِ المشقّة رحلةً — أتاحت لعینی اجتلاءَ محیّاکا

وقد کنتُ بالتذکارِ فی البعدِ قانعاً — وبالریحِ ان هبّت بعاطرِ ریّاکا

فجلّت لیَ النّعمی بما انعمتَ بهِ — علیَّ فحیّاها الالهُ وحیّاکا

پس

طائفانِ اسمانیِ آن قبهٔ شامخه و عاکفانِ جاودانیِ آن بقعهٔ باذخه

در آن سالِ سعادت تمثال بحکمِ للأمورِ اوقاتٌ وآجال. وللأعمالِ اهلونَ ورجال

برحسبِ اشارتی که در عالمِ باطن و نشأهٔ کامن

از آن جانبِ اقدس داشتند برای اداءِ دینی از ذمتِ امت بر عهدهٔ من نگاشتند

و من امتثالِ مشیّتِ علویه و انقیادِ ارادهٔ رضویه را

در استقصاءِ اصولِ آثارِ جغرافی . و استیفاءِ مهمّاتِ وقایعِ تاریخی

و استنفادِ امّهاتِ احوالِ رجالی .

وغیرها از عناوینی که علقهٔ ارتباط با انخطهٔ شریف وصقع منیف داشت خوض نمودم ومجموعی پرداختم مترجم بمطلع الشمس منطوی بر تشریح

اولیت روضهٔ مبارک ٭ وبدائت قبهٔ معلاة ٭

ومآثر حرم مکرم ٭ ومزایای ضریح مقدس ٭

وتفاصیل وتشاکیل ابنیه واساسات واضعه

در حوالی واکناف ونواحی واطراف مرقد پاک ٭ ومضجع تابناک

از ابواب مرصع ٭ ودروب ملمع

ومصاریع منبت ٭ وعضادات مثبت

وعتبات مروق ٭ واروقهٔ مسردق

وستارات مذهب وحجابات مرتب

وقباب منجد ٭ وقوائم مشید ٭ وجدران ممرد

ومقصورات ملون ٭ ومآذن مزین

ومحاریب منقش ٭ واسطوانات مرقش

والواح معظم ٭ وتاریخات منظم

وخطوط ممیز ٭ وکتائب مطرز

وصحون مزوق ٭ وصوامع منمق

وماسواها

(من آسایس) قد بناها التی فاعلی بناها

(ومن بیوت) اذن الله ان یترجماها

ومحتوی براحوال حالیهٔ شهر شریف دار القدس مشهد
از قبیل تفصیل کتابات وکیفیات
جوامع ومساجد ومدارس وزوایا
وفنادق وخوانق ورباطات ونکایا
وتعدید وتحدید
محلات ۰ واسواق ۰ وحمامات ۰ وشوارع ۰ وسکک ۰ وزقاق
وباره ۰ وبروج ۰ ودروب ۰ ومراتب ۰ وارباض ۰ وفضلان
وضبط
معظمات وقایع ۰ وسوانح ۰ وحوادث ۰ وخطوب
وایام مشهودهٔ غلبات وقتلات وحملات وحروب
وانقلابات عبرت امیز ۰ وتبدلات حیرت انگیز
که در نوبتهای دولتهای گوناگون ۰ بر ان خجسته خطهٔ همایون
جاری شده است وطاری گردیده
وفهرسهٔ
اسامی وتراجم اعاظم رجال منسوبین ۰ بان مختلف کردبین
وبزرگانی که در انجاك خفته اند ۰ ودران استان اسوده اند
از سلاطین مغفور ۰ وملکزادگان مبرور ۰ ومشایخ مشهور
وعارفان معروف ۰ وعالمان معلوم ۰ وارباب کلام موزون ۰ واصحاب خطوط منسوب

و وجوهِ خدّام و خزّان ◦ و قهارمهٔ شغلِ شریفِ حجابت ◦ و قیّمانِ منصبِ خطیرِ سدانت

که عمرها از سرِ صدق و دیانت درین دهلیزِ عزیز بپای برده اند

و شرائطِ زعامت که پاس گردون اساس بجای آورده اند

فما لهذا الکتاب الجامع لشوارد البدایع واوابد الروایع

لا یترک دقّة ولا جلّة الّا استقصاها ◦

ولا یغادر صغیرة ولا کبیرة الّا احصاها ◦

آنگاه اخبارِ منازل و نقاطِ واقعه

در طیِّ خطّیِ ورود و صدور و قوسیِ صعود و نزول را

در ضمنِ دو مجلّد مخلّد ساختم بمثابهٔ دفتین نسبت بمجلّدهٔ وسطی

ومع تلك التبعیّة

چون بر تعیین و تبیینِ احوالِ اراضیِ حلّ و ترحال

و شجونِ احادیثِ بلادِ سهول و جبال

اشتمال دارند

هم جالبِ نظرِ مجاورِ قریبند ◦ و هم جاذبِ خاطرِ زائرِ بعید ◦

امّا المجاورون فهدوا الی الطیّب من القول ◦ وامّا الزائرون فهدوا الی صراط الحمید

و سپس هر سه مجلّدِ کامل ◦ آن دیوانِ حافل را

که از اشتمال

بر شرائفِ حِکَم ◦ و طرائفِ اخبار ◦ و عقائلِ کلِم ◦ و نفائسِ آثار ◦

و آیاتِ محکمهٔ اتّعاظ و اعتبار ◦ و دواعیِ مبرمهٔ تیقّظ و انزجار ◦

(هو وبهي دفتري است معرفت كردگان)

برای تعمیم انتفاع بپیرایۀ انطباع اذن دادم

ومحض انکه مشحون از شئون کرسی خلافت رضویه ومآثر حضرت علویه بود

نسخهای ان بتمام طول وعرض کرۀ ارض فرستادم

حتی بلغ مطلع الشمس وما وراءه من القارات الخمس

تذیع به الاقطار شرقاً ومغرباً

ویجری به ریحا جنوب وشمال

یا سیدی یا ابا الحسن یا خلیفة الله

یا آیة الله حکمة الله سر الله والرحمة التی اهداها

در اهداء هر علوی کریم که بدرگاهی بزرگ تقدیم میکرد

لا محاله خداوند هدیه را نیتی منظور است . وقصدی در ضمیر مستور

وهر سوفر کرده در راه پادشاه ریاضت خدمتی میبرد وبچشم زحمتی میکند

البته هم بتقرب وی رشته امید می بندد

و (همچنین از کرمش چشم طمع میدارد)

یا وارث التوریة والانجیل والفرقان والحکم التی لا تعقل

کتاب مطلع الشمس که تاریخ دار القدس

وترجمۀ مخصوص

ان مهبط نور عصمت ومصب سحاب رحمت

ومنبت غرس امید ومسند درس توحید میباشد

القارات الخمس هی التی انکشف عنها فی الجغرافی [illegible] آسیا واروپا وافریقا وامریکا و[illegible]

نقد

تقدمه ابیت لیبر وهدیۀ حقیر

وقتی که اعباء تصنیف وباهظات ترصیفش بدوش هوش میکشیده ام

ازاندوختۀ فردا وبهانۀ آمرزش ودستاویز رستگاری ومایۀ آسایش خویش اندیشیده ام

ای مولای من وای پیشوای من

وای مالک حیات وروان من وای اولی بتصرف مال وجان من

تو وا بجاه ومنزلت ومقام ومرتبت پدران بزرگوارت

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام

ستة آباء هم وما هم افضل من یشرب صوب الغمام

قسم میدهم

که این رجل الجراد ازاین مور ضعیف بپذیری

وبعین الرضا درمضاعیف این تالیف ببینی

ومطبوع دانشوران ترک وتازی وتاجیک سازی

ومقبول هنرمندان اروپ وآزی وامریک نمائی

ونام نگارنده وادو جریدۀ دوستان بنگاری

وروز رستخیزش درصف خلص شیعیان بداری

وساعتی که عملۀ عذاب شدید وحملۀ مقامع من حدید

بروی حمله آورد ونیهار با انها عتاب کنی که

ذروه لاتقربوه انه مورخ تربتی وزائری فی غربتی

وچون زبانۀ نار وعید بزبان هل من مزید

نام او برد خدا را بانك بروى زنى كه

ذريه لا تفز بيه ان له   حبلا بحبل الوصي متصلا

يا ابن رسول الله

(اى) اصل كرم ولى نعم قائم (واى) مصداق لوح معنى نون مظهر قلم

نامه اعمال من جز نام مطلع الشمس نشان هيچ وسيله مغفرت جرا نشر

وذريعه عفو كبائر در هنگام يوم تبلى السرائر وهنگامه بلغت القلوب الحناجر

نميدهد

نه عبادتى مأجور ونه طاعتى مبرور

ونه شبى قائم ونه روزى صائم

برلوح معاصى خط عذرى نكشيدم   پهلوى كبائر حسناتى ننوشتم

بلكه پيوسته

در آداب وسنن كاهل وازفرائض ونوافل غافل

ودرفحشا وفجور بيباك ودرطغيان وغرور چالاك

آلوده ادناس نفسانى وامودهٔ ارجاس شهوانى

فريفتهٔ افسون دنيا وشيفتهٔ ابنجوز شوها

حليف عصاة واشرار وخليط فساق وكفار

منكر هر نوال ونعمت ومستوجب هر نكال ونقمت

مولاى ان ذنوبي اليوم قد كثرت   فما اطيق لها حصرا ولا عددا

وليس لي بعذاب النار من قبل   ولا اطيق لها صبرا ولا جلدا

یا ولیّ الله   اِنَّ بَیْنِی وَبَیْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ذُنُوبًا لَا یَأْتِی عَلَیْهَا اِلَّا رِضَاکُمْ

فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَکُمْ عَلٰی سِرِّهِ وَاسْتَرْعَاکُمْ اَمْرَ خَلْقِهِ وَقَرَنَ طَاعَتَکُمْ بِطَاعَتِهِ

لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِی وَکُنْتُمْ شُفَعَائِی

بارالٰها کریما امرزگارا (حسن بن علی)

تخت فضلِ تو رامُرتجی ومتوکل است

انگاه بحضرتِ رضا مُلتجی ومتوسل

چراکه بی رضای تو وامضای تو ازمیان اینهمه پیغمبرها وپیشواها

وسادهٔ لا یُرِیدُ الّا رضا اللهِ کما لا یُرِیدُ الّا رضاها

احدی شفیع من نخواهد شد نه حضرت رضا ونه سایرِ عباد لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضیٰ

فیا من یَقْبَلُ الیسیر تو خواهی بمحقّرمن بپذیر

ویا من یَعْفُو عَنِ الکثیر تو خواهی ازغرقاب مهالکم دست بگیر

کازارِ نکاب شنایع بسا پشیمانم

وازاندیشهٔ معاصی سخت پریشانم

واینک

با رجائی واثق. واملی صادق.

ازشرمِ قبائحِ اعمال. بجای روضهٔ رضویه پناهیده ام

وازگرمیِ عرقِ انفعال. بهوای ابیاتِ رحمت دویده ام

یاربِّ فاجعل رجائی غیرَ منعکسٍ ✧ لدیکَ واجعل حسابی غیرَ منخرمِ

والطف بعبدک فی الدارین انّ لَهُ ✧ صبرًا متی تدعه الأهوال ینهزمِ

الخفی لطفه جدا
منه دوفقه عنه

چون از مشهد مقدس براه نیشابور و سبزوار عزیمت دار الخلافه طهران نمایند منزل اول
اگرچه بر حسب مسافت شریف اباد است اما غالب قوافل و زوار یکشب در طرق که در
یکفرسنك و نیمی شهر مشهد واقع است اقامت مینمایند تبیین انکه از دروازه خیابان سفلی
یا دروازه عیدگاه خارج شده ابتدا میرسند بحوض باباقدرت بعد برباط باباقدرت که
اسحق خان قرائی ساخته است از انجا گذشته بحوض حاجی سید تقی زیارت نامه خوان و پس
ازان محاذی میشوند بقلعه عسکریه مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه قدری از اینجا دور
شده بطرق رسیده منزل میکنند قلعه طرق پانصد خانوار جمعیت دارد با مسجد و حمام اراضی
این دهکده از چند اب سیراب میگردد یکی اب چشمه گیلاس که از مجرای واقع در خیابان
علیا داخل شهر مشهد شده از خیابان سفلی خارج و بعضی از زمینهای طرق را ابیاری میکند
دیگر اب بند طرق که از کوه نیشابور میاید و در اواخر تابستان یك سنك اب دارد دیگر
اب مشهور باب کوه که از طرف گلستان میاید اب دیگر هم از چشمه سار دامنه کوه نیشابور
بانمحل جاری میگردد گویند بند طرق از بند گلستان که پیش شرح ان داده شده معتبرتر است
طرق از املاك موقوفه استانه مقدسه رضویه است و در سال هزار و سیصد که نگارنده در
التزام رکاب اعلی از انجا گذشت وجه اجاره این دهکده سه هزار خروار غله و سه هزار خروار کاه
و دوازده هزار تومان وجه نقد بود از قرار مذکور در طرق دو هزار خروار دیمکاری مینمایند
دو کاروانسرا در طرق هست یکی خرابه که بنای ان از ابشاه عباس نسبت میدهند دیگری اباد که
مشتمل بر دو بناست اولی تابستانی است و اسکندر بیك فراشباشی مرحوم میرزا محمد
قوام الدوله از مصالح کاروانسرا خرابه شاه عباس بنا کرده ثانی که وصل باولی است از
بناهای شاه سلیمان صفوی است و تقریبا مربع است که از بیرون چهل و هشت ذرع طول

وهمینقدر عرض دارد دو کاروانسرای اسکندربیك که بمنزلهٔ جلوخان وبهاربند کاروانسرای شاه سلیمان است سی ذرع طول وبیست وچهار ذرع عرض است کاروانسرا لخرابه شاه عباسی قدری بزرگتر از کاروانسرای شاه سلیمان بوده است در کاروانسرای عهد شاه سلیمان عبارت مسطوره ذیل بخط نستعلیق برروی سنك حجاری شده است

(بسم الله الرحمن الرحیم) زهی سپهر بنائی رفیع الارکان کردار الرفاه سیاحان بلاد جهان و احراز گاه زایران استان ملایك پاسبان رضوی بنیا است

در عهد سلطنت روز افزون اعلیحضرت خدایگان صاحبقران کشورستان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر ابو المنصور شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه سالك طریق تحقیق معتکف زاویهٔ توفیق مؤید بتایید یزدانی محمد تقی کرمانی واضع وبانی شد جهة ارامش مسافرین واسایش جماعه مترددین سیما زوار استانه مقدسه سدره مرتبه عرش درجه روضهٔ رضویه علیه الصلوة والتحیه قیام واهتمام نمود فی شهر شعبان المعظم سنه ثمانین بعد الالف من الهجرة النبویه بحلیهٔ اختتام انجامید

در سر در کاروانسرای اسکندربیك اشعار ذیل بسنك تراشی حجاری شده است

بعهد خسرو جم شوکت فریدون فر	که بندهٔ حضرت او اسکندر و دارا
خدیو عصر ابو النصر ناصر الدین شاه	که نصرت وظفرش دایم اند زیر لوا
زخیر بن سعادت قرین ملکی که بود	سعادت ازلی از جبین او پیدا
فرشته خصلت فرخ شیم سکندر بیك	که مقبل است ونکو سیرت ونکو سیما
زبهر انکه گذارد که ز نام نیك اثر	زبهر انکه بماند ز نام خیر بقا
موفق امد واز بهر عابرین طریق	باهتمام تمام این رباط کرد بپا

همان حیاط کهنه واکه سخت بایر بود — قیام کرد بتعمیر و ساختش احیا

غرض بخیر و سعادت چو این خجسته اثر — ازاو بماند بگیتی سخن سرا میّنا

قلم گرفت و بتاریخ سال کرد رقم — که تا بحشر مبادا این بنا بچنک فنا

فی شهر ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری ١٢٧٨

از غرایب انکه روبروی کاروانسرای قریه طرق تپه ایست معروف به تپه نادری که مطلقا دخلی بنادر شاه ندارد و معلوم نیست بچه جهة عوام از اینه تپه نادری میگویند چه بنا و بنیان این تپه مصنوعی بطوری که از قراین و اثار مفهوم و معین میگردد اولاً از دو هزار سال قبل از این است و از سلطنت نادر شاه الی الآن زیاده از صد و پنجاه سال نیست شاید نادر شاه یکوقتی در نزدیکی این تپه اردو زده باشد و از انرو اینه تپه نادری گفته باشند این تپه بر سر دو راه واقع شده یکی راه شریف اباد که توپ رو نبوده دیگری راه باغ حوض پائین که توپ رو و کالسکه رو است و دو راه مذکور در حوالی تپه بهم پیوسته یکی میشود و فی الحقیقه باید گفت تپه در طرف مشرق مایل بجنوب جاده واقع است

سمت یسار جاده در دامنه کوه

هیئت تپه لوزی و مخروطی است و ارتفاع ان سیصد و پنجاه ذرع و بالای تپه دو مرتبه است مرتبه بلندتر و مرتبه دیگر که بالنسبه کوتاه تر است دور تپه نیز از پائین پانصد و هشتاد و پنج قدم میباشد

این تپه از غرایب بنظر میاید چه تمام ان از استخوان حیوان و انسان و خمره شکسته و زغال و خاکستر تشکیل یافته و در اغلب جاهای تپه بخصوص طرف جنوب شرقی علامت سنگ چین دیده میشود و سنگ چین طرف جنوب شرقی پیچ در پیچ و راه صعود به تپه بوده است سواره بالا رفتن به تپه خیلی مشکل است پاره اجر بهیچوجه در تپه دیده

نمیشود اما خشت خام کلفت که قطر آن زیاد است در بعضی جاها بنظر میاید مثل اینکه اثر بنائی باشد

نظایر این تپه در بلاد و ممالک خارجه نیز وجود دارد علما بکاوش انها پرداخته تحقیقات در اینباب بعمل میاورند چنانکه روزنامهٔ سنت پطرزبورغ مورخ بتاریخ هفدهم ماه اوسنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و پنج شرح ذیل را نگاشته است

برحسب حکم شراکت دولتی که برای کاوش آثار قدیمه در ممالک روس مقرر است در تابستان گذشته در تپهٔ موسوم به موخینا گورا واقع در ناحیهٔ پاولوگرادس محال کاترینوسلاو کاوش نموده اند این تپه بیست و پنج ساژن روسی قطر دارد تقریبا سیصد نفر عمله در ظرف هشت روز در این تپه کار کرده اند و سی جفت گاو خاکهای کنده شده را حمل و نقل میکردند در طبقات اول چیزی پیدا نشد مگر چند ظرف خاکی که چندان ارزش و عظمی ندارد و بعضی استخوانهای اسب که اغلب انها اثر گرفته و سوخته بعد استخوان نه نفر آدم بدست آمد که هر یک زیاده از سه متر طول داشت آخر الامر در طبقهٔ تحتانی استخوان آدمی پیدا شد که در کمال خوبی و تمامی مانده بود از بالای کله تا چانهٔ آن سه ربع متر طول داشت در نزدیکی استخوان آدمها استخوان روباه و گاو و گوسفند و مرغ که علایم زور و حیله و غیره است دیده میشد انتهی

یک ساژن روسی معادل دو ذرع و یک بهر و نیم ذرع معمولی ایران است

نگارنده گوید ما نیز در عالم تحقیق تپهٔ طرق هستیم و هر وقت از معلومات خود اطمینان کامل حاصل نمودیم آنرا برای مزید اطلاع مطالعه کنندگان منتشر میسازیم

بعضی از مقابر نیز در نزدیکی قلعهٔ طرق است که از جمله مقبره و بقعهٔ خواجه اباصلت هروی قدس سره میباشد و شرح جمله از قرار ذیل است

مقابل قلعهٔ طرق بطرف قبله بفاصلهٔ دو هزار قدم ایوان بزرگی است که سر در آن خراب
شده ولی گنبد و باقی بنا برپاست ارتفاع ایوان تقریباً هیجده ذرع و طول و عرض عمارت که
مربع ساخته شده همینقدر میباشد در عقب ایوان عمارتی است هشت در هشت ذرع
مشتمل بر دو گوشوار و روی آن گنبدی بنا نموده اند در پیشگاه ایوان صورت سه قبر
بسیار بزرگ دیده میشود سنگ روی یکی از این قبور تخمیناً شش ذرع طول و دوازده گره
عرض دارد بعضی را عقیده اینکه ایوان را صاحب این قبر بنا نموده بزعم برخی این قبر بزرگ
مدفن یکی از صلحاست و ایوان را یکی از سلاطین برای او ساخته خطوط روی سنگ قبر
بمرور دهور محو شده است سنگ دو قبر دیگر سه ذرع و چهار ذرع است خطوط یکی
از این دو سنگ نیز حک شده بر روی سنگ دیگر این عبارت خوانده میشود
(اللهم صل علی محمد المصطفی و صل علی علی المرتضی و صل علی حسن المجتبی و صل علی الحسین سید الشهداء و صل علی
علی بن الحسین زین العابدین و صل علی محمد الباقر و صل علی جعفر الصادق و صل علی موسی الکاظم و صل علی
علی بن موسی الرضا و صل علی محمد بن علی التقی و صل علی علی بن محمد النقی و صل علی حسن بن علی العسکری و صل علی محمد بن
الحسن المهدی) در وسط این عبارات عبارت دیگر بوده که حالا خوانده نمیشود در بالا و پائین این سنگ
نوشته است (هذا المرقد الشریف والمضجع المنیف عین النجات حقایق پناه معالی دستگاه
سلطان الفقراء والخادمین برهان الاتقیا والمتورعین خادم حضرت السلطان و سلطان
الخدام المرحوم المغفور المبرور المشکور الواصل الی جوار رحمة الله من بیده الممات والحیا نظام
الملة والحقیقة والدنیا والدین درویش یحیی تغمده الله تعالی بغفرانه واسکنه علی جنانه و توفی
فی تاریخ شهر رجب سنه ست و عشرین و سبعمائه من الهجرة النبویة صلی الله علیه و آله)
در ایوان کتیبه بوده از کاشی معرق که ریخته و کمتر از یک ذرع آن باقی است و چند کلمه در آن

خوانده میشود که مفید فایدهٔ نیست

اما مقبرهٔ خواجه اباصلت که در جنوب طرق و ربع فرسنگی ان واقع است قلعهٔ دارد
طولاً سی ذرع و عرضاً بیست ذرع در قلعه و بناحیه مابین مشرق و جنوب است
دو ثلث قلعه را مفروز کرده دیواری کشیده اند که صحن خواجه مربع میشود و بیست ذرع
در بیست ذرع میباشد و در وسط دیوار محاذی در قلعه در صحن واقع است و بقعهٔ
در وسط صحن و در بقعه محاذی در صحن و در قلعه میباشد و عبارتست از دو پارچه
سنگ تراشیده که هر پارچه ده گره عرض و بیست و دو گره ارتفاع دارد بقعهٔ خواجه
ده ذرع در ده ذرع و تحت قبه پنج ذرع در پنج ذرع است دو گوشوار در طرفین شرقی
و غربی و یك صفه در جانب جنوب و شمال دارد ارتفاع گنبد خواجه از داخل تقریباً
ده ذرع ولی از خارج بیشتر است گنبد را با کاشی سبز مزین کرده اند اما اکثر ان
ریخته است دو سنگ قبر خواجه را مثبت نموده و اسامی ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم را
نگاشته اند و در متن سنگ عبارت ذیل مسطور است
هذه الروضة المعطرة والمرقد المنور لحضرة سلطان ممالك حقیقت برهان مسالك طریقت مجمع انوار
الهدی المختار لارباب التقی

انشاه فلك سیر کز خاك درش یابی
گر زانکه نشان جوئی از گوهر انسانی

مهبط انوار القدسیة مجمع الصفات الملکیة واقف اسرار حقایق التعظیم لامر الله کاشف انوار دقایق
الشفقة علی خلق الله رافع اعلام الرضوی اباصلت الهروی قدس سره و رضی الله عنه وفاته التاسع
الشوال سنة ثلث و مائتین من الهجرة النبویة بسعی و اهتمام صاحب الخیرات خواجه نظام الدین
فضائل الساعی بنده بانیاز درویش عبدالله مجاور و در سر در مزار خواجه قدس سره سنگی

نصب

نصب است و این قصیده را بر آن سنگ نگاشته اند

بعهد داور دوران شهنشه گیهان | که خسرویست ملک خصلت و ملوک نهاد
ابو المظفر بو نصر ناصر الدین شاه | که چاکران درش همچو خسروند و قباد
شه زمانه که اندر جهانبانانش | همیشه شاه نشان بوده اند و شاه نژاد
خدیو راد که در پیش کف کافی او | تفاوتی نبود از الوف تا احاد
بملکتش نه اثر یابی از فتور و فتن | بدولتش نه نشان یابی از فنا و فساد
سوای زر نکشد کس بکاخ او دلتنگ | بغیر زر نکند کس بعهد او فریاد
بوقت همت و بخشش چو حاتم و قاآن |
سخن ز گنج نراند که پنج یا پنجاه | خبر ز خصم نگیرد که هفت یا هفتاد
بهین وزیر ارسطو ضمیر و تدبیرش | که با اصابت رای است و خاطر وقاد
جناب صدر معظم که در کفایت و فضل | مقدم است   صاحب عباد
خدایگان | سخن کسی نشنیده از او بطال و شداد
کدام کس که نبست از وزارت او طرف | کدام دل که نگشت از صدارتش آزاد
بوقت و ساعت فرخنده در حوالی طوس | که بهترین بقاع است و خوشترین بلاد
خجسته بقعه این خواجه که جد و سعی بست | طراز و زینت و آیین و زیب و زیور داد
ابو المفاخر اباصلت خواجه هروی | که کان تقوی و پرهیز و صلح بود و سداد
بزرگ خادم خاص شه خراسانی | که فضل اوست فزونتر
ز روی تربت او استفاده ابدال | ز روح روضه او استفاضه اوتاد
ز بس علاوه سپهر بلندتر از امثال | ز بس صفا نه بهشت برینش از انداد

دران زمان مبارک بناشد این تعمیر | که بود نوکلبتان بزرک خواجه زاد
معین دین عضد الملک سید السادات | که مستقیم بود بر شریعت اجداد
سپهر مجد محمد حسین جهان جلال | که جاودانه باجلال در زمانه بماند
امین ملک مشیر ملک که خامه او | بچشم دشمن دولت چو نشتر فصاد
صفا و رونق و تکمیل یافت این تعمیر | که جاودانه و پاینده باد تا میعاد
بسعی و سرکشی سرکشیده فرخ فال | که خادمان حرم را از اکمل افراد
فخار معشر حجاج میرزا مهدی | که مهر سپهر بیت جوانبخت و سرور اجواد
غرض مزار همایون خواجه شد چو تمام | بحکم نافذ انصد رجاه فرخ زاد
نوشت خامه سرخوش بسال تاریخش | که کرده صدر کبیر این مزار را آباد

حرره العبد المذنب الخاطی الجانی محمد حسین اصفهانی علی اقل غلام محمد خراسانی ۱۲۳۰

در قلعه خواجه در قسمت خارج از بقعه که در سمت غربی واقع است چهار اطاق ساخته
و دو خانوار سیستانی در انجا منزل گرفته اند دیوار قلعه پنج ذرع ارتفاع دارد و اب ان
از یک اب انباری است که در بیرون بفاصله دویست قدم از قلعه در زاویه شمالی ساخته اند
در زاویه شرقی بارگاه خواجه از طرف خارج بفاصله دو ذرع میل سنکی نصب است بارتفاع
دو ذرع و انرا هشت ترک تراشیده اند و از بالا تا پائین بخط ثلث منبت کرده و لی حالا
بکلی محو شده و خوانده نمیشود همینقدر معلوم است که این میل علامت قبری است زراعت
حوالی قلعه خواجه دیم است و هیچ اب ندارد در نیم فرسخی قلعه خواجه در طرف جنوب
قبر خواجه مراد است و مردم بزیارت ان مزار میروند و نذر ها میدهند و حوائج ایشان
براورده میشود این قبر در دره در کمر کوهی واقع است تکلف و بنائی ندارد جز اطاق

مخروطی که از سنگ بر روی قبر ساخته اند چند درخت بلند در اینجا هست امابدون
وجود اب واگر کسی در اینجا محتاج باب شود باید برود بدره که در پشت این دره واقع است
و پس از طی سه هزار قدم بچشمه کوچکی میرسد که چند درخت نیز در حوالی ان میباشد
از طرفی که عزیمت شریف اباد نمایند ابتدا راه از شمال بجنوب و در میان تلال است
پس از طی یکفرسخ راه گردنه کوچکی است و بالای گردنه تپه سلام است و در اینجا از پرتو
گنبد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه الاف التحیه را مشاهده و زیارت کرده سلام بران
مرقد منور مینمایند از تپه سلام گذشته طرف دست راست کمی دور از جاده مزرعه
سیاه سرا است که پنج شش خانوار رعیت بربری دارد ابش کم و از کاریز است در همین طرف
راه قدری دورتر در کمر کوه مزرعه کوهباد است که انهم پنج شش خانوار رعیت دارد و
ابش نیز از کاریز است در یکفرسنگ و نیمی شریف اباد نزدیک بسر گردنه قلعه رمضان بیک
دزد بگیر است وان قلعه کوچکی است معروف بقلعه دزد بگیرها در نزدیکی اینقلعه
در کنار راه اب انباری است و از اینجا راه کم کم مایل بطرف مغرب و صعب میشود و از
میان کوههای پست عبور مینماید تقریبا یکفرسخ بشریف اباد مانده کاروانسرای اجری
مسقفی است موسوم بکلبه که دوازده طاق دارد و در خارج قریه باز حوض واقع و ابی
در نزدیکی ان هست موسوم باب چشمه چنار که از چشمه است و در اواخر تابستان دو
سنگ اب دارد این اب در اطراف کلبه بمصرف زراعت میرسد و فاضل ان میرود
باز حوض پائین در نیم فرسخی شریف اباد در کنار جاده سنگی نصب است که دو ذرع طول
و پنج گره عرض دارد اشعار ذیل بخط نستعلیق بران حجاری شده اما بواسطه رخاوت سنگ
بعضی کلمات ان ریخته است

هو الله تعالی

بعهد خسرو گردون سریر مهر افسر | بدور میر فریدون شکوه جم آثار
خدیو خطهٔ ایران خدایگان ملوک | بزرگ سایهٔ یزدان شهنشه قاجار
پناه ملت اسلام | که بخت و دولت او باد تا ابد بیدار
دران زمان که بفرمان شاه شد مأمور | بحکمرانی این مملکت سپهسالار
خدایگان معظم محمد بن امیر | که حصن ملک بگردد ز تیغ او ستوار

در اینجا دو بیت طوری محو شده که خوانده نمیشود

چو سخت دید چنین اینطریق تا بطرف | پی رفاه عموم عساکر و زوار
درم فشاند و کرم کرد و حکم داد و نمود | بجد و جهد فراز و نشیب او هموار
کنون چنان بود آن ره | روند اعرج و اعمی پیاده بی آزار
بسا مهان و بزرگان باستان که شدند | برنج از این ره و توفیقشان نیامد یار
بزرگ کاری چونین نکرد کس که دراو | رفاه و راحت خلق است تا بروز شمار
غرض مهندس نیکو نهاد | که کرد قسمت دو سپهر بی پرکار
بحکم محکم اعظم خدایگان خطیر | چنین خجسته اثر چون فزود بر آثار
بیمن یمنت پی تاریخ سال مینا گفت | چنین سزد که کند پیشکار ایران کار

از طرق بشریف آباد چهار فرسخ است و این دهکده در دره‌ٔ واقع که سمت مشرق و شمال
ان بعضی تلال است طرف مشرقی را باز حوض کوبند و کوه مغربی را بیوه زن (بیوه زن) و جبال
جانب جنوب را دلبران و شمالی را کوه باد نامند خاک اینجا سرخ رنگ و این علامت
وفور معدن اهن است جمعیت شریف آباد پنجاه خانوار است و ابش از قناتی است که

درزمان

دو زیادی یک سنک و در نقصان سه چارك اب دارد و سه سهم از دوازده سهم

این قنات وقف کاروانسرای اسحق خانی است که ذکران بیاید حمامی هم در این قریه است

که وقف کاروانسرا میباشد از فواکه قلیلی انکور و از اشجار بید در اینجا یافت میشود

زمستان شریف باد سخت و برف زیاد میاید چنانکه گاه راه را مسدود میکند و یکهفته

قوافل و زوار ناچار در اینمحل اقامت مینمایند حالت ییلاقی ان بدرجه ایست که در

اواسط سنبله شخص محتاج بیالاپوش حسابی است عمدهٔ زراعت غله است و کمی

صیفی هم بعمل میاورند شریف باد جزو بلوك بیوه ژن است چاپارخانه هم دارد اهالی

یك گله گوسفند دارند که تقریبا بشماره پانصد راس است دو کاروانسرا در اینقریه

هست یکی از بناهای اسحق خان قرائی است مشتمل بر بیست و سه طاقنما و حجره ندارد

اصطبل بزرگی دران ساخته و بنا و رباط در کمال استحکام و متضمن شش برج است از

خارج شصت و شش ذرع طول عمارت کاروانسرا و بهار بند است و سی ذرع عرض

ان میباشد کاروانسرای دیکر را مرحوم حسین خان شهاب الملك والی خراسان که

بعدها ملقب بنظام الدوله کردید ساخته از بیرون پنجاه ذرع عرض و همینقدر طول

دارد و دارای شش برج و بیست و دو حجره است که جلو هر حجرهٔ نیز صفه ایست در

دو زاویه که در طرف درب کاروانسرا واقع است دو عمارت مربع خلوت مانند ساخته

در دو زاویهٔ دیکر دو طویله بنا شده و در طرف بیرون کاروانسرا ده طاقنما و دو صفه

کوچك در دو جانب درب کاروانسرا عمارت یافته است در بالای در اصطبل

کاروانسرای اسحق خانی سنکی نصب است و این اشعار و عبارت ذیل دران حجاری

شده

هو الفضل

هو الفیاض المتعال

در عهد پادشاه فلک جاه جم شکوه | فتحعلی شه آنکه بود چاکرش قباد
واندر زمان دولت شهزاده که هست | والی مملکت و ولی پادشه نژاد
از بهر زائران امامی که جن و انس | از ند رو بدرگهش از روی اعتقاد
سردار کامکار رباطی بنا نمود | کین چرخ پیر بهتر ازین ناورد بیاد
در وضع آن مهندس عقل آب با بکل | در پیش آن جمیع بناها کالرماد
یاد از رباط چون بنهاد از سر سرور | پیر خرد که بخت جوانرا اوستاد
تاریخ آن بگفته رباط زمانه گفت | اسحق خان بنای رباط نو نهاد

وقف مؤبد و حبس مخلد نمود مزرعه قاسم اباد را که رباط مسطور در اراضی آن واقع است باحمام متصل برباط که آنچه از مزرعه و حمام بعمل اید در همان منزل اضافه از تعمیر رباط و حمام بفقیر زوار دهند و تولیت آن با امام جمعه مشهد مقدس خواهد بود سنه ۱۲۲۴ ارتفاع شریف اباد از مشهد هفتصد ذرع است

از شریف اباد که بطرف نیشابور حرکت کنند غالبا منزل دزاباد است و راه زیاده از چهار فرسخ میباشد و ابتداد در میان تلال و وهادا است تا سر دو راه که یکی بطرف دست چپ میرود و جاده قزاقی و یزد و کرمان است و راه دست راست بسمت عراق وطهران امتداد دارد در سر دو راه چشمه ایست و در کنار آن برجی گویند در قدیم اینجا کاروانسرائی بوده و این برج از بقایای انست بهر حال اینجا را رباط سر تخت لنگر گویند وجزئی زراعتی در اینمحل میشود قدری از اینجا گذشته در دست چپ چشمه کوچک ابی است و عمارت خرابه کاروانسرا مانند که دو اطاق ان خراب و یك طاق برپاست

قدری بالاتر در طرف یمین دور از جاده در دره مختصر آبی است و پنج شش خانوار
در اینجا سکنی دارند و در نزدیکی آب دو درخت غرس شده است این آبادی مختصر را
ابرش گویند نیز در همین سمت مختصر زراعتی است و اصطخری که آب آن از قنات این زراعت
و آب متعلق برعیت ابرش و موسوم بکلاته علی شاه است کوههای طرف دست راست
در اینحدود معروف بلنگر است و کوه طرف دست چپ که خیلی دور است کوه سربام
نام دارد قلیل مسافتی چون طی شد باز چشمه و درختی است و بالای چشمه قلعه ایست
چهار برجی از اهالی بوه ژن که در اینجا بییلاق میایند اندکی بالا دست چپ متصل
براه آب انباری است که اینجا از احوض گویند و آن عبارت از دو طاق است که با سنگ
زده اند و در دست راست مزرعه قاسم آباد است که آب آن از قنات و چهل خانوار
رعیت دارد قدری بالاتر دست چپ دور از راه قریه حوارث است آبش از قنات و
جمعیت آن پنجاه خانوار میباشد در سه فرسخی شریف آباد در پهلوی راه قریه فخر داود است
سکنه آن پنجاه خانوار و آبش از قنات و این حدود نیز داخل بلوک بوه ژن و سپرده
بعطاء الله خان تیموری است کوهی که در محاذی فخر داود است برس کت کن نام
دارد

در قریه فخر داود کاروانسرائی است مربع متساوی الاضلاع بیست ذرع در بیست
ذرع متضمن چهار برج در داخل کاروانسرا تختگاه مربعی است بارتفاع یکذرع بالای
آن سقفی زده اند روی این تختگاه جای زوار و عابرین است و هشت سقف دیگر
در اطراف این تختگاه زده اند که در زیر این سقوف مالهای قوافل را جای میدهند
بنابراین کاروانسرا سرپوشیده است چهار صفه که عرض در خارج دیوار کاروانسرا

ساخته اند و در جلو کاروانسرا بفاصلهٔ بیست و پنج ذرع حوض ابی است که فته از سنگ واجر بالای ان بنا نموده اند آماد زاباد دو قریه است موسوم باین اسم یکی را دزاباد علیا گویند و دیگری را سفلی علیا را صد خانوار رعیت است و سفلی را شصت خانوار در علیا مختصر حمام و مسجد خرابه هست اب این هر دو قریه از رودخانه ایست که در اواخر تابستان یک سنگ اب دارد ولی در بهار طوری زیاد میشود که در بعضی جاها اسب از ان نمیتواند عبور کند جمیع زراعت دو قریه از اب این رودخانه سیراب میشود این رودخانه سرحد خاک نیشابور و مشهد است و منبع ان از کوهی است نیم فرسخ بالای دزاباد علیا میباشد که از مغرب مایل بشمال سرچشمه گرفته بطرف جنوب جاری و به دزاباد سفلی میرود در معبر زوار در اینجا اثار رباط خرابه دیده میشود و علامت پلی هم برروی رودخانه موجود است در همین حدود در دست چپ راه قریه ایست موسوم بعلی کوه که پانزده خانوار سکنه دارد و اب ان از قنات است

از دزاباد که بطرف قدمگاه حرکت نمایند پس از طی مسافتی دست راست دور از راه بالای کوهی تپه مانند قلعهٔ کوشاز است که اب ان از کاریز و شصت خانوار جمعیت دارد نیز در دست راست قدری بالاتر قریه ایست موسوم بکریته که خالصه است رعایای ان یکصد خانوار ابش از رودخانه میباشد و در همین طرف بفاصلهٔ کلانتر ایست معروف بدهنه که قلعهٔ در انجا ساخته اند و ده خانوار رعیت دارد و ابش از کاریز است و باغی در انحوالی است مشترک مابین مالکین کریته و دهنه پس از مسافتی محاذی میشوند بدرهٔ دررود که از دره های معروف با حضرت و نضرت خراسان و بوفور اشجار و اب و ابادانی مشهور است دویست و پنجاه خانوار رعیت در

درهٔ در رود سکنی دارند و زراعت همه با آب رود خانه ابیاری میشود یکفرسنخ بقدمگاه
مانده قریهٔ بقیشن (بعیشین) است در دست راست راه و نزدیک بجاده آب آن از کاریز و باغات
زیادی با چهل خانوار رعیت دارد قدری از بقیشن گذشته دست چپ مزرعه ایست
که قلعه دارد و موسوم بقلعه نو میباشد و سکنهٔ آن سی خانوار است محاذی قدمگاه
ده حاجی است با بیست خانوار سکنه در نزدیکی قدمگاه تخمیناً بفاصلهٔ سیصد قدم
دهکده ایست موسوم بپوستفروش (پیشفروش) کران نیز بیست خانوار رعیت دارد از دزاباد
بقدمگاه چهار فرسخ است

اما قریهٔ که بمناسبت بقعهٔ ائمهٔ الذکرامروز قدمگاه نامیده میشود بر روی کوه تپه مانند پست
که در شمال بقعه واقع و تقریباً یکصد و پنجاه خانوار رعیت و سکنه در آن سکنی دارند این
قریه در سوالف ایام سرخلت نام داشته   وشهاب الدین یاقوت در معجم البلدان گوید
(سرخلت معناه بالفارسیة الأحمر لأنّ الکاف عندهم بمنزلة التصغیر عند العرب وهی قریة
علی باب نیسابور ینسب الیها ابوحامد احمد بن عبد الرحمن النیسابوری السرخکی الفقیه
الحنفی سمع محمد بن مرثد السلمی وابا الأزهر السعیدی وروی عنه ابو العباس احمد بن هرون
الفقیه وغیره توفی سنة ۳۱۶) وشیخ اجل ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن
بابویه القمی نزیل الرّی الشهیر بالصدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا
از قریهٔ قدمگاه بقریهٔ حمراء تعبیر میکند چنانکه در شرح احوال حضرت رضا علیه السلام
در مجلد ثانی مطلع الشمس اشارت شد که چون آن بزرگوار از نیشابور حرکت فرمود و
بقریهٔ حمراء رسید آبی که اثر آن تاکنون موجود است برای آب وضوی آنحضرت پدید
گردید پس آب موجود در قدمگاه دلیل این خواهد بود که مقصود از قریهٔ حمراء در عبارت

شیخ صدوق همین قدمگاه است و تطابق مفهوم حمراء و سرخه و یا سرخك را دلیل
میشود بر اینکه قریهٔ علی باب نیسابور در کلام یاقوت حموی نیز همین قدمگاه است تنها
انکه یاقوت اصل اسم قریه را که ما بین اهالی بان لفظ میخوانده اند ذکر کرده است و شیخ
صدوق بملاحظهٔ سیاق عبارت کتاب عیون که بعربی مینوشته است بتحت اللفظ
ترجمه فرموده پس لاشك قریهٔ حمراء و قریهٔ سرخه در کلام این دو مؤلف جلیل همین قریهٔ
قدمگاه است الا انکه ظاهراً مقارن نزول اجلال حضرت رضا علیه السلام باین منزل
ابادی و سکونت اهالی در همین نقطهٔ مخصوصه بوده است که فعلاً بقعهٔ قدمگاه و آب
مزبور در انجا واقع شده و بعدها ان ابادی و قریه خراب گردیده است و اهالی بقریهٔ که
حالا مسکن ایشان میباشد نقل نموده اند

یعنی قریهٔ حمرا را قریة الحمره گفته و ده سرخ حالیه دانسته که فاصلهٔ ان تا شریف اباد بیش از یکفرسنگ نیست

اما قدمگاه عبارت است از یك پارچه سنك سیاه سخت تقریباً نیم ذرع در
نیم ذرع که بر روی ان اثر دو قدم بزرك منطبع شده و این سنك را در سمت قبلی بقعه که
مخصوصاً برای این سنك ساخته اند بر دیوار بارتفاع یك ذرع و نیم نصب کرده اند و در
تخن دیوار بکار برده اند و این بقعه که امیر ... ساخته در اصل ساخت و طرح و طرز بعینه مثل بقعهٔ خواجه
ربیع است ولی این کوچك است و ان بزرك شکل بنا مربع است و از هر ربعی شاهنشینی
و از وسط ان شاهنشین شاهنشین دیگر اخراج کرده اند که دوازده ضلع حاصل شده
و در چهار سمت چهار در متساوی متوازی دارد عرض و طول ان از داخل هر یك
چهارده قدم است و ازارهٔ کاشی خشت مثمن بسیار ممتاز دارد و کتیبهٔ بخط ثلث نوشته
عبارت ان سورهٔ جمعه است و بعد از تمام شدن سوره سه حدیث در ثواب زیارت
حضرت رضا علیه السلام است یکی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگری از امیر المؤمنین

صلوات الله علیه و دیگری از حضرت جواد سلام الله علیه باینعبارت

قال رسول الله صلعم ستدفن بضعة منی بارض خراسان ما زارها مکروب الا نفس الله کربته ولا مذنب الا غفر الله ذنوبه و عنه علیه الصلوة والسلام ستدفن بضعة منی بارض خراسان لا یزورها مؤمن الا اوجبت له الجنة و حرم علی جسده النار و روی عن محمد التقی الجواد علیه السلام من زار قبر ابی بطوس غفر الله من ذنوبه ما تقدم و ما تاخر صدق الله العلی العظیم و صدق النبی الکریم و نحن علی ذلک من الشاهدین کتبه العبد محمد حسین بن عنایت الله المشهدی بیرون بقعه هم مثل خارج بقعهٔ خواجه ربیع چهار ایوان بزرگ در مقابل چهار سمت جنوبی و شمالی و شرقی و غربی دارد و در مقابل هر ایوان بزرگ یک حوض آب است و چهار ایوان کوچک در چهار سمت ما بین ان چهار واقع شده دور بنا از خارج هشتاد قدم میشود و ارتفاع بنا از کف زمین الی منتهی الیه عرقچین گنبد هفده ذرع میشود و در دور گنبد بخط ثلث خیلی خوش سورهٔ انا فتحنا نوشته شده و باینعبارت در سمت قبلی ختم شده که قد امر بانشاء هذه البقعة المبارکة الرضویة سلطان سلاطین الزمان و خاقان خواقین الدوران صاحب الشوکة القاهرة الاسکندریة و الحشمة الباهرة السلیمانیة السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله تعالی ملکه و اجری فی بحر العدالة فلکه فی تاریخ سنة احدی و تسعین بعد الالف من الهجرة النبویة

دور بقعه باغ است و درب بزرگ محکمی برای این باغ ساخته اند و این در جلوخوانی دارد و این باغ را آبی مخصوص که از شمال باغ میاید سیراب مینماید و حوضها هم بهمان آب مالامال است و چشمهٔ که در اینمحل است در شرقی بقعهٔ قدمگاه واقع شده و بر روی

باغ مسطوح و مشجر باشجار چنار و کاجهای کهن است و تعداد کاجها سی و چهار اصله و بلندی بعضی بیست و هفت ذرع است

ان چهار صفه مسقفی بنا کرده اند هنگام ورود بسر چشمه دو سه پله پائین میروند در انجا حوض کوچکی است که ابی در نهایت صافی و گوارائی از پهلوی ان بیرون میاید و داخل حوض میشود و از انجا بباغ و صحرا میرود و این همان ابی است که برای وضوی حضرت رضا سلام الله علیه پدید امده و مردم بدان استشفا مینمایند

خیابان مسطور دو متر بیست و پنج اصله کاج دارد و اصله از آن خشکیده و برپاست

در بیرون باغ محاذی در ورود مدخل خیابانی از درخت کاج بوده که بعضی از اشجار ان هنوز باقی است بقول مشهور اثار اقدام مسطور در فوق از حضرت رضا علیه الاف التحیة والثنا است و بعضی را عقیده انکه اثار اقدام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است محوطه قدمگاه پنج رشته قنات دارد که همه رو بقبله است کاروانسرای اجری خوبی در قدمگاه هست مربع و مشتمل بر هیجده حجره و یک ایوان در چهار گوشه ان چهار طویله بزرگ و در طویله ها طاقنماهای زمستانی ساخته اند که همه بخاری دارد این کاروانسرا در پائین باغ و اول خیابان واقع بانی قدیم ان حاجی زکی اصفهانی و حاجی صانع سبزواری بوده بعد از انکه منهدم گردیده مرحوم حسین خان نظام الدوله بتجدید عمارت ان پرداخته است در پشت کاروانسرا حاجی معین رشتی شش سال قبل دوازده طاقنما ساخته که از برای منزل کردن زوار و قوافل در تابستان نهایت مناسب است در مقابل درب کاروانسرا نیز اب انباری بنا شده است و چاپارخانه که وا اینجا هست ارتفاع قدمگاه از مشهد مقدس سیصد و پنجاه ذرع میباشد

از قدمگاه که بطرف نیشابور حرکت مینمایند راه از مشرق بمغرب و در جلگه وسیع هموار است که تماما استعداد ابادی کلی دارد و قرا و مزارع بسیار از دور و نزدیک دیده میشود که همه با اب قنات سیراب میگردد و قنوات کلا بطرف جنوب

جاری است آبادیهای حوالی و نزدیک راه انچه در سمت همین جاده است پوژهران ادک دشت خروشید خرو تقی آباد یحیی آباد نام دارد انچه در طرف یسار راه است موسوم به دولت آباد برنج ازدفش عباس آباد عشرت آباد ابوسعدی سعد آباد شاه آباد فخر آباد ده شیخ است نزدیک بشهر در طرف دست چپ قدری دور از راه مقبرهٔ امامزاده محمد محروق و امامزاده ابراهیم و فضل بن شاذان و شیخ فرید الدین عطار و حکیم عمر خیام است که شرح حال و وضع مضجع و بقعهٔ هر یک بیاید

شهر نیشابور از بلاد مشهورهٔ قدیمهٔ ممالک محروسه است و ذکر این بلده و شرح آبادی و کثرت جمعیت و محاسن ان در کتب جغرافیای قدیم و تواریخ بتفصیل نگاشته شده است شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان گوید

نیسابور

بفتح نون و سکون یاء مثناة تحتانیه میباشد و مردم عامه اینجا را نشاور میخوانند و اسم ان از تحریف میکنند نیسابور شهری است بزرگ با مزیت کثیر و فضیلت عظیم معدن فضلا است و منبع علما من در میان بلاد و ممالکی که تاکنون سیر نموده ام و گردیده ام نظیر اینشهر ندیده ام بطلمیوس در کتاب ملحمه گفته است مدینه نیسابور طولا هشتاد و خمس درجه میباشد و عرضا سی و نه درجه و ان از اقلیم چهارم خارج و در اقلیم پنجم داخل است طالع این بلد میزان میباشد و در صورت کف الجوزاء با ستارهٔ شعرای عبور زیر سیزده درجه سرطان اشتراکی دارد و هم سیزده درجه از برج جدی مقابل دارد عمر مردم این شهر بموجب برخی از دلایل نجومی و اوضاع کواکب طولانی میشود بیت ملکش سیزده درجه است

از برج حمل اینجمله را بطلیموس در کتاب ملحمه آورده من خود در جمل ذکر اقالیم سبعه که آغاز
مطالب کتاب معجم البلدان است نوشتم که نیشابور در اقلیم چهارم واقع شده شیخ ابو عون
اسحق بن علی در زیج خود آورده که طول نیشابور هشتاد درجه و نصف درجه و یک ربع
درجه است و عرضش سی و هفت درجه و خود از اقلیم چهارم محسوب میگردد در وجه
تسمیت این شهر باین اسم اختلاف کرده اند بعضی بران رفته که شاپور بمحل این بلد عبور داد
و در آنجانی زاری دید گفت اینمکان شایان شهری است پس بفرمود تانی زار را تراشیدند
و بجای آن بنیاد بلدی نهادند ازینجهت نامش نیشاپور شد بعضی در وجه تسمیت
نیشابور و شاپور خواست و جند یشاپور گفته اند شاپور بن اردشیر بابکان را اختر شماران
مملکت خبر دادند که وبالی در سلطنت و زوالی موقت در حکمرانی پدید خواهد گشت
و زمان این قران را تعیین نمودند و هم اجلی برای آن فتور ضرب کردند شاپور مقارن
حلول قران و رسیدن وقت وبال خویشتن را از دستگاه سلطنت خارج کرد و از میان
مردم بیرون رفت و ارکان دولت و اعیان مملکت بجستجوی وی برآمدند چون بخطه
نیشابور رسیدند و پادشاه را آنجا ندیدند گفتند نیست شاپور ازینجهة اسم آن خطه
نیشاپور شد و چون بمکان شابور خواست رسیدند اهالی آنجا از حال ایشان پرسیدند
گفتند شاپور خواست ازینجهت اسم آنمکان شابور خواست شد تا آنکه مقارن انقضاء زمان
قران و زوال وبال و حلول موسم دولت و اقبال بسرزمین جندیسابور رسیدند و پادشاه را
آنجا دیدند پس بزبان پهلوی گفتند دندی شاپور یعنی یافته شد شاپور و اسم آن سرزمین
دندی شاپور ماند و بتدریج صورت تحریف و تعریب بدان اسم طاری گردید جندیسابور شد
و از اسامی قدیمه بلده نیسابور ابرشهر است و برخی ایرانشهر گفته اند و صحیح آنست که ایرانشهر اسم

تمامت ممالك مابین جیحون است تا قادسیه (یاقوت لفظ ایران را بمعنی ایرانشهر دانسته است
و ایرانشهر را بمعنی ایران تحدید کرده اگرچه این اشتباه خطای شگفتی است ولی از عالم عرب
خبط در معنی الفاظ عجمیه چندان عجب نیست) از ری تا نیشابور یکصد و شصت فرسنگ
مسافت است و از نیشابور تا سرخس چهل فرسنگ و از سرخس تا مرو شاهجان سی فرسنگ
اکثر شرب اهل نیشابور از اب قنات میباشد مردم در خانه‌های خویش سردابها حفر
کرده اند و رشته قناتها را از میان سردابها عبور داده اند و وقتی که اب میخواهند برداشتن
وارد سردابها میشوند و اب بر میدارند اب این ملك چندان شیرین نیست وقتی که من در
اینخطه توقف داشتم ولایتی پر میوه و پرچیز بود ریباسی داشت که در تمام دنیا نظیرش بنظر
نمیرسد ریباس ان دانه بوزن یکمن و بیشتر از یکمن میشود وقتی یکی را در حضور من کشیدند
پنج رطل عراقی بسنگ برامد ریباس اینخاك بسیار سفید میشود گوئی شکوفه خرماست
واما فتح نیشابور بدست مسلمانان در عهد خلافت عثمان بن عفان بود بدست
عبدالله بن عامر بن کریز در سال سی و یکم هجرت بر سبیل صلح نه قهر و غلبه امیر عبدالله بن
عامر بعد از گشودن ان بلده مسجد جامع در انجا بنا نمود بعضی گفته اند فتح نیشابور بدست
لشکر اسلام در عهد خلافت عمر بن الخطاب شد با سرداری اصف بن قیس و در خلافت
عثمان بن عفان اهل انخطه نقض عهد و خلاف بیعت کردند و از طاعت خلیفه اسلام
خارج شدند و وقتی که اینخبر بسمع عثمان رسید عبدالله بن عامر بن کریز را بر سر ایشان
فرستاد تا ثانیا مفتوح گردید و طایفه غز از قبایل ترك در سال پانصد و چهل و هشت
که سلطان سنجر پادشاه خراسان بدست انطایفه افتاد و او را بطور حبس نظر همراه
میداشتند و نواحی مملکت خراسان را می تاختند از جمله صقع نیشابور بقتل و غارت

اجماعت مورد مصیبتی عظیم گردید چه تمام اهالی بخارا که دست یافتند از شمشیر
گذرانیدند و اموال ایشان را یکجا عرضهٔ تاراج ساختند حتی یک آدمی معروف و شخصی
نامی بر جای نگذاشتند و اصل دیار و عمارات شهر را بالمره ویران کردند و باتش سوختند
تا آنکه در میان ایشان خلاف و نفاق پدید آمد لاجرم یکی از سرداران سلطان سنجر که
بلقب مؤید مشهور بود بر ایشان غالب شد و در مقام اصلاح مفاسد نیشابور
برآمده شادیاخ را که یکی از محلات آن بلد بود آباد ساخت و برگرد آن باره کشید و بقیهٔ
السیف را از اهالی بدان محل نقل نمود و بتدریج شادیاخ صورت عمران و آبادانی گرفته
در ترقی شد و رسید بجائی که یکی از شهرهای ممتاز عالم معدود میگردید و بعمارت
و کثرت خیر و عدد نفوس و اموال کار آنجا بالا گرفت چرا که آن بلد بمثابهٔ دالان ممالک
شرقیه است و قوافل و سیارات لابد باید از آنجا عبور کنند و اینگونه اتفاق لامحاله اسباب
مزید آبادانی ملک و ترقی اهالی است در اموال و مکنت شادیاخ که باعتبار عمارت جدید
و اجتماع اهالی نیشابور باسم نیسابور مشهور شده بود بر همین حال بود تا وقتی فتنهٔ مغول
عالم را بخرابی فرو گرفت و در ششصد و هیجده آن جنس خبیث از ممالک ماوراء النهر
بخراسان درآمدند و تمامی آن اقلیم را بقهر و غلبه مفتوح ساختند و محمد بن تکش بن ال ارسلان
که او را خوارزمشاه گفتندی و جمیع ممالک مشرق تا درب همدان در حیطهٔ تصرف او
بود از آن گروه شکسته شد و ایشان آن پادشاه را از ممالک خویش دوانیدند تا آنکه غریبانه
در طبرستان هلاک شد و از این آشوب اهل خراسان و غرباء هر مکان از هر جانب بنیشابور
روی آوردند و از بیم تتار تا توانستند اطراف شهر شادیاخ را که نیسابور ثانوی بود محکم و
متین ساختند از لشکر کفار تتار طایفه بر ایشان روی آورده ایشان از آن لشکر متحصن گردیده

سر باطاعت فرود نیاوردند روزی سردار کفار تتار برای مشاهدهٔ اطراف حصن نزدیک
باره آمده بود یکی از اهل شهر وی را نشانهٔ تیر سلخت ترکان چون سردار را کشته دیدند
روی برتافتند و تا حضور چنگیزخان که طاغیه و کبیر این قبایل بود هیچ جا باز نایستادند
و سرداری که در دور قلعهٔ نیشابور هدف تیر شده بود سمت دامادی چنگیزخان داشت
چنگیزخان از استماع این خبر در خشم شده بنفسه قصد نیشابور کرد و قلعه را در حصار
گرفت و جدی تمام در محاصرهٔ آنجا بعمل آورد قومی را گمان آنست که یکی از علویان بر محافظین
یکی از دروازهای شهر سمت ریاست داشت آن علوی کس نزد تتار فرستاد و پیغام داد که
من دروازه را میگشایم و شما را بشهر وارد میکنم بشرط آنکه چون بلد را تسلیم گرفتید مرا رئیس
اینجا قرار بدهید که از جانب شما شحنهٔ شهر باشم ایشان قبول کردند پس همینکه وارد شدند
اول کسی را که بقتل رسانیدند همان علوی بود با تمامت اعوان و تبارش که همراه بودند بعضی
دیگر را گمان آنکه کفار مغول منجنیقها و سایر الات قلعه‌گیری بر حوالی نیشابور و اطراف
سور برپا داشتند و بر وجه عنف و قهر و غلبه و عنوة آن بلد را مفتوح ساختند و با غیظ
و غضبی بشهر هجوم آوردند که نفوس و اموال یکجا در معرض هلاک و فنا و تاراج و تاخت
برآمد جمیع اهالی را از بزرگ و خورد و زن و کودک بکشتند آنگاه خود بلده را ویران و خراب
کردند و با خاک برابر نمودند و از بلوکات و رساتیق جمعیت فراهم کرده بر سر شهر آوردند
تا بحفر و نقب دفائن و مخزونات هالکین را استخراج کنند این معنی نیز باعث آن شد که جای
آبادی برپا نماند و دیواری از قراری که برای من نقل نمودند برجا نگذاشتند و بعد از ویرانی
از آنجا رحلت گزیدند پس از رفتن ایشان قومی از جانب خوارزمشاه بان شهر آمدند دفائن و
مخزونات را یکجا برآوردند و بردند فانا لله و انا الیه راجعون شگفتا از داهیه

چنگیزخان بنفسه بنیشابور بیامده و اینمطلب شهاب الدین یاقوت و هم چنانکه شرح آن بیاید

مصیبت عظمی که بر اسلام تاکنون مثل ان وارد نگردیده بود شیخ ابو یعلی محمد بن الهباریه این شعرها را در هجاء نیشابور از منظومات قاضی ابو الحسن استرابادی که خود شفاها برای ابو یعلی انشاد نموده بود نقل فرموده

لا قدس الله نیسابور من بلد | سوق النفاق بمغناها علی ساق
یموت فیها الفتی جوعا و برهم | والفضل ما شئت من حبر واوراق
والحبر فی معدن الغرثی وان برقت | انواره فی المعالی غیر براق

یعنی شهر نیسابور را ایزد تعالی پاکیزه ندارد که بازار نفاق در منازل این شهر برپای ایستاده و برساق رواج قائم است در اینجا شخص جوانمرد از گرسنگی میمیرد و نیکوئی و عطیه و بخشش اهل این شهر مداد است و کاغذ هر چه بخواهی عالم دانش پرورد را نمکان گرسنگان اصلا جلوه و درخشندگی ندارد هر چند در انواع بزرگیها و فنون آداب و فضائل جلوه گر و تابنده بوده باشد و هم در مذمت اینجاست از مرادی شاعر که گفته

لا تنزلن بنیسابور مغتربا | الا وحبلك موصول بسلطان
او لا فلا ادب یجدی ولا حسب | یغنی ولا حرمة ترعی لانسان

یعنی چون غریب وارد شهر نیسابور بخواهی ورود نمود زنهار بدون بستگی حکومت و فرمان روائی آنجا نازل نشوی و گرنه در آن بلد نه علم و ادب سود می بخشد و نه رشان و حسب بی نیاز میسازد و نه حرمت و نسب رعایت میشود و ابو العباس زوزنی معروف بمامونی در مدح نیسابور گفته است

لیس فی الارض مثل نیسابور | بلد طیب و رب غفور

نیسابور دار العلم و معدن فضل و کمال و منبع فقه و حدیث بوده و از آنجا افاضل و محدثین و

اهل دانش چندان برامده که بنطاق حصر وبغداد در نمیتوان اورد

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید نیشابور از اقلیم چهارم است واکنون ام البلاد خراسانست
طهمورث دیوبند انرا ساخته بود بعد از خرابیش چون اردشیر بابکان بتخت سلطنت جای داشت
شاپور بن اردشیر حاکم خراسان بود از پدر انشهر درخواست کرد و مضایقه نمود شاپور را
غیرت امد از ابجد بعمارت کرد و نشاپور نام کرد واسم وعلم او شد و عرب نیسابور خوانند
دور بارویش پانزده هزار گام بود و بر شیوهٔ رقعهٔ شطرنج گرده هشت قطعه در هشت
قطعه واکاسره را عادت بودی که شهرها را بر شکل جانوران واسپها ساختندی شاپور
ذوالاکتاف در زیادتی انعمارت و شهر سعی نمود و دارالاماره خراسان شد و نشابور دار الملك
خراسان است در سنهٔ خمس و ستمائه انشهر بزلزله خراب شد و هم در انحوالی شهری دیگر
ساختند و شادیاخ خواندند ان نیز بزلزله خراب شد و بگوشهٔ دیگر شهر ساختند که اکنون
ام البلاد خراسان است بر جانب قبله دور بارویش پانزده هزار گام است و ابش از قنوات
ضیاع در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و بر انجا حوضها و عمارات ساخته باشند و آب
رود از کوهی میاید که در شرقی نیشابور است و ان کوه بغایت بلند است و از کوه تا نیشابور
دو فرسنك بیش نیست و دو اینده و فرسنك بر این رود چهل اسیا گردان کرده اند و اب
چنان نیز میاید که یکجا وار گندم در دولو اسیا میکنند بمقدار دو دِرجوال دوختن ان
یکجا وار ارد شده بر جانب شمال بر فتة کوه بمسافت پنجفرسنك بر کوه چشمه ایست که
انرا چشمه سبز میگویند ابی شیرین سبز رنك بیرون میاید و امیر چوپان بر لب چشمه کوشکی
ساخته است چون بر بام کوشك برایند میان چشمه مینماید و در شب جمعه اوازی
هایل از میان چشمه ظاهر میاید و از ابادانی تا انچشمه پنجفرسنك است و پارسایان شب

برکنار چشمه احیا داشته اند شتر ابی و گاو ابی و ادمی ابی بیرون امدن و چریدن دیده اند
واب اینچشمه در میان این صحرا میاید و بران عمارت و مزارعت بسیار است و چشمه دیگر
هست بمیان صحرا بطرف طوس و امیر چوبان ماهی در وی می انداخته است و در
گوش ان ماهی مروارید نموده مقدار بیضه کبوتر و اکنون مردم جوق جوق و طایفه
طایفه بتفرج میروند و نان در انچشمه میاندازند و ماهی جهة نان میاید مردم تماشا
میکنند و از اینچشمه تا طوس چهار فرسنك است و از مزار اکابر و اولیا در او تربت عثمان
جهری و ابو علی ثقفی و عبد الله مبارك و شیخ فرید الدین محمد عطار است رضوان الله علیه
و بر شرقی ان مزار متبرك امامزاده محروق بن امام زین العابدین علیه السلام است
علمای جغرافی و مورخین عهد میرزا شاهرخ گورکانی نیشابور را بوضع مسطور
در ذیل شرح داده اند
نیشابور از شهر های قدیم است اکثر اوقات شهری بزرگتر از نیشابور در خراسان
نبوده و جمعیت و عمارات ان زیاده از جمعیت و عمارات سایر بلاد این ایالت بنظر امد
میامده هوای ان سالم و اب ان از رود و کاریز و در محلی که شهر واقع شده کاریزها در
زیر زمین است و چون از شهر بگذرد بروی زمین اید و بعضی کاریزها نیز در شهر
بروی زمین باشد عربی از نیشابور شکایت میکرد از وی حال اینشهر پرسیدند
گفت نعم البلد نیسابور و میاهها فوق الارض و رجالها تحت الارض خلاصه اینشهر
چند بار بزلزله خراب شده گویند بنای ان از شاپور نهاده پیش از ان نیستانی بوده بحکم
شاپور پاك کردند و شهر را بنا نمودند و بود تا زمان عبد الله بن طاهر که در ان جای گرفت

ولشکریان که با او بودند هریك بمنزلی از خانه های رعایا نزول کردند و وزیر عبد الله بر
عورتی جوان گذشت و دید که اسبی را آب میدهد چون اینکار را مناسب او ندید شوهر
او را احضار نموده از او پرسید که این مرد کیست و گفت این ظلم از تست عبد الله گفت من چه
ظلم کرده ام که اینکار را سبب شده گفت یکی از لشکریان در سرای من جای گرفته اگر خانه
خالی گذارم بر اثاث البیت ایمن نیستم و اگر خود بیرون آیم بر عورت میترسم که با لشکری
تنها ماند لهذا خود خانه نگاه داشتم و عورت را باب دادن اسب لشکری فرستادم عبد الله را
اینمعنی بغایت گران آمده در بیرون شهر نیشابور سرائی بساخت و ازادار الامان تامید و
لشکریان را امر کرد تا هریك در آنجا بقدر قوه عمارتی برای خود بنا نمودند و آن شهری علیحده
شد موسوم بشادیاخ و معتبر گردید پس از آن رو بخرابی نهاد الب ارسلان سلجوقی واقعه
عبد الله بن طاهر و لشکری بشنید و حکم کرد شادیاخ را مرمت نمودند و باز شهری عظیم
شد تا در آخر سلطنت سلطان سنجر بدست طایفهٔ غز خراب گردید و از بناها که در آن زمان
انهدام یافت مسجدی بود معروف بمسجد عقلا و در آن کتابخانهٔ معتبری بود محتوی بر
پنجهزار جلد کتاب که در انواع علوم تصنیف کرده و بر طلاب وقف نموده بودند غزان
این کتابخانه را آتش زدند و هشت باب از مدارس خلفا و هفده باب مدرسهٔ مخصوص
باصحاب شافعی را منهدم و پنج کتابخانهٔ دیگر را بسوختند و هفت کتابخانه را غارت کرده
اوراق کتب را بنرخ کاغذ مفوا بلکه ارزانتر بفروختند بعد از آن مؤید اینه از ممالیك
سلطان سنجر نیشابور را بگرفت و شادیاخ را مرمت نمود و بود تا عهد اباقا خان بن هلاکو خان
که زلزلهٔ عظیمی شد و در اینشهر خشتی بر روی خشتی نماند پادشاه خواجه وجیه الدین
زنگی فریومدی را که در آن ایام وزیر خراسان بود بفرمود تا نیشابور را از نو عمارت کرد و یکی

از شعراء در این واقعه گفته است

بدولت تو نشابور کهنه نو شد باز | ببان پیر خرف گشته کو شود برنا
اگرچه زلزله درد بش بود بیدرمان | طبیب عدل تو کردش علاج و یافت دوا
بسال ششصد و شصت و نه اتفاق افتاد | بنا نهادن این شهر شهرهٔ زیبا
اواخر رمضان آفتاب و زهره بثور | قمر بحوت و عطارد نشسته در جوزا

بار دیگر در عهد امیر تیمور گورکان در نیشابور زلزله شد و باز در تاریخ ثمان و ثمانمائه یك سال بعد از جلوس میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بر تخت سلطنت این حادثه حادث گردید و بر جبال نیشابور گفتی سنگی بر سنگی نماند و جمله اجزای زمین متزلزل گشت و چند شبانه روز زلزله در کار بود و مولانا لطف الله نیشابوری در آن وقت گفته است

نشابور معظم را که بودی | در آن شاهان ایران را اقامت
چنانش کرد ویران زلزله باز | که هامون گشت بنیانش تمامت
فزون از سی هزاران مرد و از زن | فرو رفتند در درد و ندامت
نه یکدم ماند و نه یکجای برجا | نه خشتی ماند بر خشتی سلامت
نه صاحب حرص و نه صاحب مناشره ماند | نه صاحب جاه و نه صاحب کرامت
نمودار نه بجز اندر یکی در | ز نفخ صور در عالم علامت

خلاصه میرزا شاهرخ باز بآبادی نیشابور فرمان داد و آن بلده از هر جهت رو بآبادانی نهاد و مساجد و مدارس و خوانق ساخته و رونق یافت

انواع فواکه در نیشابور در کمال خوبی است و در کوه نیشابور کان فیروزه باشد و فیروزه

خوب از اینجاست و معدن طلا دارد اما حالا کسی دران کار نمیکند و ازین ولایت
علما و اهل فضل بسیار خواسته اند

گویند مانی که دعوی پیغمبری کرد در زمان شاپور بود و شاپور او را گفت که در
مملکت من نمان و اگر ازینجا نروی ترا سیاست کنم مانی بطرف چین رفت و اینجا خلقی
بر او گرد آمدند و کار او در اینجا رواجی تمام یافت و از قرار مذکور کوه بلندی پیدا
کرد که از هیچ طرف بران راه نبود و چشمهٔ آبی داشت با آذوقهٔ یکساله بران کوه رفت
و از اصحاب خود مخفی شد و هنگام رفتن گفت پیش خدای عز و جل میروم بعد از یکسال
در فلان موضع مرا طلب نمائید بالجمله در ظرف یکسال که مدت غیبت او بود در
کوه نقاشی کرد و کارنامهٔ بساخت که آدمی دران حیران میشد چون وقت موعود او
در رسید اصحاب مانی اسبی خوب زین کرده بمیعادگاه بردند مانی بسر کوه آمده
حیلتی بکار برد و ازینجا نزول کرد و کارنامه بمردم نمود و از معجز خود قرار داد و بعضی
از احکام کرد و نظر داشت دران درج ساخت و گفت این کتاب خداست اکثر اهل
چین معتقد او شدند و مردم ترکستان تصدیق او نمودند و بعضی از هندیها نیز
تصدیق او کردند بعد خیال ممالک عجم نمود بگمان اینکه آنچه دران بلاد او را میسر
شده در اینجا نیز صورت میگیرد چون بخراسان رسید شاپور در گذشته بود و پسر او
هرمز نیز بعد از چندی سلطنت بسرای دیگر رفته و نوبت پادشاهی ببهرام رسیده
درین وقت مانی در بلاد او خلق را بدین خود دعوت میکرد و میگفت نور و ظلمت قدیمست
و کشتن حیوانات حرام و رنجانیدن درویشان و جانوران روا نیست و درویشی به از
توانگریست و ذخیره نهادن بد است و صدقه دادن واجب و سبع از ایام عمر روزه

دا

داشتن وسفر پیوسته کردن اما از برای دعوت نه از برای تجارت و با دوستان مواسا
نمودن و یاران بسیار گرفتن باری مانی چند کتاب در مدح خود بپرداخت که یکی از آنها را
بحروف ابجد نهاده و شاپورنامه و کنز الاخبار و سر الاسرار از مؤلفات اوست
و میگفت من شارح اقوال حضرت عیسی میباشم آخر الامر ذکر او بسمع بهرام رسیده
او را بخواند و از دین و مذهب و عقاید او پرسید او گفت در و پیش بر از توانگر است
و روح چون مرغی در کالبد بدن محبوس و همینکه نفس قطع شد آن مرغ از قفس تن
خلاص شود و بجنات جاودانی برسد بهرام گفت پس مرگ تو بهتر از زندگانی است و
ما بقول تو کار میکنیم و روح ترا از زندان تن خلاص میسازیم نه تو با جد من عهد
کردی که هرگز بدین ولایت نیائی چرا آمدی پس بفرمود تا او را بردار کشیدند و پوست
او را کندند و پر از کاه کردند و از دار بیاویختند و مزدک در زمان قباد دعوی
پیغمبری کرد ان ولایت نیشابور است اما توابع و بلوکات نیشابور از اینقرار است
(بلوک ریوند) (بلوک ساپات) بلوک برس و کدس) (بلوک ومکباد) (بلوک مار)
(بلوک وج) (بلوک ساین) (بلوک باروسک) (بلوک ربرکان) بلوک سیاه)
(بلوک طاغن کوه) (بلوک درا و عسق)

بعضی از مورخین عجم بنای نیشابور را در زمان طهمورث دانسته و گفته اند اول
اسم این بلده ابرشهر بوده یعنی شهر بلند نیز گویند از شهرهای معروف که اسکندر
کبیر فتح و خراب کرد یکی هم نیشابور بوده است شاپور مجسمهٔ خود را که در کمال
عظمت بوده در اینشهر برپا کرده و بود تا بعد از انکه اعراب این ناحیه را مسخر نمودند
ان مجسمه را در هم شکسته از پا در افکندند بعد از خرابی اعراب طاهریه و صفاریه

اینشهر را مرمت و اباد کردند و سلطان محمود غزنوی در زمان سلطنت پدر خود چون
حکومت خراسان داشت کرسی خود را در نیشابور قرار داده بود طغرل بیک سلجوقی
انجارا پای تخت کرده و در زمان سلاجقه اباد شد در سال پانصد و چهل و هشت
هجری در عهد سلطان سنجر غزها انجارا ویران ساختند بعد خوارزمشاهیان
بتجدید عمارت ان کوشیدند و در سنه ششصد و هیجده از هجرت تولیخان مغول پسر
چنگیزخان انجارا بکلی معدوم و نابود ساخت بعد از نادرشاه افشار احمد خان ابدالی
انجارا محاصره کرده این محاصره شش ماه طول کشید اخر الامر نیشابور را بغلبه گرفت و
غارت کرد بعد عباسقلیخان بیات بمرمت و تعمیر ان پرداخت

جماعتی از مورخین فرنگ را عقیده این است که اول بانی شهر نیشابور شاپور نیست
بلکه چون اینشهر بارها خراب و اباد شده گویند شاپور تجدید عمارت ان پرداخته
و پیش از او اینشهر را ساخته بوده اند و اول بنای ان از ابرخو میتاد در سال دویست و
پنجاهم میلاد حضرت مسیح دانسته اند

مسیو خانیکوف سیاح مشهور و معروف روس در کتاب سفرنامه خود مینویسد
در نزدیک خندق در ضلع شمال شرقی قلعه نیشابور سنگی است منقور که تاریخ
ان سنه صد و نود و چهار هجری است و اسم نوروز بران رسم شده یعنی سنگ قبر
نوروز نامی است از اهل بلد نزدیک شهر قبر امام زاده محروق است از اقوام و خویشان
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و این امامزاده بیکی از بنات بنی امیه عاشق
شده بود و او را داخل در طریقه تشیع کرده خلیفه اموی که با فرقه شیعه عداوت و
خصمی داشت حکم کرد عاشق و معشوق را سوزانند

یزید بن مهلب[2] حاکم خراسان عامل

چنگی

چندی قبل علمای نیشابور خواب دیده بودند و بزعم انها بموجب انخواب مقبرهٔ اولاد ابومسلم مروزی را پیدا کرده اند و شاهد مدعای ایشان یکپارچه کاشی بود که از میان خاك بدست اورده بودند و خط نسخی بر روی ان نوشته بود برسم الخط خطوط اواخر مایهٔ هشتم هجرت اما این خشت کاشی یقیناً مال مسجد خرابه بوده و هیچ دخلی بمقبرهٔ اولاد ابومسلم نداشته است

اما در باب وجه تسمیهٔ نیشابور و این اسم و اشتقاق و اصل اینکلمه علمای جغرافی و مورخین ایران و فرنك بعضی چیزها نوشته اند که در مقام خود نگاشته خواهد شد اینك میپردازیم بشرح وضع حالیهٔ نیشابور و ابادی و بلوکات از بتفصیلی کافی و بسطی که مناسب است

مسیو هوتم شیندلر صاحب انگلیسی سرتیپ تلگرافخانهٔ مبارکه از فحول دانشمندان که هیجده سال است باکفایتی کامل و درایتی وافی مشغول خدمات دولت علیه میباشد و مدتها در نیشابور مأموریت داشته و از روی کمال علم و بصیرت بر دقایق و حقایق اوضاع این مملکت مطلع گردیده شرحی در این باب نگاشته چون حاوی افادات مهمه و مقاصد منظوره میباشد در اینمحل درج میشود مسیو شیندلر گوید سطح و وسعت نیشابور که یکی از ولایات مملکت خراسان است صد و بیست و پنج فرسخ مربع میباشد و اکثر اراضی ان حاصل خیز و قابل زراعت است حد شمالی و شمال شرقی نیشابور کوه بینالود است و ارتفاع قلهٔ این کوه از سطح دریای محیط سه هزار ذرع میباشد رودخانه های عدیده از این کوه بجلگهٔ نیشابور جاری است و در شمال مغربی این ولایت بعضی کوهها هست که متصل بکوه بینالود است رودخانهٔ سفید که اب ان بجلگهٔ ماروس میرود از این کوه جاری است و در همان سمت نیز کوه معدن فیروزه و کوه بینالود میباشد حد مغربی نیشابور طاغن کوه است و جادهٔ بزرك خراسان

از وسط آن کشیده شده است و حد مشرقی بدبادکه اعراب از اقصر الربع میتامند یک قسمت از حد
جنوبی نیشابور که مایل بمغرب است رودخانه شوره رود میباشد و رشته کوه سرخ در جنوب
شوره رود واقع و از طرف مغرب بکوه میش سبزوار ملحق میگردد قسمت دیگر از حد جنوبی نیشابور
که مایل بمشرق است بهر لوت و کویر منتهی میشود ارتفاع رودخانه شوره رود نسبت بسطح دریای
محیط یکهزار و پنجاه ذرع و ارتفاع شهر نیشابور یکهزار و صد و هفتاد و پنج ذرع و قرای دامنه
کوه تقریبا صد ذرع بلند تر از شهر نیشابور است و بعضی دهکده ها که در خود کوه واقع شده
یکهزار و ششصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و کلیه این ارتفاعات با آلات و ادوات دقیق معتبر
معلوم و بتحقیق پیوسته است هوای نیشابور در زمستان معتدل و در تابستان گرم است
چه جبال شامخه شمالی مانع وزیدن باد و خنک نمودن هوا میباشد و درین ناحیه بارندگی
زیاد نمیشود و برف کوهها هم بزودی آب میشود در سال هزار و سیصد هجری یکهفته قبل
از روز عید نوروز از برف کوهها قلیلی مانده بود اکثر رودخانه های نیشابور در کوه شمالی
سرچشمه دارد و آب تمام آن رودخانه ها بمصرف زراعت میرسد فقط در بهار وقتی که برف کوه
آب میشود انهار عدیده در جنوب شهر نیشابور بشوره رود ملحق میشود و شوره رود ابتدا
بطرف جنوب غربی جاری شده بعد در جنوب سبزوار قدری بجانب شمال مایل شده رو بکویر
سبزوار که بسمت مزینان است میرود اغلب زراعت ولایت نیشابور گندم و جو و شلتوک و
ارزن و پنبه میباشد و بعضی قراء واقع در جلگه و نزدیک بشهر نیشابور تریاک کاری هم
مینمایند اما تریاک این ناحیه خوب نمیشود زیرا که جوهر و مرفین آن کم است چنانکه از روی تجربه
و تحقیق معلوم شده که تریاک ولایات دیگر صد هشت و صد هفت مرفین و جوهر دارد و تریاک
نیشابور صد چهار و دیگر از زراعتهای صیفی این ولایت کرچک است که روغن آن را ببعضی مصارف

خود میرسانند و در بعضی اماکن نیز درخت توت برای کرم ابریشم تربیت میکنند از فواکه
نیشابور هلو و زردالو امتیازی دارد گیلاس و آلو و انار و پسته ارزان کم است انگور اینجا خوب
نیست در بهار از کوهسار ریواس زیادی بشهر میاورند و باتفاق ریواس نیشابور بهترین
ریواسهای ایران است گیاه دیگر موسوم بشلیاد در نیشابور میروید و کمال امتیاز را دارد
این گیاه در بهار تازه و نازک و سبز است و مردم از آن بسیار میخورند در تابستان و پائیز که
قوی و سخت میشود بدواب میدهند و در زمستان بیشتر خوراک گاوها است و از خوردن
این گیاه گاو فربه میگردد در دامنه کوه نیشابور قدری انغوزه و درخت انجیر روئیده است
اشجار بید و سفیدار و سنجد در همه بساتین و قرا زیاد است برخلاف چنار بندرت یافت
میشود زلزله در این صفحات کثیر الوقوع است در ظرف یکسال که من در اینجا بودم زیاده از
بیست مرتبه زلزله شد ولی هیچیک از آنها شدت نداشت بلکه بعضی اوقات طوری خفیف
بود که مردم ملتفت نمیشدند و من بواسطه بعضی چیزها میفهمیدم عدد نفوس اهالی
ولایت نیشابور زیاده از پنجاه هزار نفر است در کوه بلوک بار که ذکر آن بیاید بعضی معادن
مس و سرب وجود دارد و در اعصار قدیمه در آنها کار کرده اند اما حالا قرنهاست که
متروک است در نزدیکی قریه ابقو و قریه قراقوچ معدن نمک است و نزدیک قریه موسوم
بقریه معدن معدن فیروزه میباشد در کوه بتا و معدن سربی است که پیش از اینها در آن
کار کرده اند اما اینهم دیری است که متروک است مملکت نیشابور را دوازده بلوک است اول
بلوک بار دویم بلوک بار معدن سیم بلوک اربعائی چهارم بلوک طاغن کوه پنجم بلوک تخت جلگه
ششم بلوک مادول هفتم بلوک ریوند هشتم بلوک درب قاضی نهم بلوک اردوغیش دهم
بلوک زبرخان یازدهم بلوک عشق آباد دوازدهم بلوک اسحق آباد

اما بلوك بارد و منتهی طرف شمال شهر نیشابور واقع و دارای پانزده قریه و بعضی مزارع است
عدد نفوس سکنهٔ این بلوك تقریبا دوازده هزار نفر است منبع رود خانهٔ او پنج چشمه است
یکی اب طاغن که از کوه سرچه جاری میشود دیگر اب کاج که از تنگ و گردنهٔ کاج میاید سیم
اب کنجو که سرچشمهٔ ان در کوه کنجو میباشد چهارم اب کوه طاق سبز که سرچشمهٔ ان کوه طاق
سبز است اب این چشمه زیادتر از اب چشمه های دیگر است پنجم چشمه ایست در دامنهٔ کوه
فرون و اسم مخصوصی ندارد اما چشمهٔ طاق سبز تقریبا در یکفرسخی بارود در طرف شمال شرقی
ان واقع و ارتفاع ان از قریهٔ بار سیصد و سی ذرع است در جائی که این چشمه واقع است یکطرف
کوه مانند دیواری صاف و راست است ببلندی سیصد ذرع دوازده ذرع بالاتر از پای
دیوار دهنهٔ سوراخی است مدور و اب با کمال قوت از ان سوراخ بیرون میجهد شصت ذرع بالاتر
از این سوراخ سوراخ دیگری است و از اثار و علامات چنین بر میاید که ابی که در روی کوه نمایان است
پیش از این از ان سوراخ بیرون میامده و جاری میشده بعد تغییر راه داده و از سوراخ زیرین
جریان پیدا کرده است از قرار گفتهٔ اهالی بار پشت قلهٔ طاق سبز سعه ایست جلگه مانند
بوسعت یکفرسخ و دور او را قلل متعدده احاطه نموده و ان سعه بمثابهٔ ظرفی و دیگی میباشد
که ان قله ها ان ظرف و دیگ را احاطه کرده و بمنزلهٔ دیوارهٔ ان باشند برف این قله ها که اب
میشود و نشر این جلگه مینماید اب چشمه سبز تشکیل میباید و اسامی قلل محیطه بجلگه
مزبوره از اینقرار است قلهٔ کوه نعل طاغ کوه الخاص کوه طاهری قلهٔ کوه اشترب
قلهٔ کوه زوگران

نیز چشمه های دیگر از همین جلگه منفجر میگردد مثل اب میرا باد که سابقا معروف به اب
بوستان بوده و بعد ها ذکر ان بیاید

اما چشمه سبز عبارتست از دریاچه کوچکی که در وسط این جلگه است و عمدهٔ آب دریاچه
چشمهٔ طاق سبز است و چنانکه ذکر شد از سوراخ مدور کوه طاق سبز بیرون میجهد بالجمله در
کنار دریاچه مزرعهٔ کوچکی است که آنرا از جبل میبنامند و چهار خانوار سکنه دارد آب دریاچه
چشمه سبز بطرف نیشابور نمیرود بلکه بسمت جلگهٔ طوس جاری میشود و جلگهٔ چشمه سبز
نیز جزو بلوک کلسکان از اعمال میان ولایت مشهد است در تواریخ آورده اند که یزدجرد
اول معروف بیزدجرد اثیم در کنار این دریاچه آمده اسبی از دریاچه خارج شده او را مقتول
ساخت و این در سال چهار صد و هفده میلادی بود که دویست و ده سال قبل از هجرت
باشد و اینحکایت از یزدجرد در میان اهالی این نواحی مشهور است امیر چوپان نیز در حوالی
اینچشمه کوشکی بنا کرده و چندی در اینمحل توقف نموده است از چشمه سبز تا مشهد دوازده
فرسخ راه میباشد و تا نیشابور از راه بوژان هفت فرسخ که چهار فرسخ تا بوژان است و سه فرسخ
از بوژان تا نیشابور و خلاصه این بنده را یقین حاصل است که دریاچهٔ چشمه سبز همان دریاچهٔ
سوبر است که در باب دوازدهم و بیست و دوم کتاب بندهش از آن ذکر نموده گوید
(این دریاچه در بالای کوه کندرأب نزدیک طوس است) در شمال طاق سبز کوه کوزهی
واقع و در آن مغارهٔ بزرگی است که در هر فصلی مملو از یخ میباشد در نزدیکی چشمهٔ آب گنجو
در کوه اردفان معدن مسی است که در قدیم از آن مس استخراج نموده اند بعدها متروک مانده است
ارتفاع قریه بار یکهزار و ششصد و بیست و هفت ذرع است این دهکده در درهٔ حاصلخیزی
و در طرف جنوبی آن تپه میباشد که در بالای آن برج خرابی است و از سی سال قبل کرد خان
اولی رئیس آزاد عمارلو قریهٔ بار ساخته است در شمال این دهکده نیز بر روی تپهٔ خرابهٔ است
نوبند قدیم این قریه بوده و خانه های اهالی در آن تپه و قلعه واقع و هفتصد خانوار در آن

سکنی داشته اند و این قلعه در غلبهٔ افاغنه بر خراسان خراب شده است سکنهٔ قریهٔ حالیه

بار پانصد نفر میباشد و اکثر اهالی سادات اند از سلسلهٔ رضوی و حسینی و علی اصغری که

اولاد حضرت امام زین العابدین میباشند درهٔ بار در طرف جنوب بر کوه تیغ پشت اسبان منتهی

میشود سمت مغربی بار گردنه کاج است که راه درهٔ سفید رود از آنجاست و از جلگهٔ ماروس

عبور میکند و ذکر آن بعدها بیاید بعضی قراء در درهٔ سفید رود است که جزو بلوک

بار میباشد و از آنجمله است قریهٔ سینه اسب علیا و سینه اسب سفلی و قریهٔ کران و سیا بالا

رود خانهٔ بار از درهٔ بار بخط جنوبی بجلگهٔ نیشابور جاری است و قرای اربیر دامنجان

دزد آباد چهار باغ ملخ درهٔ علیا خانلق در جنب رودخانه واقع است قدری پائین تر

از خانلق بلوک تخت جلگه ابتدا میشود ولی قریهٔ ملخ درهٔ سفلی جزو بلوک بار است معدن سرب

که پیش ذکر شد نزدیک قلعهٔ طاهری است از قریهٔ بار و راه باریکی است بقریهٔ فریزی که دو چهار

فرسخی شمال مغربی بار واقع است و در آنجا زغال سنگ یافت میشود در معجم البلدان مینویسد

بار قصبه ایست در نزدیکی نیشابور

اما بلوک دویم که بلوک بار معدن باشد در مغرب بلوک بار و در شمال مغربی شهر نیشابور

واقع است حد شمالی این بلوک کوه گرماب و کوه فیروزه است که ارتفاع اولی هزار و نهصد و

شصت و پنج ذرع میباشد و ارتفاع دویمی دو هزار و دو ذرع است حد جنوبی بلوک

بار معدن کوه بتاو است و ارتفاع این کوه یکهزار و نهصد و بیست و شش ذرع میباشد

آب این بلوک خیلی کمست و انقدری که هست بمصرف زراعت میرسد و نادر اتفاق میافتد

که آب این بلوک بکال منصوره که مصب انست برسد و هر سالی که برسد بواسطهٔ زیادتی برف است

که در اینصورت از قریهٔ سلطان اباد بسمت جوین جاری میشود بلوک بار معدن عبارتست

از شانزده قریه و بعضی مزارع و اگر معدن فیروزه در این قریه نبود هیچ آبادی نداشت قریهٔ
سرچاه که در طرف شمالی کوه فیروزه واقع است چون سکنهٔ آن عمله و کارگر معدن بوده اند
جزو بلوک بار معدن محسوب میشود عدهٔ نفوس اهالی بار معدن سه هزار نفر است دو قریه
معدن که یکی را معدن علیا و دیگری را سفلی نامند در دامنهٔ جنوبی کوه فیروزه در روی دو
تپه واقع شده که آبادی آن دو بهم متصل است سه سال قبل سکنهٔ این دو قریه هزار و دویست و
چهل و یکنفر بودند و در هفت مزرعهٔ آن دویست و شصت نفر سکنی داشتند سادات
این قرا از اولاد حسین الاصغر میباشند و حسین اصغر فرزند حضرت امام زین العابدین علیه
السلام است از شجره نامهٔ سادات که در آنجا دیده شد و در سنهٔ هشتصد و هشتاد هجری
مرقوم و بمهر اکابر علما و فضلا مختوم است معلوم میشود که قریهٔ معدن فیشان نام داشته و
قبل از آن موسوم به پاشان بوده این اسم در زمان سلطنت صفویه از میان رفته چنانکه در بعضی
از فرامین شاه طهماسب که بنظر رسیده اینجا را فقط باسم معدن فیروزه نوشته اند ذکری از
فیشان و پاشان در آن فرامین نیست مقبرهٔ امامزاده حسین الاصغر در نزدیکی قریهٔ گرماب است
گویند این امامزاده را ابن جاذب نامی در سمنان شهید کرده قریهٔ مرزان بگرماب نزدیک است
و در بلوک معدن شهرت دارد که یعنی تمام اهالی مرزان کج است وجهه آنکه روزی امامزاده
حسین الاصغر در پای کوه نشسته مشغول خیال و حال خود بود اهالی مرزان دور او را گرفته
باو اذیت رسانیدند امامزاده در حق آنها نفرین نموده یعنی همه کج شد قرای دیگر این بلوک
نوشک پهنک اردلان جزندر تیزان برزنون فره‌قل خیرآباد میباشد
در طرف شرقی قریهٔ معدن بمسافت سه ربع فرسخ کوه سی سر واقع است گویند در عهد قدیم
سی نفر بخیال پیدا کردن گنج در دره باچه واقعهٔ در دامنهٔ این کوه مدفون است بآن کوه

رفتند و مشغول بخشك كردن اب دریاچه شدند كه گنج را بیرون ارند در این اثنا دیوی از
پس كوه پدید امده سران سی نفر را برید و بر قلهٔ این كوه نهاد باینجهة كوه موسوم بكوه سی سر
گردید و شرح معدن فیروزه كه در این بلوك واقع است در فصلی مخصوص بیاید
یكی دیگر از بلوك نیشابور اربقائی است كه در طرف مغرب بلوك بار معدن میباشد وسعت
ان زیاد اما اكثر كست هشت قریه و بعضی مزارع دارد عدهٔ نفوس ان هزار و دویست
نفر است قریهٔ معتبر این بلوك سلطان اباد میباشد كه از املاك مرحوم سلطان مراد میرزای
حسام السلطنه است و صد خانوار رعیت دارد قرای دیگر جنبر جوق كه اهالی كنجبك
تلفظ مینمایند قریهٔ شكان سید اباد طرخاص خوش اب اروقلی بلغون اباد
میباشد اسم این بلوك و اسامی بعضی از قرای ان بالفاظ تركی مغولی است و دهكدهٔ هما نزدیك
باین بلوك از قبیل جغتائی و جوینی و تتاو و طاغن و غیره از حیثیت اسم همین حالت دارد
یكی دیگر از بلوك نیشابور طاغن كوه است كه از طرف مشرق وصل ببلوك اربقائی است
و در طرف جنوب بار معدن واقع و دارای بیست و هفت قریه و مزارع بزرك و بسیاری
از مزارع كوچك است و عدهٔ نفوس این بلوك دو هزار و پانصد نفر میباشد عمدهٔ اب
این بلوك از كوه موسوم بطاغن كوه جاری میشود و قلیلی اب هم از چشمه های كوه بار اب
و كوه تتاو دارد و جریان میاه این بلوك بطرف نیشابور است طاغن كوه بعضی قله های
مرتفع دارد مثل قلهٔ كوه قلعه جوق كه هزار و پانصد و چهل و هشت ذرع ارتفاع دارد و قله
كه باسم قلهٔ طاغن كوه موسوم و معروف است بارتفاع هزار و هفتصد و نود و چهار ذرع
میباشد و ارتفاع كوه جنتی هزار و نهصد و هفتاد و یك ذرع است و این قله مخروطی
حقیقی است جادهٔ معتبر خراسان در جنوب این كوه امتداد یافته است و از یك دهنه

طاغن کوه که معروف بدهنهٔ سنکلید میباشد میگذرد و قریهٔ شوراب (شوریاب) که ذکر این بیاید جزؤ این بلوک است

امّا سنکلید دیگر در اول دهنهٔ معروف بهمین اسم واقع شده در جلگهٔ سبزوار است و واقعهٔ متعلق بان میباشد که ذکر آن بی مناسبت نیست

در تاریخ حبیب السیر مسطور است که سربداران در شهور سنهٔ هفتصد و سی و هشت بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را تحت تصرف در آوردند و امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ نکاح در آورد و دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق از این وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار گریخته بنیشابور توجه نمود عبد الرزاق برادر خود وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مأمور ساخت و امیر مسعود در سنکلید و بدختر رسید خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه زبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی خدا دگر از دگر طریقهٔ مروت پیش گیر و از سر من درگذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده گفت برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند اسب تاختم دختر علاء الدین هندو را ندیدم امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمیاید امیر مسعود جواب داد کسیکه از صفت مردانگی بی بهره است کسی باید کار خود را بر فساد نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که در برادر آویزد امیر مسعود شمشیر حوالهٔ او کرده عبد الرزاق خود را

از دریچه بالاخانه بپایان انداخته و امیر مسعود خود را بزیر برادر افکنده شرا و را از خلق باز گردانیدند و این واقعه در ذیحجه سنه مذکوره دست داد انتهی

قراء معتبره بلوک طاغن کوه از اینقرار است فرخار قراباغ شوراب شوریاب تپه چیک چیک که اهالی ان را چپه هم گویند و قرای غیر معتبر قریه دهنه سنگاید و سلیمانی و شوره ورد همچنین شوره ورد و قریه کرمات و شورخشت و دستجرد و بنده و قلعه دزدان و دست غول و چاه بابو و قوطی و قلعه نواب و بناو و نصراباد و چهارباغ و قره چنگر و سرولک و کلاته گرم و کلاته شیرعلی و کلاته ال کثیر میباشد

و یکی دیگر از بلوکات نیشابور بلوک تحت جلگه میباشد که در طرف شرقی بلوک طاغن کوه واقع است رودخانه سفیدرود و رودخانه بار از این بلوک عبور میکند سی و چهار قریه و مزرعه دارد عدهٔ نفوس اهالی ان سه هزار نفر است و اسامی قرا از اینقرار یوسف اباد شمس اباد شوری دولت اباد عبدالله اباد سید اباد ده نو سهل اباد کابلی رشید اباد خواجه بچه و درین قریه قبر پیری است مشهور بخواجه بچه قرق حیدراباد الله اباد سمقان عسکراباد هارونی حسن اباد خیراباد همت اباد چاه سرشکی زمان اباد کفکی نواباد پاباز حسین اباد جنگلی و هشت مزرعه نیز درین بلوک هست

نیز از بلوکات نیشابور بلوک مادول است که در تواریخ مازول و مازل نوشته اند این بلوک در طرف شرقی بلوک تحت جلگه و در پای کوه شمالی نیشابور واقع است عدهٔ نفوس ان دو هزار نفر میباشد و بیست و سه قریه دارد دهکدهٔ معتبر این بلوک میراباد است و اب میراباد از پهلوی قریه جاری است حمدالله مستوفی در نزهة القلوب اب میراباد را باسم اب بوستان

ذکر نموده است این رودخانه اب وافری دارد و در پائین جلگه بچند شعبه منشعب میشود و یك شعبه ان شهر نیشابور و اسیراب مینماید اب میرآباد در نزدیکی قریه میرآباد قوت و سرعت جریان زیادی دارد و اسیاهای متعدد را میگردانند نیز حمدالله مستوفی گفته است اب بوستان (یعنی اب میرآباد) چهل اسیا را میگرداند و تا سر حوالی رابد و زند یکجز وار غله را ارد مینماید اسم اکثر از قرای این بلوك از اسامی قدیمه است و از اینقرار میباشد

بوژان بوژآباد نوشجان نوك دشت رود دربهشت برف ریز
کراب بلخشان حصار حاموی اباد غار شیراباد ابغو عیش اباد
فیض اباد صومعه یکی دیگر از بلوکات نیشابور بلوك ریوند میباشد که در طرف جنوبی مادول و در سمت شرقی بلوك تخت جلگه واقع است این بلوك دارای صد و بیست و پنج قریه و مزرعه و ده هزار نفر سکنه است و اسامی قرای معتبره ان از اینقرار است

حکیم اباد فرخ اباد حصار کبری بیرام اباد نوکاریز محیط اباد پیرکاج
زرن‌ده حسن اباد ده حاجی نصراباد الله اباد سعداباد عین اباد
ده داروغه سپافر قاسم اباد زنکان مهراباد مهرك مبارکه
مسیح اباد شمس اباد اهنکران بطان کلاغان محمداباد باشنیج
مختاری کاریزی والاشان ده زرگر سیف اباد ده سنك
رستم اباد عشق اباد کهنه محیط اباد جدید یك لنکر ارزمنده دستجرد و
سمرجان شاه اباد ده کلاغ محمدی شاداب معموری خنط اباد
شاهرك ده لاری شمسیه صالح اباد خرمك کلشن موسی اباد
طاهراباد هفت اباد فیض اباد سرچوب لطف اباد دل قند حصار خونی

الاهی ده‌نعلی مظفراباد کریماباد نواحی زهد چشمه‌مراد
گل‌افشان سلامی یحیی‌اباد سیداحمد حصارجوق صافی کوشک‌وفقی
حسین‌باد احمداباد جهان‌اباد زین‌اباد نکارود کاظم‌اباد نکارستان
دولت‌اباد سیاووشان علی‌اباد صفی‌اباد علی‌ابادشور شاه‌پسند
حصار ملکنده سیاه‌فاروب ده‌مبری

اسامی اکثر این قرا جدید ولی اسم خود بلوک عتیق است و در کتب تواریخ و جغرافیا
مصنفین عرب و عجم نگاشته شده و گویند ریوند یکی از بلوکات نیشابور است و
احتمال میرود که حاکم نشین این بلوک نیز بهمین اسم موسوم بوده از قرار مسطورات مصنفین
مذکور طول بلوک ریوند بیست و سه فرسخ و عرض ان پانزده فرسخ بوده است و بعضی
قرا که ذکر کرده اند الان هست و جزو بلوک دیگر است و از اینفقره بر میاید که بلوک ریوند
قدیم بمملکت نیشابور حالیه است یعنی انچه را امروز نیشابور میگویند از زمان ریوند میگفتند
و مؤید این عقیده است قول مقدسی که گوید قصبه موسومه بریوند تا شهر نیشابور و
یک مرحله مسافت است و در راه نیشابور با سفراین واقع از قرار قول مقدسی باید این
قصبه در بلوک حالیه طاغن کوه باشد و اکنون اثری از ان قصبه باقی نیست باز از چیزهائی
که تایید خیال مینماید در اینکه ریوند قدیم بمملکت نیشابور حالیه است این است که کوه
رای ونتا که در کتاب زند و اوستا مسطور است و کوه راوند که در کتاب بندهش مذکور
و کوه ریوند و دیبد که فردوسی در شاهنامه نام برده از قرار ظن متاخرین همان
رشته کوهی است که در طرف شمال و شمال غربی نیشابور واقع است و اینکه در شاهنامه
نگاشته شده که گشتاسب اتش برزین مهر را در کوه ریوند قرار داد بقین است که قله کوه

طرف شمال رشمال الغربی نیشابور جای آتشکده نیست چه ارتفاع آن قله اقلاً سه هزار ذرع است و در شش ماه از سال بواسطهٔ کمال برودت هوا و بسیاری برف زیستن در آنجا محالست و آتشکده و معبد باید در جائی باشد که خدام و مؤبدان و اجزاآن بتوانند همیشه در آن متمکن باشند پس باید گشتاسب آتش برزین مهر را در دامنه‌های کوه ریوند قرار داده باشد و در بلوک بار معدن قریه ایست که برزنان یا برزینون نام دارد و واقع در دامنه‌های اینکوه است و هیچ شک نیست که اسم قریهٔ مزبوره ماخوذ از برزین مهر است و آتشکدهٔ گشتاسب انجا بوده و اینکه فردوسی در شاهنامه گفته است گشتاسب آتش برزین مهر را در کوه ریوند قرار داد صحیح است چه دامنهٔ کوه هم جزو کوه است و همینطور که حالا تمام رشتهٔ کوه را کوه نیشابور گویند اگرچه بعضی قله‌های آن اسامی مخصوص دارد در قدیم تمام انرا کوه ریوند میگفته‌اند والان می بینیم که اهالی حلکهٔ طوس که در طرف شمال شرقی این کوه سکنی دارند انرا کوه نیشابور مینامند

نیز فردوسی در شاهنامه گوید وقتی که گودرز منتظر پیران بود در جائی که مابین کوههای ریبد و گنابد و رودخانه واقع بود توقف نمود و سنگر بست و حالا نیز در طرف شمالی کوه ریبد یعنی کوه ریوند قریهٔ بزرگی است که گونابد نام دارد و این همان گونابد شاهنامه است و رود کشف رود از پهلوی آن جاری است و کشف رود را در کتاب بندهش کسَاوکسپ نوشته است و باید دانست که این گونابد غیر از گونابدی است که در نزدیکی شهر تون واقع است و الان مردم انرا گوناباد تلفظ مینمایند و در کتب جنابد و جُنبُد ضبط شده بلکه صاحب معجم البلدان جونابذ نوشته و در هر صورت جنابد معروف به گوناباد جزو مملکت قهستان و در بالای کوه زرد در نزدیکی تون واقع است و مقدسی از هر دو قصبهٔ گونابد ذکری نموده است

ومزیداً للتوضیح گوید در چند فرسخی طرف غربی سبزوار قریه ایست موسوم به ریود اما در انجا
نه کونابدی است نه رودخانه و تمام علمای جغرافیا کوناید را جزو بلوکات طوس و مملکت
نیشابور دانسته و بلوک ریوند را نیز از بلوکات نیشابور شمرده اما قریه ریود را که در نزدیکی
سبزوار است جزو بلوک بیهق میدانند و ازینجمله معلوم شد که کوه ریبد مذکور در شاهنامه
عبارت از تمام این رشته کوه است نه اسم قله مخصوص نیز آتشکده برزین مهر در بلوک بارمعدن
و در قریه برزینون یا برزنان بوده است و متعلق بدامنه این رشته کوه و جنگ کودرز و پیران
در طرف شمالی اینکوه و نزدیک قریه که حالا موسوم به گوناباد است اتفاق افتاده

در کتاب بندهش در باب هفدهم مینویسد کوه ریوند که کشتاسب آتش برزین مهر را
در ان افروخته است پشت وستاسپان هم نامیده شده است

مقدسی گوید بشت بلوکی است در مملکت نیشابور و یاقوت حموی مینویسد بشت
شهری است که بشتاسب انرا بنا کرده و دویست و بیست قریه جزو انشهر بوده ابتدا انرا
بشتاسب میگفته اند بعد انرا مخفف کرده بشت گفته اند سایر مصنفین را عقیده
اینکه همان پشت بمعنی ظهر عربی است و چون در پشت نیشابور واقع است موسوم باین
اسم شده بیهقی گوید بشتن فروش یا بشت فروش بلوکی است از مملکت نیشابور و صد و
بیست و شش قریه دارد و شاه بشتاسف انجا را بنا کرده است بعقیده نگارنده بشت فروش
بلوکی است که مقدسی انرا افروش یا بشت فروش نامیده و قصبه ان پیش فروش حالیه است که
قریه ایست در بلوک زبرخان و انرا هم بوست فروش و هم پشت فروش میگویند چون تحریف
زیاد در اسامی عتیقه شده محتمل که شهر قدیم بشتاسب و بلوک قدیم بشت و قریه حالیه
پیش فروش همه یکی باشد حدود بلوک بشت از قراری که صاحب معجم البلدان گفته است

قصبهٔ بلوك بشت كركند ر باشد در بیست فرسخی نیشابور واقع است در بعضی از كتب
نوشته اند كشتاسب و بشت و نیشابور اسامی مختلفهٔ یك شهر بوده است
سابقاً ذكر شد كه در كتاب بندهش نوشته است كوه ریوند و كوه بست و ستاسبان هم
گفته اند و شك نیست كه سلسلهٔ كوهی و جلكه واقعه در پای ان كوه و دامنهٔ ان همه بیك
اسم نامیده میشود و نظایر و امثال این فقره بسیار است بنابراین چنانكه در كتاب مینوخرد
مسطور است بست و ستاسبان اسم جلكه ایست و سلسلهٔ كوهی كه اینجلكه در پای ان واقع است
نیز بهمین اسم موسوم بوده و ان سلسلهٔ كوه و ان جلكه از قزوین تا خراسان كشیده شده است
و كوههای ریوند و كوه وند و دماوند و غیره كه در كتاب بندهش ذكر شده همه قلههای
سلسلهٔ كوه عظیم بست و ستاسبان میباشد نیز در كتاب مینوخرد مینویسد كوه دماوند كه
پهلوی جلكه بست و ستاسبان واقع شده و كوه گووند كه در كتاب بندهش ذكر ان شده
قلهٔ ایست كه در مقابل گوناباد یعنی گوناباد حالیه میباشد همچنین در كتاب بندهش مینویسد
اتشكدهٔ برزین مهر را در نه فرسخی كوه گووند در طرف مغرب ان قرار دادند و بلوك بار معدن هم
در نه فرسخی طرف مغربی كوه گوناباد واقع شده است
یكی دیگر از بلوكات نیشابور بلوك درب قاضی است كه صد و سی و نه قریه و مزرعه دارد
و عدهٔ نفوس ان تقریباً دوازده هزار نفر است این بلوك در جنوب شرقی بلوك ریوند واقع و
اب ان از رودخانهٔ میرآباد و بعضی قنوات است اسامی قراء معتبرهٔ این بلوك از قرار ذیل
میباشد

ده‌شیب كاریزك محمودآباد اهوان شاه‌اباد سلطان‌اباد زرگران خرم‌اباد
عشرت‌اباد شریف‌اباد زیرجان ابوسعدی فخریه نورانی جیلو تقی‌اباد

احمداباد عبدل‌اباد معموری صوفی‌اباد فتح‌اباد شادفهنه جعفراباد
سمنده دستجرد ابکینه وقوفی جنت‌اباد حفیه نرب‌اباد یوسف‌اباد
ده‌شیخ خوش‌بالا بدیع‌اباد شمس‌اباد رفیع‌اباد اسلامیه نعیم‌اباد
دستجرد نعلبند فیل‌خانه خیراباد یحیی‌اباد بکراباد نقدپیش فردوس
نبی‌اباد عباس‌اباد رشیداباد داغی صدراباد مهدی‌اباد جلال‌اباد
سیاکل کریم‌اباد سعداباد فیض‌اباد علی‌اباد جالنده موقوفه عشق‌ابادکهنه
نوبهار ماوی ده‌نو فرفند جوری شهرکهنه موسی‌اباد سروستان
فرخ‌بخش میان حسن‌اباد هدره خار هاشم‌اباد کلاغی نظرگاه
برفوشه سرجند تاریجان خرمك چاه‌بلند زمان سرتپه الله‌اباد
فضل‌اباد شکراباد قریش‌اباد خرجان فیروزی نوداباد بهمان

یکی دیگر از بلوکات نیشابور بلوك اردوغیش است این بلوك کوچك ودر طرف غربی مادول واقع شده دوازده قریه ویکهزار وسیصد نفر جمعیت دارد قصبهٔ این بلوك خرو علیا است که در طرف شمالی قدمگاه ودر یکفرسخی ان واقع است قرای دیگر خروسفلی اردوغیش بوژمهران برج دارالسلام کلاته اقبال کلاته تاتار داراب کارشك زلفی بوقند میباشد

نیز از بلوکات نیشابور بلوك زبرخان است که در منتهای مشرق خاك نیشابور واقع وانتهای این بلوك نیز از سمت مشرق دزاباد سفلی است نوزده قریه ودو هزار نفر جمعیت دارد اغلب قرای این بلوك دارای قلعه وبرج قدیمی ودر وسط دره کوه میباشد قدمگاه یکی از قرای این بلوك میباشد وپیش فروش که پیش ذکر شد باقی

دورود دروغی چچنك اردوئی دولت آباد محمد اباد بازجید موشان دانز سختدر کرونز چناران بعیشین دزاباد سفلی علی کوری

یکی دیگر از بلوکات نیشابور بلوك عشق اباد است که در طرف جنوبی بلوك تخت جلگه نیز در جانب جنوب بلوك درب قاضی واقع و مشتمل بر سی و نه قریه است عدهٔ نفوس سه هزار نفر و قرای معتبرهٔ ان از اینقرار است عشق اباد کوشکك ده نو خیراباد مهدی اباد عزیزاباد علی اباد قاسمی سلیمانی فرشیه شهراباد ده نظام نصراباد احمداباد فتح اباد نعیم اباد کرکی حسن اباد عیزاباد کاریزی تقی اباد

بلوك دوازدهمی نیشابور اسحق اباد است که در طرف جنوبی اردوغیش و زبرخان واقع و بلوك کوچکی است مشتمل بر دوازده قریه و هشتصد نفر جمعیت و اسامی قرای ان اسحق اباد حسین اباد احمداباد رباط جهان اباد اوغیش زنفاه سمول اباد عصمت اباد میباشد

این بود شرح بلوکات نیشابور و اما شهر نیشابور و شکلا مربع مستطیل است و دو خیابان دارد یکی از مشرق بمغرب و دیگری از جنوب بشمال که تقریبا در وسط شهر این دو خط باهم تقاطع کرده و نقطهٔ تقاطع چارسوق شهر است و اکثر دکاکین بلده در این دو خیابان که چهار بازار باشد واقع و این چهار بازار از چهار جهت شهر یعنی از جنوب و شمال و شرق و مغرب منتهی بچهار دروازه میشود دروازهٔ قبلی و جنوبی را دروازهٔ عراق نامند و دروازهٔ شرقی موسوم است بدروازهٔ مشهد دروازه شمالی معروف بدروازهٔ

ارک است و دروازهٔ مغربی دروازهٔ پای چنار از دروازهٔ عراق بسبزوار و از دروازهٔ مشهد
بطوس و مشهد و از دروازهٔ ارک بمیراباد و از دروازهٔ پای چنار بطرف جوین و اسفراین
و خبوشان میروند دورهٔ شهر سه هزار و سیصد ذرع است دیوار قلعهٔ شهر پنجاه و هشت
برج داشته که بعضی از انها انهدام یافته است شهر نیشابور مشتمل بر چهار محله است
محلهٔ اسطخر محلهٔ بالاکودال محلهٔ سرسنک محلهٔ سعد شاه و چهارصد و پنجاه باب
دکان دارد که بعضی از انها دایر نیست یازده حمام دایر در نیشابور است و دو مدرسه که
یکی موسوم بمدرسهٔ گلشن است و دیگری معروف بمدرسهٔ درب مشهد و دو کاروانسرا
یکی منسوب بمیرزا محمد حسین و دیگری مشهور بسرای حاجی رضا و در بیرون دروازهٔ
مشهد کاروانسرای شاه عباسی است که منزلگاه قوافل و زوار میباشد اب شهر از رود
میراباد و سه رشته قنات است قنات زنگی شاه و قنات محله و قنات مسجد جامع در
نیشابور فقط یک مسجد از ابنیهٔ قدیمه میباشد و ان مسجد جامع شهر است بالای سر در
مسجد بر روی کاشی کتیبه ایست که درست خوانده نمیشود اما تاریخ ان هزار و چهل و
دو میباشد ولی معین است که این تاریخ مرمت سر در است نه بنای ان چه در داخل
سنگی است و وقفنامهٔ زمینی که شاه عباس اول وقف این مسجد نموده بران منقور است
و تاریخ ان هزار و بیست و یک میباشد ارک نیشابور در طرف شمالی شهر واقع است
و مرمت و عمارت لازم دارد حکام در بیرون ارک منزل مینمایند بسیاری از سکنهٔ
نیشابور سادات اند و معاش انها از وظایف و مستمری و تخفیفهائی است که از دولت
دارند و بعضی وجوه بریه که از مردم میگیرند و دو کال اسود کجی و خوشی میگذارند
اما غیر سادات کسبه اند و چندان مؤنه ندارند تخمیناً دو نیم فرسخی طرف جنوب شرقی

دروازهٔ مشهد تکیه و باغ باصفائی است که آنجا مقبرهٔ امامزاده محمد بن محمد بن زید بن
امام زین العابدین علیه السلام میباشد این امامزاده چون بفرمان یزید بن مهلب حاکم
خراسان مقتول و پس از قتل محروق گردید بمحمد محروق معروف شد عمارتی که مقبرهٔ
امامزاده در آن میباشد طاقهای متعدده دارد بقعهٔ که قبر در آن واقع و حرم امامزاده
محسوب میشود عبارتست از قبه و گنبد بسیار قشنگی از کاشی سبز و ایوانی عالی دارد
بر کاشی کتیبه نوشته شده است (السلطان الاعظم ابو المظفر طهماسب الصفی
الحسینی بهادر خان) ولی تاریخ را سال هزار و چهل و یک نوشته و در این سال شاه صفی
بن شاه عباس بن شاه محمد بن شاه طهماسب پادشاهی ایران داشته بنابراین باید بنای
عمارت از شاه طهماسب باشد و شاه صفی آنرا مرمت نموده باشد و تاریخ مزبور
متعلق بتعمیر است نه بنا و معین است که سلطنت شاه طهماسب از نهصد و سی و
یک است تا نهصد و نود و پنج و هزار و چهل و یک چنانکه ذکر شد از سلطنت شاه صفی
میباشد همچنین قبر عمر خیام در این باغ واقع است حکیم عمر خیام در سنهٔ پانصد و
هفده وفات یافته در نزدیکی این باغ قدری بطرف شهر مقبرهٔ شیخ فریدالدین عطار است
و در سال فوت او اختلاف کرده اند دولتشاه سمرقندی گوید فریدالدین در سنهٔ ششصد و
بیست و هفت وفات یافته اما اکثر برآنند که شیخ عطار در استیلای مغول بر خراسان
و قتل عام نیشابور بدست لشکریان مغول مقتول گردید و خرابی نیشابور و قتل عام آنجا
در سنهٔ ششصد و هیجده بوده است و این منافی است با قول دولتشاه سمرقندی

بر دیوار حرم امامزاده محروق سنگی نصب شده و آثار دو قدم بر آن نموداراست و معروفست که
جای پای حضرت رضا علیه السلام است اما این آثار دو گره از آثار اقدام قدمگاه

کوچکتر است بالای در مدخل صحن امامزاده نوشته اند که این عمارت در سنه هزار و صد و نوزده تعمیر شده و این تاریخ مقارن است با اوان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی و دولت دوو شته قنات وقف این امامزاده کرده است

خرابه شهر قدیم نیشابور در طرف شرقی شهر حالیه واقع است و از دیوار شهر حالیه تا ابتدای شهر خرابه هزار و پانصد ذرع میباشد مقبرهٔ امامزاده محروق در جنوب شهر قدیم است و حد شمالی آن راهی است که بقدمگاه میرود دورهٔ شهر قدیم تخمیناً نه هزار ذرع است و در خرابهای آن غیر از تلال و تپه های کوچك و بزرك و کوزه شکسته و خرده آجر که علایم و آثار عمارت و آبادانی قدیم است هیچ باقی نیست و در باب اینشهر در کتب جغرافیا و تواریخ چیزی که طرف اعتماد باشد ملاحظه نمیشود همینقدر در ضمن مسطوراتی که بحکایات شبیه تر نوشته اند اینشهر را طهمورث دیوبند از سلاطین پیشدادی بنا نموده و آن پس از مرور دهور و مضی قرون خراب شده تا شاپور شهر دیگر بساخت و گویند آنشهر بشکل نطع شطرنج بوده و آن پانزده هزار گام بوده است

فردوسی گوید شاپور قلعهٔ نیشابور یعنی کهندز را بنا نمود یزدجرد ثانی چون اغلب اوقات در اینشهر توقف داشته در عهد سلطنت او نیشابور بنهایت معمور و آباد گردید خلیفه یوسف که از خلفای بزرك ارامنه بود و بعضی خلفای دیگر این ملت که یزدجرد ثانی از ارمنستان و گرجستان باسیری آورده بود در نیشابور مقتول شدند در تواریخ سلاطین ساسانیه که بعد از یزدجرد ثانی سلطنت کرده اند اسم نیشابور کمتر دیده میشود در زمانی که اعراب بخراسان آمدند و بر این مملکت استیلا یافتند نیشابور بحدی از اعتبار افتاده بود که مطلقا استعداد لشکری نداشته تاریخ طبری متعرض

اینمطلب شده وگویند در ان زمان پای تخت خراسان مرو بود در زمان سلطنت ال طاهر
یعنی از سنهٔ دویست و پنج هجری الی دویست و پنجاه و نه شهر نیشابور بازرونقی حاصل
کرد ابو طاهر بن الحسین که اول سلاطین طاهریه بود عمارتی در باغ مشهور بباغ میان بنا
نمود و بنا بر مسطورات صاحب معجم البلدان عبد الله بن طاهر که در سنهٔ دویست و پانزده
مامور خراسان و وارد نیشابور شد شهر شادیاخ را بنا ساخت لیکن ضعف اینقول بعدها
بیاید از سکه های زیاد که در نیشابور در سلطنت سلاطین سامانیه ضرب شده و بدست
امده میتوان گفت که شهر نیشابور در زمان سامانیان هم شهر معتبری بوده طغرل بیک
اول پادشاه سلاجقه در سنهٔ چهارصد و بیست و نه نیشابور را پای تخت خود قرار داد
پسر طغرل بیک الب ارسلان نیز انشهر را مقر سلطنت ساخت در سنهٔ چهارصد و شصت
و شش الب ارسلان دختر قاان را در سلک ازدواج پسر خود ملکشاه در اورد و عمارت
شادیاخ را برای او بنا کرد بنا براین دور نیست ابتدا اسم اینعمارت را شادکاخ نهاده
باشند در سنهٔ چهارصد و نود و یک قلعهٔ کهندز را ارغون برادر ملکشاه خراب کرد
در سنهٔ پانصد و چهل و هشت در اواخر سلطنت سلطان سنجر طایفهٔ از غز بر خراسان
غلبه کرده تمام شهر نیشابور را خراب نمودند و اغلب سکنهٔ انرا بقتل رسانیدند و خود
در نیشابور و نواحی ان ساکن شدند اما المؤید اینه که یکی از ممالیک سلطان سنجر بود
انجماعت را از نیشابور و نواحی بیرون نمود و در سال پانصد و پنجاه و چهار نیشابور را فتح کرد
و دو سال بعد بواسطهٔ فساد و نزاعهای پی در پی که فیمابین شیعه و سنی در شهر نیشابور
در کار بود تمام رؤسای فریقین را مقتول و مساجد و مدارس را خراب کرد و هر چه کتابخانه
در انشهر بود بسوزانید و پای تخت خود را در شادیاخ قرار داد و نیشابور از اعتبار شهر

مؤید اینه یعنی اینه‌دار سلطان سنجر بوده باین اسم معروف شده

بودن بیغناد و شادیاخ باسم شهر المؤیدی قاعدهٔ این ایالت گردید المؤید ایبه رکن الدین محمد
اخر بن سلطان سلجوقی را که برادرزادهٔ سلطان سنجر بود بکشت و خود نیز در سنهٔ
پانصد و هفتاد در خوارزم بدست تکش خان خوارزمشاه مقتول شد و از این زمان
تا ابتدای مائهٔ هفتم هجری اطلاق شهر نیشابور نمیشد و تمام مورخین شادیاخ را
قاعدهٔ مملکت نیشابور میگفتند در سنهٔ پانصد و هشتاد و سه تکش خان خوارزمشاه
اینشهر را محاصره نمود حمدالله مستوفی در نزهت القلوب گوید در سال ششصد و
پنج بواسطهٔ زلزلهٔ عظیمه تمام شهر شادیاخ خراب شد و عجب این است که یاقوت حموی
صاحب معجم البلدان هشت سال بعد از آن یعنی در سنهٔ ششصد و سیزده بنیشابور
امده و در شادیاخ توقف داشته و در معجم البلدان هیچ ذکری از زلزله نمینماید در
سنهٔ ششصد و هیجده لشکر مغول بسرداری تلوئی مشهور بتولیخان بن چنگیز خان
تمام شهر و اطراف و نواحی انرا خراب کردند و چنانچه مورخین نگاشته اند تمام اهالی انرا
مقتول ساختند

پس از اقوال مزبورهٔ مورخین مفهوم گردید که از سال چهارصد و بیست و نه که
نیشابور پای تخت طغرل بیك اول پادشاه سلجوقی گردید شادیاخ عمارتی سلطنتی
بوده در خارج و جلو شهر نیشابور و در طرف جنوب غربی شهر کهنه و جنوب شهر حالیه
و تا سنهٔ پانصد و پنجاه و چهار همین حالت را داشته بعد از انکه المؤید ایبه شادیاخ را
پای تخت کرد شهر معموری شد و نیشابور قصبهٔ غیر معموری گردید که از رؤسا و اعاظم
کسی در انجا ساکن نبوده و در خارج و جلو شهر شادیاخ واقع بوده تا در سال ششصد و
هیجده که شادیاخ خراب شد و نام او نابود گردید و بعد از ان دوباره شهر نیشابور را

ساختند در سنهٔ ششصد و شصت و نه باز مغولان بسرداری مرغول نامی اینشهر را
قتل و غارت کرده قدری خراب نمودند و نیشابور باینحال بماند تا سال ششصد و هفتاد
و نه که ده سال بعد باشد در اینسال زلزلهٔ عظیمی شد که ابنیهٔ اینشهر را بکلی خراب کرد و
دیگر آباد نشد تا سنهٔ ششصد و نود و پنج که غازان خان بمملکت نیشابور آمده در الموید
که در طرف شمالی شهر شادیاخ باشد جای گرفت و بقول صاحب تاریخ رشیدی در جای
عماراتی که المؤید در سنهٔ پانصد و پنجاه و هشت بنا نموده بود شهر نیشابور را بساخت
واحتمال میرود شهر حالیه همان شهری باشد که در زمان غازان خان بنا کرده باشند
لکن صاحب زینت المجالس گوید شهر جدید که در عهد غازان خان ساخته اند دورهٔ
ان پانزده هزار گام است پس اگر شهر حالیه شهر غازانی نیست صاحب زینت المجالس سهو
کرده است چه دورهٔ اینشهر بیش از سه هزار گام نیست در تواریخ مسطور است که چون
نیشابور در استیلای مغول خراب شد مردم اطراف میامدند و از انجا فیروزه و بعضی
اشیاء قیمتی پیدا میکردند از جمله سلطان جلال الدین خوارزمشاه یکدسته مامور
فرستاد در انمحل سال اول کاوش کردند و مبالغی خطیر مال بدست اوردند و برای
ان پادشاه بردند بعد از سال اول انمحل را بسالی سه هزار دینار که معادل پنجاه و چهار
هزار تومان حالیه میباشد اجاره و مقاطعه دادند که در ان کاوش نمایند گویند
مستاجرین گاه میشد که در یک روز معادل مال الاجارهٔ یکساله را از انجا اموال بدست
میاوردند

اما شهر شادیاخ بطور قطع و یقین در طرف جنوب شهر حالیه یعنی در همانجا که باغ و
مقبرهٔ امامزاده محروق است واقع بوده و منشاء این یقین شجره نامه ایست از سادات بلوک

بارمعدن که بدست امده و در شرح بلوکات بدان اشاره نمودیم بالجمله در ان شجره نامه
نوشته بود که بیست نفر از سادات اولاد خواجه حسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلم
در پهلوی قبر امامزاده معروف درشادیاخ نیشابور مدفونند

ذکر راههای نیشابور بسایر اماکن

یکی از راهها و جاده های نیشابور راه زمستانی مشهد است که از نیشابور چهار فرسخ است
بقدمگاه و از انجا چهار فرسخ و نیم است تا فخرداود و از انجا سه فرسخست تا شریف اباد و
از شریف اباد پنج فرسخ و نیم است تا مشهد اما باید دانست که راه زمستانی سابق مشهد از
بعیشین و قریة الحمرء عبور میکرده چنانکه مقدسی بدان تصریح کرده و بعیشین قریه ایست در
بلوک زبرخان قدری مایل بطرف مشرقی قدمگاه از بعیشین راهی است که از رود خانه سروان
میگذشته و در زمان قدیم پلی در انجا بوده که حالا اثار ان باقی است بعد از فخرداود گذشته
بقریة الحمرء میرسیده اند و قریة الحمرء ده سرخ حالیه است که فاصله ان تا شریف اباد بیش
از یکمیدان نیست سابقا از اینقریه بمشهد میرفته و راه مثل زمان حال بوده بنابرانچه ذکر
شد راه قدیم شانزده فرسخ بوده و این مطابق است با قول ادریسی که میگوید از نیشابور تا
مشهد شانزده فرسخ است و ابن خردابه که مسافت مزبوره را سیزده فرسخ نوشته و قدامه که
پانزده فرسنگ گفته صحتی ندارد

راه دویم نیشابور جاده ایست که از ان بهرات میروند و منزل اول قریه دزاباد سفلی است که
از نیشابور تا انجا هفت فرسخ است قریه دزاباد سفلی در حد شرقی بلوک زبرخان واقع و علمای
جغرافی و مورخین عرب انرا قصر الریح میگفته اند در اینجا راه دو شعبه میشود شعبه طرف
دست چپ بسرخس و شعبه طرف دست راست بهرات میرود

راه سیم جادهٔ طبس است و منزل اوّل آن پل زمان آباد سر شوره رود که حد شرقی بلوک
تخت جلکه میباشد از نیشابور تا اینمحل چهار فرسخ است منزل دوّیم سنگرد که شش فرسخ
مسافت دارد منزل سیّم قلعه میدان منزل چهارم بردسکن که قصبه ایست با چهار
هزار نفر سکنه و چون چهار فرسخ از اینمنزل طیّ راه نمودند جادّه دو شعبه میشود یکی
بطرف دست چپ که از سلطان آباد بترشیز میروند دیگری بطرف دست راست که
بطبس منتهی میشود

چهارم جادّهٔ سبزوار و راه شاهرود است که سابقاً براه عراق معروف بوده و منازل
حالیهٔ آن از اینقرار است شوریاب شش فرسخ و نیم زعفرانی چهار فرسخ و نیم سبزوار
پنج فرسخ و سه ربع دیود پنج فرسخ و نیم مهر سه فرسخ و نیم مزینان پنج فرسخ عباس آباد
میان دشت پنج فرسخ و نیم میامی شش فرسخ
شش فرسخ شاهرود ده فرسخ و نیم ده ملا چهار فرسخ و نیم و قریهٔ حداده در نیم فرسخی
ده ملا واقع است چاپارخانهٔ مابین میامی و شاهرود در قریهٔ ارمیان هست قلعهٔ رحمت آباد که
در میان میامی و شاهرود دیده میشود از بناهای صفویه است و بقراش آباد معروف
بوده چون آب آن بسیار کم و شور و تلخ است این منزلگاه را متروک داشته اند

نیشابور تا حداده کلیهٔ مسافت شصت و سه فرسخ و ربع است امّا منازل قدیم ابتدا
از نیشابور تا خسروگرد را بیان نمائیم بعد از خسروگرد تا حداده را ذکر کنیم

قدما از نیشابور تا خسروگرد که قریه ایست در یکفرسخی و ربعی طرف مغربی سبزوار بیست
فرسخ تعیین مسافت کرده اند و بچهار منزل تقسیم نموده چون اینمسافت بیش از راه حالیه است
معلوم میشود که در قدیم راه را منحرف میساخته اند و از نیشابور که حرکت میکرده اند منزل
اول در قریه بوده که اسم آن معلوم نیست البته آن قریه در پای طاغن کوه واقع بوده منزل

دویم قریهٔ سنگلید رستم قریهٔ جسر اباد و قریهٔ حسین اباد و منزل چهارم بخسروجرد
میرفته اند و چون قریهٔ سنگلید بمسافت یکفرسخ و نیم در طرف جنوب راه حالیه واقع است
معلوم میشود که راه قدیم در طرف جنوب راه حالیه بوده و در بیضورت بیست فرسخی که
مسافت نیشابور و خسروگرد را پیش تعیین کرده اند صحیح میباشد و بحتمل که در قدیم نیز راهی
از میان کوه طاغن یعنی از همانجائی که جادهٔ حالیه است امتداد داشته ولی چون مخوف بوده
در ازمدی و شد متمرکه نموده اند در اول این راه در همان نقطهٔ که جادهٔ حالیه داخل طاغن کوه
میشود قریه ایست موسوم بسنگلید چنانکه پیش ذکر شد و وجه تسمیهٔ ان باین اسم انکه
در ابتدای دهنهٔ سنگلید واقع است مرحوم اللهیار خان اصف الدوله که در زمان
شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه حکومت خراسان داشت بنی خانوار
از قریهٔ سنگلید کوچانیده و قریهٔ دهنهٔ سنگلید را اباد نمود که این دهنه را
از شرارت اکراد بجنوردی محفوظ دارد در نزدیکی قریهٔ سنگلید قریهٔ شمغان واقع است
والهم منزلی بوده از منازل راه قدیم که از نیشابور بخسروجرد میرفته اند
اما منزل اول از منازل راه قدیم خسروجرد بحداد البوق بوده که بیحیی اباد مشهور است
و مسافت ان شش فرسخ و قریهٔ یحیی اباد الان دهکدهٔ کوچکی است در جنوب مهر و منزل
دویم بهمن اباد و مسافت ان نیز شش فرسخ و قریهٔ بهمن اباد حالا خراب و در نیمفرسخی
مزینان است منزل سیم اسد اباد و مسافت ان شش فرسخ و قریهٔ اسد اباد عباس اباد
حالیه است چون شاه عباس اول برای حفظ راه و دفع غارتگری اوزبك و تراکمه از سرحد
قفقاز جمعی از گرجیها را کوچانیده و در اینجا سکنی داده اینمحل باسم ان پادشاه منسوب و
موسوم بعباس اباد گردیده است منزل چهارم قهندز که معرب کهن دز میباشد مسافت

از هفت فرسخ و قهندز باید در نزدیکی میان دشت حالیه باشد منزل پنجم میمل و مسافت
آن نیز هفت فرسخ است و میمل مبانی حالیه است منزل ششم برش دوازده فرسخ مسافت
آن بوده و قریه برش بدشت حالیه میباشد که در یکفرسخ و ربعی طرف شرقی شاهرود
واقع است منزل هفتم حداده است هفت فرسخ و قریه حداده نزدیک ده ملاست و
کل مسافت از خسروجرد الی حداده مطابق آنچه ذکر شده پنجاه و یکفرسخ است و از اینجا معلوم
میشود که مسافت مابین خسروگرد و اسداباد را از آنچه بوده کمتر نوشته اند یعنی بیست فرسخ را
هیجده فرسخ ثبت کرده و مسافت مابین اسداباد و حداده را از آنچه بوده بیشتر ثبت نموده
یعنی بیست و هفت فرسخ راسی و سه فرسخ نگاشته از جمله مسافت میمل را تا برش دوازده
فرسخ نوشته اند و حال آنکه بیش از نه فرسخ نیست بعضی مسافرین منازل دیگر هم در این راه
ثبت کرده اند و از انجمله است هفتدر که گویا زید حالیه باشد واقع در دو فرسخی مبانی
سرتنگه زید و قریه مرجان که منزل مابین میمل و برش بوده حالا وجود ندارد لکن در یک
فرسخی طرف مغرب مبانی چشمه ایست معروف باب مرجان و باز در دو فرسخ دیگر طرف
غربی مبانی دره ایست که انرا اسد مرجان مینامند پس اگر قریه قدیم مرجان در اینجا بوده
مسافت آن تا زید پنج فرسخ است و ادریسی که گفته است از مرجان تا میمل دوازده فرسخ آن
سهو کرده و جهت زیاد نوشتن مسافت آنکه چون منازل مابین شاهرود و مزینان تا چند
سال قبل راههای مخوف داشته مسافرین که در هر قدم بر مال و جان خود خائف بودند
راه بنظر ایشان طولانی امده و مسافت بیست و هفت فرسخ راسی و سه فرسخ فرض کرده اند
و حالا نیز مردم همانطور معتقد میباشند

پنجم راه نیشابور بخبوشان است و منزل اول آن زرندی و مسافت از هفت فرسخ و نیم و زرندی

قریه ایست واقع در سفید رود مابین بلوک باررو بلوک بار معدن در انتهای جنوبی جلگهٔ
ماروس وجلگهٔ ماروس بدرهٔ سفید مشهور است وچون طایفهٔ کرد عمارلو دران جلگه
ساکنند از اهم خاک عمارلو وکردستان مینامند اینجلگه با اینکه کوچک است حاکم نشین میباشد
وحکمرانی علیحده دارد واز طرف مغربی محدود است بجبال بار معدن واز سمت شمال
ببلوک سرولایت واز مشرق بکوه بار واز جانب جنوب ببلوک تحت جلگه واکراد عمارلو را
نادرشاه ازکردستان اصلی باینجلگه کوچانیده و پانصد خانوار میباشند ومنقسم
بپنج طایفه اول طایفهٔ بکی اولو دویم ازتکان لو سیم عزلو چهارم بائی پنجم هفتادو
دوملت وقرای حالیهٔ این اکراد ازاینقرار است زرندی شهیدقلی
کلاتهٔ بمیش خان مرجان ماروس کلاتهٔ اسمعیل تنک پائین
تنک بالا قارچی کلاتهٔ ملا کلاتهٔ مراد برج کلاتهٔ ملا جعفر علی
قلعهٔ مستوفی کلاتهٔ شاهی سینه اسب پائین خون اورد سینه اسب بالا
منزل دویم راه نیشابور بخبوشان چکنه است ومسافتش شش فرسخ وراه از پهلوی
سفید رود وبیا الامیر رود اسم اصلی قریهٔ چکنه کوپاشا کانه میباشد وراه از اینجا
دوشعبه میشود شعبهٔ طرف چپ بخبوشان وشعبهٔ طرف راست بطوس میرود
وچون قدری از قریهٔ خون اورد بطرف شمال مایل شوند انوقت راه ببلوک سرولایت
امتداد دارد رود خانهٔ که در بلوک سرولایت مشهد جاری ومشهور بآب سلطان
میدانست در نزدیک قریهٔ سلطان میدان منبع دارد بعد از وسط مارکوه و
عاشق کوه جاری است واسم این دوکوه در شجره نامهٔ سادات بلوک بار معدن که
پیش اشاره بدان نمودیم وبعدها نیز ذکران بیاید مذکور است

ایلات نیشابور

بعضی از ایلات در تابستان بجلگهٔ نیشابور میایند که از طایفهٔ بلوچ و تیموری هستند
بلوچها در طرف غربی و تیموریها در سمت شرقی مملکت نیشابور ییلاق میکنند از
طایفهٔ بلوچ سه هزار خانوار در ولایت خراسان میباشند و در سال هزار و دویست و
پنجاه و یک انها را از بم بلوچستان باین مملکت کوچانیده اند در بلوک درب قاضی در یکی
قریهٔ جبلو و دو قریهٔ شوراب از بلوک طاغن کوه چند خانوار افغان سکنی دارند این افاغنه
از طایفهٔ کامران شاه اند و چهل و هفت سال قبل باینجا امده سکونت اختیار کرده اند

شرح معدن فیروزهٔ نیشابور

معادن فیروزهٔ نیشابور بر دو قسم است کوهی و خاکی معدن کوهی در کوه واقع شده
باین معنی که فیروزه با کلیهٔ سنگ کوه که غیر فیروزه است اتصال دارد و باید از سنگ
شکسته و فیروزه را از ان جدا کرد معدن خاکی در اراضی دامنهٔ کوه و پایهٔ کوه واقع شده
و شرح ان بیاید اما معدن کوهی در شش دره واقع است و هر دره بمناسبتی باسمی موسوم
گردیده و از طرف شرقی این کوه که ابتدا نمائیم درهٔ اول دارای چهار غار است غار اول
معروف بعبد الرزاقی است که قدیم از غار ابو اسحقی مینامیده اند و ان غار وسیعی است
که عمق ان چهل و هشت ذراع است در این سنوات فیروزه کمی از انجا بدست امده و فیروزهٔ
این غار از فیروزهٔ غارهای دره های دیگر با بهاتر و جلوه و صفای ان بیشتر است غار دویم
موسوم بغار سرخ و غار سیم غار شاه پردار و غار چهارم غار اقالی است این سه غار در جنب
غار عبد الرزاقی واقع و در این اوان در هیچیک از این سه غار کار نمیکنند و بکلی
متروک است

درهٔ دویم موسوم بدرهٔ سفید میباشد و این دره نیز چهار غار دارد غار اول مالکی و
دویم و سیم غار زاقی علیا و غار زاقی سفلی چهارم غار میرزا احمدی است در قدیم در اینچهار
غار کار میکرده اند و وسعت هر چهار زیاد است از وضع غار زاقی سفلی جهة خرابی و متروك
شدنش معلوم است و چنین بر میاید که اوایل که در این معادن کار میکرده اند از روی نظم و
ترتیب و موافق قوانین و اسالیب معدن بخبگری بوده چنانکه چاههای عدیده در کوه حفر
مینموده اند که از انها روشنائی و هوا بپائین و ته غار داخل میشده و نقبی متساوی تا باب
غار از دامنه کوه میبریده اند و ظاهراً تا اخر دولت صفویه خود دولت در ان معدن کار میکرده
بعد از انقراض سلطنت سلاطین صفوی معدن را برعایا و اهالی قراء حوالی بطور اجاره
واگذار کرده و مستاجرین بواسطه حرص بر جلب منفعت ترتیبات مزبوره را بهم زده هر طرف
از غارها را که فیروزه داشته یا احتمال داشتن از اداده بریده اند و نتیجه این عمل بیقاعده انکه
ستونهای مابین چاهها و نقبها که عمود و قائمه ان غارها بوده بریده و کنده شده و بکلی غارها
از وضع مرتب و منظم اول خود که با قانون مطابقه داشته خارج ساخته و کار کردن در انها
متعسر بل متعذر گردیده لهذا خراب و متروك افتاده است و اینچهار غار بجهات مزبوره پر
شده است و از نقبهائی که بعدها پیدا شده معلوم میشود عمق غار زاقی سفلی از شصت الی
هفتاد ذرع بوده و خالی کردن این غار بعبارة اخری تعمیر بقاعدهٔ ان مخارج زیادی دارد
فیروزهٔ درهٔ سفید خوبست اما نه بخوبی فیروزهٔ دره عبد الرزاقی و احتمال میرود که غار
میرزا احمدی سابقاً جزو غار زاقی بوده است و در اینجا هم فیروزهٔ خوب پیدا میشود اما کار کردن
در ان بجهة بد وضعی و خرابی از نقب دشوار و خطرناك میباشد درهٔ سیم موسوم بر دره
کوه و مشتمل بر چندین غار لکن دو غار معتبر دارد اول غار کربلائی کریمی دویم غار دره کوه

این غار خیلی وسیع و عمیق و قدیمی است و از دهنه تا ته آن چهل و پنج ذرع میشود و بعضی
نقبهای آن بغار زاغی منتهی میگردد و از جهة خرابی کار کردن در آن سخت و با خطر است چه
سنگهای بیمصرف پس از استخراج فیروزه بواسطهٔ بی اعتنائی عمله به بیرون بردن آن در آنجا
جمع شده و همین باعث هلاک عمله و معدنچی میشود یک نقب غار دره کوه بر دانگی مشهور است
و باید سی ذرع از میان سنگ بیمصرف طی مسافت کرد در حالتی که هم عرض نقب کمتر از نیم ذرع است
و هم ارتفاع آن و حرکت در آن لابد اسباب وحشت و مخافت میباشد و بیش از سه چهار نفر
معدنچی جرات رفتن در آن نقب ندارند و هول و خطر این نقبها از اسامی آنها نیز استنباط
میشود چنانکه در یک نقبی جائی را پل صراط مینامند در بالای غار دره کوه چاههای عدیده
هست که در ایام قدیم با زحمت زیاد و سر رشتهٔ تام و علم تمام بجهة روشنائی ته غار ساخته
بوده اند و همهٔ آنها حال پر شده و مسدود است فیروزه های این دره بسیار خوب و مرغوب است
و حالا در این دره بیشتر کار میشود درهٔ چهارم معروف بدرهٔ سیاه میباشد و دو غار دارد
غار اول مشهور بغار علی میرزائی است که در اصل علی مرتضائی بوده غار دویم را غار
رئیش گویند و غار علی میرزائی نیز دو غار است سفلی و علیا این غار نهایت خطرناک است
چه سنگ کوه آن رخو و سست میباشد و زود میریزد و نقبها و چاهها را از دو دیر
میکند و بهمین جهة است که قسمتی از غار علی میرزائی را غار بیراه مینامند فیروزهٔ
این غار خوب نیست و رنگ آن زود زایل میشود در بالای غار رئیش پنجسال قبل
رگ فیروزه پیدا کردند و غار برابر بدند و نقب زدند و از نو سوم لسر غار رئیش
ساختند فیروزهٔ اینغار خوش رنگ و قطعات آن بزرگ میباشد ولی چنانکه ذکر
شد بزودی رنگ آن میرود و میل بسبزی و سفیدی مینماید و لکهٔ سیاه و سفید

دران نمایان میگردد مادام که این فیروزه در آبست خوش رنگ میباشد چون از آب
بیرون آمد و خشک شد رنگ آن میپرد وقتی که در آنجا اقامت داشتم یکقطعه فیروزه
در غار مزبور پیدا شد باندازهٔ یک گردو و از انجضور مهر ظهور اعلیحضرت اقدس
شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه انفاذ داشتند دو روز که در حضور مبارک
ماند و خشک شد از رنگ آن کاست و معین است که از قیمت آن نیز کاسته شد

درهٔ پنجم دره سبز است مشتمل بر سه غار اول غار اردلانی دویم غار سبز سیم غار
انجیری غار اردلانی و غار سبز قدیمی است اما غار انجیری جدید است غار اردلانی بسیار
وسیع و بزرگست و دوازده چاه بزرگ دارد که اکنون انباشته و مسدود شده است
هوای این غار خیلی بد میباشد و مخصوصاً در بعضی نقبهای این غار افروختن چراغ ممکن
نیست و هوای غار شعلهٔ چراغ را خاموش میکند و از این رو نقبهای این غار را چراغ کش
مینامند فیروزهٔ غار اردلانی چندان قیمتی نیست و فیروزهٔ غار سبز رنگ سبزی دارد
در حوالی غار انجیری چون چند اصله درخت انجیر دیده میشود این غار باسم این درخت
موسوم شده در این سنوات مقدار زیادی فیروزهٔ خوش رنگ از این غار جدید استخراج
و حاصل گردیده اما رنگ فیروزههای این غار هم بزودی زایل میشود و خریداران اکثر
اوقات مغبون میگردد ظاهراً تنزل قیمت فیروزه در فرنگ بواسطهٔ فیروزه های غار
انجیری و غار سبز غار ریشی بوده که رنگشان زایل میگردد چه بسیاری از این فیروزه ها را
بفرنگ حمل کرده و تا وقت فروش آنها را در کوزهٔ نمناک نگاه داشتند پس از فروش که
خشک شد رنگ آنها پرید و در ظرف یکسال یا دو سال سفید شد و همین اسباب عدم
اطمینان جواهریان فرنگ گردیده حالا فیروزه را بقیمت کمی میخرند

درهٔ ششم معروف بدرهٔ کری است و یك غار دارد که از انیز غار کری گویند فیروزهٔ این غار قابل این نیست که نگین انگشتری نمایند بلکه بمصرف گل کمر و بازوبند وغیره میرسد

در خارج شش درهٔ مزبوره طرف جنوب غار علیمیرزائی غاری است موسوم بغار خروج که تقریباً شصت سال است در آن کار میکنند وغیر از غارهائی که اسامی انها ذکر شد صد غار با اسم و دویست غار بی اسم در این ناحیه هست اما معتبر ان همانهاست که شرح داده شد

اما الات وادوات عمل در اینمعادن از قرار ذیل است

در غارهای فیروزه کلند و بیلم و باروط بکار میرود تا سی سال قبل باروط در کار نبود و تمام کار با کلند میشد از انوقت باروط معمول شده ولی باید دانست که کار کردن با کلند بهتر از باروط است چه با کلند باختیار شخص است برخلاف باروط که از اختیار بیرون و غالباً فیروزه را شکسته و ریزه ریزه مینماید

اما معدن خاکی عبارتست از چاه و نقب در خاکی که در دامنه و پای کوه جمع شده چون بمرد هور و بواسطهٔ برف و باران و تابش افتاب و وزیدن بادها از سنگریزه های کوه ریخته و با خاك مخلوط گردیده در میان انها فیروزه یافت میشود و اغلب فیروزه ها که در معدن خاکی یافت میشود اعلی و بسیار خوبست فی الحقیقه نگینهای انگشتری اعلی فقط در معدن خاکی پیدا میشود لکن در معدن خاکی هم نظم و ترتیب عمل معدنچیگری ملحوظ نیست هر کس میل دارد چاهی حفر میکند و نقبی میزند و دیگری انرا خراب میکند فیروزهٔ اعلائی که مرحوم میرزا محمد قوام الدوله پیشکش حضور مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) غفر نصره نمود و پنجهزار تومان ارزش داشت از معدن خاکی استخراج شده بود

وصف اقسام فیروزه

فیروزه منقسم بسه قسم است انکشتری و بادخانه و عربی فیروزه که رنك ان باجلا با
وزایل نشود وخوش ترکیب باشد انکشتری است ودانه دانه میفروشند وممکن نیست
قیمت معینی برای اینقسم فیروزه قرار داد چه هر نکینی وضع وترکیبی جدا کانه
دارد وتاکنون دیده نشده که دونکین ازهر جهت مشابه ومثل هم باشد نکینی بقدر
فندق کوچك که ترکیب تراش پیکانی داشت در مشهد دیدم که هفتصد وپنجاه تومان
ازا قیمت نمودند ونکین دیکر دیدم که تقریباً بهمان قدر واندازه وتراش ورنك بود و
دویست تومان ازا قیمت نمودند کاهی فیروزهٔ که بقدر یك نخود کوچك باشد بیست
تومان ارزش دارد

اما رنك فیروزه انکه مرغوب ومطلوبست رنك اسمانی میباشد ولی نه رنك اسمانی
اطراف افقی بلکه رنك اسمان مخصوصاً در سمت الرأس لکهٔ کوچکی که اکثر مردم نمیتوانند
انرا ببینند وفقط اهل خبره تشخیص میدهند قیمت نکین وا زیاد میکاهد وهمچنین است
رنك فیروزهٔ که قدری مایل بسبزی باشد صفت دیکر که بایدلابد در فیروزه موجود
باشد باصطلاح وزبان جواهریان واهل خبره ذات است که میکویند فلان فیروزه
ذات دارد وذات عبارتست از لطف وصفائی که فی الحقیقه از حد بیان خارج است
واظهار ان از حیز امکان بیرون ومثل ابست در یاقوت والماس وطراوت در مروارید
اعلی فیروزهٔ خوب خوش رنك خالی از برص وبهق اکر ذات نداشته باشد قیمت
کمی دارد وبرص عبارتست از نقطهٔ سفید وبهق نقاط سیاهی را کویند فیروزهٔ که رنك
از شبیه برنك نیل باشد نیز بهای قلیلی دارد وانرا فیروزهٔ تلخ کویند

اما

اما فیروزهٔ بارخانه که قسم دویم از اقسام ثلاثهٔ فیروزه است بچهار نمره تقسیم میشود و بون
میفروشند از نمرهٔ اول ان یکمن تبریز بقیمت هزار و پانصد الی هزار و ششصد تومان بیست
نمرهٔ دویم و نمرهٔ سیم قیمت صحیح معتنی ندارد که ضبط شود نمرهٔ چهارم یکمن هفتاد تومان الی
هشتاد تومان میباشد از فیروزهٔ بارخانه فقط نمرهٔ اول و دویم بفرنگستان حمل میشود
باقی را زرگرهای ایران میفروشند و انها بمصرف مرصع کردن قلیان و یراق اسب و اسلحه
بکار میبرند و در مشهد هزار دانه فیروزه ریزه از نمرهٔ سیم بچهار هزار دینار بفروش
میرسد

اما فیروزهٔ عربی که قسم سیم از اقسام ثلاثهٔ فیروزه است تمام فیروزه هائی است که غیر از دو
قسم سابق الذکر یعنی انگشتری و بارخانه باشد عربی اسم تازه ایست که بفیروزه های بد داده
شده چه بعضی از اهالی معدن وقتی بمکهٔ معظمه زادها الله شرفاً رفته و از اینقسم فیروزه با خود
برده در عربستان و حجاز باعراب فروخته بودند از انوقت فیروزه های بد را که سبز و کم رنگ است
یا برص و بهق دارد و در ایران بفروش نمیرسد عربی گفتند بعضی از فیروزه های عربی
سفید رنگ را شیربومی گویند و برخی که پوست سفید دارد چغاله نامند اگرچه اصطلاحاً
فیروزهٔ عربی است که ذکر شد اما باز بسیاری از ان در این مملکت بفروش میرسد و قلیلی هم بفرنگستان
میبرند قطعات مسطحی که بجهة کمربند و بازوبند و غیره خوبست در معدن انها را توفال
میگویند و از قسم عربی است و بعضی از انها نیز قیمتی میباشد قسمی از فیروزهٔ سبز است که
از اکل کاسنی مینامند و بیشتر افاغنه اینقسم فیروزه را می پسندند و طالب اند

وضع معاملات در معدن

تقریباً دویست نفر از اهالی قریتین در معدن کوهی و خاکی مشغول کارند و بیست و پنجنفر

وریش سفید فیروزه‌ها را از عمله‌ها میخرند و در مشهد یا جای دیگر این کار کرها که استاد
معدنچی هستند چندان نفعی ندارند و هر یک نفر من حیث المجموع روزی پنجهزار بده
میبرند کار در معدن کوهی بسیار مشکل است اما استادی که در معدن کوهی کار
میکند هرگز دست خالی مراجعت نمینماید اغلب اتفاق میافتد استادی در معدن
کوهی کار میکند و مبلغی ذخیره مینماید بعد از آن تنبل شده بمعدن خاکی میرود و در آنجا
چیزی عاید او نشده و ذخیرهٔ خود را تمام کرده لابد میشود که باز بمعدن کوهی مراجعت کند
لکن استاد خوب قابل هرگز در معدن خاکی کار نمیکند از دویست نفر استادید قریبین
معدن صد و سی نفر در معدن کوهی بکار مشغولند باقی که پیر و ضعیف میباشند یا
چندان احتیاجی ندارند یا تنبل هستند در معدن خاکی کار میکنند ریش سفیدها که
اغلب فیروزه را از استاد معدنچی میخرند یا بدلالهای حکاکان که بمعدن میایند فروخته
یا خود بمشهد میروند و بحکاکها میفروشند منفعت خریداران اول اقلاً ده یک بلکه ده دو
میباشد یا یعنی که ده تومان فیروزه از استادی خریده بدلالان دوازده تومان میفروشند
و دلالان بحکاک چهارده الی پانزده تومان میفروشند بعد از آن حکاک فیروزه را جور کرده
و از یکدیگر ممتاز نموده قسمتی از آن را در ایران بفروش میرسانند و باقی را بفرنگستان حمل
مینمایند و اغلب را بمسکو میبرند و در فرنگ دلالهای مخصوص هستند که فیروزه‌ها را
بجواهریان میفروشند و فیروزه که در معدن ابتدا بده تومان خریده شده در فرنگستان بیست و
پنج تومان بفروش میرسد و عجب است که جواهریان فرنگستان تاکنون دلالهای خود را بمعدن
نفرستاده‌اند استادان معدن فیروزه‌ها را امیز اشند و نمیدانند که فیروزه که بدست
آورده‌اند خوب است یا بد ریش سفیدان که خریداران اولی هستند گاهی فیروزه را بهم براس

کرده بعضی اوقات قدری از اثر تراشیدن باین وسیله میتوانند فیروزه ها را جور کنند و
فیروزهٔ انگشتری را جدا کرده دانه دانه میفروشند از اینجهة گاه میشود که منفعت فوق العاده
عاید انها میگردد فیروزهٔ هفتصد و پنجاه تومانی که پیش ذکری از ان نمودیم ریش سفیدی که
اول از استاد معدنچی و پیدا کننده ان خریده بود زیاده از هفت تومان خرج بهای ان نداده
وان ریش سفید بدون اینکه فیروزه را بتراشد از در مشهد بنود تومان فروخت وقتی که ازرا
تراشیدند قیمت ان معلوم شد و برای پاریس فرستاده انجا هزار و پانصد تومان قیمت کردند و
اخرالامر بهفتصد و پنجاه تومان فروختند و جهة اینکه بهزار و پانصد تومان نخریدند این بود
که خیال میکردند ان فیروزه مصری است و مطمئن نبودند که نیشابوری است تمام حاصل
معدن کوهی و خاکی در اینچند سال تقریبا بیست هزار تومان بوده است و این تحدید از
قرار معمول در معدن میباشد و اگر بقیمت خریدار اخری تحدید نمائیم سه مقابل میشود
یعنی شصت هزار تومان

طریقهٔ تراش فیروزه

تراش فیروزه بواسطهٔ چرخی است که از سنباده و صمغ مخلوط کرده میسازند سنباده را
از بدخشان و صمغ را از هندوستان میاورند تراشنده بادست راست بواسطهٔ
کمان وزه چرخ را میگرداند و فیروزه را با دست چپ بروی چرخ میگذارد و برای انکه
انگشتش سائیده نشود قطعهٔ چرمی یا کهنه یا چوبی بانگشت بسته از ان محفوظ میدارد
تا سی چهل سال قبل اینچرخها معمول نبود سابقا تمام فیروزه ها را روی سنگهائی که
در کوهها پیدا میشد و اندک زبر و اکال بود میتراشیدند و وضع تراش ان بطور
سائیدن بود حالا هم فیروزه های ریزه را بهمان وضع میتراشند فیروزه را بعد از

تراشیدن جلامید هند وجلا دادن ان بسائیدن فیروزه است بر روی سنک—

مصقل و با قطعهٔ چرمی نیز پاک فیروزه که از چرخ هنکام تراش بیرون امیشود استاد فیروزه

تراش در معدن یا در مشهد روزی یکنفر از الی دو قران اجرت دارند چرخ ولوازم

انرا باید خود مهیا نمایند فیروزه تراشی که بر روی سنک میتراشد هرکز از یک قران

بیشتر مزد ندارد جلا دادن کار اطفال است وهر یکنفر از چهار پنج الی ده شاهی اجرت

دارند یکنفر فیروزه تراش در یک روز میتواند یک مشت فیروزه با چرخ یا بر روی

سنک بتراشد ویکنفر جلا دهنده برای سه نفر تراشنده کافی است

اقسام تراش و اشکال ان

شکل تراش فیروزه بسته باندازه وشکل اصلی دانه وقطعهٔ فیروزه است از میان اشکال

دوشکل نهایت متداول ومرغوبست یکی پیکانی که مخروطی است دیکری مسطح که پهن

وصاف است قطعهٔ پیکانی هرچند بیشتر برجستکی داشته باشد واوج ان تند تر

مرغوب تر ومطلوب تر میباشد اما فیروزه هائی که نازک باشد بکار تراش پیکانی نمیاید

وانها را مسطح میتراشند واکر کلفت تر باشد تقریباً یعنی تراشیده میشود که روی ان

حدبه دارد وهرچه حدبه ان زیاد تر مرغوب تر است نیز تراش پیکانی مخصوص فیروزه

خوش رنک است چه اکر فیروزه کم رنک باشد وپیکانی تراشیده شود اوج وبالای ان

بواسطهٔ نازکی قبول شعاع خارجی میکند وسفید مینماید واز قیمت ان میکاهد فیروزه

عربی را اغلب مسطح میتراشند وقطعات بزرک عربی اکثر معیوبست وخوش رنک نیست

اما جواهریها وحکاکها معایب انها را اکر از قبیل بهق وبرص باشد بانقشهائی که روی

فیروزه میکنند واز طلا واکلیل وغیره پر مینمایند میپوشانند واکر خطی روی ان

رسم کنند مخصوصا حروف را و نقاط و گل و بته را در روی از معایب و لکه ها قرار
میدهند که عیبها مستور گردد سنگی در معدن بنظر رسید که طول آن قریب
یک گره بود و در معدن به بیست و پنجقران فروخته شد بعضی جاهای آن خوش رنگ
و در برخی نقاط رنگ سفید و لکه سیاه و سبز داشت یکنفر حکاک مشهدی در آن
سنگ صنعت بکار برده ابیات فرائی بر آن نقش نمود و فیمابین حروف و کلمات
طوری گل و بته رسم کرد که تمام عیوب از سنگ را ناپیدا و مسطور (مستور) ساخت و آن فیروزه
بشصت تومان فروخته شد

در تواریخ از معدن فیروزه کمتر ذکر کرده اند قدیمترین تفصیلی که دیده شده در
رساله تنسوق نامه ایلخانی است که همانا تصنیف حضرت خواجه نصیر الدین طوسی
میباشد باسم هلاکو خان نگاشته و حکیم نحریر امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی
که از اساطین حکماء عصر خویش بوده است و سلسله ایشان در خطه فارس بعلم و
حکمت و بزرگی و اصالت اشتهار کلی داشته اند ترجمه کرده نیز کتب دیگر که ذکر معدن
فیروزه در آنست رساله ابن المبارک محمد القزوینی است که از روی ترجمه فارسی تنسوقنامه
نگاشته و کتاب جواهر نامه محمد بن منصور و کتاب مختصر دیگر نیز باسم جواهر نامه از
زین الدین محمد جامی و کتاب دیگر موسوم بجواهر نامه همایونی که از مؤلفات محمد بن اشرف
رستمداری میباشد

(عجیبست؟) کاتب چلبی حاجی خلیفه را در ضبط این رساله خواجه علیه الرحمه خبطی فاحش افتاده چه این اسم را در کشف الظنون تنسوقنامه نوشته و در عداد کتبیکه اسامی آنها مبدو بتاء ثم السین ثم الواو ایراد نموده است فافهم

بعضی از سیاحان کارآگاه فرنگ نیز در سوابق ایام در ضمن سیاحت خود در ممالک محروسه
معدن فیروزه نیشابور را بازدید کرده و تحقیقات نموده و مصنفین محترم بنقل اقوال
ایشان پرداخته و ما فقراتی چند که مفید فایده باشد در اینمحل از گفتار انها درج مینمائیم

مسیو

مسیو فریر که در خدمت دولت علیه بوده از مسیو الکساندر شرح ذیل را نقل

مینماید

امروز صبح که پنجم ماه ژون سال هزار و هشتصد و سی و هشت میلادی است بعزم

سیاحت معدن فیروزه از شهر نیشابور بیرون آمدم قریه که معدن در آن واقع است

مطلقا باسم معدن نامیده میشود در تمام دنیا فیروزه منحصر باین معادن است که در

هشت فرسخی شهر در طرف شمال مغربی واقع میباشد از شهر که عزیمت معدن نمایند

تا یکفرسخ و ربع راه در دشت مسطحی است مشحون بقرا و مزارع حاصل خیز خرم و باغچه‌ها

که بواسطهٔ انهار جاریه از بینالود کوه و سایر جبال بجا و سیراب میشود هر قدر که نزدیک باین

کوهها میشوند منظر و هیئت مملکت تغییر میکند و داخل دره‌های ریک و ریک خاک

قرمز رنگی میگردند که هیچ نبات انجا نمیروید و در پشته‌های لم یزرع آثار نمک پدیدار است

و باینواسطه زراعت در آنها ممکن نیست فی الحقیقه نمک طبیعی در این مملکت خیلی وافر است

در عرض راه در دو جا معدن معتبر نمک است اولی موسوم به دولت علی و مسافت آن

تا معدن فیروزه زیاده از یکفرسخ و نیم نیست معدن نمک دولت علی یک قطعه نمک

متحجر شده میباشد که طبقهٔ نازکی خاک قرمز روی آنرا گرفته اسباب استخراج نمک در اینمحل

عبارتست از کلند و کلوله از گل باندازهٔ متوسط که نمک را می شکنند و بیرون میاورند و

خیلی سفید و لطیف است معدن دولت علی از دولت است و اجاره میدهند و در اینزمان

زیاده از صد و پنجاه تومان از آن عاید نمیشود یک عملهٔ چابک تقریباً روزی هشتصد کیرونکم

نمک استخراج میکند معدن دیگر معروف بنمک زار است و مسافت آن تا معدن اولی

نیمساعت راه است در آن نیز بوضع مسطور استخراج نمک مینمایند ولی جنس نمک فرق دارد

گویند معدن نمک دوم خیلی بهتر از نمک اول است مقداری از راه معدن فیروزه از میان
جبال و قطعهٔ سنگهای خشک میباشد و رنگ سنگها شبیه برنگ سنگ سماق
قرمز است و باید سنگ آهکی تیره رنگ سختی بوده باشد در هیچ جای این حوالی ظاهراً
سنگی از جنس دیگر نباشد سنگهائی که در بلندی واقع است صورت فلزی دارد و ظاهراً
اهن صابغ انها باشد کسی که در علم ژئولوژی مهارت کامل داشته باشد میتواند تحقیق جنس
این اراضی را بدرستی نماید در میان این اراضی پست و بلند دو قریه دیده میشود که یکی در قلهٔ
کوه و دیگری در درهٔ قشنگی است و هر دو قریه بواسطهٔ سنگرهای کنگره دار مستحکم شده و
تقریباً صد و پنجاه خانوار در انجا سکنی دارند سکنه از بدخشان کوچیده باینجا امده اند و یکی از
سلاطین اخری ایران ایشان را طرف توجه داشته است بدخشان در اسیای مرکزی واقع است
و بدخشانیها چون معادن لعل و سایر احجار کریمه دارند در انها کار کرده و مهارتی بهم رسانیده
لهذا انها را در این معدن بکار واداشته و بر معدنچیهای فرنگی ترجیح داده اند و نکتهٔ دیگر انکه
فرنگیها در مشرق زمین همیشه طرف بی اعتمادی و سوء ظن بوده و خواهند بود بدخشانیهای
اینجا ظاهراً زبان اصلی خود را فراموش کرده باشند و حالا بلغت فارسی عامیانه که در این مملکت
معمول است حرف میزنند

(مصنف کتاب در اینجا تعرض کرده گوید اکثر اهالی بدخشان اصلاً ایرانی هستند و اوزبکها
که بر انها مسلط میباشند خیلی معدودند و در بدخشان زبان فارسی معمول است پس مهاجرین
بدخشان که در معدن فیروزهٔ نیشابور سکنی دارند زبان اصلی خود را فراموش نکرده اند بلکه
زبان اصلی انها همان لغت فارسی است که حالا بدان تکلم مینمایند و من این مطلب را برای العین دیده
و از روی بصیرت و یقین اظهار میدارم)

اما معرفت این اشخاص در کار معادن فقط تجارب است که از آبا و اجداد خود شنیده و فرا گرفته‌اند
و اعمال آنها مبنی بر علم نیست اما عملیات ایشان خوب است و از آنجا که جز اینکار شغلی ندارند در
اکتشاف فیروزه و استخراج آن خالی از مهارت و حذاقت نیستند فیروزه‌ها را این اشخاص
بمناسبت وضعی که استخراج میکنند دو جور مینامند آنهائی را که در سنگ متحجر و باید با چکش
بیرون آورد فیروزهٔ سنگی مینامند و آنهائی را که بواسطهٔ شستن ریگهای استخراج شده از چاههای
فیروزه بدست میآورند فیروزهٔ خاکی میگویند قطعات فیروزهٔ خاکی بزرگتر است اما بخوبی
فیروزهای سنگی نیست یعنی رنگ آنها کم است و لکه‌های سفید دارد از قرار تقریر معدنچیهای
اینمحل در هیچ جای این ناحیه فیروزه یافت نمیشود مگر در سنگهای معدن کور در فوق دولت
در این معادن کاوش و تعمقی نمینماید و باجاره دادن آن اکتفا میکند و سالی بیشتر از پانصد
تومان عاید دولت نمیشود و اغلب فیروزه‌های قشنگی که امروز استخراج مینمایند در چاههای
قدیم و در عمق آن چاههائی که متروک داشته‌اند بدست میآید و مکرر اتفاق میافتد که در قطعات
سنگهائی که سابقاً دور انداخته‌اند و اعتنائی بآنها ننموده فیروزه‌های خوب یافت میشود
سنگ معدن تا چند طبقه حفر شده اما همیشه تقریباً بشکل عمودی کنده‌اند و آثار دهلیزها
و نقبها و چاهها که در یرگاهی است خراب شده نمودار است و غارهائی که هنوز معروف است
موسوم بعبد الرزاقی و شاه پردار و غارجی و کرخارکی و کوه سفید میباشد
من خود بمعدنچیهای اینجا از پیش پولی دادم که چند کلند بطالع من در غار عبد الرزاقی بزنند
و بدینوسیله توانستم در اینجا حاضر شوم و بتماشا بپردازم طریقهٔ شکستن سنگ فیروزه مثل
شکستن نمک است که پیش اشاره نمودیم الا اینکه بجای کلولهٔ خاکی که برای ملایم کردن ضربت
در شکستن نمک بکار میبرند در اینجا کلوله را از علف خشک ترتیب داده‌اند همینکه شکافته باز

شد کمال احتیاط را بنمایند که مبادا چکش بفیروزه هائی که در آنجا هست بخورد

فیروزه مثل اِمتیست نیست که خود جداگانه بدست آید بلکه وصل بیک قطعه سنگی است که
با آن متحجر شده است (اِمتیست نوعی است از جواهر که معروف بکانتی میباشد) بیست و پنج
الی سی قطعه فیروزه در یک جا مجتمع میباشد و بدینوضع بدست میاید یک طبقهٔ آهکی خیلی
نازک روی هر یک ازین فیروزه ها را پوشیده و طرف داخلهٔ اینطبقه که متصل بفیروزه میباشد
سفید است و طرف بیرون از گندمی رنگ است جای تفکر است که چگونه مادهٔ صابغ
تا همان خارج سنگ آمده و متوقف شده و چگونه بصافی فیروزه صدمه وارد نیاورده
اما در باب سنگ فیروزه همینقدر اظهار مینمایم که در پهلوی کوه بینالود آثار مس کاربونات
دار سبز و کبود دیده میشود که شباهت تامی بالوان قشنگ سنگ ملخیت دارد اگرچه کاوش
درستی نتوانستم بنمایم اما تکرار میکنم که بهترین فیروزه ها از همان معدنی است که ما در آن
تماشا پرداختیم معدن خارجی بعد از این معدن بهترین معادن است و بهترین فیروزه ها
چنانکه بدان اشاره نمودیم در معادن قدیمه یافت میشود برای تماشای استخراج فیروزه هائی که
بواسطهٔ شستن ریگ و سنگ بدست میاید رفتیم بسمت تپه که در جنوب قریه و درده
واقع است در آنمحل سنگ دیده نمیشود و اراضی عبارتست از ریگ و سنگریزه هائی که آب
آنها را آورده و دلیل اینست که در قدیم الایام آب از اینجا جاری بوده است در اینجا هم از پیش
پولی دادم که بخت آزمائی کنم از چاهی که تازه باز کرده بودند چند غربال ریگ و سنگ بیرون
آورده بردند لب جوئی که در پائین تپه جاری بود و بعد از آنکه چند بار آنها را شستند
خاک را از ریگ جدا کردند فیروزه در میان این ریگها است و ریگهائی که فیروزه دارد کبود
رنگ میباشد عدهٔ کثیری فیروزه در آن ریگها یافت میشود که قطعات آن چندان هم کوچک

نیست اما رنگ آنها مثل اینست که پریده باشد لهذا چندان ارزشی ندارد عمله جات میگفتند
این فیروزه ها از معدن تازه است و بر عکس فیروزه هائی که رنگ بسیار مشعشع با صفائی
دارد از معادن قدیمه میباشد گویند فیروزه شباهت به گیلاس دارد هر قدر بیشتر
میرسد رنگش بهتر میشود نیز گویند رسیدن گیلاس بطور کمال بسته بتابش اشعه
آفتابست و در عرض امتداد یک فصل بهار بخوبی میرسد اما برای رسیدن فیروزه و
خوش رنگ شدن آن البته یکهزار سال مدت لازم است

صاحبان دقت و تجربه دانسته و معلوم کرده اند که کار کردن در معدن هم برای مزاج مضر است
هم اخلاق را فاسد مینماید و از اتفاقات اینطلب در معدن فیروزه نیشابور نیز ثابت و مدلل
میگردد چه معروفست سکنه قریه معدن قرینه هائی هستند که در دنیا نظیر ندارند و
نادر اتفاق میافتد که کسی با آنها معامله کند و مغبون نشود شک نیست که در هر جای دنیا
برای حیله و کذب عده حیل کرده و تراشیده اند و عده سکنه معدن در اینجا از آن است که
میگویند رؤسای ماطماع میباشند از حیله ها که در فروش فیروزه بکار میبرند یکی اینست
که فیروزه ها را در کهنه های نمناک میگذارند و از آنجا که اغلب فروش فیروزه در خفا و
پنهانی میشود که مأمورین و کارگذاران دیوان خبر نشوند و اگر خبردار گردند بدولت اطلاع
میدهند و دولت از اینمعامله مالیاتی میگیرد بدینواسطه خریدار بمحض دیدن سنگ را
میخرد و مجال و فرصت نیست که فیروزه را بگذارد خشک شود و رنگ طبیعی آن معلوم گردد و
این داد و ستد فوری اسباب مغبون شدن مشتری است

در هنگام شستن سنگ ریزه و ریگ اغلب اوقات قطعات فیروزه بسیار بزرگ بدست
میآید همه کس میداند که خاقان مغفور (فتحعلیشاه) طاب ثراه یکقطعه فیروزه داشتند

چندان بزرك كه از پیاله ساخته بودند نیز مخفی و مستور نیست که در خزانهٔ شهر
وین نیز فیروزهٔ بود که چند کیروانکه وزن داشت بالجمله هر وقت اهالی خراسان قطعات
فیروزهٔ بزرك بدست میاورند از ابکار یراق اسب میبرند اما این تزیین چندان
نقلی ندارد و بهای عمده صورت نمیکیرد چه اینقسم فیروزه ها عادةً و اغلب کم رنك
یا بیرنك میباشد

مسیو خانیکوف سیاح معروف دانشمند روس نیز معدن فیروزهٔ نیشابور را سیاحت
کرده و چنین مینویسد که چون بکوهها ئی که معدن در ان واقع است نزدیك شدیم
کودالهای چند دیدیم که چندان عمقی ندارد ان کودالها را معدن ختی مینامند فیروزه عموماً
در میان سنکهای اهکی اهن دار وجود میباید و ان سنکها کاهی سفید رنك و بعضی
اوقات قرمز است ندرةً نزدیك سطح زمین ولی فیروزهٔ خوش رنك پیدا میشود هر جا رك
سنك زرد رنك است دلیل است که در نزدیکی از یك طبقه معدن فیروزه ایست که پر رنك
و سیر میباشد و کندن انجا فایده دارد معادن قدیمه را چون زیاد حفر کرده اند کار کردن
در انها سخت شده و فایدهٔ درستی از ان عاید نمیشود مضت بیشتر از چاهها را اب کرفته
و معدنچیها نمیتوانند اب را بیرون اورند بعضی جاهای معدن فالبا فرو میرود و
خراب میشود و این عیب از نبودن چوب است که باید حایل قرار دهند

دولت ایران حسب الرسم این معادن را بحکمران خراسان مقاطعه میدهد و وجه المقاطعه
سالی هشتصد تومان الی هزار و دویست تومان میباشد سکنهٔ قریهٔ معدن هر چاهی
را علیحده از کاشتکان حکومت و فرمانفرمائی خراسان در سال بمبلغی مقاطعه
نموده در ان کار میکنند

تتمیم

باروی شهر نیشابور را پنجاه و شش برج است و فاصلهٔ هر برجی با برج دیگر پنجاه ذرع است
خندقی بر دور شهر میباشد بعرض هشت ذرع ارك شهر که حالا خرابست و در درون
بلده در طرف شمال شرقی واقع هشت برج دارد وارتفاع هر برجی هجده ذرع و دوره
ان نیز همینقدر است چهار آب در خراسان بگوارائی مشهور است اول آب رود
دبیر نیشابور دوم آب دیزاباد سیم آب رباط کلسبه که از سمت مغرب رباط میاید
چهارم آب عین اللطف و در وصف آب دبیر و خاك نشابور گفته اند

حبذا خاك نشابور و خوشا آب دبیر   که نه آبست و نه خاکست گلابست و عبیر

سکنهٔ نیشابور غالباً از ایل بیات میباشند و این ایل دوازده هزار خانه اند و همیشه از
خود رئیس داشته و عباسقلیخان مختاری بیات که احمد شاه درانی او را بکابل برد
رئیس همین ایل بوده و بعد از مراجعت از کابل از پولی که در چاه یافت سور بلد را که
احمد شاه خراب کرده بود دوباره بساخت و سور حالیهٔ نیشابور همان سور عباسقلیخان
بیات است

ازابنیهٔ عالیهٔ نیشابور که بوصف قدمت نیز موصوفست مسجد جامع است که خیلی
خوش نما و خوش طرح است اصل شکل ان مربع مستطیل و استطالهٔ ان از شمال بجنوب
و دو ایوان بزرك یکی در جنوب و دیگری در شمال است و بر بالای هر کدام ماذنه
ساخته شده و دور تا دور صحن ایوانهای کوچك ارسی دار دارد نیز دور صحن چند صفه
برای نماز جماعت بنا کرده اند و در وسطهم صفهٔ دارد که دور انرا چوب قرار داده اند
بطوریکه وسط مسجد گوهرشاد از سنك میباشد و درمیان صحن سنك مقیاسی

برای تعیین اوقات فضیلتی واجزائی صلوات خمس نصب شده که در کمال صحت است
عرض صحن مسجد چهل و سه ذرع وطول ان پنجاه و سه ذرع میباشد در بزرک جامع
رو بشمال واقع شده ارتفاع ایوانهای شمالی دوازده ذرع و نیم وجنوبی هیجده ذرع است
این مسجد مقصوره ندارد وقناتی مخصوص بران وقف شده که دهنه قنات از میان
خندق نمایان میشود وفعلا در مسجد جاری واب قلیلی دارد در سمت غربی صحن
چند درخت است یکی چنار و باقی توت ویك کاج خشك شده نیز هست در ایوان
رفیع عقب مسجد در بالای سر محراب بخط ثلث بر سنك حجاری شده است
(قوله تعالی ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی در زیر این کتیبه اشعار ذیل را
بر سنکی نوشته اند

اسمان مکرمت عباسقلیخان انکه بود	سرکشان را نقش پا بر درکهش نقش جبین
از جهان معرفت از معدلت چون افتاب	سایه کستر ذره پرور فیض بخش عالمین
انکه در عرش جلالت ذات ان عالی نسب	انکه در قصر عدالت حکم او کرسی نشین
رایت دولت بهر جانب که بر افراشتی	فتح و نصرت در رکابش از یسار واز یمین
قبه وایوان این مسجد ز بهر یادکار	ساخت چون خلد برین از فضل رب العالمین
از علو همت او سقف او مرفوع شد	میزند از رفعتش صد طعنه بر چرخ برین
نه همین تعمیر مسجد کرد و معمور شد	بعد ویرانی نشابور اینچنین
نخست از زبان اصغار ضوا جود بد این بیت خوانند	هذه جنات عدن فادخلوها خالدین
هر کس این بیت المقدس دید کفتا از سما	بیت معمور است نازل کشته در این سرزمین

فوج فوج قدسیان بهر عبادت ز آسمان | بر زمین آیند تا سایند بر خاکش جبین
صاحب اینخانه او را دو جزای اینعمل | خلد بخشد حشر سازد با امیر المؤمنین
بود از فرمان او حاجی محمد ساعیش | مشتهر جراح محبوب قلوب مؤمنین
گفت معمار قضا هنگام تعمیر این شرف | مسجد شهر نشابور از چه رو دارد چنین
گفتمش ای بی بصیرت زیب و زیور یافت را | از قدوم زایر این قبله گاه هفتمین
عزت از تعمیر و از انجام این عالی بنا | سر بزانو در تفکر بود کلک دوربین

سر ز جا برداشت بر ایوان و لوح ان نوشت

مسجد بیت الحرام و قبله گاه مسلمین

نیز در وسط ستون شبستانی که بهلوی ایوان مزبور میباشد این چند شعر بخط میانه

نسخ و ثلث بر سنک حجاری شده است

از بهلوان علی ولد خاص نامدار | ماند این بنا بشهر نشابور یادگار
تک مسجدی که کعبهٔ اهل یقین بود | کرده تمام از کرم و فضل کردگار
اندر زمان خسرو غازی ولیعهد | سلطان حسین حامی دین شاه کامکار
در سال هشتصد و نود و نه تمام شد | جائی که هست سجده گه خلق روزگار
تاریخ این بخوان و دعائی ز روی صدق | بر خوان بحق ساعی و خیرات بر شمار

در سنگی که در طرف راست بالای سر در مسجد نصب است شرح ذیل بخط نستعلیق

حجاری و رسم شده است

شرایف محمدت بیغایت و لطایف اثنیهٔ بی نهایت که نقاط بدایع و رقوم صنایع را بامر

کن از حیز عدم بفضای وجود آورده حضرات ملوک ذو الاقتدار را از میانهٔ کافهٔ برایا

بصفت جلالت واختیار موصوف کرده است وبشیوهٔ عدل واحسان مأمور نموده

وصلوات بی انتها بر حضرت افضل رسل وهادی سبل خیر المرسلین ورحمة للعالمین

وشفیع المذنبین محمد الأمی المدنی وآل اطهار او علیهم من الصلوة افضلها

امابعد بتاریخ شهر رمضان المبارك سیچقان ئیل سنهٔ هزار وبیست ویك کرولایات

خراسان مضرب سرادقات جاه وجلال نواب اشرف اقدس ارفع سلیمان مکان ظل سبحانی

متبوع اعاظم خواقین دوران وقبلهٔ افاخم اساطین جهان قائد عسکر المهدی صاحب الزمان

علیه صلوات الله الملك المنان ابو المظفر شاه عباس الصفوی الحسینی بهادرخان خلد الله

ملکه وسلطانه گشته اهالی ورعایا و محجرهٔ ولایت نیشابور را مشمول عواطف بیکران

گردانیده کیفیت احوال اهل ان دیار را از سیادت ونقابت پناه نجابت وهدایت دستگاه

ناصر السیادة والنقابة والدین امیر ابو المعالی نیشابوری کرد و بنوقت در رکاب فیروزی

انتساب مورد تلطفات حضرت ظل اللهی بود استفسار نمودند ونقابت پناه مشار الیه

صورت پریشانی احوال اهل ان دیار را معروض داشته در باب رفاه حال ایشان احکام

مطاعهٔ لازم الاتباع نافذ گشت

حکم جهان مطاع شد انکه درینوقت بنابر عنایت بیغایت شاهانه ولطف بلانهایه

پادشاهانه دربارهٔ محترفهٔ بلدهٔ نیشابور از ابتدای چهار ماهه سیچقان ئیل مال اصناف محترفهٔ

بلدهٔ مذکور را سوا جهات منطی بتخفیف وتصدق مقرر فرمودیم بنابراین حکام وداروغگان

وکلانتران عمال بلدهٔ مذکوره اصناف مزبوره را مرفوع القلم دانسته یکدینار ویکمن بار بعلت

مال اصناف مذکور واخراجات خلاف حکم بهیچوجه من الوجوه توجیه ننموده طلب

ننمایند ومال وجهات منطی را موافق حساب بازیافت نمایند که بتخفیف مقرر نشده مستوفیان

عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده بتخفیف و تصدق عمل نمایند و از تاریخ مذکور مسودهٔ انرا مؤکد بلعنت نامه نمایند و در عهده دانند تحریرا فی تاریخ سنهٔ احد و عشرین بعد الالف

قرینهٔ سنك مزبور در طرف چپ سر در سنگی است و شرح ذیل بران رسم شده است

الحمد لله والصلوة علی نبیه واله و عترته اجمعین اما بعد اینست صورت احکام مطاعه که از بابت رفاه حال رعایا و عجزهٔ نیشابور عرض صدور یافته اولا حکم جهانمطاع شد انکه در بینوقت شمهٔ از عواطف بی نهایت شاهانه و شرذمهٔ از الطاف بیغایت خسروانه شامل حال و کافل امانی و امال الجمیع رعایا و متوطنین و سکنهٔ بلدهٔ نیشابور فرموده از ابتداء چهار ماهه سیچقان ئیل دروازه بانی بلدهٔ مذکوره را بتخفیف و تصدق مقرر فرمودیم که من بعد احدی باین علت طلبی نماید مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی این عارفرا در بارهٔ کافهٔ متوطنین بلدهٔ مذکور مخلد و بر دوام دانسته در دفاتر خلود مؤکد بلعنت نامه ثبت نموده از پتول پتولداران وضع نمایند و من بعد بپتول عمل نمایند خلاف کنندهٔ انرا مورد سیاست و غضب پادشاهی دانسته و در این ابواب غدغن کرده تخلف نورزند و بر عهده دانند تحریرا فی تاریخ شهر رمضان المبارك سنه هزار و بیست و یك (نیز بلافاصله نوشته است)

حکم جهانمطاع شد انکه در بینوقت شمهٔ از عواطف بی نهایت شاهانه شامل حال جمهور رعایا و متوطنین و سکنهٔ نیشابور شده مقرر فرمودیم که هیچ افریدهٔ از قورچیان عظام و غازیان کرام و ملازمان و غلامان و غیر ذلك در خانهٔ رعایا و سکنهٔ بلدهٔ مذکوره

نزول نموده بهیچوجه من الوجوه مزاحمت بحال ایشان نرسانند واگر احدی تا غایت در
خانهٔ ایشان نزول کرده باشد بیرون رفته اصلا و مطلقا نزول ننمایند حکام و داروغگان
و تیولداران و عمال بلدهٔ مذکوره حسب المسطور مقرر دانسته مجال تمرد با جکند هند
در این باب قدغن دانسته مؤکد بلعنت نامه شناسند مستوفیان عظام کرام دیوان
اعلی از فراز مسوده در عهده شناسند تحریرا فی شهر رمضان سنهٔ هزار و بیست و یک
غیر از جامع مذکور بعضی مساجد دیگر نیز در نیشابور هست ولی از بنیه
عمده نیست در باب حمام نیز در اینشهر دایر است در درب دروازهٔ ارک اطاقی است
مربع سه ذرع و نیم در سه ذرع و نیم قبری در وسط اطاق میباشد که از گچ ساخته اند
بطول دو ذرع و عرض یک ذرع و بر روی آن سنگ کهنه نصب است که اطراف آن
شکسته و بخط نسخ که چندان امتیازی ندارد این اشعار را بران رسم کرده اند

مدار و مرکز اسلام عزّ دین طاهر	ضیاء ملت اسلام و محیی سنت
جمادی الاخر هشتم صباح سه شنبه	سپرد جان معزز بحضرت عزت
چو شد بکوثر و فردوس گشت تاریخش	کنار حوض و لب جو میانهٔ جنت

کتیبهٔ نیز در اینمحل هست بخط ثلث که گچ بری کرده و لاجورد زده اند و سورهٔ
مبارکهٔ جمعه را تا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه نوشته و در زیر آن اشعار ذیل را
نگاشته اند لیکن پیداست که در وقت تعمیر اینکار شده

آسمان دور زمین جولان بآخرها نمود	فخر بر رستم سمند خسرو والا نمود
شاه عالم ناصر الدین پادشه کز داد و عدل	حلقه در گوش انوشروان و هم دارا نمود
بلد کوش در هیجاها خصم را بر هم شکست	آب تیغش در غزاها دشت را دریا نمود

هر کجا قهرش و زان آتش دوان کشور فنا بود — هر کجا لطفش روان خاکش عبیر آسا نمود

دست جودش هر کجا محتاج کرد از زر غنی — صیت عدلش ظلم را محبوس در هر جا نمود

در اینجا دو شعر و یک مصرع خوانده نمیشود بعد نوشته شد — این مطهر بقعه را بانی شد و برپا نمود

گفت وجدی صفای این مرقد اندر عهد خویش — از کرامت کور مادرزاد را بینا نمود

آنکه مدفون باشد اندر این ضریح مشکبوی — طاهر است او کاین مکان پاک را ماوا نمود

بود مخفی جسم پاکش همچو گنج اندر تراب — گنج مخفی آشکارا چون ید بیضا نمود

. . . .

زنده دل پیری بخوابم اینکلا القا نمود

نیز در خارج دروازه اطاقی است مربع مستطیل تقریبا پنج ذرع در سه ذرع و نیم در عقب آن صفه ایست و در آن صفه محراب مانندی بجهة تشخیص قبله ساخته اند و در وسط آن دو پارچه سنگ لیشم متصل بهم که طول آن دو ذرع و چهار گره و عرض آن نیم ذرع است بر روی قبری نصب کرده تمام روی سنگ منبت و موشح بآیة الکرسی و بعضی آیات مبارکات دیگر است سنگ دیگر بر دیوار نصب و در طرف یمین محراب صفه واقع و بر آن نوشته اند

له الحکم و الیه ترجعون کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام بنابر حدیث المؤمن حی فی الدارین و ان المؤمن لا یموت بل ینقل من دار الغرور الی دار السرور و النحریر العالم العامل الکامل الفاضل النائل السائر الی الله القدیم العادل قدوة الحکما المتألهین و زبدة العلماء الزاهدین و اسوة العرفاء المستعدین السالك مسلك التحقیق . . . الصافی و التدقیق و الزهد و الورع و التصدیق الغنی عما سوی

ربه الغنی والواصل الی جوار ربه الغفور الرؤف العلی علی بن علی الشهیر بنور
الدین النیسابوری فی ضحوة یوم الاربعا سادس شهر جمادی الثانی المنتظم فی شهور سنة
اربع وتسعین بعد الالف من الهجره

در اطراف این سنگ این اشعار نوشته است

زاهد عصر و عابد یکتا   بحر علم و حکیم بی‌همتا
بمثل او هیچ مؤمن پس   اسمش آمد بمصحف اخفا
گشت دلگیر وضع ابنیا لم   کرد آهنگ نشأ عقبی
بمفرضور و عزشهو د   روح او کرد مسکن و مأوا
چون روانش مقیم جنت شد   در زمان هاتفی باین املا
گفت تاریخ فوت او باشد
روح پاکش بجنت اعلی

در طرف مقابل این سنگ برسنگی نوشته اند هو الحی الذی لا یموت هذا مرقد
مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه علیین آرامگاه شیخ بهاء الدین ولد مرحوم
المغفور المبرور شیخ رضی سنهٔ هزار و دویست و دوازده بردو این سنگ این
دو شعر رسم است

چون نامهٴ جرم ما بهم پیچیدند   بردند و بمیزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی   ما را بمحبت علی بخشیدند

در بالای اب انبارئی که محاذی دروازهٴ عراق مشهور بمهراباد است اشعار ذیل
در صفهٔ کتیبه شده است

شکر

شکر که در عهد شهنشاه دین — شاه فلک رتبهٔ دریا عطا

خسرو جم مرتبه طهماسب شاه — آنکه بود مظهر لطف خدا

سال و مه و هفته و شام و صباح — هست بر او واجب عینی دعا

بست کمر از اثر لطف حق — بهر بجا ساختن این بنا

حاجی مؤمن لقب پاک دین — صاف دل و متقی و پارسا

ساخت بتوفیق حق این حوض آب — تا نشود تشنه بروز جزا

آب زلالش بنظرها بود — غیرت آئینهٔ گیتی نما

خضر گر اینجا لب خود تر کند — بگذرد از چشمهٔ آب بقا

دمبدم آئینه صفت آب آن — صورت اندیشه نماید بما

ساعی این خیر علی اکبر است — آنکه دلش هست بحق آشنا

یارب از الطاف عمیمت بگو — تا ز کرم بانی این حوض را

ساقی کوثر بدهد جام آب — روز جزا گرم چو گردد هوا

خواست عزیزی که بداند خلق — در چه زمان گشت تمام این بنا

خاطر ناجی پی تاریخ آن — بود مشوش که بحکم قضا

هاتفی از غیب ندا کرد و گفت

یاد کن ای تشنه لب از کربلا

اما بقعهٔ امامزاده محمد محروق علیه السلام که پیش ذکر نمودیم در میان باغی و در دور باغ دیوار و دروازه و سردری دارد درختهای میوه که تازه بار میدهند در باغ بسیار است و اصله کاج خشک شده نیز در اینجا دیده میشود و حوض آبی در وسط است و چشمهٔ

امامزاده مربع و تقریباً چهل گام عرض و طول دارد. با ازارهٔ کاشی بسیار اعلی مزین بخشت

کاشی مربع کرده وسط غالب آنها اسماء الله و در زیر اسم با بیطور (۱۰۴۱) تاریخ را

نگاشته که هزار و چهل و یک است. در صندوق امامزاده نوشته است (بسم الله

الرحمن الرحیم هذا مشهد من شهد بعلو وجلاله کل فصیح واعجم واشتهر مفاخره فی

اقاصی دیار العرب والعجم فلذة کبد الرسول وقرة عین البتول جامع مناقب الحسنین

محیی مآثر رسول الثقلین مرکز دائرة الفتوة افضل من صحب بر النبوه مخجل

البحر الخضم بآثاره معین اضاءة الصبح المستطیر بانواره مهبط وفود الملائکة الکرام

المؤید بالاطلاع علی دقائق الکشف والالهام صاحب النفس القدسیة المخصوص علی

الکمالات الانسیة والمقامات العلیة العلویة وانجب ذریة من نزل فیه انما ولیکم الله

ورسوله الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وقد نطق

بمفاخر جده الاعلی یوفون بالنذر ویخافون یوماً کان شره مستطیراً ویطعمون الطعام

علی حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً وهو محمد بن محمد بن زید بن سجاد وهو علی بن حسین بن

علی بن ابیطالب خصه الله وآبائه الطاهرین بالتحیة والصلوة وروح روحهم بالصلات

المتصلات ما اختلف المساء والصباح وطا . . . . . . ال الاسنة و

الصفاح والحمد لله الذی تم نعمته علی عباده وقد امر بترتیب هذه . . . . .

وهذه السطور الامیر المعظم قدوة العرب والعجم ولی الانعام . . . . .

اسمعیل بن الامیر المعظم ملک ملوک الامراء معین الفقراء شمس الدولة والدین مفخر ایران

محمد بن عیسی البغدادی شکر الله مساعیه

بر در بقعه بر بالای مصراع لیسری حین الدخول نوشته اند.

بر روی اهل دل در دولت گشاده باد   این در بروی اهل سعادت گشاده باد

وبر پایین همان مصراع

دیده روشن زخاك این در شد   شکر کاین دولتم میسر شد   عمل امام قلی نجار

بالای مصراع یمنی مسطور [ست ا]

گشاده باد بعزت همیشه این درگاه   بحق حرمت و قدر علی ولی الله

وبر پایین ان نگاشته شده

هذه روضة مبارکة   لیس فی الکائنات ثانیها   فیشهو سنة ۹۷۸

در ایوان حرم امامزاده که بازاره کاشی کبود مثمن مزین است ومحجر چوبی دارد ایة الکرسی [را تا]
وهو العلی [کذا] کتیبه نموده بعد ازان نوشته اند

فی ایام دولت السلطان الاعظم تراب استانه خیر البشر ابو المظفر شاه طهماسب الصفوی
الحسینی بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی کافة البرایا عدله واحسانه

خدایا تو این شاه درویش دوست   که اسایش خلق در ظل اوست
لبی بر سر خلق پاینده دار   بتوفیق وطاعت دلش زنده دار

البانی هذه العماره سیادت ونقابت پناه امیر کمال الدین شاه حسین الساعی محمد یوسف

روی کتیبه مذکوره ایوان سوره مبارکه لم یکن الذین کفروا تا اخر برنك زرد نوشته
شده در سنگی که در سمت راست ایوان در بالا نصب نموده اند این ابیات رسم است

در زمان دولت شاهنشه گیتی ستان   شاه دین سلطان حسین عادل صاحبقران
انکه در باغ جهان عدلش کند کار بهار   انکه در عالم بود چون ابر رحمت سایبان
شمع ایوان عدالت خان محمد خان که هست [کذا]   چار ده معصوم باشد حافظ او در جهان

ساخت مسجد با مصلی در نشابور و نمود — اب تالارکرد از صفای طینت روان

یافت توفیق از خداوند جهان ان خیرخواه — کرد تعمیر زیارت از برای مومنان

روح پاک حضرت موسی کاظم شاد شد — گشت اباد از سر نو روضهٔ خلد اشیان

از هزار و صد گذشته نود و نه بود که کرد — ثلث از اب روان او وقف این عالی مکان

فی شهر جمادی الثانی سنة ۱۱۱۹

دو قرینه از سنک کرد طرف چپ در بالا نصب کرده اند عبارت ذیل حجاری شده

در زمان دولت شاهنشاه جمجاه اسلام پناه السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان

ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و در عهد ایالت نواب مستطاب مالك الرقاب

عم اکرم شاهنشاه حسام السلطنه سلطان مراد میرزا ادام الله شوکته و تصدیق نواب

مستطاب شاهزادهٔ پرویز میرزا دام اجلاله از هزار و قند و توام مالیات دو سهم کریکی آن

میاه رودخانه بوژمهران و یکی از میاه رودخانهٔ فرخك که وقف امامزادهٔ لازم التعظیم

امامزاده محمد محروق و امامزاده ابراهیم میباشد بتخفیف ابدی مقرر فرمودند که همه

ساله منافع انرا صرف و خرج بقاع منورهٔ ایشان نمایند و لعنت نامه نمودند که هرکس آن

حکام و مباشرین مالیات دیوانی مطالبه نمایند بلعنت خداوند و نفرین رسول گرفتار شوند

سنه هزار و دویست و هفتاد و نه

در مغرب روضهٔ امامزاده محمد محروق روضهٔ امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر

علیهما السلام ساخته شده و در روضه بهم وصل است چنانکه از روضهٔ امامزادهٔ محمد

بروضهٔ امامزاده ابراهیم میروند ازارهٔ روضهٔ امامزاده ابراهیم از کاشی ابی مثمن که با کاشی

ایوان امامزاده محمد یکدفعه و بیك وضع اب و رنك ساخته شده زینت یافته روضه مثمن

وعرض وطول ان بیست وپنجقدم است گنبد اجری وارتفاع ان تقریبا دوازده ذرع طول صورت قبر دوازده وجب وعرض شش وجب وارتفاع هفت وجب بالای در روضه نوشته اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها ودو پائین مسطور است که هذه باب من ابواب الجنان وروضة من ریاض الرحمة والرضوان .

در سمت قبلی مواجه امامزاده جائی است که از دار الحفاظ میگویند ودر یمین ان در محلی چاهی است بزعم مردم دختری در اینمحل غیبت کرده وبروایت خدام زن امامزاده محمد محروق در انجا غایب شده است

در ایوان امامزاده در زیر طاقی در سمت شرقی بقعه قبر حکیم عمر خیام است وان صورت قبری مخصص بیش نیست نه سنگی دارد ونه زینت وعلامت دیگر اما مقبرهٔ شیخ فرید الدین عطار رحمة الله علیه که در غربی اینمحل واقع است بقعه ایست شش تقریبا بارتفاع هشت ذرع وچهار در از چهار سمت دارد بالای مدخل ورو بجنوب نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم یا زکی الطاهر من کل افة بتقدس العاصی عبد العلی در بالای قبر شیخ سنگی یکپارچه وسماق میل مانند نصب کرده اند که انچه از ان از خاک از روی زمین تا سر میل سه ذرع یک چارک کم است وقدری از ان در خاک وبزعم بعضی معادل انچه بیرون است در زیر میباشد بالای سنگ را میل مانند تراشیده وهشت ترک کرده ودر دورهٔ بالا نوشته اند اللهم صل علی النبی والوصی والبتول والسبطین وزین العباد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری والمهدی صلوات الله علیهم وپائین هشت ترک در طرف جلو سنگ را صاف وک

مانند ساخته اند وخطوطی که بران رسم شده از قرار ذیل است

الله الباقی — بسم الله الرحمن الرحیم — وبه نستعین

هذه جنات عدن فی الدنیا — عطر العطار مهجة من دنی

قبر اعالی مکانست اینکه بود — خاك راهش دیدهٔ چرخ کبود

شیخ عالم شیخ عطار فرید — آنکه هستند اولیا او را مرید

طرفه عطاری که از انفاس او — قاف تا قاف جهان شد مشکبو

درد دکانش کاشیان که برد ملك — شیشهٔ پر قرص لیمو شد فلك

خاك نیشابور تا یوم القیام — ابرو دادو زاوا ین عا لیمقام

شد ز روش راه نیشابور کان — مولدش زروند و کرکانش مکان

بود در نیشابور هشتاد و دو سال — سی و دو در شادیاخ آسوده حال

سال هجری پانصد و هشتاد و شش — شد بمیغ آن مه فر خورشید وش

گشت در وقت هلاکو خان هلاك — در شهادت شد شهیدش جان پاك

عارفان کز دل انثر دل آگهند — خرمن هستی بمشتی که دهند

روح الله تعالی روحه — ربنا کثر بره (کذا) و فتوحه

شد تمام این لوح این عالی مکان — در زمان دولت شاه جهان

حضرت سلطان ابو الغازی حسین — ظل حق پشت و پناه خافقین

آن قدر قدر و قضا صولت که دهر — دشمنش را میدهد از نوش زهر

تا شنیده عدل او نوشیروان — گشته از انصاف او نوشین روان

از نهیب عدل آن شاه دلیر — شانه کرده ریش بز از پنجه شیر

خلد الله تعالی ملکه   فی بحار العدل اجری فلکه

شد موفق حضرت میر کبیر   ان ملاذ و ملجا میر و فقیر

میر دریادل علیشیر انکه هست

چرخ پیش همتش چون خاك پست

نگارنده گوید عجب سهوی کرده است ناظم این اشعار که سال ارتحال شیخ فرید الدین عطار را پانصد و هشتاد و شش قرار داده و در زمان هلاکوخان و دو سهو عظیم در اینست یکی انکه شیخ رحمة الله علیه در قتل عام نیشابور بدست مغول تولی خان بن چنکیزخان شهید شده و ان سال ششصد و هیجده میباشد و بعضی وفات شیخ را در ششصد و بیست و هفت قرار داده اند دیگر انکه نه سال پانصد و هشتاد و شش و نه ششصد و بیست و هفت دخلی بزمان هلاکوخان ندارد چه این پادشا مقارن ششصد و پنجاه بطرف ایران حرکت کرده و در ششصد و پنجاه و چهار از فتح قلاع اسمعیلیه فارغ شده و در ششصد و پنجاه و شش بغداد را مسخر نموده است عجب تر از سهوهای ناظم ابیات انکه بانی سنك سر مقبرهٔ شیخ علیه الرحمه وزیر عالم فاضل و امیر بحر بیاذل امیر علیشیر معروف وزیر سلطان حسین میرزای بایقرا میباشد و بحکم او پرداخته شده با چه شده است امر باکاه ملتفت اغلاط مزبوره نشده خدا داناست

در پشت سنك محاذی سطح صورت قبر این شعر نوشته و حجاری شده است

ز مشرق تا بمغرب کر امام است   علی و ال او ما را تمام است

در زیر ان بعدد هندسی رسم شده است هشتصد و نود و یك تمام خطوط ثلث است

اما مقبرهٔ فضل بن شاذان طاب ثراه که در طرف شرقی بقعهٔ امامزاده محروق علیه السلام واقع است عبارتست از بقعه و صحنی که دیوار کوتاهی دارد و بنای بقعه مثمن مستطیل و استطالت آن از مشرق بمغرب است عرض بقعه هفت قدم و طول هشت قدم میباشد و گنبدی آجری دارد که تقریباً دوازده ذرع و نیم ارتفاع انست دورهٔ گنبد را کاشی کرده بوده اند ولی ریخته است و کمی از آن باقی مانده صورت قبر یک ذرع بلند است و دو ذرع و کسری طول دارد و دورش کاشی ملون است سنگی بر روی قبر نصب شده و عبارت ذیل را بران رسم کرده اند

هذا ضریح البحر المتعال والنبیل المفضال ذی العز والاجلال شمس ذوی البسائط والافضال المؤسس الممهد لعلم الکلام القائم بالقسط لاقامة البراهین لاهتداء الانام الراوی من الامامین ابی الحسن علی بن موسی وابی جعفر الثانی علیهما السلام زبدة الرواة و نخبة الهداة وقدوة الاجلاء المتکلمین واسوة فقهاء المتقدمین الشیخ العلیم الجلیل الفضل بن الشاذان ابن الخلیل طاب الله ثراه قد وصل بلقاء ربه فی سنة ۲۶۰ (دویست وشصت)

دور دوم همین صفحه سنگ حاشیه دارد و بران نوشته است

قد ترحم علیه ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام ترحم الله الفضل ثلاثة ولاء وقال ایضاً اغبط اهل الخراسان بمکان الفضل وقال محمد بن ابراهیم الوراق خرجت الی الحج فدخلت الی مولای ابی محمد الحسن العسکری واریته کتاب الفضل بن شاذان فنظر فیه وتصفحه ورقة ورقة وقال علیه السلام هذا صحیح ینبغی ان یعمل به رحم الله الفضل کتبه فیه سنة ۱۲۶۱ (هزار و دویست و شصت ویک) و در میان صحن همین بقعه واست حوض آب انباری در سمت غربی صحن

تازه ساخته‌اند کتیبهٔ دور دور داخلهٔ گنبد خواسته‌اند رسم نمایند ناقص و ناتمام
مانده است

مقبرهٔ فضل بن شاذان در زمین نیشابور قدیم واقع و بقعهٔ شیخ عطار علیه الرحمه
چنانکه ذکر شد در شهر شادیاخ بوده و دور دورهٔ اینشهر من جمیع الجهات پنجهزار و یکصد و
پنجاه ذرع است و بشکل مدور و مارپیچی آنرا ساخته بوده‌اند بطوری که استطاله دارد و
این بلده ارکی داشته است که در سمت قبلهٔ آن واقع بوده و دیواری مستقیم بطول هشتصد و
پنجاه ذرع ساخته و دو طرفش را ملحق ببدنه کرده و دور ارک من حیث المجموع با آن دیواری که
در وسط کشیده شده یکهزار و صد و پنجاه ذرع است و قبر شیخ فریدالدین عطار در محوطهٔ
ارک میباشد شهر شادیاخ مبدء پنجاه خروار بذر است و شهر نیشابور قدیم که فضل بن
شاذان در آن مدفون است جای هشتاد خروار بذر است و در خرابهٔ شهر موسوم بشهر
الب ارسلانی تپهٔ مصنوعی دیده میشود و معروفست که عمارت الب ارسلان بوده و آثاری که در شهر
بسیار قدیم است موسوم بر همونی میباشد و شاید که همونی تحریف همایونی باشد و از
بناهای همای دختر بهمن اینشهر در طرف جنوب شهر حالیه و در پنج فرسخی الست و مبدء
شصت خروار بذر و آثار دیوار خرابه در طرف شمال بلدهٔ حالیه در دامنهٔ کوه دیده میشود
که یکفرسخ و ربع امتداد داشت و در انتهای آن دیوار بدو رودخانه منتهی میگردد انتهای
طرف شرقی برودخانهٔ بوژان و انتهای سمت غربی برودخانهٔ دیبر باغات نیشابور غالباً در
طرف شمال و شمال شرقی شهر واقع و در هر باغی کوشکی است بعضی بزرگ و برخی کوچک
بتناسب ثروت صاحب باغ خاک مشهد برای زراعت بهتر از نیشابور است اما چون در
خاک مشهد زیبق و طلق وجود ندارد مردم آنجا بناخوشی شقاقلوس مبتلی نمیشوند برخلاف اهل

کتیبه وخطی که در قدمگاه نیشابور است منحصر میباشد بچند شعر که اول از اشعار
ایناست

قال لی قل لعلی مدحه   مدحه یخمد نارا موصده

ودر خارج بنا این عبارت مکتوبست (قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم بسم الله الرحمن الرحیم
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله النبی الکریم
ونحن علی ذلک من الشاهدین کاروانسرائی که برای اقامت قوافل وزوار دم دروازه
مشهد ساخته اند مربع مستطیل است واز خارج عرض وطول آن مساوی واز هر طرفی پنجاه و
پنج ذرع است اینکاروانسرا چهار صفه وایوان وبیست وچهار حجره دارد که جلو هر حجره
صفه ایست ودر چهار زاویه آن چهار طویله بزرگست ودر دو ب اینکاروانسرا در خارج شش
صفه دارد ودر چهار گوشه چهار برج واقع است در جلو کاروانسرا آب انباری ساخته اند که
پله میخورد وپائین میرود ودو بادگیر در عقب آن بنا شده است

نیشابور که یکی از چهار شهر معظم خراسان است دارای هرگونه مزیت وبرتری بوده
وعلمای جغرافی وشعرا نظما نثرا آنرا ستوده ومدح نموده چنانکه قطعه باسم استاد
بارع دانشمند انوری در وصف اینشهر مشهور است وهی هذا

چار شهر است خراسان را بر چار طرف   که وسطشان بمسافت کم صد در صد نیست
گرچه معمور وخرابش همه مردم دارند   نه چنان است که آبستن دیو ودد نیست
بلخ شهریست در آکنده باوباش و رنود   در همه شهر ونواحیش یکی بخرد نیست
مصر جامع را چاره نبود از بد ونیک   معدن زر وگهر بی سرب وبسد نیست
مرو شهریست بترتیب همه چیز درو   جد وهزلش متساوی وهری هم بد نیست

حبذا شهر نشابور که در روی زمین   گر بهشت است همان است و گرنه خود نیست

برخی را عقیده این است که یکی از دشمنان انوری این قطعه را باسم او گفت و او را بنکال انداخت و ما در جلد اول مرآت البلدان بدان اشاره نموده ایم و در هر حال محاسن نشابور معروف و مشهور است که حالکه این شهر در زمان آبادی دوازده هزار قنات داشته که همه رو بقبله جاری بوده و همین صحبت در مجمع علمای نیشابور بمیان امد یکی از باخبران ان مجمع تصدیق این خبر نموده میگفت در این زمان هزار و سیصد رشته از قنوات مزبوره جاری است

از مسائل مسلمه قدمت شهر نیشابور است و اقوالی که در بنای شهر نیشابور گفته و نوشته اند پیش ذکر شد لیکن مطلبی راجع باین مسئله خیال نگارنده را مشغول ساخته و ان اینست که از پنجاه شصت سال قبل الی الان بعضی از صاحبمنصبان انگلیس مسکوکات چند در نواحی بلخ و حدود افغانستان پیدا کرده اند و از خطوط منقوشه بر روی مسکوکات مزبوره معلوم شده که طایفه از اهالی یونان در باختر یار سلطنت کرده که از پیشاور تا بلخ را در تحت حکمرانی داشته و دو طایفه دیگر نیز بعد از انها بجای انها پادشاهی نموده نقش سکه های طایفه اول که بخط یونانی است در کمال اسانی خوانده میشود ولی نقش مسکوکات سلسله بعد بخط بد قدیم هند است و خواندن انها نهایت دشوار و اسامی این سلاطین که از نقوش مسکوکات معلوم گردیده در هیچ تاریخی ثبت و ضبط نیست و دو نفر از انها ملقب بر بنکه فور میباشد بنا بر این احتمال قوی میدهد که شهر نیشابور منسوب بیکی از این دو پادشاه باشد یعنی دایره حکمرانی سلاطین مزبوره در تمام خراسان وسعت یافته و بنکه فور این شهر را بنا نموده و اسم خود را بان داده و بعد بنکه فور بتحریف و

تصحیف نیسه فور و نیسا فور و نیشابور شده باشد و اینخیال خالی از قوتی نیست خلاصه مسکوکاتی که از سلاطین بلخ و باختریان از پنجاه شصت سال قبل تا حال پیدا شده در موزه خانهٔ لندن کذاشته اند و مطلب تازه در عالم علم تاریخ بدست امده و حسب المناسبه اسامی پادشاهان مزبوره را که ما نظو و یکه از نقش سکه معلوم شده در ینجا درج مینمائیم

فهرست اسامی سلاطین بلخ و باختریان

دیودوتوس

اگاتوکلیس کر از دویست و چهل و هفت سال قبل از میلاد حضرت عیسی تا دویست و بیست و سال سلطنت کرده

پانتالکونتوس

اوتیدموس

هلیوکلس ملقب به دیکایوس یعنی عادل

انتی ماکوس ملقب به نیکه فور (نیکه فوروس) یعنی مظفر

اوکراتیدیس ملقب به مگالوس یعنی بزرك

فیلوکسه نیس

اپولودوتوس ملقب به فیلوپاتوروس یعنی پدر دوست

لیسیاس

انتی السید ملقب به نیکه فور (نیکه فوروس)

میناندروس

هرماوس

هرماوس وکالیوپ

مایراس ملقب بهوکالوس

کادفیسس

کادافس

کودس

اونونیس کہ نیز ملقب بہ مگالوس بوده

اسپالوریوس ملقب بہ دیکایوس یعنی عادل

اسپالیریس کہ نیز ملقب بہ دیکایوس بوده

ازس ملقب بہ بزرک

ازیلیسس

سوترمگاس

گوندوفارس

ابدالگاروس کہ تقریبا بیست و شش سال قبل از میلاد حضرت عیسی سلطنت کرده

اوساسس

پاکوروس

کادفیسس

کانرکس

کنورانو

اوورکی

باراورو

اردوکرو

اما از کادفیسس تا اردوکرو معلوم نیست این سلاطین کی و در کجا سلطنت کرده‌اند.

حمزهٔ اصفهانی گوید اسم شهر ساپور واقع در نزدیکی کازرون نیشاور بوده بمرور زمان
تصحیف شده از ابشاپور گفته و اخر الامر شاپور گردیده این تحقیق حمزهٔ اصفهانی اسباب
قیاس بعضی گشته و گفته‌اند ممکن است فرض نمائیم نیشابور هم در اصل نیساور بوده و بتجزیهٔ
نیشاور و نیشابور شده باشد و نیساور چون بمعنی سایه‌دار است شاید در ایجاد درخت زیادی
غرس نموده بوده‌اند و بمناسبت سایهٔ بسیار اشجار از انیساور خوانده باشند

در ترجمهٔ فرانسهٔ کتاب وندیداد ساده از کتب زردشت در جلد اول از کتاب دویم صفحهٔ
دویست و شصت و شش مینویسد (موقع پنجم و شهر پنجم شبیه بهشت که من که هرمزد هستم
ایجاد کردم نیسایا بود که ما بین مووره (مرو) و باخدی (بلخ) واقع شده و بعد این پتیارهٔ اهریمن
که مشئوم است عقاید را فاسد کرده از قادر بر طبیعت روگردان ساخت (نیسایا باید نیشابور باشد)
استرابون که پنجاه سال قبل از میلاد حضرت مسیح کتاب جغرافیائی در چند مجلد تالیف
نموده و مسیو کوری از ایجکم ناپلیون اول بفرانسه ترجمه کرده در ترجمهٔ ان در جلد چهارم از
کتاب یازدهم در صفحهٔ دویست و چهل و هشت مسطور است که ناحیهٔ نساو در ایالت
هیرکانی واقع شده و بعضی از اجزو هیرکانی ندانسته‌اند مترجم مشار الیه در حاشیه مینویسد
اسبهای مشهور که مورخین قدیم گفته‌اند در ایران وجود داشته باسم نیسائی معروف بوده
و بعقیدهٔ مسیو سنتکروا انها باید منسوب بنیشابور حالیه باشد نیز استرابون در صفحهٔ

سیصد و سیزده از همان کتاب گوید بهترین اسبهای ایران نیسایی هستند که عظیم الجثه و خوش جنس و مخصوص سواری پادشاه میباشند و مترجم در حاشیه نگاشته است که نسا یاد در خود همیرکانی با مجاوران بوده و در هر حال ذکر نیشابور در کتب تواریخ عرب و عجم و نظم و نثر مورخین و شعرا و ادبا بسیار شده از جمله حکیم بارع بزرگوار فردوسی طوسی علیه الرحمه در جلد دویم شاهنامه در داستان بازگشتن کیخسرو و از تعاقب افراسیاب بطرف ایران و رسیدن او بخدمت کیکاوس در طی شرح منازل ان پادشاه فرماید

زجیحون گذر کرد بر سوی بلخ چشیده ز گیتی بسی شور و تلخ

سوی طالقان امد و مرو رود جهان پر شد از ناله نای و رود

از انسو براه نشابور شاه بیاورد پیلان و گنج و سپاه

پس بزعم حکیم امجد در عهد کیان شهر نیشابور موجود و معمور بوده است نیز در جلد سیم شاهنامه در حکایت رزم شاپور با رومیان و گرفتار شدن برانوش سردار لشکر روم فرماید چون شاپور از جنگ فارغ و اسوده گشت ببنای ابنیه و بلاد پرداخت و کهن دژ را در نشابور ساخت و شعری که لفظ نشابور در انست این است

کهن دز بشهر نشابور کرد که گویند باداد شاپور کرد

نیز در سرگذشت بهمن که همای دختر خود را بزنی گرفت و او را ولیعهد خود کرد و سلطنت را خاص اولادی نمود که از او بوجود اید و ساسان پسرش بعد از شنیدن این خبر رنجیده از پدر روی گرد فرماید

به روز و دو شب بساز تلنک از ایران بمرز د گرشد ز ننک

دمان سوی مرز نشابور شد پر ازار بود از پدر دور شد

و در شرح حال ساسان گوید در نیشابور زنی خواست و فرزندی اورد و نام انرا
ساسان نهاد و خود در انشهر درگذشت و پسرش بعد از انکه چندی شبانی
کرد

زشاه نشابور بستند کله که بودی بکوه و بیابان یله

و در جلد چهارم شاهنامه در داستان بهرام چوبینه و نامه فرستادن او بخاقان و اظهار
صلح کردن و سکه بنام خسرو پرویز زدن و تعیین نمودن سرداری بحکومت خراسان
و بازگشتن از مرو بری فرماید

ز لشکر یکی پهلوان برگزید که سالار بوم خراسان سزید
خراسان بدو داد با لشکری نشابور با بلخ و مرو و هری
پر اندیشه از مرو شد سوی ری بخرداد فرخنده از ماه دی

باز در جلد چهارم شاهنامه در حکایت رفتن یزدجرد بطوس و تعاقب کردن سعد وقاص
او را و پذیرفتن ماهوی سوری یزدجرد را و نامه نوشتن یزدجرد بماهوی سوری از
نیشابور بطوس فرماید

من اندر نشابور یک هفته بیش نباشم که رنج دراز است پیش
و بعد از چند شعر گوید

وز انجا بکه برکشیدند کوس زشهر نشابور شد سوی طوس

نگارنده گوید اگرچه در باب وضع قدیم و جدید نیشابور استقصای کامل بعمل امده و شاید
مطالعه کنندگان را طول کلام ملالت اردا ما چون قصد ما این است که این کتاب جامع هرگونه
اطلاع باشد و مخصوصا در باب نیشابور انچه نگاشته شده ترک نشود و طالبان تحقیق را از

رجوع بکتب عدیده مستغنی دارد گوئیم حکیم یگانه و شاعر فرزانه ناصر خسرو علوی که در روز
شنبه یازدهم شهر شوال سال چهارصد و سی و هفت هجری وارد نیشابور شده این شهر را
نهایت معتبر و با اهمیت میداند چه در چند موضع از کتاب خود میزان و مقیاس بر هر محل را
نسبت بمیزان و مقیاس نیشابور میدهد و در جائی گوید جمعیت مصر پنج برابر سکنه نیشابور است
و شهری که میتواند در وسعت و جمعیت و ثروت و صنعت برابری با پای تخت مصر نماید
همان نیشابور میباشد و در جای دیگر گوید در فلج یا فلیج که از بلوکات یمامه است و از انجا تا
مکه معظمه یکصد و هشتاد فرسنگ راه میباشد معاملات تجارتی با مسکوک طلای نیشابوری
میشده است از وقایع مهمه متعلقه بنیشابور که ناصر خسرو نگاشته این است که گوید در
اخر همان ماه که من وارد نیشابور شدم کسوف کلی واقع شد نیز مینگارد که نیشابور پای تخت
طغرل بیک برادر چغر بیک میباشد و بحکم او در جنب بازار سراجها مدرسه بنا کردند
و انوقت پادشاه بفتح اصفهان رفته و این مدرسه هنگام اقامت ناصر خسرو بنیشابور
ناتمام بوده و او با خواجه موفق منشی سلطان از نیشابور سفر کرده و خواجه موفق را نام هبة الله
و منشی رسایل فارسی سلطان بوده و بمعرفی او سلطان ابو نصر کندری[3] را بریاست دار
الانشای عربی خود منصوب ساخته هبة الله پدر ابو سهل محمد است که مکنی با بن موفق و
رئیس علمای شافعی نیشابور بود و بعد از مردن سلطان سنیه دختر القائم بامر الله خلیفه را
او ببغداد میبرد و در راه بغداد در سنه چهارصد و پنجاه و چهار بمرض ابله در گذشت
بالجمله بعضی از اولباب سیر نوشته اند که ناصر خسرو پس از مراجعت از مصر بنیشابور امده
مدتی در شادیاخ اقامت کرده و مردم را بمستنصر بالله فاطمی خلیفه مصر دعوت مینمود
چون این خبر منتشر شد طالبین قصد قتل او کردند لهذا ببدخشان که یمگان نیز نوشته اند

[3] ابو نصر کندری عمید الملک وزیر معروف

بعد از فرار ناصر خسرو از گیلان بنیشابور امد و با برادرش در مسجدی منزل گزید شخصی که او را
در مصر دیده بود با او ملاقات نمود و وی را بشناخت و بمردم اظهار کرد اهالی قصد قتل او
نمودند وی بسمت بدخشان فرار نمود

جناب مسیو شفر مترجم باشی دولت جمهوری فرانسه و معلم السنهٔ شرقیه سفرنامهٔ ناصر
خسرو علوی را ترجمه کرده در ذیل ان شرحی از نیشابور مینویسد که خلاصه ان از اینقرار است
علمای جغرافی اوان متوسط که عبارت از پانصد سال قبل باشد انچه در باب
نیشابور نوشته‌اند من در این کتابچه جمع کرده و شرحی نیز از حافظ ابرو مزید بران نموده گویم
نیشابور که نیز معروف به ابرشهر و ایران شهر است یکی از مداین عتیقهٔ خراسان میباشد اگر
باقوال منقوله اعتمادی باشد بنای اینشهر را داد و از سلطنت طهمورث دیوبند گفته‌اند
اردشیر بابکان بتجدید عمارت ان پرداخته شاپور ذوالاکتاف انرا پای تخت خراسان قرار داد
در سال سی هجری مطابق سنهٔ ششصد و پنجاه میلادی ابن عامر سردار عرب نیشابور را
مسخر کرد مرزبان اینشهر دو کرور درهم بر سم نعل بها بعساکر اسلام داد طاهر نیز انجا را پای
تخت خود قرار داده در تزیین ان کوشید عبدالله بن طاهر محلهٔ بیرون را که موسوم به
شادیاخ است بنا کرده و در انجا قصری بساخت و رؤسای قشون را در اطراف قصر سکنی داد
عمرو بن لیث نیشابور را از طاهریه منتزع ساخته کرسی مملکت خود نمود و فخر میکرد که من
ناحیه‌ای را متصرف شده‌ام که نبات کوهستانش ریباس و اراضی ان در هر گونه گل و گیا مستور
و سنگش فیروزه است مسافت نیشابور از سرخس چهل فرسخ و از مرو شاهجان هفتاد فرسخ
و در دشتی واقع شده که رود سقاور از ان سیراب مینماید و بمدد قنواتی مشود که بسمت
نیشابور جاری است تقسیم اب رود خانهٔ سقاور با مامور مخصوصی از جانب دولت بوده

وعادلانه از اقسمت مینموده و مخارج تنقیه مجرا و بستن سدها را بر رعیت تحمیل
میکرده اند وسعت شهر نیشابور تقریباً یکفرسخ مربع و در میان شهر ارک بوده و در
خارج شهر محلات داشته یکی از دروازه های ارک بطرف شهر باز میشده و در دیگر
بسمت ابادیهای خارج و شهر چهار دروازه داشته باب رأس القنطره باب درب المعاقل
باب القهندز درب تکین خلاصه دور محلات دیگر هم دیواری بوده و دروازه های
متعدد داشته دری که از ان بسمت عراق و گرگان میرفته اند باب کبیاب (کذا) مینامیده اند
و دری که از ان بطرف بلخ و جیحون میرفته معروف بدر جنک و دری که بجانب کوهستان
و فارس میرفته مشهور بدر حوض اباد بوده و از در موسوم بسوخته بسمت طوس و نسا
میرفته اند ابو علی علوی گوید نیشابور بزرگتر از فسطاط و پرجمعیت تر از بغداد و با
نزهت تر از بصره و مزین تر از قیروان میباشد و چهل و چهار محله دارد که ابادی هر محله
معادل ابادی نصف شیراز است و وسعت هر محله بقدر هرات و جور و منشک (کذا) پنجاه
کوچه نامی بزرگ در ان بشمار میامده قصر حکومتی که عبد الله بن طاهر بنا کرده و عمرو لیث
بتجدید عمارت ان پرداخته در میدان الحسینین واقع شده محبس نیز وصل باین عمارت
بوده مسجد جامع تا قصر حکومتی یکفرسنک مسافت داشته قصر در جلو میدان لشکرگاه
و مسجد در خارج شهر نزدیک بازار و مقصورهٔ مسجد که منبر را در انجا نصب کرده بودند
طاق داشته بر روی ستونهای چوبی و بنای مسجد در عهد ابو مسلم شده است سایر
قسمتهای مسجد که ستونهای اجری داشته از بناهای عمرو لیث میباشد در سه طرف مسجد
دالانها و در وسط کلاه فرنگی مانندی در کمال قشنگی با ستونهای مرمر مخطط بخطوط
سیاه و سفید برپا کرده بودند و از یازده در باین کلاه فرنگی وارد میشدند سقف و جدار

اینعمارت منقش ومذهب بود بازار عمومی در خارج شهر وبازار بزرك موسوم بمربعة الکبیره

یعنی چارسوق بسمت مشرق تا مسجد جامع امتداد داشت مربعة الصغیره یعنی چارسوق

کوچك بازاری بود بطرف مغرب ممتد وبازار دیگر بجانب شمال میرفت ومنتهی بگورستان

حسنیین میشد واز سمت جنوب براس القنطره میرسید بعد از این بازارها خانات وتیمچه‌ها

برای سکنای تجار وانبار انها ساخته بودند وبیشتر مال التجاره که از نیشابور حمل بخارج میشد

ابریشم ومنسوجات ابریشمی وکلاه وکفش واقسام چرمها بوده ونتنها صناعت وتجارت اینشهر رواج نداشته

بلکه علم ودانش نیز دران رونق ورواج کلی یافته محمد بن عبد الله معروف بحاکم وابن البیع که در

چهارصد وپنج وفات کرده ترجمه وشرح احوال رجال وعلمای نیشابور را نگاشته وتالیفی

در یك جلد مبسوط پرداخته بعد از ان عبد الغافر فارسی که در سال پانصد وبیست ونه

وفات نموده ذیل این کتاب را که موسوم بسیاق میباشد تا عصر خود نوشته است

نیشابور در سال پانصد وچهل بواسطهٔ زلزله چنان منهدم شد که جای سکنی دران نماند

واهالی ان بسایر بلاد ایران مهاجرت نمودند ازجمله بعضی خانواده‌های نجیب معتبر بقزوین رفته

در انجا ساکن شدند حافظ ابرو مینویسد خلفای عباسی هشت مدرسه در نیشابور ساخته

بودند مؤلف گوید جناب مسیو شفر شرحی در اینجا از حافظ ابرو نقل کرده اند که ما پیش از ان

نگاشته‌ایم وحاجت بتکرار نیست اما در باب اینکه صاحب معجم البلدان وسایر مؤلفین گفته‌اند

نیشابور را ابرشهر هم میگفته‌اند حرفی صحیح است واز ملاحظهٔ اثار عتیقه مستفاد میشود که

در صدر اسلام بلکه در اوایل دولت عباسیه هنوز این مملکت را ابرشهر مینگاشته‌اند فعلاً

در نزد نگارندهٔ این کتاب سکهٔ از دوران هرون الرشید موجود است که در ابرشهر ضرب

شده وبخط کوفی در یك سمت ان در سه سطر نوشته است (لا اله الا الله وحده لا شریك له) و

در دائرهٔ حاشیهٔ این سمت بقلم کوفی و خط واضح مینویسد (بسم الله ضرب هذا الدرهم بمدینة ابرشهر سنة اثنین وتسعین ومایه) در طرف دیگر در سه سطر (محمد رسول الله) و در دایرهٔ حاشیهٔ این کلمه (محمد رسول الله ارسله بالهدی (تا) المشرکون) است و صورت همین که محل استشهاد است عیناً در اینجا نقل و حکایت میشود



بلاش
قباد
انوشیروان
هرمز
پرویز
شیرویه

تواریخ متعلقهٔ بنیشابور

در اوان سلطنت بلاش قباد برادرش با او مخالفت کرده بطرف ترکستان فرار و از نیشابور عبور نمود و از انجا که لباس مبدل در برداشت در اینشهر در خانهٔ دهقانی فرود آمد و دختر او را در حبالهٔ نکاح در آورد و شب زفاف چون بسر رسید قباد راه ترکستان پیش گرفت بعد از چندی که با عساکر خاقان بقصد سلطنت ایران از جیحون گذشته بنیشابور آمد دهقان را احضار کرد و از دختر او سئوال نمود معلوم شد که آن دختر از قباد پسری آورده و او را انوشیروان نام نهاده است و همان روز که بدیدار فرزند نایل شد خبر فوت برادرش بلاش از مداین باو رسید و وی در نیشابور بتخت سلطنت ایران جلوس کرد و بسمت پای تخت که مداین بود روانه شد

در سال سی و یکم هجرت عبدالله بن عامر از جانب عثمان بن عفان امارت خراسان یافت و نیشابور را فتح کرده کرسی ایالت خود قرار داد و بعد از فتوحات بسیار که در خراسان واقع

حوالی اینملک او را ضبط امد قیس بن هیثم را نیابت حکومت داده خود از نیشابور بقصد

حج محرم شده نزد عثمان رفت

در سال سی و دویم هجرت قارن نامی با جمعیتی از طبسین و اهل بادغیس و هرات روی

بنیشابور آورد قیس بن هیثم متوحش شده با عبد الله بن خازم در دفع آنغایله مشورت کرد

ابن خازم او را فریب داده گفت باید نزد ابن عامر روی او بشنید و نیشابور را تخلیه کرده برفت

و قارن نیشابور را فتح نمود و چند روزی در آنجا اقامت داشت که عبد الله بن خازم حیلتی بکار

برده شبی از شهر بیرون امد و لشکر خود را فرمود هر یك نیزهٔ بدست گرفتند و بر سر هر نیزهٔ

فتیله چرب نصب نمودند و دو فرسنك از شهر دور شدند بعد مراجعت کرده فتیله ها را

برافروختند و خود عبد الله در انوقت فریاد کرد که عالم را عساکر اسلام فرا گرفت این شمعها که

تقریباً کمتر از هزار نیست در جلو سردارها کشیده میشود و هر سرداری اقلاً هزار نفر لشکری

در تحت فرمان دارد پس باید هزار هزار نفر از عساکر اسلام روی بنیشابور آورده باشند

قشون قارن این کلمات را استماع نموده دهشت انها را گرفته رو بفرار نهادند و لشکر

عبد الله برانها حمله کردند و جمعی را مقتول ساختند و خود قارن نیز بقتل رسید و آوازه آن

قیس بن هیثم که بمدینه رفت عثمان او را ملامت کرد که چرا نیشابور را تخلیه نمودی در این

اوان فتحنامهٔ عبد الله بن خازم با سر قارن بمدینه رسید و از مدینه فرمان ایالت نیشابور

باسم عبد الله بن خازم فرستاده شد و او تا زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه

السلام در نیشابور حکومت میکرد چون زمان خلافت انحضرت شد قیس بن هیثم را بامارت

نیشابور منصوب فرمودند و اگر چه اسم حکومت بصورت با عبد الله بن عامر بود اما در معنی

قیس بن هیثم حکمرانی مینمود

در سال صد و بیست هجری هشام امارت خراسان را بنصر بن سیار مفوض داشت و نصر از جانب خود زیاد بن عبد الرحمن القشیری را بنیشابور فرستاد در سال بعد که ولید بن عبد الملك خلیفه شد یحیی بن زید بطرف خراسان امد نصر دو هزار دینار باو عطا کرد که بعراق رود و در خراسان اسباب فتنه نشود یحیی چون به بیهق رسید از یوسف ثقفی که حاکم عراق بود خائف شده بنیشابور بازگشت عمر بن زراره که حاکم نیشابور بود اورا بشهر راه نداده باده هزار نفر در بیرون شهر باو حمله برد در صورتی که زیاده از صد نفر با یحیی همراه نبودند خلاصه جنك سختی در گرفت و عمر کشته شد و یحیی فرارا بسمت هرات رفت و از انجا بجوزجان شتافت

در سال یکصد و سی هجری که ابو مسلم مروزی در خراسان مردم را به بنی عباس دعوت مینمود و بر نصر بن سیار غلبه کرده بود قحطبة بن شبیب را با هشت هزار نفر بنیشابور فرستاد قحطبه بنیشابور رسیده مال بسیاری از اهالی بمصادره گرفته بجرجان رفت

در سال دویست و چهل و هفت هجری که متوکل خلیفه در ان مقتول گردید در اغلب بلاد اسلام زلزله شد در نیشابور نیز ایجاد شر بظهور رسید و بعضی بروز این زلزله را در دویست و چهل و نه نوشته‌اند

در سال دویست و پنجاه و نه یعقوب بن لیث محمد بن طاهر را که بر خراسان امارت داشت بگرفت و خود بر تمام این مملکت استیلا یافت و عمال بکلیه خراسان فرستاد و خود از جانب بلخ تا کنار اب اموبه رفت و ان اصقاع را ضبط نمود و مراجعت کرده از راه قهستان بسیستان امد و در سال دویست و شصت عازم طبرستان شد و با حسن بن زید العلوی بجاو بر پرداخت و اورا منهزم گردانید و سبب این بود که عبد الله سجزی و احمد و فضل که دشمن یعقوب بودند

بنیشابور آمده و محمد بن طاهر پناه آورده چون یعقوب بنیشابور رسید ایشان نزد حسن
بن زید رفتند یعقوب از ایشان ایمن نبود لهذا در سال مذکور لشکر بدان طرف کشید چون
بآن ولایت نزدیک شد یکی را پیش حسن بن زید فرستاد که من برای جنگ با تو لشکر باینجا
نیاورده ام عبد الله را میخواهم اگر او را نزد من فرستی مراجعت مینمایم حسن قبول نکرده و در
نزدیکی ساری با یکدیگر جنگ کردند و حسن بن زید هزیمت یافته بجانب رستمدار بیرون رفت
و یعقوب لیث مال یکساله از ساری در یافت نمود و بر عقب حسن بجبال طبرستان شتافت
راهها کوه و جنگل بود و بارندگی بحدی که چهل روز علی التوالی بباری و اکثر لشکریان خراب
شدند گویند از طبرستان که بیرون آمد سان سپاه خود داد چهل هزار نفر کم شده بودند
بخلیفه المعتمد نوشت و لشکر بخواست و استعداد خود را تجدید نموده و نزد حسن بن زید
فرستاد که عبد الله را بفرست و الا باز می آیم حسن عبد الله سجزی را بفرستاد و او را بقتل آورد و بمملکت فارس
رفت و ثانیا لشکر ابن واصل را بشکست و فارس را ضبط کرد در این سال احمد بن عبد الله سجستانی
خروج نمود و او از اصحاب محمد بن طاهر بود تبیین این مقال آنکه وقتی یعقوب بن لیث در نیشابور
بر محمد بن طاهر ظفر یافت و او را مقید گردانید لشکریان محمد بن طاهر اکثر پیش یعقوب
رفتند از جمله احمد بن عبد الله سجستانی ملازم علی بن لیث برادر یعقوب گردید و یعقوب را
بروی اعتمادی حاصل شد زمانی که یعقوب بسیستان میرفت علی بن لیث در بین راه از
برادر خود یعقوب اجازت خواست که احمد سجستانی در خراسان باشد یعقوب او را
مرخص نموده روانه خراسان شد ولی چون از پیش یعقوب بیرون آمد یعقوب گفت دل
من گواهی میدهد که این مرد غدر کرده و دیگر اطاعت ننماید احمد بن عبد الله چون بخراسان
رسید صد نفر سوار جمع کرده به پشت نیشابور رفت و عامل آنجا را بکشت و مالی که آنجا

جمع کرده بود متصرف شد و جماعت دیگر با او متفق گردیدند و او به بسطام رفت و با حاکم بسطام
محاربه نموده بر او غالب آمد و غنیمت بسیار بگرفت و از آنجا مراجعت نموده بولایت بیهق
در آمد و از هر طرف جمعی را بر خود گرد کرد و متوجه نیشابور شد عزیز بن سری حاکم
نیشابور چون تاب مقاومت با او نداشت بگریخت احمد بن عبد الله نیشابور بگرفت و بدعوت
طاهریان پرداخت و هر کس از هواخواهان این طایفه در گوشه مختفی بود رو بدو نهاد حسین
برادر محمد بن طاهر در اصفهان بود چون این خبر بدو رسید متوجه خراسان شد و اینحال در اوایل
سنه دویست و شصت و دو بود اما بعد از رسیدن بنیشابور آنچه از احمد بن عبد الله سجستانی
متوقع بود عمل ننمود و احمد در اینوقت بهرات رفته بود لهذا حسین بن طاهر با ابو طلحه صاحب
جیش متفق شد و بمخالفت احمد بن عبد الله برخاست احمد با ده هزار سوار متوجه نیشابور
شد و چون بفرهادجرد رسید برادر خود عباس را با دسته لشکری از پیش فرستاد ابو طلحه بیرون
آمد و با عباس جنگ کرد و عباس را بکشت و لشکر او بگریختند چون خبر انهزام ایشان با احمد
رسید بهرات بازگشت و در آنجا استعداد خود افزوده باز راه نیشابور پیش گرفت ابو طلحه
چون با احمد بن عبد الله برابر شد تاب مقاومت او را در خود ندید متوجه مازندران شد
و احمد بار دیگر نیشابور را مسخر کرد و این در دویست و شصت و سه بود ابو طلحه چون بگرگان
رسید حسن بن زید علوی او را لشکر داد و در سال دویست و شصت و چهار بنیشابور
آمد و احمد بن عبد الله را محاصره کرد و چند روز در ظاهر نیشابور اقامت نمود و چون کاری
از او بر نیامد راه بلخ پیش گرفت و احمد بن عبد الله برای آنکه حسن بن زید کمک با بو طلحه کرده
بود لشکر بمازندران کشید و حسن را منهزم کرد و غنیمت بسیار بدست آورد و بطرف
گرگان راند مردم گرگان امان خواستند و مبلغی قبول کردند و بدادند و احمد بنیشابور

مراجعت نمود و این در دویست و شصت و پنج بود در این ایام یعقوب بن لیث در اهواز درگذشت

و المعتمد علی الله عمرو بن لیث را بجای او برقرار کرده عهد و لوا فرستاد و عمرو از سیستان

لشکر بنیشابور آورد و احمد سجستانی از نیشابور بیرون امده عمرو لیث را منهزم ساخت و عمرو

بهرات رفت و جمعی از اکابر نیشابور طرف عمرو گرفتند و گفتند او از دار الخلافه بحکومت خراسان

مقرر است و احمد سجستانی بتغلب حکومت میکند احمد بجهة دفع این جماعت جمعی از فقها را

برانگیخت و مقرب گردانید و انها بمذهب اهل عراق فتوی میدادند و جماعتی که طرف عمرو بن

لیث را داشتند بمذهب اهل مدینه کار میکردند احمد رئیس ایشان را بقتل رسانید و

خلاف از میان برداشت و لشکر بهرات کشید و عمرو بن لیث را محاصره نمود و در سال دویست و

شصت و هفت چندگاهی در دور هرات بماند و کاری ساخته نشد لهذا راه سیستان

پیش گرفت و در راه جنگ کرد اما قلعه انجا را نتوانست مسخر نماید بنیشابور رفت و تمام سال

دویست و شصت و هفت را در نیشابور بود و عمرو لیث ابو طلحه را از بلخ طلبیده مال و لشکر داد

و خراسان را باو سپرد و خود بسیستان رفت پس احمد سجستانی از نیشابور لشکر بسرخس

کشید و عمرو عاملی بدانجا فرستاده بود چون ابو طلحه شنید احمد لشکر بسرخس برده از هرات

باسپاهی بسرخس امد و با احمد جنگ کرد احمد ابو طلحه را منهزم کرد و در عقب او برفت و در

بادغیس محاربه دیگر روی داد و احمد باز غالب امد و از انجا بسمت بلخ راند و متوجه طخارستان

گردید و اموال بسیار در انجا حاصل کرد و ابو طلحه راه سیستان پیش گرفت و عمرو لیث لشکری

فرستاد و در نیم راه با ابو طلحه پیوستند و بطرف نیشابور شتافتند جانشین احمد بن عبد الله

چون در نیشابور با مردم بد رفتاری کرده بود و اهالی نیشابور از او رنجیده خاطر شده لشکر

ابو طلحه را امداد نمودند و اصحاب احمد بن عبد الله را بدست دادند و بسیاری از انها بقتل

رسیدند ومادر احمد بن عبد الله را گرفته با ابو بکر منی زیاد نمودند و احمد در طالقان
بود اینخبر باو رسیده بتعجیل تمام متوجه نیشابور شد و باز اینشهر را متصرف شد و اهل
بلد را بر شکنجه و عذاب کشید و مال وافر طلب نمود تا شبی دو نفر از غلامان او رامجور
نام وقتلغ که هر دو از او رنجیده خاطر بودند او را تنها و مست یافتند بقتل او پرداختند
واین در شوال سال دویست وشصت وهشت بود خلاصه بعد از انکه احمد کشته شد
رامجور انگشتری او را از انگشت او بیرون اورده باصطبل برد وگفت فلان اسب را زین
کنند وشخصی را بتعجیل بگرگان نزد ابو طلحه فرستاد وصورت حال را اعلام نمود گویند
همان شبی که احمد کشته شد همه مردم از دست تعدّی او دست بر اسمان داشتند ونفرین
میکردند بتخصیص ابو عثمان از اصحاب ابی جعفر زاهد ومعروفست که چند نوبت ابو عثمان
از حجرهٔ خود بیرون امد و پرسید اینخبر چیست آیا شر اینظالم از سر بندگان خدا دفع شده است
یا هنوز باقی است وصبح خبر قتل احمد فاش ومنتشر گردید واصحاب احمد بن عبد الله رافع
بن هرثمه را امیر خود گردانیدند واو از اصحاب محمد بن طاهر بود چون یعقوب بن لیث طاهریانرا
از خراسان براند رافع بخدمت یعقوب پیوست وچون منظری مکروه داشت یعقوب او را
بملازمت نداشت چون از انجا رانده شد احمد بن عبد الله او را طلبید وامیر جیش خود
گردانید خلاصه رافع در حوالی هرات باماوت اصحاب احمد بن عبد الله بر قرار شده بطرف
نیشابور براند وبظاهر اینشهر نزول کرد ودر انسال در نیشابور وغلا شدت داشت رافع
واهمهار امسدود کرد واهل شهر بتنگ امدند وابو طلحه نیشابور را گذاشته برفت ورافع
بشهر در امد واین در سال دویست وشصت ونه بود

در سال دویست وهفتاد ودو رافع لشکر بخوارزم کشید ومال یکساله از خوارزم بگرفت

وبخراسان مراجعت نمود و در نیشابور ساکن شد

چون در اوایل سال دویست و هفتاد و نه المعتضد بالله بخلافت نشست بجهت کینهٔ که از رافع بن هرثمه در دل داشت او را از ایالت خراسان معزول کرد و امارت خراسان را بعمرو لیث داد و عمرو لیث نیشابور را بگرفت و تمامی خراسان را منقاد نمود و رافع چندی در طبرستان و جرجان بود و در آنجا از محمد بن زید استمداد کرده در دویست و هشتاد و سه متوجه خراسان گردید و در ربیع الآخر اینسال در در دروازهٔ نیشابور با عمرو لیث بکارزار پرداخت و شکست خورد و بجانب ابیورد رفت و خواست بهرات رود عمرو را معلوم شد بسرخس امد تا راه او را بگیرد رافع از راهی مجهول بنیشابور رسید و در آنجا متمکن گردید عمرو بدانست و بدینطرف شتافت و رافع را در نیشابور محاصره کرد آخرالامر رافع از نیشابور بیرون امده راه خوارزم پیش گرفت و در نزدیکی خوارزم در روز هفتم شوال سال مذکور بامر خوارزمشاه مقتول گردید و خوارزمشاه سر او را نزد عمرو لیث بنیشابور فرستاد و عمرو لیث آنسر را برای المعتضد فرستاد

در سال سیصد و هیجده امیر نصر بن احمد سامانی عباس کوسج را در بخارا بجای خود نشانیده بخراسان امد و وقتی که در نیشابور بود خبر رسید که برادران او ابو زکریا یحیی و ابو صالح منصور و ابو اسحق ابراهیم که امیر نصر آنها را با چند نفر سردار در قهندز بخارا محبوس کرده بود از حبس بیرون امده و یحیی برادر امیر نصر بر آنها امیر شده علم طغیان برافراشته اند امیر نصر از نیشابور ببخارا مراجعت نمود و بر برادران غالب امد یحیی فرار کرده از راه دیگر از جیحون گذشته بهرات و از هرات بنیشابور رسید ماکان بن کاکی که بحکومت نیشابور منصوب شده بود او را راه نداد و امیر نصر بتعاقب برادر بنیشابور امد یحیی

در سنهٔ دویست و نود و هشت شیخ ابو عثمان سعید بن اسمعیل الحیری در بلدهٔ نیشابور درگذشت و در همین ولایت مدفون شد

فرارًا بکنار جیحون و از انجا ببخارا و از بخارا بسمرقند رفت و امیر نصر در نیشابور متمکن شد و بعضی اینواقعه را بسال سیصد و هفده نسبت داده اند

در سال سیصد و بیست و هشت شیخ ابو علی محمد بن عبد الوهاب الثقفی در بلدهٔ نیشابور وفات نموده در انجا بخاک رفت

در سال سیصد و سی و سه وقتی که ابو علی سیمجور از رکن الدوله در ری شکست یافت و پیش امیر نوح سامانی رفت امیر نوح لشکری با او همراه کرد و او بری بازگشت چون بدینجا رسید رکن الدوله فرار کرد و ابو علی بر ری مستولی شد و در سال بعد امیر نوح بنیشابور امده پنجاه روز در انجا اقامت کرد و مردم را در خفا تحریک نمود که از ابو علی شکایت کنند تا او را از حکومت خراسان خلع کند و قفطوری و بلاد جبال را باو واگذار نماید ابو علی از غدر امیر نوح مطلع شده با ابراهیم بن احمد بن اسمعیل عم امیر نوح بیعت کرد و قشونی مرتب داشت و در خلافت المطیع متوجه نیشابور شد

در سال سیصد و سی و پنج اوقاتی که ابو علی و ابراهیم در نیشابور بودند جمعی از امرا خراسان بمخالفت امیر نوح برخاسته بانها ملحق شدند و در ربیع الاول اینسال ابو علی در حوالی مرو با امیر نوح مصاف داده امیر نوح منهزم شد ولی در سال بعد امرای امیر نوح مجددا نیشابور را فتح کردند

در سال سیصد و سی و نه یا سال بعد از ان ابو علی و امیر نوح صلح کردند و در سال سیصد و چهل و یک امیر نوح مجددًا حکومت خراسان را با بو علی داد و او را بکمک وشمگیر بجنگ رکن الدوله فرستاد اما ما بین ابو علی و رکن الدوله کار بمصالحه گذشت لهذا وشمگیر ابو علی را نزد امیر نوح متهم کرد ابو علی هر چند عذر خواست امیر نوح نپذیرفت لابد رایت عصیان

برافراشت و خطبه بنام خود خواند و بعد از این عمل نتوانست در نیشابور اقامت نماید ناچار برے امد و ملتجی برکن الدوله شد و رکن الدوله بمعز الدوله برادر خود نوشت که از خلیفه امارت خراسان را برای ابو علی بگیرد فرمان ایالت خراسان باسم ابو علی از بغداد رسید ابو علی بر نیشابور امد و خطبه بنام المطیع بالله خلیفه عباسی خواند و پیش از آن در خراسان بنام خلفای عباسی خطبه نمیخواندند در این اثنا امیر نوح در ماوراء النهر مرد و پسرش عبد الملک بجاے او بر سریر حکمرانی نشست و در سال سیصد و چهل و چهار قشون بدفع ابو علی فرستاد ابو علی فرار کرده بری امد و برکن الدوله پیوست

در سنه سیصد و هفتاد و یك فخر الدوله دیلمی و قابوس وشمگیر که در جرجان از مؤید الدوله شکست خورده بودند بنیشابور امدند و تاش ملقب بحسام الدوله که از جانب امیر نوح والی خراسان بود ایشان را پذیرفت و بنا بفرمان امیر نوح قشون خراسان را تجهیز کرده بمعاونت دو مهمان عزیز بسمت جرجان حرکت داد مؤید الدوله در شهر استراباد متحصن شد و بعد از دو ماه محاصره مؤید الدوله یکی از سرداران بخارا را تطمیع کرده رشوتی بداد و آن اسباب هزیمت لشکر حسام الدوله شده بسمت نشابور فرار نمودند

در سنه سیصد و هفتاد و نه که حکومت خراسان با بو الحسن سیمجور مفوض و کرسی ایالت خراسان شهر نیشابور بود حاکم مشار الیه روزی بخیال عیش و عشرت بباغی از جوار بساغی رفته در انجا در حین مواغسه بمرض فجاة درگذشت امیر نوح امارت نیشابور را بپسرش ابو علی مفوض نمود

در سال سیصد و هشتاد و چهار وقتی که امرای خراسان با میر نوح سامانی شوریده بودند و او از سبکتکین و محمود پسرش که در غزنین بودند استمداد جست با وجود قشون عراق

که فخر الدوله بکمک خراسانیان فرستاده بود و قابوس وشمگیر که از جرجان بمظاهرت خراسانیان امده بود انها از سبکتکین شکست خورده ابو علی که مهیج فتنه بود بنشابور گریخت و از انجا بجرجان فرار نمود امیر نوح سامانی سبکتکین را ناصر الدین و محمود پسرش را سیف الدوله لقب داده دو یمی را والی خراسان کرد و خود بسمت بخارا عازم شد سیف الدوله محمود بنیشابور امده بمسند حکومت خراسان جلوس نمود و این ابتدای هبوط سلطنت سامانیان وصعود و اعتلای ال سبکتکین بود

در سنه سیصد و هشتاد و هفت که ناصر الدین سبکتکین رحلت نمود سیف الدوله محمود که در نیشابور اقامت داشت شنید اسمعیل برادرش که از طرف مادر نبیرهٔ البتکین بود بجای پدر در بلخ بسریر سلطنت جلوس کرده است سیف الدوله محمود ببرادر کهتر کاغذی نوشت که پدرم بواسطهٔ پیری و خرافتی که براو عارض شده بود ترا ولیعهد نمود من که سناً ولیاقتاً شایستهٔ سلطنت میباشم بتو مینویسم که بحکومت خراسان اکتفا کن و پندار سلطنت را از سر بیرون نما امیر اسمعیل التفاتی بکاغذ برادر نکرد سلطان محمود که در نیشابور جلوس کرده بود از انجا بقصد غزنین و تصرف پای تخت حرکت کرد

در سال سیصد و نود و دو ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری النیشابوری صاحب صحاح اللغه در نیشابور بسرای اخرت شتافت و در همین خاک دفن شد

در سنه چهارصد و بیست و یک که سلطان محمود در گذشت و حسب الوصیه پسرش سلطان محمد بجای او بر سریر سلطنت نشست امیر مسعود از همدان بسمت خراسان لشکر کشید سلطان محمد نیز بمقابله او شتافت امادر بکن اباد امرا از او برگشته محبوسش ساختند و باستقبال مسعود شتافته بعد از ورود مسعود بنیشابور حسنک میکال وزیر را که با او سابقه عنادی

داشت از حلویات بیخت

در سال چهارصد و بیست و پنج در خلافت القائم بامر الله جمعی از اتراك سلجوقی که در حوالی
ابیورد بودند بتحریك اهل ابیورد و طوس متوجه نیشابور شدند و اشرار ان دو بلد نیز با
انها همراهی نمودند که نیشابور را غارت نمایند و در اینوقت والی نیشابور نزد سلطان مسعود
رفته و اسباب مدافعه در ان شهر نبود لهذا مردم نیشابور را خوف عظیم دست داده و در
وقتی که بنهب و اسر و قتل داده بودند امیر کرمان که با سیصد سوار بخدمت سلطان مسعود
میرفت بنیشابور رسید اهالی باو ملتجی شده درخواست نمودند که در انجا اقامت نماید و شر
اتراك و اشرار ابیورد و طوس را از انها رفع کند امیر کرمان قبول کرده با مردم نیشابور متفق
شد و بجنگ پرداخت و غلبه نصیب او و اهل نیشابور گردید و طوسیها و ابیوردیها و همراهان
انها منهزم گشتند و بسیاری مقتول و مصلوب و دستگیر شدند گویند بیست هزار نفر
از اهل طوس در این واقعه کشته شدند و امیر کرمان اولاد بزرگان قراء طوس را بگرفت و حبس
کرد و گفت اگر احدی از اهل طوس متعرض مردم نیشابور شود یا راهزنی کند فرزندان شما کرد ر
حبس اند بقتل خواهند رسید باین وضع ان نواحی امن شد و فتنه خوابید و اهالی نیشابور
اسوده شدند

در سال چهارصد و بیست و نه ابو طالب طغرل بیك محمد بن میکائیل بن سلجوق نیشابور را
از ید تصرف عمال سلطان مسعود منتزع ساخت

در سنه چهارصد و سی و دو که سلاجقه بر ال سبکتکین غلبه نمودند طغرل بیك سلجوقی
در نیشابور بتخت سلطنت جلوس کرد و از انجا قشون بتصرف سایر بلاد غزنویها مامور و
روانه ساخت

در سال چهارصد و شصت و چهار القائم بامر الله خلعتی برای الب ارسلان و تشریفی برای ملکشاه بن الب ارسلان مصحوب عمید الدوله بن جهیر ارسال داشت و چون الب ارسلان از خلیفه اجازه خواسته بود که پسر خود ملکشاه را ولایت عهد دهد خلیفه او را اذن داد و عمید الدوله را مأمور کرد که دختر الب ارسلان را برای المقتدی ولیعهد خلیفه خطبه نماید چون عمید الدوله نزد الب ارسلان آمد دختر او را برای المقتدی خواستگاری کرد و او قبول نمود و عقد نکاح بظاهر نیشابور بسته شد و عمید الدوله وکیل قبول نکاح و نظام الملک از جانب سلطان وکیل عقد بود و در مجلس عقد جواهر نثار کردند

در سال چهارصد و شصت و پنج که ملکشاه بقصد ماوراء النهر عبور کرد و بدست یوسف خوارزمی کوتوال یکی از قلاع کشته شد ملکشاه بنیشابور بازگشته در آنجا بتخت سلطنت جلوس کرد . .

در سال چهارصد و هفتاد و سه تکش بن الب ارسلان برادر خود ملکشاه یاغی شد و منشأ از خطی بود از ملکشاه بتبیین امثال آنکه وقتی سلطان ملکشاه در ری بود سان سپاه نمود را دید هفت هزار نفر از لشکریان را اخراج نمود نظام الملک حاضر بود عرض کرد این هفت هزار نفر تاجر و کاسب و حداد و خیاط نیستند که بعد از اخراج پی کسب و صنعت خود روند و از آن راه معاش کنند پیشه آنها سپاهیگری است چون از سلطان مأیوس شوند بدیگری پیوندند اتفاقاً همانطور شد که نظام الملک گفته بود یعنی از جمیت بتکش برادر ملکشاه پیوستند و تکش مرو و بلخ و نیشابور را مسخر ساخت ملکشاه از ری متوجه نیشابور شد تکش از نیشابور فرار کرده در قلعه ترمد متحصن شد بعد از چند یکی از قلعه در بند محاصره بود دو برادر صلح کردند

در سال چهارصد و هفتاد و هفت باز تکش یاغی شد و نیشابور را محاصره کرد ابو الفتح طوسی گماشتهٔ نظام الملک که در نیشابور بود تدبیری اندیشیده کاغذی بمسعود نام حاکم سرخس نوشت و چون خط را شبیه بخط نظام الملک مینوشت چنان وانمود کرد که اینخط را نظام الملک بمسعود نوشته و مضمون کاغذ این بود که خبر عصیان تکش بسمع ملکشاه رسید اکنون از ظاهر ری حرکت میکنیم و دفع فتنهٔ او را میمائیم سر اینکاغذ را بسته بقاصدی دادند و باو سپردند که خود را بطلایهٔ اردوی تکش رسان چنانکه ترا ببینند و بدانند کاغذی را حاملی و چون ترا گرفته و نزد تکش برند و تهدید بقتل کنند نامه را بتکش ده و بگو که نظام الملک بمسعود نوشته قاصد چنان کرد و چون تکش ان نامه را بخواند از دور نیشابور حرکت کرده عقب نشست و تدبیر ابو الفتح طوسی مؤثر و موافق تقدیر افتاد و بعد از سه ماه دیگر ملکشاه بنیشابور رسید

در سنهٔ چهارصد و هشتاد و پنج که سلطان ملکشاه درگذشت ارسلان ارغون برادرش از بغداد بخراسان امده بر نیشابور مسلط شد

در سال چهارصد و هشتاد و هشت یکی از امراء خراسان جاغی و ادو و خود جمع کرده بدوری نیشابور امد و اینشهر را محاصره کرد اهل نیشابور بمدافعه برخاسته مقاومت سختی نمودند و چهل روز محاصره طول کشید چون امیدواری بفتح نماند محاصرین دست از محاصره کشیده در محرم سال چهارصد و هشتاد و نه برفتند پس از ان فیمابین طایفهٔ کرامیه که مرید ابو عبد الله محمد بن کرام بودند و سایر مردم نیشابور فتنه در گرفت پوشیده نباشد که محمد بن کرام که در سنهٔ دویست و پنجاه و پنج هجری وفات کرده صاحب مقالهٔ معروفه در تشبیه و اصلاً بجستانی و بتجسم قائل بود و از همانوقت جمعی بر عقیدهٔ باطلهٔ او گرویده و در بعضی وقت

مریدهای او در نیشابور بسیار بودند و با اهل سنت و جماعت جنگ سختی نمودند و جمعیت زیادی از طرفین کشته شد و رئیس شافعیها در ینوقت ابو القاسم بن امام الحرمین ابو المعالی جوینی و رئیس حنفیه قاضی محمد بن احمد بن سعید بود و این دو با هم متحد شده بر کرامیه غلبه نمودند و محمشاد رئیس انهارا بقتل رسانیده و مدرسهٔ انهارا خراب کردند و این اختلاف و نفاق که فیما بین مردم نیشابور در کار بود سبب شد که برکیارق در پنجم جمادی الاولی سال چهارصد و نود به نیت نیشابور رافتح و مسخر کرد

چون طایفهٔ غزدر پانصد و چهل و هشت بر سلطان سنجر غالب امدند و او را گرفته محبوس کردند و اغلب بلاد خراسان خاصه نیشابور بقتل و نهب پرداختند و برای شهر استیلا یافتند گویند وقتی غزها بر شهر نیشابور مسلط شدند و بنای خونریزی را گذاشتند اغلب خلق از مرد و زن و اطفال بمسجد جامع پناه بردند غزان شمشیر در انها نهادند و چندان از ایشان کشتند که اجساد مقتولین در زیر خون پنهان شد نیز مسجدی در طرف بازار بود که از اسجد مطرز میگفتند و چندان وسعت داشت که هزار نفر در ان نماز میکردند و محرابی عالی داشت و ستونهای بزرک مدهون و مذهب چون شب درامد ان مسجد را اتش زدند و شعلهٔ محراب مسجد که چوب پوش بود چنان بالا گرفت که همه شهر روشن شد خلاصه تا مدتی غزان در شهر مشغول چپاول بودند و نهانخانهها و دیوارها را میشکافتند و سراها را خراب میکردند و اسیران را شکنجه میکردند و هر کس بمحلی دفینهگان میبرد و میگفت بالنسبه اسوده بود و اگر چیزی نشان نمید ادا او را در زیر شکنجه هلاک میکردند و بعضی از علمای بزرک در ین فتنه راه اخرت گرفتند چنانکه در شرح احوال رجال نیشابور بیاید بالجمله دو سال اینشهر در تحت اقتدار و دوچار ظلم غزان بود تا المؤید ابیه از امرای سلطان سنجر چنانکه پیش اشاره شد در سال پانصد و

پنجاه نیشابور را مسخر نمود و بعد از تسخیر این بلده و چند شهر دیگر خراسان با محمود بن محمد خواهرزاده
سلطان سنجر که در ایام اسیری سلطان حکومت خراسان مینمود مصاف داده لیکن بعد از ادای
مبلغی مصالحه کرد چون سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو درگذشت و حسب الوصیه
سلطنت بخواهرزاده اش محمود رسید و کرسی سلطنت خود را در گرگان قرار داد المؤید که در
نیشابور اقامت داشت با محمود سازش نموده در حکومت نیشابور مستقل شد

در سنهٔ پانصد و پنجاه و چهار که طایفهٔ غز جلال الدین محمد پسر سلطان محمود را بریاست خود
از گرگان طلبیدند و سلطان الجا پسر را نزد آنها فرستاد در ربیع الثانی سنهٔ مزبوره امرای غز که
از مرو تا نیشابور منتشر بودند رئیس تازهٔ خود را استقبال نمودند و در ماه شعبان همین سال
غزها که با سلطان محمود متحد شده بقصد جدال با مؤید متوجه نیشابور شدند مؤید فرار
کرده بخواف رفت سلطان محمود و غزها وارد شهر نیشابور شدند و اینمرتبه از طرف غزها
هیچیک از اهالی شهر آزار و اذیتی وارد نیامد و بیش از پنجروز آنجا توقف نکردند و با سلطان بطرف
سرخس و مرو راندند اما از همین توقف موقتی آنها نتیجهٔ بدی برای سکنهٔ نیشابور حاصل شد و
تفصیل این اجمال آنکه در آنوقت شخصی در نیشابور بود مشهور بفقیه و ملقب و معروف بمؤید
بن حسین بن موفقی که ریاست طایفهٔ شافعی را داشت و با غالب اعیان نیشابور وصلت نموده
منسوب بود و شهرت و قدرتی در اینجا بهم رسانیده از اتفاق یکی از مریدهای او شخصی از طایفهٔ
شیعه را بقتل رسانید شخص مقتول نسبتی با رئیس طایفهٔ علویه که معروف بفخر الدین
ابو القاسم بود داشت رئیس علویین نزد فقیه مذکور فرستاده قاتل را طلب نمود که بقصاص
رساند مؤید فقیه بابو القاسم پیغام داد که ترا حق تحکم بسلسلهٔ شافعی نیست و ریاست تو مخصوص
طایفهٔ علویه است ابو القاسم که نیز ملقب به نقیب بود از این پیغام برآشفت و با اتباع خود بطرف

شافعیه بن حمله برد اگرچه شافعیها خوب ایستادگی کردند اما چون جمعیت نقیب و جماعت شیعه زیاد بودند بر شافعیها غلبه کردند و بسیاری از انها را هلاک ساختند و بازار عطاران و کوی معد و کوچه باغ طاهر و خانهٔ امام ابو المعالی جوینی را که نسبتی با فقیه شافعی داشت سوزاندند فقیه سنی از خارج جمعیت بمعاونت خود طلب نمود و از طوس و اسفراین و جوین بامداد او امدند و در بید و امر چند تنی از شیعه ها کشته شدند اما در هیجدهم شوال همان سال جنگ سختی ما بین شیعه و شافعی در گرفته مدارس و اسواق و مساجد سوخته و ویران شد و جمعی کثیر از سنیها مقتول گردیده فقیه سنی با جماعتی از اتباع خود بقلعهٔ فرخك پناه برده از انجا بطوس گریخت و شافعیها دوچار ذلت و نکبت گردیدند و مدارس انها کلیه بسته شد و اتصالا الاسنیها بدست شیعه ها کشته میشدند مؤید ابیه از طوس با فقیه شافعی بقصد انتقام بنیشابور امد نقیب شیعه در شارستان متحصن شد بعد از چند روز مجادله نیشابور مفتوح گردید و تمام خانه های شهر ویران شد شافعیها علاوه بر اینکه بیوتات شیعه را ویران ساخته مدرسهٔ صندلیه را که از طایفهٔ حنفیه بود اتش زدند و قلعهٔ کهندژ را که شیعه ها با انجا پناه برده بودند محاصره نمودند و چون سال پانصد و پنجاه و پنج شروع شد مؤید اینه در نیشابور مسلط گردید

در ماه ربیع الثانی سال پانصد و پنجاه و شش مؤید تمام اعاظم نیشابور را گرفته حبس نمود و از انجمله نقیب علوی حسینی بود و ایراد او بسادات علوی و حسینی اینکه نسبت باهالی نیشابور دست تعدی گشوده و متعرض عرض مردم گردیده اند خلاصه اشخاص دیگر را نیز متهم ساخته هلاک نمود و نیشابور را ویران کرد از جمله مسجد عقیل را که محل اجماع علما بود و کتابخانهٔ معظمی داشت با هفده مدرسه از مدارس شافعیها و هشت مدرسه از مدارس حنفیها منهدم ساخت

وپنج کتابخانهٔ معتبر طعمهٔ اتش گردید و هفت کتابخانهٔ دیگر بغارت رفت مؤید بعد از ان
بشادیاخ امده حصار ان شهر را که عبد الله بن طاهر که از جانب مامون حاکم خراسان بود بنا
کرده و بعد الب ارسلان مرمت نموده مجدداً تعمیر کرد و مقر حکمرانی خود را در شادیاخ
قرار داد و نیشابور و حوالیها سافلها عالیها شد و در جمادی الثانی همان سال سلطان محمود
باستظهار طایفهٔ غز مؤید را در شادیاخ محصور نمود وان محاصره تا ماه شعبان ان سال
طول کشید سلطان محمود از طول محاصره خسته و کسل شده و از بی ادبی و وقاحت طایفهٔ غز
نیز ملول گردیده ببهانهٔ حمام وارد شهرستان شد غزها مدتی انتظار او را کشیدند و چون
اثری از بازگشت او بظهور نرسید دست از محاصره برداشته دهات اطراف نیشابور را
غارت کرده بشهر طوس تاختند و انجا را ویران ساختند در مشهد مقدس نیز جمعی کثیر را
بقتل رسانیدند لیکن روضهٔ منوره را محترم داشته بدانجا دست درازی ننمودند و بعد
از هتک و فتک بمساکن خود بازگشتند و از انطرف سلطان محمود که وارد شادیاخ شد مؤید
کمال احترام را باو نموده اما در اوایل رمضان سال بعد سلطان را حبس نمود و چشمهای او را
میل کشید و نفایسی که با او بود و از ترس غزان مخفی میداشت مؤید در حیطهٔ ضبط در اورد و
نام سلطان را که بعد از اسم مستنجد بالله خلیفهٔ عباسی در خطب ذکر میشد از خطبه بینداخت
وچشم جلال الدین محمد پسر سلطان را نیز میل کشید و پدر و پسر از این صدمه در حبس مردند
نیز شهرستان واقع در نزدیکی نیشابور را که تا انزمان مؤید تصرفی در ان نداشت محاصره کرد
و فقیه موفقی شافعی که با مؤید بود در این محاصره کشته شد و تا شعبان سنهٔ پانصد و پنجاه و
هفت کار محاصره بطول انجامید و محصورین الجا تسلیم شدند و مؤید شهرستان را قتل و
غارت نمود

در سنهٔ پانصد و پنجاه و هشت فتح قلعهٔ قهندز نیشابور که تا آن زمان بتصرف مؤید در نیامده
بود وی را نصیب شد و بعد از تسخیر این قلعه تمام قلاع و قرای نیشابور او را مسلم گردید و بعلاوه
جام و جاجرم و جرجان و باخرز ضمیمهٔ نیشابور شد و شهر قدیم نیشابور یکباره خراب و ویران
و شادیاخ پای تخت مؤید گشت و قومس را نیز مؤید تصرف نمود بعد از این فتوحات ارسلان
بن طغرل سلجوقی برای مؤید خلاع فاخره و الویهٔ معقوده فرستاد و از او خواهش نمود که اسم او را
نیز در خطبه مذکور سازد و سایر بلاد خراسان را که بحیطهٔ تصرف در آورده خود را نایب السلطنهٔ
خراسان بداند مؤید در قومس اسم سلطان ارسلان را در خطبه آورد و اسم خود را بعد از اسم
سلطان سلجوقی قرار داد

در سال پانصد و شصت و هفت فیما بین سلطانشاه و برادرش تکش نزاعی در گرفت لهذا
سلطانشاه با مادر خود ترکان خاتون بنیشابور آمده بمؤید پناه برد مؤید با عساکر زیاد و همراهی
سلطانشاه روانهٔ خوارزم شد تکش تا کنار دشت او را استقبال کرده جنگ سختی کردند و
مؤید اسیر شد و تکش او را شقه کرده هر قسمتی از بدنش را بیک سمت چادر خود آویخت و
این واقعه در ماه ذیحجهٔ سال پانصد و شصت و نه واقع گردید

ذهبی مورخ برخلاف مطالعات و رشید الدین و بناکتی کشته شدن مؤید را از حوادث سنهٔ
پانصد و شصت و هشت دانسته است بهر حال چون هزیمت یافتگان قشون مؤید از خوارزم
بنیشابور آمدند ابوبکر طغانشاه پسر مؤید را بجای پدر بحکمرانی برداشتند و مجدداً سلطان
شاه و ترکان خاتون بنیشابور آمده پناه از طغانشاه جستند ولی او بامداد آنها اقدام نکرد چون
مأیوس شدند رو بسلاطین غوری نموده بآنها ملتجی گردیدند

در سال پانصد و هفتاد و شش طغانشاه بن مؤید در حوالی سرخس با سلطانشاه خوارزمی جنگی

کرده سلطانشاه او را شکست داد و برادر وی بدست یافت و از چیزهائی که در اردوی
طغانشاه بدست عساکر سلطانشاه افتاد سیصد تخته نرد بود خلاصه سلطانشاه طوس و
بیشتر از بلاد طغانشاه را متصرف شد طغانشاه برخلاف پدر و جد خود مؤید مردی بیحال و بیکاره بود
غالبا ملبس بلباس نسوان میشد آستین پیراهنش ده ذرع طول داشت و نکوله بخود بستی
هر وقت امرای نیشابور با او شوریدند و سلطانشاه را بتصرف این ولایت تحریک کردند طغانشاه
با اضطراب تمام در شب دوشنبه دوازدهم محرم سال پانصد و هشتاد و یک درگذشت
و پسرش سنجرشاه جای او بگرفت منکلی بیک از غلامان طغانشاه چون تسلطی بهم رسانید در امور
سلطنتی مداخله مینمود این معنی بر امرای نیشابور گران آمده سلطانشاه را بجهت ضبط این ایالت
دعوت نمودند تا در سال پانصد و هشتاد و دو تکش خوارزمی بخراسان آمده در ماه ربیع الاول
نیشابور را محاصره کرد و بعد از سه ماه نعل بهائی گرفته بخوارزم بازگشت و در همان اوقات امام
برهان الدین ابوسعد بن امام فخر الدین کوفی قاضی و شیخ الاسلام خراسان بنیشابور آمد سنجرشاه
بوسوسه منکلی بیک او را بقتل رسانید بعد از این واقعه سلطانشاه نیشابور را محاصره کرد اما
کاری از پیش او نرفته بعد از چند روز بی نیل مقصود معاودت نمود در سال پانصد و هشتاد
و سه تکش خوارزمی باز بطرف نیشابور روانه و در جمعه چهاردهم محرم این شهر را محاصره کرده مسخر
ساخت و در هفتم ربیع الاول وارد نیشابور شد و منکلی بیک را گرفته بامام فخر الدین عبد العزیز
کوفی پدر برهان الدین سپرد که بقصاص رساند و حکومت نیشابور را به پسر ارشد خود ملکشاه
داد و سنجرشاه را با خود بخوارزم برد

در سنه پانصد و نود و هفت سلطان غیاث الدین غوری نیشابور را از علیشاه بن تکش خان
منتزع ساخته ضیاء الدین علی نام را بحکومت نیشابور منصوب گردانید

در ماه صفر سال ششصد و هفده سلطان محمد خوارزمشاه که از لشکر مغول در هزیمت بود بنیشابور آمد و همانا که پایان زندگانی خود را این اوقات بنظر داشت چه شبی در مستی این رباعی را بزبان میآورد

ایام گل است و بس نماند می خور	گل خود چه که تا نفس نماند می خور
از گردش ایام درین دیر خراب	بس زود نه دیر کس نماند می خور

خلاصه سلطان محمد شنید که جبه نویان و سونتای بهادر از آب امویه گذشته اند لهذا از نیشابور براه اسفراین بسمت ری حرکت کرد

در سال ششصد و هیجده بعد از فوت سلطان محمد خوارزمشاه سلطان جلال الدین مینکبرلی بنیشابور آمد اما سه روز بیشتر توقف نکرده عازم غزنین شد

عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا مینویسد بهاء الدین پدرم در سال ششصد و هفده با سلطان جلال الدین مینکبرلی بنیشابور آمد و در آنجا توقف نمود و با سلطان در سفر اصفهان همراهی نکرد و تا سال ششصد و سی در نیشابور توقف نمود در اینسال چون خراسان بر مغول یاغی شد و از جانب دولت مغول منشور مأمور نظم نیشابور شد از آنجا فرار کرد

نیز در همین سال لشکر مغول نیشابور را قتل عام کردند و تفصیل این اجمال آنکه داماد چنگیزخان تغاجار که برادر کوچک قراچار نویان بود از جانب تولیخان مأمور فتح نیشابور شد و آنجا را محاصره نمود روز سیم محاصره تیری باو خورده در حال بمرد تولیخان که این خبر شنید بعد از قتل عام مرو و سرخس بنیشابور آمد اهالی نیشابور قاضی رکن الدین علی را بشفاعت نزد تولیخان فرستادند تولیخان گوش بگفتار قاضی نداده روز چهارشنبه دوازدهم صفر نیشابور را محاصره کرد و روز چهارم محاصره شهر مفتوح شد و مجیر الملک حاکم را مقتول ساختند زن و مرد شهر را بصحرا راندند و تماماً را بقتل رسانیدند دختر چنگیزخان بقصاص شوهر ابنیه شهر را بکلی ویران ساخته هفت شبانه روز آب بشهر بسته تخم زده جو کاشتند صاحب حبیب السیر مینویسد که سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار نفس را کشته بودند

در سال ششصد و هشتاد و هشت امیر نوروز باردوی غازان خان که در رادکان بود حمله
آورده آن اردو را بهم زد غازان خان فرار کرده بنیشابور آمد و در آنجا بجدّ قشونی آراسته
بقصد دفع نوروز حرکت نمود و در سال بعد قشلاق خود را در نیشابور قرار داد و بعدها
در همین شهر با امیر نوروز مصالحه کرده و پس از این صلح کار غازان خان بالا گرفت

در سال ششصد و نود و هفت سلطان محمد خدابنده از جانب برادر خود غازان خان قصد
تدمیر ملک فخر الدین نموده راه خراسان پیش گرفت و بنیشابور رسید و در اینجا بوساطت شیخ
شهاب الدین جامی بین الجانبین مصالحه شد و سلطان محمد عطف عنان نمود

در سال هفتصد و سی و نه امیر وجیه الدین مسعود سربداری نیشابور را مسخر کرد و بر ارغونشاه
جان قربانی که حاکم آنجا بود غلبه نمود

در سال هفتصد و هفتاد و سه ملک غیاث الدین کرت بتحریک علمای حنفی از هرات
تجهیز لشکر نموده عازم سبزوار و نیشابور شد چه خواجه علی مؤید مملکت خراسان را از
بسطام تا فرهادجرد در تحت تصرف داشت و خطبه و سکه بنام خود کرده اظهار تشیع و دعوی
محبت اهل بیت سلام الله علیهم مینمود و در آن باب غلوی داشت و مدتی مدید اسبی
آراسته هر روز بیرون میکشیدند که امام عصر عجل الله فرجه ظهور خواهد کرد و این اسب
از برای آن بزرگوار زین کرده ایم و مردم سبزوار اکثر از پیش شیعه بودند و مردم اصلی نیشابور
که بیشتر طریقه اهل سنت داشتند در آنوقت چون حکمران آنها شیعه بود نیز اظهار
تشیع مینمودند از این راه علمای حنفی ملک غیاث الدین را که خود سنی و حنفی مذهب بود
بجنگ با خواجه علی مؤید و تسخیر سبزوار و نیشابور محرک میشدند و میگفتند بر ملک واجب است
که دفع اهل تشیع نماید و این مسئله بهانه برای ملک غیاث الدین شده میخواست بدینوسیله

مملکت ستانی نماید لهذا چند نوبت لشکر بطرف ولایت نیشابور و سبزوار کشید و ابتدا
در اواخر سال هفتصد و هفتاد و سه با لشکری عازم نیشابور شد و خبر توجه او بدان صوب
بخواجه علی مؤید رسید سپاهیان خود را از سبزوار بنیشابور فرستاد و در استحکام شهر
مبالغه بتمام نمود چون ملک غیاث الدین بظاهر نیشابور رسید در اوایل لشکریان خواجه
علی مؤید از دروازه بیرون آمدند و در کوچه باغها جنگ میکردند اما بعد از چند روز عاجز
شده دروازه ها را محکم فرو بستند و از پس دیوار بممانعت و مدافعت کوشیدند و این قضیه
امتدادی یافت و مقصود ملک غیاث الدین حاصل نشد ناچار بجانب هرات مراجعت کرد و
سال دیگر باز با لشکری جرار و راه نیشابور و سبزوار پیش گرفت خواجه علی مؤید جمعیت و
سپاه خود را قوت قلب داده باز برای دفاع مهیا کرد و از انجا که در عهد حکمرانی او مملکت
آباد بود و رعایا مرفه و شاد دل اهم بطرف او مایل و لشکریان با طاعت و پیشرفت کار او راغب
بودند و جانفشانی مینمودند بنا برین باز کاری از پیش عساکر ملک غیاث الدین نرفت و بعد
از کشش و کوشش بسیار و اتلاف نفوس بیشمار و غارت و خرابی دهات بهرات برگشتند
و سال دیگر باز آمدند و درین بار ضرر و جانبین بیش از پیش شد و اکثر باغات و عمارات کرد و
نواحی نیشابور و بور را از بیخ برکندند و درختهای صد ساله و دویست ساله را بینداختند و بعضی
از کاریزها را انباشتند و حتی الامکان در خرابی تقصیر نکردند پس از ان بهرات معاودت نمودند
در اواخر سنه هفتصد و هفتاد و شش امیر اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلاوی پیش ملک
غیاث الدین آمد و سبب آنکه پدرش افراسیاب را امیر قوام الدین بقتل رسانیده بود توضیح
آنکه امیر قوام الدین نسب خود را بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام میرسانید و دعوای امر
در فرقه متوطن و دعوی زهد و گوشه نشینی میکرد و امیر افراسیاب حاکم مازندران مرید او

کشته و بدین جهت جمع کثیری باو دست ارادت دادند و کار او بالا گرفت و هوای تسخیر مازندران در سر او جای گیر شد و امیر افراسیاب گاه و بیگاه بزیارت سید قوام الدین میامد و قتی سید قوام الدین با قومی از مریدان خود مواضعه کرده چند تن را در کمین افراسیاب نشاندند و همانوقت که او بدیدن سید قوام الدین میامد با همراهان بدست آن اشخاص مقتول گردید و این در سال هفتصد و شصت و یك بود پس از این واقعه مملکت مازندران از حدود دستمدار بتصرف سید قوام الدین برامد و فرزندان و متعلقان امیر افراسیاب در چلاو بودند و با اتباع سید قوام الدین جنگهای سخت نمودند و اخر الامر از چلاو جلا کرده قلعهٔ فیروز کوه بدست انها بماند و امیر اسکندر پس از ان حالات بخراسان افتاد و درویش رکن الدین خلیفه شیخ حسن با امیر اسکندر اتفاق نمود و خواجه علی مؤید از ایشان متوهم شده خواست متوجه دفع انها شود ایشان از قصد او واقف گردیده درویش رکن الدین با سیصد نفر از درویشان بفارس نزد شاه شجاع رفت و امیر اسکندر با هزار سوار پیش ملك غیاث الدین امد ملك غیاث الدین او را عزت و حرمت تمام نمود و مجموع مردم او را انعام و رسوم مقرر فرمود و مال غوریان و فوشنج و چند موضع دیگر را خاص اخراجات او کرد و چون بهار در رسید ملك غیاث الدین با سپاهی بسیار بدر و نیشابور امده انشهر را فتح کرد و حکومت انرا بامیر اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی داد و این در سال هفتصد و هفتاد و هشت بود

در سال هفتصد و هشتاد و سه که امیر تیمور گورکانی بقصد فتح ایران از جیحون گذشت و بطرف خراسان امد بعد از فتح هرات و انتزاع این مملکت از غیاث الدین بسمت نیشابور راند و در حوالی نیشابور بر سر مزار ابو مسلم مروزی توقف نمود خواجه علی مؤید از سبزوار بخدمت امیر تیمور شتافته در اینجا بار حضور یافت و چون معروف بتشیع بود امیر تیمور از مذهب او سؤال نمود

جواب داد الناس علی دین ملوکهم امیر تیمور را بسیار خوش آمد نیز گفت چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده اند من ترک سنتی لا ینال شفاعتی و گفته اند الجماعة رحمة و من
میخواهم باین هر دو موهبت نایل آیم مذهب اهل سنت و جماعت دارم خلاصه امیر تیمور بخواجه علی
مؤید تلطفات کرده از نیشابور باسفراین رفت

در سال هشتصد و دو که امیر تیمور مجددا از آب جیحون عبور کرده بایران آمد و این سفر معروف
بیورش هفت ساله است خطوات امیر تیمور و نیشابور و بسطام و خوار بود که از این راه بسمت آذربایجان
حرکت نمود

در سال هشتصد و چهار که امیرزاده محمد سلطان بحکم امیر تیمور از سرحدات مغولستان احضار
بقشلاق قراباغ شده بود با امیر حاجی سیف الدین از امراء بزرگوار بنیشابور رسید و امیر حاجی
سیف الدین در اینجا درگذشت و بخاک نیشابور سپرده شد

در سال هشتصد و هفت که امیر تیمور عزیمت ماوراء النهر نموده بود روز چهارشنبه
غرهٔ محرم که روز اول این سال است از نیشابور عبور نمود و در همین سال امیر تیمور درگذشت

در سال هشتصد و پنجاه که میرزا شاهرخ گورکانی در ری وداع زندگانی نمود
در میان اولاد و احفاد او منازعه درگرفت و از قرار مذکور و مشهور میرزا عبد اللطیف
نوادهٔ او با گوهرشاد آغا مهد علیا زوجهٔ میرزا شاهرخ نهایت بدرفتاری کرد و خود را
بجای جد امجد پادشاه دانسته بطرف خراسان حرکت نمود و در نیشابور از امراء میرزا علاء الدوله
والی هرات شکست خورده محبوس گردید

در سال نهصد و سی و پنج بعد از آنکه حسینخان شاملو سردار شاه طهماسب اول عبید خان
و کوچم خان اوزبک را در زورآباد شکست داد شاه طهماسب بنیشابور آمد و قشلاق را

نفر رفت

در سال نهصد و نود و هفت اوقاتی که شاه عباس اول در طهران مریض بود عبد المؤمن خان اوزبک نیشابور را متصرف نمود

در سال نهصد و نود و نه عبد المؤمن خان بخراسان آمده بر ایل بیات که در حدود حوالی شهر نیشابور سکنی داشتند تاخته اغلب آنها را مقتول ساخت و در سال هزار شهر نیشابور را محاصره کرده زیر برجی را خالی نموده بباروط انباشتند و برج را خراب کرده داخل شهر شدند

درویش محمد خان حاکم نیشابور و میر فتاح اصفهانی تفنگچی جمعیت کرده ورود اوزبکان را مانع گردیده چهار ماه تمام عبد المؤمن خان شهر نیشابور را در بند محاصره داشت بعد از چهار ماه کاغذی بخط شاه عباس بدرویش محمد خان رسید که آمدن شاه بخراسان امسال امری محال است چون عبد المؤمن خان هم مایل بمصالحه بود صلح کردند و درویش محمد خان با هزار نفر از کسان خود سالم بقزوین رسیدند و در ازای این خدمت امیر الامرائی گیلان یافت

در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار که موکب فرخنده کوکب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و سلطانه عزیمت ارض اقدس و زیارت مشهد مقدس فرموده بودند روز پنجشنبه ستم شهر صفر وارد شهر نیشابور شده بعد از پنج شب توقف در این بلده عازم محل مقصود گردیدند

در سال هزار و سیصد که موکب منصور اعلیحضرت قوی شوکت خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) از خراسان و ارض سعادت اقتران بجانب دار الخلافه طهران نهضت فرموده بودند روز شنبه پنجم ذیقعدة الحرام بظاهر نیشابور نزول اجلال فرموده روز دوشنبه هفتم همین

حاشیه:

در سال هزار و دویست و چهار و پنج خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه بنیشابور آمد و ارگ نیشابور را که قبل از آن محل حکومت جعفر خان بیات بود متصرف و بعد از چند روز توقف شهر را بتصرف کارگزاران دولت داده بعد از سه روز حاکم آنجا را گرفته به طهران فرستاد و حکومت آنجا را به برادر زاده جعفر خان تفویض کرد ... جعفر خان بیات مخلع گردیده بحکومت نیشابور منصوب آمد و باید دانست که اول حاکمی که از طرف دولت ابد مدت قاجار در نیشابور حکومت کرد حسین خان سردار قاجار قزوینی بود

در سال هزار و دویست و ... خاقان مغفور ... شاه طاب الله مضجعه ... حسینعلی خان ... خاقان محاصره نیشابور و ... جعفر خان مامور شد بعد از چندی محاصره ... پادشاهی و سلطنت شاه ... افغان از خراسان ... لطف ... نمود و در اوایل ... امیر کبیر ... الدوله نیشابور را مفتوح ساخت

در سال هزار و دویست و پنجاه و سه شهریار مبرور ... محمد شاه غازی انار الله برهانه بقصد تنبیه افاغنه هرات از دار الخلافه حرکت کرده بیست روز در نیشابور توقف نمودند و در آنجا ... منصور به ... و سرداران باطراف مامور شدند

رجال نیشابوری

ماه ار دوی معلی از اینمحل کوچ کرد اما رجال و علمای نیشابور بسیارند خاصه آنهائی که در دوسه قرن مقارن دولت عباسیین بوده اند ما شرح احوال مشاهیر آنها را التقاط نموده در اینمحل درج مینمائیم

ابو سهل صعلوکی

محمد بن سلیمان بن محمد بن سلیمان بن هرون بن موسی بن عیسی بن ابراهیم بن بشر الحنفی العجلی اصلاً اصفهانی است ولی در نیشابور می نشست وی در میان فقهاء شافعیه از مشاهیر اساتید محسوب میشود و در علم تفسیر و کلام و نحو و عروض و ادبیات مهارت کامل داشته ابو الطیب فقیه نیشابوری عم اوست صاحب بن عباد میگفته ابو سهل الصعلوکی لا نری مثله و لا یری مثل نفسه نام ابو سهل صعلوکی در کتب رجال و تواریخ و امثالهم جا مسطور و مشهور است فوتش در اواخر سال سیصد و شصت و نه در نیشابور اتفاق افتاد و انجا در مسجدی که نماز میگذارده است مدفون شد

ابن المنذر

نامش محمد است پسر ابراهیم و کنیتش ابو بکر از فقهاء نیشابور است شیخ ابو اسحق او را در طبقات ترجمه کرده میگوید ابن منذر نیشابوری در اختلاف علماء کتابها تصنیف کرده است که از هیچ دانشوری نظیر آنها بظهور نرسیده و موافق و مخالف را بکتابهای او احتیاج است از مشاهیر کتب وی در اینباب کتاب الاشراف میباشد و دیگر کتاب المبسوط فوت ابن منذر در سیصد و نه یا ده بمکه واقع شده است

ابن ورقاء اودنی

محمد بن عبد الله بن محمد بن نصر بن ورقاء از فقهاء شافعیه است حاکم علیه الرحمه برایه

او در تاریخ نیشابور ترجمه منعقد کرده میگوید ابن ووفا بمکه رفت و چون مراجعت نمود
در نیشابور نزد ما اقامت گرفت و او از هد فقها بود و همی بر تقصیر خود میگریست و در
سال سیصد و هشتاد و پنج از این سرای سپنج رخت بیرون کشید و در کلاباد مدفون
گشت و آن دهی است از بخارا

ابن شاهویه فارسی

ابوبکر محمد بن احمد بن علی بن شاهویه فارسی فقیه شافعی ابن بیع میفرماید وی چندی در
نیشابور مقیم شد و از انجا بخارا رفت و دیگر باره بنیسابور آمد و از نیشابور بفارس که بلاد
اصلی اوست برفت و در فارس قاضی شد انگاه بنیشابور مراجعت نموده همی بنشر حدیث
اشتغال داشت تا در سیصد و شصت و دو درگذشت

ابونصر ارغیانی

محمد بن عبد الله بن احمد بن محمد بن عبد الله فقیه شافعی از شاگردان امام الحرمین ابو المعالی
جوینی است و علم حدیث را از ابو الحسن علی بن احمد واحدی صاحب التفاسیر فرا گرفته
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان میگوید ابونصر در سال پانصد و بیست و هشت در
نیشابور درگذشت

محمد بن یحیی [1]

الملقب بمحیی الدین الفقیه الشافعی استاد کافهٔ فقهاء متاخرین نیشابور است فن فقه را بر
حجة الاسلام ابو حامد غزالی و ابو المظفر احمد بن محمد خوافی قرائت کرد و ریاست علماء مذهب
امام شافعی در نیشابور بوی اختصاص گرفت مردم از همه جا قصد محضر او کردند وی کتابهای
بسیار و مفید ساخته از انجمله است کتاب المحیط فی شرح الوسیط و الانتصاف فی مسائل الخلاف

یکی از فضلاء عصر در مدح محیی الدین مذکور و حسن التأوی گفته است

وفات الدین و الاسلام یحیا | بمحیی الدین مولانا ابن یحیی
کان الله رب العرش یلقی | علیه حین یلقی القدس وحیا

در سال پانصد و چهل و هشت که اتراک غز بر نیشابور مستولی شده قتل عام کردند این فقیه بزرگوار را گرفتند و دهانش از خاک بینباشتند تا هلاک شد مردم در مرثیه او شعرها سرودند از جمله ابو الحسن علی بن ابی القاسم بیهقی گفته است

یا سافکا دم عالم متبحر | قد طار فی اقصی الممالک صیته
تالله قل لی یا ظلوم ولا تخف | من کان محیی الدین کیف تمیته

و حکیم افضل الدین خاقانی شیروانی گفته

آن نیل مکرمت که تو دیدی سراب شد | وان مصر معدلت که شنیدی خراب شد
گردون سر محمد یحیی بباد داد | حرمان نصیب سنجر مالک رقاب شد
ای مشتری ردا بنه از سر که طیلسان | در گردن محمد یحیی طناب شد

حفده نیشابوری

ابو منصور محمد بن اسعد بن محمد بن القاسم بن الحسین العطاری الفقیه الشافعی الملقب بعمدة الدین فقیهی فاضل و واعظی کامل بود و در علم اصول یدی طولی داشت فن شریف فقه را در مرو بر شیخ ابو بکر محمد بن منصور سمعانی پدر حافظ سمعانی مشهور قرائت کرد و از آنجا بمرو رود انتقال نمود و در آن بلده بر قاضی حسین بن مسعود فراء معروف ببغوی صاحب شرح السنه و تهذیب تلمذ کرد و از مرو رود ببخارا رفت و از بخارا دیگر باره بمروشاهجان آمد و مجلس تذکیر و موعظت منعقد ساخت و بعد از یکسال برای فتنه

غزنی بعراق رفت و از انجا باذربایجان وجزیره وموصل عبور فرمود مردم بتقریب وعظ بروی سخت گرویدند از جمله شعرها که وی در یکی از مجالس تذکیر بر فراز کرسی انشاد نموده وضبط کرده اند این دو شعر است

تحیّة صوب المزن یقرؤها الرّعد — علی منزل کانت تحلّ به هند
ثأت فاعرناها القلوب صبابة — وعاریة العشاق لیس لها رد

فوت او در پانصد وهفتاد ویك هجری در تبریز اتفاده است

معین الدین جاجرمی

محمد بن ابراهیم بن ابی الفضل السهلی الفقیه الشافعی در نیسابور می نشست وانجا تدریس میکرد وتصنیف مینمود از مصنفات او یکی کتاب الکفایه است وکتاب ایضاح الوجیز وکتاب القواعد وی در ششصد وسیزده بشهر نیشابور وفات یافت

ابن فورك اصفهانی

ابوبکر محمد بن حسن استاد متکلمین بود ودر اصول وادب نیز مهارت عجیب داشت وبلسانی طلق وذلق موعظه میکرد مدتی در عراق بود وتدریس مینمود انگاه بری رفت واز انجا بالتماس اهل نیشابور بدان مجمع علما ومزدحم محدثین وفقها رحلت گزیده مدرسه بنا کرد وقریب بیکصد کتاب ساخت تا انکه وی را بغزنه درخواستند واخر الامر از غزنه قصد نیسابور نموده در راه مسموم شد وبتاریخ چهارصد وشش در اثنای طریق بمرد جسد او را بنیسابور اورده در حیره مدفون ساختند از سخنان اوست که شغل العیال نتیجة متابعة الشهوة بالحلال فما ظنك بقضیة شهوة الحرام

حاکم نیشابوری

اورا حافظ ابن البیع نیز میگویند نام ونژاد شریفش اینست ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن الحکم الضبی الطهمانی در عصر خود امام علمای حدیث واستاد اعظم رواة آثار بوده در این فن شریف کتابها ساخته است که هیچیک را تا آنزمان نظیر دیده نشده بود مشایخ واساتید حاکم نزدیک دو هزار کس میشود و قریب دو هزار و پانصد جزو تصانیف دارد از عیون مؤلفات این حافظ جلیل و عالم نبیل تاریخ نیشابور است که علامة المتاخرین کاتب چلپی در صفت آن از ابن سبکی صاحب طبقات نقل مینماید که نوشته است وهو التاریخ الذی لم ترعینی تاریخا اجل منه وهو عندی سید الکتب الموضوعة للبلاد وعبد الغافر فارسی بر آن ذیل نوشته وذهبی آنرا مختصر کرده است وحاکم که در عهد ملوک سامانیه که ابو النصر محمد بن عبد الجبار عتبی وزارت داشت قاضی نیسابور وقرار داده بود همانا از اینروی ویرا حاکم گفتندی وسپس بقضای جرجان مکلف ساختند ولی قبول نکرد واو را در کارهای عمده بسفارت درگاه بنی بویه میفرستادند فوتش در نیشابور واقع شد بتاریخ سه شنبه سوم صفر سال چهار صد و پنج رحمة الله تعالی علیه

کمال الدین فراوی

ابو عبد الله محمد بن الفضل بن احمد بن محمد بن احمد بن ابی العباس الصاعدی النیسابوری هم فقیه است وهم محدث وهم صوفی وهم مفتی وهم مناظر وهم واعظ در همهٔ این هنرها استاد بوده وتحصیل علوم در خدمت ابو المعالی جوینی جد صاحبان دیوان که وزراء مغول ودر محضر عبد الغافر فارسی صاحب ذیل تاریخ نیشابور وسعد بن سعید وشیخ ابو اسحق شیرازی وحافظ ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی وابو القاسم عبد الکریم بن هوازن قشیری وغیرهم نموده ودر نیشابور مندرس ناصحیه وامامت مسجد المطرز داشته است درحق وی

میگفته اند الفراوی الف راوی و فراوه بضم فا بلده ایست خرد نزدیک خوارزم که طاهر بن عبد الله بعهد مأمون ساخته و فوت فراوی در پانصد و سی روی داده است

قطب الدین نیشابوری

ابو المعالی مسعود بن محمد بن مسعود از فقهای شافعیه است این فن را در نیشابور و مرو آموخت حدیث نیز از او استماع کرده و در نظامیه نیشابور بنیابت ابن الجوینی مقام تدریس یافت و در عراق و شام بسیار زیست و کتاب هادی را در فقه تصنیف نمود و برای سلطان صلاح الدین عقیده فراهم ساخت که در جمیع آنچه سلطان دوام و ردینیه محتاج بود بدان مجموع میفرمود و اولاد سلطان جمله آن رساله را از بر ساخته بودند و قطب الدین در پانصد و هفتاد و هشت بشهر دمشق درگذشت اینند و شعر را از منشدات او ضبط کرده اند که برای برخی از اصحاب خویش روایت کرده

یقولون ان الحب کالنار فی الحشا	الا کذبوا فالنار تذکو و تخمد
وما هی الا جذوة مس عودها	ندی فهی لا تخبو و لا تتوقد

مؤید طوسی

کنیتش ابو الحسن است پسر محمد بن علی در نیشابور می نشست و از کبار محدثین آنجا بعلو اسناد امتیاز داشت صحبت جمهوری از اهل حدیث را ادراک کرده و اخذ آثار نموده بود مردم از اقطار بلاد اسلام قصد محضر او میکردند قاضی شمس الدین در وفیات میگوید مرا از وی اجازتی است که در سال ششصد بوده بر حسب استدعای والد از خراسان نوشت و فرستاد و فوت مؤید در شوال سال ششصد و هفده بملک نیشابور افتاد

یحیی بن معاذ رازی

یکی از رجال طریقت است و در میان مشاهیر اکابر مسلمین از اجلهٔ مشایخ معدود میشود از وی ببلخ رفت و مدتی مقیم بلخ شد انگاه بنیشابور امد و انجا در تاریخ اتی از دنیا برفت کلمات حکمت ایات بسیار دارد و از انجمله است که من خان الله فی السر هتك ستره فی العلانیه از مناجات اوست که الهی کیف انساك و لیس لی رب سواك الهی لا اقول لا اعود لانی اعرف من نفسی نقض العهود ولکنی اقول لا اعود لعلی اموت قبل ان اعود بر لوح مزار ان بزرگوار نوشته بوده اند که مات حکیم الزمان یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله تعالی و بیّض وجهه والحقه بنبیه محمد صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین لست عشرة لیلة خلت من جمادی الاولی سنة ثمان و خمسین ومائتین

ابو عوانه

یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن زید النیسابوری از حفاظ و اصحاب مسانید است در اطراف عالم برای تحصیل و تکمیل علم حدیث گردشها کرده در شام و مصر و بصره و کوفه و واسط و حجاز و جزیره و یمن و اصفهان و ری و فارس صحبت مشایخ عظام ادراك نموده است و در سیصد و شانزده وفات یافته در اسفراین بخاك رفته نزدیك مقبرهٔ استاد ابو اسحق اسفراینی ابو عوانه گفته است که برادرم محمد بن اسحق زمانی که در مصیصه بودم نامه بمن نوشته اند و شعر را دران نامه مندرج ساخته بود که

فان نحن التقینا قبل موت	شفینا النفس من مضض العتاب
وان سبقت بنا ایدی المنایا	فکم من غائب تحت التراب

نگارندهٔ گوید این مضمون را بفارسی چنین بیت اند که

گر بماندیم زنده بر دوزیم	جامهٔ کز فراق چاك شده

وز بهر دیم عندما بپذیر   ای بسا از تو که خاک شده

اسحق بن اسمعیل نیشابوری

از اصحاب حضرت ابو محمد عسکری است نام او در کافهٔ کتب رجالیه و مصنفات موضوعه از برای ضبط اسامی روات مسطور و مشهور میباشد و از حضرت امام ابو محمد علیه السلام توقیعی مبسوط در خطاب او بصدور رسیده و آن بزرگوار در طی آن نامهٔ مقدس اهل نیشابور را بر مواظبت احکام شرع و اقامت کافهٔ فرایض و سنن تحریض و ارشاد فرموده است نسخهٔ آن توقیع مبارک مطولها در کتاب مجالس قاضی سعید شهید نور الله الشستری رضوان الله علیه ثبت افتاده

ابراهیم بن عبده نیسابوری

از کبار اصحاب ما معاشر اثنی عشریه است علمائ امامیه احوال او را در تمام کتب رجال او رده و شرح داده اند و حضرت ابو محمد عسکری سلام الله علیه در توقیعی که بنام اسحق بن اسمعیل صادر فرموده از ابراهیم بن عبده یاد نموده وی را بشرف وکالت منصوب داشته است و در کتاب مختار توقیعی دیگر از آن بزرگوار در وکالت ابراهیم مذکور و منقول و مسطور میباشد و خطاب این توقیع بعبد الله بن حمدویه بیهقی است

سید اجل ابو جعفر علی بن جعفر بن حسین بن قدامه موسوی

رئیس اهل خراسان معدود میشده مسکن و موطن او نیشابور بوده است ضیاع و عقار و احشام و اموال بسیار در خراسان داشته دولتشاه سمرقندی در تذکره میگوید که ابو جعفر علی بن جعفر موسوی را از روی تعظیم رئیس خراسان نوشته اند و سلطان سنجر او را برادر خوانده بود و ادیب صابر شاعر که از افاضل شعرای خراسان است در ستایش وی قصاید غرا سروده سر قصیده از مدایح ادیب صابر در حق شریف مذکور در مجالس قاضی سعید شهید نور الله مسطور است

حسین بن علی بن زید

حسین بن علی بن زید بن داود بن یزید نیسابوری ابو علی کنیت دارد و بلقب صایغ مشهور است
و از کبار محدثین عهد سلطنت سامانیان و از اجلهٔ علمای مملکت خراسان بشمار میاید حاکم
ابو عبد الله بن البیع که درجهٔ اشتهار و اعتبار او در میان اهل حدیث محتاج بیان نیست
از شاگردان اوست و همچنین ابو عبد الله بن منده و شرح احوال او در تاریخ نیسابور مسطور
گردیده و شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان ترجمهٔ او را ایراد فرموده میگوید
الحافظ الامام ابو علی الحسین بن علی النیسابوری الصایغ وی در طلب علم حدیث از
رحالین و طوافین محسوب میگردد و در فن شریف خبر کتاب ساخته و تصنیف نموده
ولادت وی در دویست و هفتاد و هفت روی داده حدیث بسیار از ابو بکر بن خزیمه
و عبدان جوالیقی و ابو یعلی موصلی و احمد بن نصر حافظ و حسن بن سفیان و ابراهیم بن
یوسف هنجانی و ابو حنیفه و زکریای ساجی و غیرهم شنوده و باستماع تلقی نموده و جمعی
دیگر که هم از مشایخ او محسوب میگردند خود از وی احادیث اخذ کرده و مکتوب و مدون
داشته اند مثل ابو الحسین بن جوصا و ابو العباس بن عقده و ابو محمد صاعد و ابراهیم بن
محمد بن حمزه و ابو محمد غسال و ابو طالب احمد بن نصر حافظ این جماعت هم از مشایخ ابو علی
حسین بن علی میباشند و هم از وی حدیث نوشته اند و اما کسانی که از این بزرگوار اخذ
حدیث کرده و روایت گرفته اند از ایشان است ابو عبد الله حاکم نیسابوری مشهور بابن
البیع و ابو عبد الرحمن سلمی و ابو عبد الله بن منده و ابو بکر احمد بن اسحق بن ایوب ضبعی
هم از اقران وی معدود میگشت ابو عبد الرحمن سلمی گفته است که دارقطنی را از حال
حافظ ابو علی حسین بن علی سؤال کردم گفت مهذب امام یعنی حدیث او مقبول و خود

از توهم کذب و غلط و وضع پیراسته و شخصی است پیشواء اهل حدیث و شیخ ابو عبد الله بن منده میگوید در مقام اختلاف احادیث باتقان و استحکام و حفظ ابو علی حسین نیشابوری کسی راندیدیم و حاکم در تاریخ نیسابور میفرماید حسین بن علی بن زید ابو علی نیشابوری حافظ در ضبط اسناد و متون اخبار و در جهت ورع و وثاقت و کثرت ارتحال در طلب این فن شریف یگانهٔ عصر میباشد اشتهار او بشرق مثل انتشار ذکر و شیاع صیت او بمغرب است در مذاکرهٔ علما و مباحثهٔ ائمه و کثرت تصانیف بر جمله مقدم میباشد و با وصف تقدم در این خلال کریمه و مزایای شریفه در نیشابور یکی از عدول مقبول الشهادة مسلم العدالة معدود بود خود در بلدهٔ نیسابور و در هرات و نسا و جرجان و مرو الرود و ری و بغداد و کوفه و واسط و اهواز و اصفهان در طلب علم جولان کرده و در همهٔ این بلاد استماع حدیث نموده است و هم بشام رفته و انجا حدیث نوشته و در مملکت مصر نیز استماع فرموده و در مکه معظمه از فضل بن محمد جندی کتابت اخبار کرده است هم ابو عبد الله حاکم در جای دیگر میگوید که شیخ ابو علی حسین بن علی بن زید نیشابوری از دیار مصر به بیت المقدس بازگشت و از انجا تارة اخری بحج رفت و از مکه بشام مراجعت نموده و او در بیت المقدس شد و از راه شام بدار السلام عود فرمود بر حالیکه در ضبط و حفظ اعجوبهٔ عصر بود و از ائمه علم حدیث احدی قوهٔ مذاکرهٔ او نداشت انگاه از عراق بخراسان امد و بموطن اصلی که شهر نیشابور بود وارد گردید در نیشابور هم از حافظان بمملکت خود هیچیک را قوت ذکر و قدرت حفظ بمقابلهٔ وی وفا نمینمود پس در نیشابور اقامت جست و بتصنیف کتب و جمع مشایخ و ابواب و عناوین اشتغال گرفت از شیخ ابو بکر محمد بن عمر جعابی شنیدم که گفتی حسین بن علی بن زید نیشابوری در این علم

شریف وفن مبارک استاد من است در سال سبصد وسی وهفت بشهر نیشابور مجلس املا حدیث برای او منعقد کردید وان بزرگوار مقارن جلوس در صدر دست املا شصت سال داشت پس همی بحدیث گفتن واملا اسانید فرمودن ومصنفات خود واحوال روات وتراجم مشایخ شرح دادن مشغولی داشت تا در عشا یوم چهار شنبه پانزدهم شهر جمادی الاولی از سال سبصد وچهل ونه وفات یافت بسن هفتاد ودو سال ومدفنش در مقبره باب معمر اتفاق افتاد رحمة الله علیه

میر مختوم

قاضی نور الله میگوید وی از سادات اطهار مدینهٔ طیبه است جدش امیر بهاء الدین بعزم زیارت مشهد شریف رضوی بخراسان امده در نیشابور متاهل شد ومیر مختوم در انجا متولد گردید وبصحبت امیر قاسم انوار رسید وبتصفیهٔ باطن کوشید اهالی خراسان را باوی اعتقاد تمام بود واکثر امیرزادهای جغتای بصحبتش میشتافتند اشعار لطیف از ان سید شریف در مناقب شاه اولیا علیه التحیة والثنا بنظر رسیده ومیر قاسم انوار در وفات او مرثیه ساخته است بدین مطلع

میر مختوم سفر کرد وودامی فرمود ۔ همه دلهای عزیزان بفراقش فرسود

شیخ ابو اسحق اسفراینی

ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران از اجلهٔ فقهای شافعیه است در کلام واصول از اساتید معدود میشود کافهٔ مشایخ نیشابور اینعلم وفن را از او اموختند حاکم در تاریخ نیشابور وعبد الغافر در سیاق وابن خلکان در وفیات وغیرهم فی غیرها احوال او را بیان نموده اند کتاب جامع الحلی والرد علی الملحدین از مصنفات او ودر نهایت اعتبار واشتهار است

همیشه ارزو میکرده که در نیشابور بمیرد تا همه اهل نیشابور بروی نماز گذارند از قضا در سال چهارصد و هیجده روز عاشورا در نیشابور وفات یافت کالبدش با سفراین نقل شد

ابو بکر بیهقی خسروجردی

احمد بن حسین بن علی بن عبد الله بن موسی از فقهاء عظام شافعیه و از کبار حفاظ خراسان است و در حدیث از اجله اصحاب حاکم ابو عبد الله ابن البیع بشمار میرود و در فنون دیگر از استادان فروتنی داشته در طلب حدیث بعراق و جبال و حجاز و اطراف خراسان و غیرها رفته است تصنیفاتش بهزار جزو میرسد او اول کسی است که نصوص امام شافعی را جمع کرده از مشهور تصنیف وی سنن کبیر است و سنن صغیر و دلائل النبوه و شعب الایمان و در چهارصد و پنجاه و هشت بشهر نیشابور در گذشت و کالبدش به بیهق نقل شد

ثعلبی مفسر نیشابوری

ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم در فن تفسیر یگانه روزگار خویش بود تفسیر کبیر وی از میان کتب این فن شریف بر همه مقدم است و کتاب العرائس در قصص انبیا نهایت اشتهار دارد در سال چهارصد و بیست و هفت بقولی سی و هفت از دنیا رفت

مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری صاحب الصحیح

از ائمه علم حدیث است اهل سنت و جماعت بعد از کلام الله مجید کتاب صحیح از مسند او و مسند بخاری چیزی نمیدانند حافظ ابو علی نیسابوری میگفته است ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم فی علم الحدیث مسلم و بخاری هر دو از شاگردان احمد بن حنبل میباشند باری شهرت مسلم در میان اهل اسلام و اعتبار صحیحش در میان اهل سنت مسلم است و از غایت ظهور و ضرور

بسط و شرح در ترجمهٔ او نیست فوتش در قریهٔ نصرآباد خارج نیشابور بتاریخ دویست و شصت و یک در سن پنجاه و پنج اتفاق افتاده

محمد بن یحیی الذهلی النیشابوری

از اعیان حفاظ خراسان است بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه که ائمه و اساتید اصحاب صحاح و مسانید میباشند همه از محمد بن یحیی اخذ حدیث کرده اند مابین او و مسلم بن حجاج در باب بخاری صاحب صحیح از جهة مسئلهٔ خلق لفظ وحشت عظیم روی داد فوت وی در دویست و پنجاه و هشت و بقولی هفت و بقولی دو علی الاختلاف اتفاق افتاد

میدانی صاحب کتاب الامثال

ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم در علم لغت و فنون ادب از ائمهٔ مشهورین معدود میشود در محضر ابوالحسن واحدی صاحب تفسیر اختصاصی خطیر داشت کتاب امثال و کتاب سامی الاسامی از آثار معتبرهٔ اوست فوتش در پانصد و هیجده بنیشابور روی داده و در باب میدان زیاد که نسبت وی بدانجاست مدفون گردید

ابن راهویه مروزی

ابو یعقوب اسحق بن ابی الحسن ابراهیم بن مخلد از معتبرین رواة آثار و نقلهٔ اخبار و حفاظ حدیث و ضباط مسانید است او و ایکی از ائمهٔ اسلام میشمارند با امام شافعی در مسئلهٔ بیع خانهای مکه مناظره کرده شیخ فخرالدین رازی صورت از مباحثه را در کتاب مناقب امام شافعی نقل نموده است ابن راهویه در اواخر عمر ساکن نیشابور شد و در سال دویست و سی و هفت و بقولی هشت درگذشت

زینب شعری

دختر ابوالقاسم عبدالرحمن بن الحسن بن احمد بن سهل اسلاف وی اصلا جرجانی میباشند و لی

موقت او وسکونی گرفته شیخ زینب از راویات اخبار و حافظات آثار است خدمت جماعتی از مشایخ
عظام و محدثین کرام رسیده و اخذ حدیث نموده است قاضی ابن خلکان از او اجازه داشته است
فوت او در ششصد و پانزده در نیشابور واقع شده

ابو الفتح ارغیانی

سهل بن احمد بن علی فقیه شافعی خدمت جمعی کثیر از بزرگان علما و عرفا رسیده و با مشایخ عراق
و حجاز و جبال صحبت داشته و تصنیفات نموده فتاوی ارغیانی که مشهور است با او انتساب دارد
قضاء ارغیان و ابو به تفویض کردند عاقبت باشارهٔ شیخ الوقت عارف کامل حسن سمنانی
ترک مناظره و جدل کرده و از قضا و حکومت کناره گرفت و در چهارصد و نود و نه از دنیا رفت و
ارغیان بلوکی است از نواحی نیشابور

ابو الطیب صعلوکی

سهل بن محمد بن سلیمان نیشابوری فقیه شافعی پسر ابو سهل صعلوکی است مفتی نیشابور بود
و در مجلس املا و افادت وی فزون از پانصد محبره نهاده میشد فقهاء نیشابور همه از او اخذ فقه
و حدیث کرده‌اند چون پدرش درگذشت ابو النصر بن عبد الجبار با وی این شعر بتسلیت برنگاشت

شعر

من مبلغ شیخ اهل العلم قاطبة — عنی رسالة محزون و اواه
اولی البرایا بحسن الصبر ممتحنا — من کان فتیاه توقیعا عن الله

فوتش در محرم سیصد و هشتاد و هفت و بقول ابو یعلی خلیلی صاحب کتاب ارشاد اول سال
چهارصد و دو روی داد

شیخ ابو محمد جوینی

عبدالله بن یوسف بن عبدالله بن یوسف بن محمد جوینی پدر امام الحرمین است در تفسیر و
فقه و اصول و عربیت و ادب از ائمهٔ عصر بشمار میرفت ادبیات را در جوینی خدمت پدرش
ابو یعقوب یوسف بن عبدالله خواند آنگاه بنیشابور آمد و برابو الطیب صعلوکی تلمذ کرد
و از انجا بمرو رفته در حضور ابو بکر قفال مروزی تکمیل فنون شرعیه نمود و در چهارصد و
هفت بنیشابور باز گشت و بتدریس و فتوی متصدی شد پسرش امام الحرمین از جامعی است
که در محضر وی فرا راه افتاده اند تفسیر کبیر او که بر انواع علوم اشتمال دارد و تبصره و تذکره
و مختصر المختصر و کتاب الفرق والجمع وغیرها از کتب مصنفهٔ اوست در شرعیات و در
چهارصد و سی و هشت از سرای فانی بعالم جاودانی درگذشت

ابو سعید متولی

عبد الرحمن بن ابی محمد مامون بن علی از فقهای شافعیهٔ نیشابور است در اصول و خلاف دستی
قوی داشت بعد از فوت شیخ ابو اسحق شیرازی تدریس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بیکچند بوی
قرار گرفت و از پس عزل او ابو نصر بن صباغ صاحب شامل را اعادت دادند ولادتش در نیشابور
روی داده است و فوتش بتاریخ چهارصد و هفتاد و هشت در بغداد افتاده

امام الحرمین

ابو المعالی عبد الملک بن الشیخ ابی محمد عبدالله بن ابی یعقوب یوسف الجوینی الفقیه الشافعی
در عصر خود اعلم فقهای شافعیه بود نو لا مطلقا و در اصول و فروع و ادب و غیر ذلک نیز
تفنن داشت در طلاقت لسان و توسع دایرهٔ عبارت بتی عجیب بود که گویند چندین درس
متوالی همی گفتی که هر کدام در چند ورق گنجیدی و از آغاز تا انجام اصلا توقف و تأنی در کلام
او نیفتادی از حافظ ابو جعفر روایت است که گفت از فقیه اعظم شیخ ابو اسحق شیرازی مدرس

نظاب شنیدم که با ابو المعالی جوینی فرمودی یا مفید اهل المشرق والمغرب انت الیوم امام الائمة این ابو المعالی جد خواجه شمس الدین صاحب دیوان و خواجه عطاملک صاحب تاریخ است و از حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیا اجازه داشته از تصنیفات او یکی شامل است در اصول دین و برهان در اصول فقه و تلخیص التقریب والعقیدة النظامیه و مدارک العقول و مغیث الخلق فی اختیار الاحق و غنیة المسترشدین چون در نیشابور بمرض موت رنجور شد او را بقریه باشتان از اعمال نیشابور که باعتدال هوا و خفت ما موصوف و معروف بوده حمل دادند و اینجا درگذشت پس جنازه او را شبانه بشهر آوردند و بامداد در خانه خویش دفن کردند آنگاه بعد از چند سال بمقبرة الحسین علیه السلام نقل نموده اینجا در قرب قبر پدرش بخاک سپردند روز فوت وی مردم نیشابور بازارها را دربستند و منبر او را در جامع بشکستند و مانند ایتام بعزای آن بزرگ اسلام بنشستند گویند در روز انتقال وی بجو خوشه‌گر دانش قریب چهار صد بشمار آمدند و انجماعت جمله محابر و اقلام خود شکسته تا یکسال بر همین منوال سوگواری و عزاداری میگذرانیدند

ابو منصور ثعالبی

عبد الملک بن محمد بن اسمعیل نیشابوری از اعاظم اساتذه ائمه ادب و مشیدین قواعد فنون لغت عرب است کتاب یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر که اکبر و احسن و اجمع تصانیف وی میباشد بر مراتب مهارت و خبرت وی در این فنون کافی است نصر الله بن قلاقس شاعر اسکندری در صفت آن گفته

ابیات اشعار الیتیمه ‌‌ ‌‌ ابکار افکار قدیمه
ماتوا و عاشت بعدهم ‌‌ ‌‌ فلذاک سمیت الیتیمه

و دیگر از آثار کلک اعجاز سلک او کتاب فقه اللغة است و سحر البلاغة و سر البراعة و من غاب عنه المطرب و مونس الوحید اشعار سحر کردار و نثر بسیار است و فوتش در چهارصد و بیست و نه واقع شده

شیخ ابو القاسم قشیری

صاحب الرساله عبد الکریم بن هوازن بن عبد الملک در فقه و تفسیر و حدیث و اصول و ادب و شعر و کتابت و علم تصوف علامهٔ عصر خویش بود ما بین شریعت و طریقت راجع نمود صورت و معنی ظاهر و باطن هر دو آراسته داشت در اوائل حال صحبت شیخ ابو علی دقاق را ادراک کرد و سر سپرد و ارادت ورزید و در سلوک بدرجهٔ عالی رسید کتاب تیسیر در علم تفسیر و رساله در رجال طریقت بیادگار گذاشت در کار فروسیت و استعمال سلاح ید بیضا داشت باخرزی در دمیة القصر مبالغهٔ عظیم در ستایش وی نموده میگوید لو قرع الصخر بصوت تحذیره لذاب ولو ربط ابلیس فی مجلسه لتاب فوتش در چهارصد و شصت و پنج بشهر نیشابور اتفاق افتاده

شیخ ابو نصر قشیری

عبد الرحیم پسر شیخ ابو القاسم عبد الکریم است در علوم قال و حال و مجالس تحذیر و تذکیر تالی پدر بزرگوار خود بود چون بعد از تکمیل مراتب در حضرت امام الحرمین بقصد حج بیت الله از نیشابور حرکت کرده وارد دار السلام بغداد شد مجلس وعظی در مدرسهٔ نظامیه و رباط شیخ الشیوخ برای او منعقد کردند که عامهٔ افاضل و علما و ارکان وقت حتی شیخ ابو اسحق شیرازی به حاضران مجمع حافل میشدند و ابو نصر در حق اشاعره سخت تعصب میورزید و با حنابله مخاصمت قوی میکرد لاجرم در بغداد فتنهٔ شدید پدید آمد حتی از طرفین جماعتی بقتل رسیدند

تکین غوغا را یکی از اولاد خواجه نظام الملک برنشست و فتنه را فرو نشانید خواجه خود مقارن الحال در اصفهان می‌بود چون از ماجری مستحضر شد شیخ ابو نصر را باصفهان طلبید و اکرام تمام کرد و با هر گونه اعزاز بنیشابورش باز گردانید و او در سال پانصد و چهارده وفات یافت

حافظ عبد الغافر فارسی

ابو الحسن پسر اسمعیل بن عبد الغافر صاحب سیاق که ذیل تاریخ نیشابور است از ائمهٔ حدیث و عربیت و فقه معدود میشود بر امام الحرمین شاگردی کرده و او دختر زادهٔ شیخ ابو القاسم قشیری است از جدش ابو القاسم و جده‌اش فاطمه بنت شیخ ابو علی دقاق و مادرش امة الرحیم بنت شیخ ابی القاسم و هر دو خالش ابو سعد و ابو سعید پسران شیخ ابو القاسم قشیری در حدیث تلمذ نموده از نیشابور بخوارزم رفته و از خوارزم بغزنه و از غزنه بهند و در همه جا بافاضات و افادات میگذرانید عاقبت در پانصد و بیست و نه بنیشابور رنجور شده درگذشت

قاضی ابو الحسن جرجانی

علی بن عبد العزیز فقیه و ادیب و شاعر است او و اشیخ ابو اسحق در طبقات و ابو منصور ثعالبی در یتیمه ترجمه کرده اند این شعر   از وی است

یقولون لی فیک انقباض و انما   رؤا رجلا عن موقف الذل احجما

اری الناس من داناهم هان عندهم   و من اکرمته عزة النفس اکرما

حاکم ابن البیع گفته است که وی در سال سیصد و شصت و شش بنیشابور وفات یافت

واحدی مفسر

ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن متویه استاد نحات و مفسرین عصر خود بود و در قبول تصانیف و اشتهار و اعتبار کتب و آثار بحیی بلند داشت بسیط و وسیط و وجیز و کتاب اسباب النزول و کتاب التحبیر فی شرح اسماء الله الحسنی و شرح دیوان ابی الطیب که جمله از عیون مصنفات علماء اسلام است از آثار کریمهٔ وی میباشد غزالی اسامی کتب ثلثه خود را که بسیط و وسیط و وجیز است از وی فرا گرفته فوتش در سال چهار صد و شصت و هشت بشهر نیشابور و اتفاق افتاده

شیخ ابو حفص

عمر بن مسلم حداد نیشابوری وفاتش در دویست و شصت و شش واقع شده بعهد خلافت المعتمد علی الله از کلمات اوست که (جوانمردی انصاف دادن است و انصاف نخواستن و از معصیت کفر آید چنانکه از تب مرگ

شیخ ابو صالح

حمدون بن احمد قصار نیشابوری فوتش در دویست و هفتاد و یک روی داده در زمان معتمد خلیفه از سخنان اوست که (هر که در سیرت سلف نگرد و بتقصیر خود معترف شود و عمل افزاید در جهٔ مردان یابد

شیخ ابو حمزهٔ خراسانی

اصلا و اهلا نیشابوری است در دویست و نود بزمان مکتفی خلیفه فوت شده از کلمات وی است که (هر که دوستی مرگ در دل او گیرد حقتعالی دوستی دنیا از دلش بیرون برد

ابو سعید خرگوشی

پسر ابو عثمان است در علم و ورع و حسن طریقت از مشاهیر علماء خراسان و معاریف رجال ان

سامان بوده در علوم شرعیه کتابهای بسیار ساخته ودر اواخر عمر بروش فقرا و ارباب حال رفته وتحصیل معاش از عمل قلانسی وکسب ید خویش میکرده است

شیخ ابو محمد مرتعش عبد الله بن محمد

از کبار صوفیه است وبسیار عظیم الشان صحبت جنید بغدادی را دریافته باوی گفتند فلان یمشی علی الماء گفت عندی مخالفة الهوی اعظم من المشی علی الماء وگفتند فلان بر هوا سیر میکند گفت اگر از پی هوا نرود بهتر از انکه در هوا رود

شیخ معین الدین قاضی القضات

محمد بن محمود بن ابی الحسن نیشابوری صاحب غریب القران است

شیخ ابو جعفر نیشابوری

از مشایخ قطب راوندی وصاحب کتاب مجالس است که ابن شهر اشوب در مناقب کثیرا از ان نقل میکند واز علما شیعه است

شیخ ابو محمد

عبد الرحمن احمد بن الشیخ ابی الفتوح رازی خزاعی پدر وپسر هر دو از علما شیعه میباشند تفسیر شیخ ابو الفتوح مشهور است وفرزند دانشمند او صاحب ریاض العلما از رجال نیشابور شمرده

امامزاده محمد مشهور بمحروق

در خارج شهر نیشابور صاحب قبه وبارگاه وصحن وسایر ملحقاتست جناب مستطاب شریعتمآب فخر الافاضل وذخر الاماثل میرزا عبد الرحمن الفارسی مولدا ومحتدا والمشهدی محضرا ومشهدا مدرس اول استانه مقدسه رضویه زاده الله کرامة ومزیة که حضرتش در تاریخ تالیف این نامه شریف مختلف کافه ارباب استفاده است ومزدحم جمهور اصحاب

استفاضه چنین استظهار نموده که همانا این بزرگوار از احفاد حضرت سید سجاد صلوات
الله وسلامه علیه و پسر زادهٔ زید شهید است

میفرماید سید احمد یزدی اردکانی که از معتبرین نسابین بشمار میاید در کتاب شجرة
الاولیا که بطور تشجیر تالیف و تحریر شده در میان فرزندان بلا فاصلهٔ حضرت سید سجاد سلام
الله علیه زید شهید را نوشته که معروفست و از برای زید چهار فرزند ذکر کرده اول
محمد دویم یحیی سیم نیز یحیی (واحدهما ملقب بابی عیسی) چهارم حسین الملقب بذی
الدمعه و در بیان احوال حسین نوشته است کنیتش ابو عبد الله و لقبش ذو الدمعه است
بجهة آنکه بسیار میگریست گویند در اخر عمر از کثرت بکا نابینا شد سیدی جلیل عظیم و شیخ
اهل خود و کریم بوده و در لسان و بیان و زهد و علم و فضل او و از رجال بنی هاشم میشمردند
و از حضرت امام جعفر صادق احادیث بسیار روایت نموده است در سال یکصد و سی و
چهار هجری وفات نموده و فرزندان حسین ذو الدمعه را سه نفر نوشته علی و حسین و یحیی
و از ذکور و اناث هر کدام مختصری بیان نموده و بعد از آن نوشته است که (در یکی از شجرات معتبره
بنظر رسید که ذو الدمعه را پسری دیگر محمد نام بود مادرش ام ولد و مسماة بعبانکه و در
نیشابور شهید شد و قبرش در آنجاست والعلم عند الله تعالی) از این قرار آن امامزادهٔ
واجب التعظیم محمد الملقب بالمحروق بن الحسین الملقب بذی الدمعه ابن زید الشهید بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین خواهد بود و بطوریکه
از آن کتاب معلوم میشود با جمعی از فرزندان و فرزندزادگان زید همان معاملهٔ زید از
شهادت و احراق جسد مجری شده است همانا با امامزاده محمد هم باید همین رفتار شده باشد
فلذا لقب بالمحروق والله العالم انتهی کلام الفاضل المحقق المدرس الفارسی المشهدی نقلاً عن خطه الشریف

ﻫ

رضی الدین نیشابوری

پیشوای علما عهد و استاد اساتذهٔ عصر خویش بود اصل او از نیشابور است و خود در بخارا سکنی داشت و بر مذهب ابو حنیفه میرفت و چهار صد فقیه فاضل در مجلس درسش مینشست زکریا بن محمد قزوینی صاحب آثار البلاد میگوید انه سلک طریقة لم یسلکها من کان قبله علم مناظره پیش از رضی الدین مذکور ضبطی نداشته است او برای اینعلم ضبط و ترتیبی کرد و باینجهت شاگردان او بر جمیع علما تفوق یافته و تقدم جستند

شیخ ابو عثمان

سعید بن اسمعیل حیری وفاتش در نیشابور بسال دویست و نود و هشت در خلافهٔ مقتدر اتفاده از سخنان اوست که هر که سنت را بر خود امیر کند حکمت گوید و هر که هوا را بر خود امیر کند بدعت گوید

ابو علی حسن

بن مظفر نیشابوری ضریر لغوی از مشایخ علامهٔ زمخشریست مؤلفات مفیده دارد از انجمله است تهذیب دیوان الادب و تهذیب اصلاح المنطق و ذیل تتمة الیتیمه و دیوان شعر دارد اشعار او بصحت عنصر و جزالت لفظ و حسن سیاقت و استوار است

علی بن احمد بن محمد بن الغزال النیسابوری النحوی المقری شیخ عبد الغافر در سیاق میگوید وی در خدمت ابو نصر رامشی فرا راه افتاد و طریق تصوف گرفت و در نحو و قرائت کتابها تصنیف ساخت و در آخر عمر اختلالی بهم رسانید و در شعبان سال پانصد و شانزده وفات یافت

میرزا محمد اخباری متاخر نیشابوری مقتول

در فرط اطلاع و وسعت تتبع و کثرت فضایل اعجوبه عصر خود بود و بعلماء عهد خاقان مغفور
فتحعلی شاه قاجار توهینات می آورد لاسیما بافقیه اجل شیخ جعفر نجفی صاحب کشف الغطاء
رضی الله عنه مکاتبات ناسزاوار دارد کتاب رجال وی بنظر رسیده از سایر کتب علماء اینفن
بجهات چند ممتاز است در انجا خویشتن را ترجمه نموده میگوید محمد بن عبد النبی بن عبد الصانع
ابو احمد المعروف بالمحدث الاخباری الاسترابادی جدا النیسابوری والدا الهندی مولدا
الشاهدی نزلا مصنف هذا الکتاب له ید طولی فی الکلام والالهیات والحدیث والفقه و
الاصول و علم التطبیق والمعارف واللطائف له ثمانون مصنفا فی فنون عقلیه و نقلیه و شهود به
انکاه تصنیفات خود را شماره میدهد و معلوم میشود که فاضلی سخت فرزانه و متبحری بحقیقت
یگانه بوده است

و سپس مینویسد که عاصر ابا المظفر جلال الدین عالمگیر المعروف بشاه عالم التیموری الهندی و
ابنه محمد اکبر شاه الثانی والسلطان مصطفی والسلطان محمود العثمانی و قدم البلاد العجمیه فی
دولة السلطان محمد خان القاجار و دولة السلطان فتحعلی شاه القاجار و قد مضی من عمری الی
الآن اربعون سنه و همانا تا پانزده سال دیگر زنده بوده است و در سن پنجاه و پنج سال بحکم
سید مجاهد محمد بن علی اعلی الله مقامهما در کاظمین بدست مردم غوغائی قتیل گردید

نظام الدین مفسر نیشابوری

حسن بن محمد بن الحسین وی را نظام اعرج میگویند تفسیر او مشهور است و بطبع رسیده
و همچنین شرحی که بر شافیه ابن حاجب نوشته است مکرر طبع شده و در اینعهد داخل
کتب درسیه محسوب میشود و کتابی دیگر مسمی بلب التاویل نوشته و رساله در علم حساب و
کتابی در اوقاف قرآن و شرحی بر تذکره خواجه رضوان الله علیه دارد و اصل عشیرت وی از بلده

تر است ولی خود در نیشابور وطن گزیده بوده و معاصر کورکانیان است و در سنه نهصد و هشتصد و پنجاه از هجرت تفسیر کبیر خود را بانجام رسانیده

شیخ ابو محمد

عبد الله بن مبارک در سیصد و سی بعهد متقی در نیشابور فوت شد از سخنان اوست که دنیا دریاست و کناره او آخرت و کشتی او تقوی هر که در این کشتی ننشیند غرق شود

شیخ ابو عمرو

محمد بن ابراهیم زجاجی نیشابوری در سیصد و چهل و هشت بعهد مطیع خلیفه درگذشت میگفته است که هر که سخن گوید از جائی که انجا نرسیده است سخن او فتنه مستمع باشد

فضل بن شاذان

بن الخلیل ابو محمد الازدی النیسابوری نجاشی علیه الرحمه میگوید پدرش از اصحاب یونس بود و از حضرت ابو جعفر ثانی و قیل حضرت ابو الحسن رضا سلام الله علیهما روایت کرده و فضل اشهر از آن است که ما وی را معرفی کنیم کشی رحمة الله علیه گفته که فضل یکصد و هشتاد کتاب تصنیف نمود انگاه نجاشی از کتب فضل انچه را که بدست افتاده است شمار داد ابو الحسن بندقی گفته که عبد الله بن طاهر ابن شاذان را از نیشابور نفی نمود و تبعید کرد و عقیدت او را در حق شیخین و صدر سلف تفتیش نمودند گفت ابوبکر را دوست میدارم و از عمر بیزارم گفتند چرا گفت از اینکه عباس را از شوری خارج ساخت چون عهد بنی عباس بود این سخن باعث خلاص وی شد بعضی بفضل بن شاذان نسبت داده اند که میگفته است وصی ابراهیم خیر من وصی محمد و هم بوی اسناد نموده اند که بتجسیم قائل بود و از این دو عقیده فاسده امام وقت بر وی خشم داشت ولی محققین از اهل رجال این سخنان را در حق فضل دا خل

فضول دانسته واو را از جملهٔ ثقات فحول نگاشته احادیث و روایاتش را قرین قبول گرفته اند

بدلایل چند از جمله قول معصوم که فرموده رحم الله الفضل یأتی فضل مقارن فوت خود در

روستای بیهق توقف داشت چون خبر خوارج رسید از بیم نکایت ایشان حرکت کرده زحمتی

شدید از خشونت سفر در وجودش پدید آمد و در وقتی که سال دویست و شصت بود

دنیا را بدرود نمود

جوهری

صاحب صحاح اللغه از ائمهٔ لغت و مشاهیر علمای اسلام است در کتاب الاشارة الموفقیه

فی ذکر علماء الدولة البویهیه او را چنین ترجمه کرده است که هو ابو نصر اسمعیل بن حماد

الجوهری الفارابی وی خواهرزادهٔ شیخ ابواسحق فارابی صاحب دیوان الادب است و این

جوهری در ذکا و فطانت از اعاجیب روزگار بود اصلا از فاراب ترکستان است و در

علم لغت و ادب امام عصر خویش بود و در حسن خط نیز از اساتید خطاطین بشمار میامد

میانهٔ خط او و خط ابو عبدالله محمد بن علی بن مقله فرقی بین نمیگذاشتند و در اصول

نیز از فرسان میدان کلام بود در تصحیح لغت عرب دیار ربیعه و مضر را گردش کرد و بحجاز

رفت و با عرب عاربهٔ حجازی بالمشافهه لغت تازی را بورزید و در عراق خدمت ابوعلی

فارسی و ابو سعید سیرافی تحصیل نمود و بعد از مسافرات بسیار بدامغان وارد شد

و ابوعلی حسین بن علی که از اعیان کتاب اسعد بود وی را اکرام کرد و احترام گذارد و بروی

شاگردی نمود آنگاه او را بنیشابور روانه ساخت و جوهری در نیشابور بتصنیف و تدریس

و تعلیم خط همی مشغول بود تا در سال سیصد و هشتاد و شش وفات یافت و بقولی

در سیصد و نود و دو از آثار او گذشته از صحاح اللغه کتابی است در عروض موسوم بعروض

الوفر و کتاب المقدمه در نحو از مجاشعی منقول است که گفته جوهری را از فرط اعجاب
بتصنیف صحاح وسواس و اختلال در مشاعر و احوال بهم رسید و میگفت در دنیا
کاری کردم که پیش از من احدی نکرده بود و در آخرت هم کاری خواهم کرد که احدی نکرده
باشد و یک روز دو مصراع در یمین و یسار خویش بر بسته همی گفت که اینها دو بال
من است و با اینها طیران خواهم کرد پس بدینحال بفراز بام خانه شد و از انجا باهنگ پرواز
خویشتن را بر زمین افکند و درگذشت و شعر را فصیح میگفت و بطرزی نیک می بست
و صحاح را تا باب صاد بیشتر از سواد ببیاض نبرده بود بعد از رحلت او ابو اسحق ابراهیم
وراق از باب صاد تبییض کرده و در چندین مقام بخطا رفته است

استاد ابو علی دقاق

اسمش حسن است پیر محمود در نیشابور میبود و در فن خویش که تذکره طریقه تصوف است
زبانی فصیح داشت اگرچه خدمت مشایخ بسیار رسیده ولی نسبتش در ارادت بنصرابادی است
حالات او در کافه کتب رجال صوفیه شرح داده اند فوتش در نیشابور بتاریخ ذیقعده
پانصد و چهل و پنج اتفاق افتاده

فاطمهٔ نیشابوریه

الحاق وی برجال نیشابور از قبیل الحاق حضرت مریم است بقانتین اسم این زن در نفحات
الانس مذکور است عرفا او را دارای مقام ولایت دانند و از قدمای اهل ایقان که در قطر
خراسان سکنی داشته شمرده اند با قطب العارفین ابو یزید بسطامی و ذو النون مصری
معاصر بوده است چندی در مکه معظمه زادها الله شرفا مجاورت داشته و از انجا به بیت
المقدس رفته و باز بمکه معاودت نموده است با یزید بسطامی فرموده است من یک مرد

دیدم و بابت زن و مقصود از زن فاطمهٔ نیشابوریه بوده ذوالنون مصری هم در خوشسار ایها
میفرماید هر رتبه از مراتب کمالیه اهل ایقان و عرفان را برا و بیان نمودم او را از ان با خبر
و اگاه یافتم

و دیگر از مشاهیر رجال منسوبین بنیشابور ابو القاسم صیرفی نیشابوری است و ابو سهل قصاب
نیشابوری که هر دو از مشایخ و اهل سلوک بوده اند و از اشراف عظام و سادات فخام و نقبای کرام
جمعی کثیر بانتساب ملک نیشابور معروف و مشهورند از انجمله است سید جلیل فخر الدین
ابو القاسم زید بن تاج از اولاد امیر حسن بن زید بن الحسن السبط ع

و دیگر علی بن حسن بن ابی ابراهیم بن ابی النجیب و دیگر ابو هاشم محمد بن عبد الله بن الحسن الاعور
بن محمد الکابلی از اولاد عبد الله المحض بن الحسن المثنی و این ابو هاشم محمد در نیشابور در گذشت
از اولاد او در نیشابور و استراباد و اصفهان بوده اند و دیگر مظفر بن محسن علی بن ابی طالب جعفر
بن محمد بن الحسن از ناقله طبرستان و دیگر احمد بن علی از اولاد اسمعیل جالب الحجاره از ناقله ری
و دیگر عباس بن جعفر از اولاد ابو الثلث حراق بن علی صاحب العسکر بن محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم

و دیگر جعفر بن الحسن بن عیسی بن محمد اکبر از اولاد علی عریضی از ناقله مدینه

عرفا و شعرای نیشابور

شیخ عطار فرید الدین نیشابوری

صاحب تصانیف بسیار اسم و رسم وی در نهایت اشتهار است مولانا نور الدین عبد الرحمن
در ترجمهٔ او چنین میگوید که عطار مرید حضرت مجد الدین بغدادی است و در دیباچهٔ کتاب
تذکرة الاولیا که بوی منسوب است میگوید که روزی پیش امام مجد الدین بغدادی قدس سره
وی را دیدم که میگریست گفتم خیر است گفت زهی سپهسالارانی که در این امت بوده اند
بمثابه انبیا علیهم السلام که علما امتی کانبیا بنی اسرائیل پس گفت از ان میگریم که دوش گفته

بودم خداوندا کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم بود که مستجاب شود و بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است و در سخن مولانا جلال الدین رومی قدس الله روحه مذکور است که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد گویند سبب توبهٔ وی ان بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشعوف معامله بود درویشی باینجا رسید و چند بار شیئاً لله گفت وی بدرویش نپرداخت درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت تو همچو من میتوانی مرد عطار گفت بلی درویش کاسهٔ چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت الله و جان بداد عطار را حال متغیر شد دکان را برهم زد و باین طریق درامد و گفته اند که مولانا جلال الدین قدس سره در وقت رفتن از بلخ و رسیدن بنشابور بصحبت وی در کبر سن رسیده است و کتاب اسرارنامه بوی داده و وی دایما انرا با خود میداشته و در حقایق و معارف اقتدا بوی دارد چنانکه گفته اند

گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش

و در موضع دیگر گفته است

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار امدیم

و انقدر اسرار توحید و حقایق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیک زین طایفه یافت نمیشود جزاه الله سبحانه عن الطالبین المشتاقین خیر الجزاء و من انفاسه الشریف

ای روی در کشیده ببازار امده خلقی باین طلسم گرفتار امده

و این قصیده بیست بیت زیاد است و بعضی از اهالی انرا شرح نیکو نوشته‌اند و شرح این بیت

چنین فرموده اند که یعنی ای انکه روی خود را که نور ظاهر وجود است بروی پوش تعینات وصور در کشیدهٔ و پوشیده بازار ظهور امدهٔ خلقی بدین طلسم صور که بر روی این کنج مخفی کشیدهٔ بواسطهٔ کثرت تعینات مختلفه و اثار تباینه گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار و غیرت گشته با خود بواسطهٔ سرایت پرتو جمال ان روی در روی پوش مظاهر صور جمله

گرفتار بلای صور و عشق و محبت گشته بعضی عاشق معنی و بعضی عاشق صورت

تو ئی معنی و بیرون تو اسم است — تو ئی کنج و همه عالم طلسم است

وعشاق صورت بوهم خود از معشوق دور افتاده اند و نمیدانند که عاشق کیستند و ذکر با ایشان چیست

میل خلق جمله عالم تا ابد — گر شناسند و کرنه سوی تست

و برین دستور تمام این قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار این اقتصار افتاد حضرت شیخ در تاریخ سنهٔ سبع و عشرین و ستمائه بر دست کفار تتار شهادت یافته و سن مبارک وی در انوقت میگفته اند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی در نیشابور است رحمه الله تعالی

حکیم عمر خیام

پیشوای حکما خراسان است و او را در حکمت تالی ابو علی میدانند در علم نهایت بخل و غنت داشته و از همین جهت در تصنیف چندان اثری از وی نماند دو رساله او مشهور است یکی مسمی بمیزان الحکم در بیان یافتن قیمت اشیاء مرصعه بدون قلع جواهر از ان و دیگر رسالهٔ مشهور بلوازم الامکنه که در بیان اختلاف فصول اربعه است و علل اختلاف اهویه در اقالیم سبعه

حکیم عمر خیام با خواجه نظام الملک وزیر و حسن بن صباح حمیری پیشوای اسمعیلیه ایران از عهد شباب ثلثهٔ احباب بوده اند و هر سه در خدمت امام موفق نیشابوری

تحصیل میکرده اند چنانچه نظام الملک خود در رسالهٔ معروفش تصریح کرده است و روایات
خواجه در حق خیام بعهد وزارت در کتب تواریخ اشتهار تام دارد رباعیات خمریه و
کلمات کفریه از حکیم بسیار نقل شده است و مولانا احمد تتوی در تاریخ الفی میگوید از
اکثر کتب چنین معلوم میشود که وی مذهب تناسخ داشت و فوتش را در چهارصد و
نود و هشت از رحلت خیر البشر نوشته اند از اوست

یارب بدل اسیر من رحمت کن — بر خاطر غم پذیر من رحمت کن
بر پای خرابات رو من بخشای — بر دست پیاله گیر من رحمت کن

ایضا

یک نان بدو روز گر شود حاصل مرد — وز کوزه شکسته دم آبی سرد
محکوم کم از خودی چرا باید بود — یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

ایضا

آدم چو صراحی بود و روح چو می — قالب چو نئی بود و صدائی در نی
دانی چه بود آدم خاکی خیام — فانوس خیالی و چراغی در وی

ایضا

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ — پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی — از سلخ بغره آید از غره بسلخ

اشهری نیشابوری

از اولاد حکیم عمر خیام است با ظهیر الدین فاریابی مصاحبت و انس داشته و خدمت سلطان محمد
تکش میکرده در علم حساب و سیاق استادی بزرگ بوده و در علم استیفا رسالهٔ شاهفوری

از اوست چه خود او را حکیم شاهفوری گفتندی از منظومات اوست در صفت ممدوح

دریادلی که پیش گهر بار دست او ── هر دم ز خجالت آب شود همچو ابر کان

انجا که لطف اوست عنان فنا سبک ── وانجا که خشم اوست رکاب اجل گران

خون عدو حسام تو از ابر وخ گهر ── جان حسود رمح تو از برلب سنان

کاتبی نیشابوری

دولتشاه در تذکره او را مولدا و منشا ترشیزی نوشته ولی خود در خطبهٔ کتاب مجمع البحرین

از خویشتن محمد بن عبد الله نیشابوری تعبیر کرده و نیز در قصیدهٔ ردیف گل که بسیار مشهورست

و میرزا شیخ ابراهیم شیروانی ده هزار درهم بسکهٔ رایج شیروان در صلهٔ ان قصیده بذل فرموده

خود را نیشابوری میخواند و میگوید

همچو عطار از گلستان نشابورم ولی ── خار صحرای نشابورم من و عطار گل

مدتی در هرات و اصفهان و شیروان و گیلان و طبرستان گذرانیده است و عاقبت در تاریخ

هشتصد و هشتاد و نه از وبای عام بشهر استراباد وفات یافت

لطف الله نیشابوری

دولتشاه میگوید مولانا فاضل و دانشمند بوده و در فنون سخنوری نظیر نداشته

از اشعار اوست در ضعف طالع

طالعی باشدم که از پی آب ── گر روم سوی بحر بر گردد

ور بعزم روم پی آتش ── آتش از یخ فسرده تر گردد

ور ز کوه التماس سنگ کنم ── سنگ نایاب چون گهر گردد

بهمه حال شکر باید کرد ── که مبادا از این بتر گردد

اینهمه حادثات پیش آید　　هر گردون گاو برگردد

ظهور فاضل مذکور بعهد امیر تیمور بوده است و میرزا میرانشاه ابمداح غراستایش گفته بوش برسبیل مجاءت در هشتصد و ده بعز نیز قدمگاه افتاده

استغنائی نیشابوری

ابوالمظفر نصر بن محمد شاعری ماهر و معاصر سامانیه وال بویه بوده است دو غزل گفته

بماماندی اگر بودیش دو زلف سیاه　　بزهره ماندی اگر باشدیش مشکین خال

خبازی نیشابوری

از شعراء عهد سامانیه است معاصر استاد عماره مروزی و ابوالمؤید بلخی و رودکی و کسائی و دقیقی و اعجمی و طخاری و سایر اهل انطبقه بوده اند و بیت از اوست

می پیچد اندو زلف که بادش همی برد　　گوئی که عاشق است که هیچش قرار نیست
نی نی که گرد دست حاجب سالار لشکرست　　کز دو رمی نماید کامروز بار نیست

فوت وی در سال سیصد و چهل و دو اتفاق افتاده

وقوعی نیشابوری

اسمش میر محمد شریف از سادات اسحق اباد نیشابور است وفاتش در سنه ثانی از مائه یازدهم بشهر لاهور اتفاق افتاد و این رباعی از اوست

ای بزم ترا دردی ساغر خورشید　　وی عیش شبت کشیده در بر خورشید
گر فضله خاک استانت نشدی　　چون ظلمت شب شدی مکدر خورشید

بیرنگ

میرزا محمد امین نیشابوری است که ملازمت عبدالصمد خان صوبه دار کابل داشته از

شاگردانش در تاریخ وفات او این مصرع موزون نموده اند باقی بالله شد بیرنگ در بزم بقا

این بیت از اوست

الفت آموختی دل ما را   سوختی سوختی دل ما را

بیگانه

میرزا ابو الحسن نیشابوری است معانی شریفه و مضامین لطیفه را با طبعش یگانگی معنوی

و صوری است و این دو شعر از او می باشد

هر شیشهٔ دل خورد ز نیرنگ تو سنگی   هر پاره از آن شیشه صدا کرد برنگی
تو با این دلنشینی کی توانی رفت از یادم   غباری کز تو بر خاطر نشیند دیر برخیزد

ضعیفی نیشابوری

از حالات او چیزی ننوشته اند همینقدر معلوم است که طبع خوشی داشته این بیت از اوست

چو سر بحلقهٔ زلف بتان در آوردم   سری بعالم دیوانگی بر آوردم

فنائی

اسمش محمد یحیی غریق لجهٔ حیرت و فنا فکرش بدقت و ذهنش بتحقیق آشناست و فاتش در

سال هشتصد و پنجاه و سه بود این شعر از اوست

او تیغ زند بر دل آتش زده و من   در گریه که شمشیر ورا آب نیفتد

نظیری

از مشاهیر شعرای نیشابور است طبعش لطیف و اشعارش روان غزل سرا بوده و شعر را

باستادی سروده افراد منتخب در دیوان او بسیار است و بعضی از آنها را درجهٔ اشتهار

چندگاهی در هند اقامت کرده و فاتش در هزار و بیست و سه اتفاق افتاده از ابیات

او باین سه بیت اقتصار مینماید

نظیری را بمجلس بردم امروز و غلط کردم — که رسوای جهانم کرد چشم گریه آلودش

دل در امید مرهم وان آهوان مست — ریزند بر جراحت ما مشک سوده را

چون تراچه قدر نظیری خوش باش — این بس کرد عوی از طرف قائل تو نیست

فوجی

نامش مقیما خلف ملا قیدی و برادرزادهٔ نظیری نیشابوری است و این شعر از وست

حرف تلخ از لب لعلت نشنیده است کسی — دود با آتش یاقوت ندیده است کسی

محشری نیشابوری

در عالم نکته سنجان علم یکتائی برافراخته و مثل ملا نظیری نیشابوری از تلامذهٔ او بوده

این شعر از وست

یار چو تیغ کین کشد فرصتش از خدا طلب — عضو بعضو خویش را زخم جدا جدا طلب

مذاقی

نامش نظام از شعرای خوش مذاق نیشابور است و این رباعی مستزاد بنام او مسطور

چون ماه نو از محنت ماه رمضان — دور فلکم نداد هرگز لب نان

بلخون جگر — گشتم لاغر

هر روز برای قرص خورشید فلک — آن نیز بوقت شام گردد پنهان

دارم روزه — از پیش نظر

نگاهی نیشابوری

از اوباشان نیشابور بود و بر بندی بسر میبرد این شعر بنام او مسطور است

شبی که پیش نظر شمع روی یار ندارم — بسان شعلهٔ آتش دمی قرار ندارم

نوری نیشابوری

در نظم مهارتی داشت این شعر از وست

بر دو رخت خط بود از هاله کشیده   یا دود دل ماست بخورشید رسیده

واثقی نیشابوری

چهل سال مجاورت نجف اشرف نموده پس بتبریز بتوطن گزیده وفاتش در سال نهصد و چهل
اتفاق افتاد و این شعر از اوست

خوبان غم عشق و دل بیداد چه دانند   بیدادگران قاعدهٔ داد چه دانند

یحیی نیشابوری

از فضلاء شعراء بوده لیکن شعر را بطور متوسط سروده این دو بیت از اوست

توئی سرخیل مهرویان تا هی   ملک یا حور یا رضوان گدا هی
چو در بستان خرامی سرو نازی   همی هر گز کند بر بالای با هی

احمد نیشابوری

شاعری خوش گفتار و در عهد شاه اسمعیل صفوی بود این شعر از اوست

جدا ز شست تو چون تیر بیقرار توام   بهر زمین که نشینی در انتظار توام

ادهم نیشابوری

سیدی عالی نسب بود این ابیات از اوست

غمزه را گو که بتاراج دل ما نزود   کس باقلیم خراب از پی یغما نزود
ترک گلزار سر کوی توام ممکن نیست   عهد کردم که اگر سر برود پا نزود
محض کفر است شکایت ز تو اما چکنم   رشک دردی است که از دل بمدارا نزود

امین

میر محمد امین خان موسوی نیشابوری مخاطب بنواب برهان الملک سعادت خان بهادر کر

نسبش بامام موسی کاظم علیه السلام می پیوندد وفاتش در هزار وصد و پنجاه و یک بود

این شعر از اوست

ز کدام ره بیایم که بچشم تو در آیم — که بدور چشم مستت همه نیزه سپاهست

بسمل

میرزا محمد شفیع خان نیشابوری عم ابو المنصور خان صفدر جنگ بوده و این شعر از

او مسطور است

گرد هستی را بآبی میتوان برباد داد — انقدر بسمل غبار خاطر قاتل مباش

تقی نیشابوری

از اقربای ملا نظیری نیشابوری است که در هند متوطن بود این شعر از اوست

ننگ آیدش که باز نشیند بشاخ گل — مرغی که در هوای تو از آشیان گذشت

جلال

جلال الدین حسین نیشابوری در دور جهانگیری بملک دکن رسیده و اقامت گزیده

این شعر از اوست

دلم چه ناله و آه سحر تمام کند — مسافریست که زاد سفر تمام کند

دیوانهٔ نیشابوری

شوریده مزاجی بود و بحالت درستی هوش و حواس اشعار لطیف میگفت این شعر از اوست

ز هجرت هر شبی چندان بگرید چشم غمناکم — که سیلاب سرشک از خاک بردارد چو خاشاکم

رفعت نیشابوری

شیرین مقال و صاحب وجد و حال بوده این شعر از اوست

مشکل که هفت جوشن گردون سپر شود در پیش تیغ دست دعای برهنه

سیفی نیشابوری

از تلامذهٔ فرید کاتب بود و این دو شعر از اوست

ای نگار سنگدل وی لعبت سیمین عذار مهر تو اندر دلم چون سیم در سنگ استوار
من چه سنگ افتاده در پا چه تو سیمین بری همچه سیم از سنگ ناگاهم برفتی از کنار

سیمی

از فضلای نیشابور است و به مکتب داری اوقات میگذراند و شش قلم از خطوط را خوب مینوشت این شعر از اوست

سیمین تن تو چون قفس و روح همچو مرغ روزی قفس شکسته و مرغش پریده گیر

شاهدی نیشابوری

این شعر شاهد خوش فکری اوست

وعدهٔ وصل بفردا دهی و میدانی هر که امروز ترا دید بفردا نرسد

شعوری نیشابوری

کلامش محلی بمحاسن معنوی و صوری است و این شعر بنام مشار مسطور است

بیک کرشمه کزان چشم نیم باز کنی هزار همچو مرا نیم کشت ناز کنی

شهباز قلندر

نیشابوری بوده و این دو بیت از اوست

ترا که زلف برخ چون کمند عیاری است برهگذار دل و دیده دام طراری است
تو یوسفی و بهر گوشه صد هزار عزیز گرفته نقد دل و جان بی خریداری است

بعضی از مورخین و صاحبان تذکره سیمی را بسرعت قلم و وفور طبع ستوده و این شعر را در حق او نقل نموده اند

بیک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

اما در یک روز دو هزار شعر نظم کردن و نوشتن امری محال بنظر میاید

صادق

سید جعفر علیخان نیشابوری فرزند میر محمد مومن خان نعمت اللهی است و این دو شعر از اوست

مارا ضعیف ساخته حسن تو در شباب کل کرده است فصل خزان در بهار ما
پیرهن چاکم و شرمنده ز ناصح شده ام که همین لحظه گریبان مرا دوخته بود

صدر

صدر الدین نیشابوری خوارزمشاه مستوفی نیشابور کرده بود این رباعی از اوست

ای مهر گسل عشق تو در کینهٔ ماست اما چکنیم غمت سینهٔ ماست
حال دل مستمند بیچاره مپرس از هجرانت کار دیرینهٔ ماست

صنعی نیشابوری

در آخر عمر اقامت مشهد مقدس اختیار نمود از اینجهت بعضی او را مشهدی نوشته اند این دو شعر از اوست

دلی کردم ز بند از صبر صد هزار اتوب ز نیم لحظهٔ ناز تو بر نمی‌تابد
زد تیغ ناز و رفت نظر بر قفا نکرد هرگز کسی بکشته خود این جفا نکرد

ضیاء

میر نظام الدین نیشابوری از کمانگران نیشابور بود این شعر از اوست

بچون ماشوا امشب تشنه بنیم لعل سیرابش مده ای ساقیا تر سم گران مستی برد خوابش

فروغی نیشابوری

جامه بافی بود و تا وی بود سخن را به نکوئی درست مینمود این شعر از اوست

دور از رخ تو دیدن اغیار مشکل است　　نادیده وصل گل ستم خار مشکل است

قنبری نیشابوری

شاعری شیرین مقال و در عهد بابر شاه بوده مدتی در هرات اقامت نموده پس بمشهد مقدس منزوی گردید و این شعر از او

ناخن غم بسینه زدن تیشهٔ من است　　فرهاد کوه عشقم و این تیشهٔ من است

مهربان

میر عبد القادر و فخری او و نانت بادی اصلش از سادات نقویهٔ نیشابور است و سلسلهٔ نسبش بحضرت امام علی النقی میرسد و فاتش در سنهٔ نهصد واقع شد این اشعار از اوست

صبا اگر سنه پا ننگر گذرد در کوی او افتد　　که هست از چشم ما نازک مزاجان فرش راه انجا

بخود اندیشه میکردم قیامت کی شود برپا　　فغان از دل بر آمد کو فریاد از جدائیها

ندائی

از شعراء عصر شاه عباس ثانی است مسقط الرأس او نیشابور بوده و تکمیل فنون در یزد نموده از انجهت است که بعضی او را یزدی نوشته اند این شعر از او

دندان و لب تو هر دو باهم　　دارند مدام عیش پنهان

محوی

معروف بمیر مغیث الدین اگرچه همدانی است اما چندی در نیشابور اقامت داشته بهند سفر کرده این رباعی از اوست

هر فصل دی از عقب تموزی دارد　　هر جا شرری ز عشق سوزی دارد

صبری صبری دلا که این شام فراق　　هرچند شب منست روزی دارد

نطقی نیشابوری

داماد ملا قیدی است بسیار خوش نطق و عالی طبع بود این بیت از اوست

خادم ولی گلاب ز من میتوان کشید   از بسکه بوی همدمی گل گرفته ام

رضی

رضی الدین نیشابوری است و این شعر از اوست

چو وصی بطو و سینا ارنی مگوی و بگذر   که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی

لطفی نیشابوری

ظاهراً غیر لطف الله است این شعر را از او دانسته اند

چه لازم است تو بد نام قتل ما باشی   ستارهٔ و سپهری و روزگاری هست

ندائی

از موزون طبعان نیشابور است و این دو بیت از اوست

بکوی او چو روی پا منه بخاک آنجا   که خاک ره شده بسیار جان پاک آنجا

من شمع جانگدازم تو صبح جانفزائی   سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمائی

واثق نیشابوری

بولایت هند آمده و روزگاری مهتا داشته در اوایل جلوس عالمگیری ترک منصب کرده

بدیار خود مراجعت نمود این شعر از اوست

ایجوان بر قامت خم گشتهٔ پیران نگر   رفته رفته زندگی بار گرانی میشود

نویدی نیشابوری

فی الجمله تحصیل علوم نموده و در شعر صاحب رتبه بوده وفاتش در سنهٔ نهصد و شصت و

در راه حج ببلدهٔ اجین از ملک مالوه واقع شد این شعر از وست

اگرم ز اشک گلگون شده لاله گون زمینها | نتوان شدن پریشان گل عاشقی است اینها

رافعی نیشابوری

حکیمی ماهر و شاعری قادر بوده است و بقول اصح سلطان محمود را دریافته و در حق سلطان و حسن میمندی وزیر ستایشها کرده نظامی عروضی او را در تذکرهٔ خود ستوده است استاد المتأخرین امیر الشعرا رضا قلیخان هدایت اشعار بسیار از رافعی در مجموع مطبوع خویش ثبت نموده در اینجا بدین چند شعر اقتصار مینماید

درچشم کشیده سبزه سرمه | بردست نهاده لاله حنی
شاداب گون بباده ممزوج | شد خاک گون بلاله حلی
قمری گه نظم همچو سحبان | بلبل گه نثر همچو اعشی
بالای زمین سریر هرقل | پهنای جهان بساط کسری
ای عادت غمزهٔ تو آشوب | وی پیشهٔ طرهٔ تو انهی
تیره دو خطت دلیل عصیان | روشن دو رخت بیان تقوی

پوشیده نباشد که در بعضی تذکره ها امیر معزی را نیشابوری نوشته اند ولی صواب انست که او سمرقندی و پسر امیر برهانی است ملک الشعرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و در پیش ان پادشاه خطوتی بکمال داشته در عهد ملکشاه امارت یافته دیوان او با انکه تاکنون بطبع نرسیده چون نهایت عزیز و مطلوب اساتید بزرگوار است بسیار استنساخ شده و بدست میاید نادر شعری دارد که غیر منتخب باشد هیچ دیوانی از دواوین متقدمین شعرا دیده نشده که بقدر دیوان امیر معزی شعر بسیار خوب داشته باشد پس امیر معزی

چه سمرقندی باشد وچه نیشابوری از دیوان او وانتخاب اشعار کاری غلط است همچنین
باید دانست که از استادی نظیر و دانشمند بی نظیر در سمرقند و خراسان تحصیل علم و
فضل نموده و فاتش در پانصد و چهل و دو اتفاق افتاده علت فوتش تیری بود که سهوا
از شصت سلطان سنجر رها شده و باو خورده و تقریبا دو سال بمعالجه پرداخته و بهبودی
حاصل نمود چنانکه قصیده در هنگام بهبودی گفته که مطلع آن این است

منت خدای را که به تیر خدایگان   من بنده بی گنه نکشتم برایگان

اما چیزی نگذشت که بآن بهمان علت درگذشت

از نیشابور که بطرف سبزوار حرکت مینمایند غالبا منزلگاه اول نجف آباد است و راه
جلگه ایست هموار و صاف که ابتدا از مشرق بمغرب میروند بعد جاده بجانب جنوب متمایل
میگردد صحاری طرف مغرب نیشابور با بادی صحراهای طرف مشرق نیست و کمی که از شهر
دور میشوند بوضع بیابان است و قراء و مزارع بندرت دیده میشود بعد از آبادیهای
حوالی شهر طرف دست راست وصل بجاده مزرعه ده دار و غیره است که سه خانوار
رعیت دارد سمت دست چپ مقابل ده دار و غیره قدری دور از راه مظفر آباد است
سکنه آن دوازده خانوار بعد از ده دار و غیره در یمین راه روح آباد است با هفت خانوار
رعیت و قدری بالاتر دور از جاده رستم آباد است و بعد ده سنگ پس از آن در طرف
دست چپ کاریزی و رحیم آباد و زنگان و الهی و حسین آباد میباشد آخر الامر چون چهار
فرسخ طی مسافت نمودند بنجف آباد میرسند و از قلعه کوچکی است مشتمل بر بیست خانوار
رعیت آب اغلب اینقراء و مزارع از قنات است ارتفاع اینجا با نیشابور فرقی ندارد از نجف آباد

چون تقریباً دو فرسخ و نیم راه پیمودند بشوریاب که معروف بشوراب است میرسند و این
راه ابتدا از طرف شمال بجنوب است بعد ها بجانب مغرب مایل میگردد و همه جا در جلگه
صاف مسطحی است تا چشمهٔ کوچکی که در نزدیکی شوریاب میباشد از اینجا در میان
پستی و بلندی است دهکدهٔ شوریاب تقریباً چهل خانوار سکنه و چند قطعه باغ دارد
آبش از قنات و ارتفاعش از مشهد مقدس دویست و پنجاه ذرع است در شوریاب
جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه که سابقا ملقب بمستشار الملک بود کاروانسرای
خوب خوش وضعی بنا نموده که مثمن و مستطیل است و در سمت شرقی و غربی و شمال
سه ایوان دو مرتبه دارد و در پهلوی هر ایوان دو غرفه و در هر یک از طرفین ایوانهای شرقی
و غربی شش حجره ساخته اند سه در یمین و سه در یسار و در طرفین ایوان شمالی چهار حجرهٔ
بزرگ واقع شده و از میان آنها ببالاخانه ها و غرفه های بالای ایوان میروند عرض تقریباً
سی ذرع طول چهل ذرع و در چهار گوشه راه رو اصطبلهای بزرگ است که مشتمل بر
نشیمنهای زمستانی میباشد و در دالان کاروانسرا نیز شش حجره است دو تحتانی و
چهار فوقانی و دو رواق دو در دالان و صحن صفه ایست در ب کاروانسرا محاذی سمت جنوب است
سنگی بالای سر در کاروانسرا منصوب است و عبارت ذیل بخط نستعلیق در آن حجاری
شده

پوشیده نماناد که در این مرحله بکاروان و قافله بسی سخت میگذشت و تدارک حر و برد را
هوای گرم و سرد سرا و سرپناهی نبود از برکات زمان میمنت توامان پادشاه ملایک سپاه
شهریار گیتی پناه سلطان العصر ناصر الدین شاه قاجار ایده الله بنصره العزیز این کمترین بنده
از بندگان الهی حاجی میرزا محمد رضای مستشار الملک که در دولت اعلیحضرت شاهنشاهی

بمنصب استیفای اول دربار همایونی و سالهاست در خراسان بشغل وزارت و پیشکاری سرافراز است محض آسایش زایرین این مبارک بنیان برافراشت و از خویشتن یادگاری نیکو گذاشت و در سال هزار و دویست و نود و دو هجری بپایان آمد

در این سرای دو در چون بقا میسر نیست / مگر بماند اسمی درین سرا از من
چو بار بستم و رفتم مگر بیاد آرند / ز گرد قافله و ناله درای از من

در کتیبهٔ زیر این سنگ این اشعار نوشته شده

در زمان دولت دارای اسکندر غلام / ناصر الدین شاه غازی خسرو خسرو نشان
از پی آسایش زوار شبل بوتراب / زادهٔ موسی رضا شاهنشه عرش آستان
چون نبود اندر زمین شوریاب شرفزای / مأمنی کز حادثات چرخ یابد کس امان
کرد بنیاد این رباط نغز گردون ارتباط / خواجه باذل رضا غیث زمین غوث زمان
مستشار الملک خورشید خراسان آنکه یافت / از مبارک دست او شخص وزارت فر و شان
از برای کاروان فرمود بنیاد این سرای / آنچنان کز وی ثنا گوید درای کاروان
اندرین صحرای بی پایان که دروان قافله / چون ستاره میشد سرگردان شب اندر آسمان
خواجه الحق سخت بنیادی قوی بنیان نهاد / کآسمان جوید پناه از آنکه ره یابد در آن
جاودان آثار خیر از او همی ماند بدهر / هم ز آثار خود یارب بماند جاودان
الغرض از همت دستور نامی ور گشت / این بنای آسمان بنیان ز کیوان اقتران
از پی تاریخ سال آن صبوری زد رقم / این بنا از مستشار الملک پاید با جهان

از شوریاب که بطرف سبزوار حرکت نمایند راه تا دو فرسخ در پستی و بلندی است بعد در جلگه هموار و از مشرق بمغرب میرود بعد از طی مسافتی در طرف یسار راه کلاته حاجی

میرزا ابراهیم است مالکی جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد معروف سبزوار

بعد از ان دزد و فرسخی شور یاب دهنه و قریهٔ سنکلید واست که اللهیار خان آصف

الدوله بتجدید بنای ان پرداخته و کاروانسرا خرابه و اینجا بوده که مرحوم حمزه میرزای

حشمة الدوله از مرمت نموده حالا اینکاروانسرا مستمن و مسقف و موسوم بکاروانسرای

دهنه کالید واست قریهٔ سنکلید و پانزده خانوار رعیت و قنات ابی است رو بقبله

و دهنهٔ سنکلید رحد و فاصل خاک نیشابور و سبزوار است و اینمحل واقعهٔ تاریخی

دارد که پیش ذکر شده است یکفرسخ بعد از سنکلید و قلعه خرابه ایست موسوم بقلعه

غلامان اب انباری رو بروی اینقلعه هست که بالای ان بادگیری ساخته اند گویند

مرحوم حمزه میرزای حشمة الدوله اب انبار و ابنا نموده است در هر حال از اینراب انبار

قلعه غلامان گویند دو فرسخ از قلعه غلامان گذشته کاروانسرای زعفرانیه معروف

بزعفرانیست کاروانسرای قدیم زعفرانیه منهدم شده و کاروانسرای حالیه از ابنیهٔ

خیریه است که تقریباً بیست و سه سال قبل بامر قدر قدر همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه)

خلد الله ملکه و دولته در کمال استحکام ساخته اند اب انباری بفاصلهٔ پنجاه قدم در محاذی

درب کاروانسراست که دو بادگیر دارد و بانی ان از قرار مذکور مرحوم محمد ناصر خان

ظهیر الدوله بوده است دهکدهٔ زعفرانیه سی خانوار سکنه و حمامی و یخچالی دارد و بیش

از رود خانه است کاروانسرای زعفرانی مربع مستطیل است و از طرف طول شش حجره

دارد و در وسط ایوان مانندی واقع است در عرض ان چهار حجره در دو طرف ایوان

و سیعی با دو غلام گردش مقرنس و در چهار زاویه ان چهار طویله بزرگ است در مدخل

کاروانسرا هشت بزرگی است که چهار گوشوار فوقانی و در زیر دو طویله دارد در زعفرانی

چاپارخانه نیز میباشد بیش از یکفرسخ دیگر که راه پیمودند طرف دست راست متصل
براه آب انبار بیست که مرحوم حسین خان نظام الدوله ساخته است بعد ازان دست چپ
دور از راه قرای آب باریك و صالح آباد و حاجی شمسا میباشد بالجمله هفت فرسخ که از
شوریاب طی مسافت نمودند برباط سرپوشیده میرسند و این رباط فی الحقیقه دو کاروانسراست
که اولی برای دویمی بمنزله جلوخان است اطراف این جلوخان هیجده صفه دارد و دران
رو بمغرب باز میشود و درب کاروانسرای دویم که سرپوشیده است رو بقبله میباشد
در وسط اینکاروانسرا تختگاهی است که یك ذرع و ربع از زمین ارتفاع دارد و سقف
بالای ان تختگاه قبه مانند و اطراف از هشت سقف دیگر ساخته شده و هشت صفه
دارد و عرض و طول ان چهارده ذرع در چهارده ذرع است کاروانسرای جلو را جناب
حاجی میرزا رضای موتمن السلطنه ساخته و کاروانسرای سرپوشیده از ابنیه قدیمه است
آبادی و دهکده که در اینجا واقع شده منسوب برباط سرپوشیده است آب دهکده از قنات
و هفتاد خانوار رعیت و قلعه و سیمی دارد مشتمل بر هفت برج آب انباری نیز در اینجا بنا
کرده اند رباط سرپوشیده پنجاه ذرع از مشهد مقدس پست تر است از اینجا بسبزوار قدری
از سه فرسخ بیشتر است و راه از مشرق بمغرب و در جلگه هموار میباشد و چون قدری
راه پیمودند دست چپ دور از جاده قریه جلین است که شصت خانوار سکنه دارد و آبش
از قنات میباشد قدری ازان گذشته در همین طرف زید آباد است سکنه اش بیست خانوار
و آبش از قنات ولی شور است چنانکه آشامیدن ان خالی از صعوبت نیست بعد ازان
در طرف دست راست قریه خرآباد است آبش از قنات و سکنه اش پنجاه خانوار میباشد
پس ازان قریه نزول آباد است که انزل آباد میگویند و پنجاه خانوار رعیت دارد آبش از قنات

وگنبد عظیمی بارتفاع پانزده ذرع در این قریه است که از زمین تا زیر طاق خشتی است و پنج ذرع
بعد از آن با آجر است و دو ذرع و نیم طاق است پس از آن گنبد میشود و طاقهای کوچک در
چهار طرف و چهار گوشه است که هر یک از پائین تا بالا یک طاقنمای بلندی بارتفاع هشت
ذرع میباشد اصل بنا مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف هفت ذرع است صورت
محراب خرابه هم دارد از یک دو موضع گنبد شکاف خورده است چنین مینماید که این بنا
از ابتدا ناتمام مانده است گویند اینجا مسجد و پیش از این در وسط آبادی بوده است در بیرون
گنبد در طرف مغرب متصل به بنای گنبد پایه ایوان عالی موجود میباشد که در کمال
تانق با آجر ساخته شده و آثار خط کوفی هم در این ایوان هست از این آثار و آنچه از اهالی مسموع
شد نزول آباد یکی از قصبات معتبره بیهق بوده و فعلا روح و صفائی دارد بقعه امامزاده
سلطان سید حسن از اولاد حضرت رضا علیه السلام در این قریه است و یک سنگ
مربع آجر مانندی در اینجا است که بر روی آن عبارتی حجاری شده که اشعار باین فقره مینماید
بقعه امامزاده عبارتست از طاق مثمن که تقریبا ده ذرع ارتفاع دارد با هشت ایوان
مانند و در وسط ضریح است چوبی که دو ذرع طول و یک ذرع و ربع عرض آنست و قریب
بیست قندیل در بقعه آویخته اند مدخل بقعه رو بقبله و در جلو آن صفه و ایوان بزرگی است
آینده هکذا حمام نیز دارد و آب انباری نیز در سر راه عبور زوار ساخته شده است بقلیل
مسافتی از نزول آباد طرف دست چپ قریه آزاد منجر است که جزو قصبه نزول آباد بوده و
موید این استظهار آنکه در مقابل آزاد منجر آثار مزاری است بسیار کهن که بعینه از جنس بنای
مسجد نزول آباد میباشد یعنی زیر از خشتهای خام بزرگ ساخته شده و گنبد با آجر زده
شده و مثل مقصوره مسجد مسطور اول چهار دیوار مربعی را بالا برده اند و روی آن در چهار طرف

وچهار زاویه هشت طاق زده و روی طاقات گنبدی با اجر براورده و از بقیهٔ گنبد استفاده
میشود که تقریباً با ده از دوازده ذرع و نیم ارتفاع داشته و در وسط فضای زیر این گنبد صورت
قبری است بعرض یکذرع و نیم و سه ذرع یکچارک کم طول با ارتفاع یکذرع و در حوالی این قبر
دو لوح سنگ سخت کبود موجود است در یکی نوشته (هذا مرقد سیادت و رفعت
پناه عزت و معالی دستگاه امیر سید علی علوی سنه ۱۰۳۸ هزار و سی و هشت) و در دیگری
که بدیوار نصب است مسطور شده (هذا مرقد مرحوم سیادت پناه میر محمد بن میر محمد
صالح سبزواری ۱۱۵۱ هزار و صد و پنجاه و یک) خلاصه آب این قریه از قنات و سکنه‌اش
یکصد خانوار میباشد بعد از آن در همانطرف قریهٔ باغاز است که یکصد خانوار رعیت
دارد پس از آن دهکدهٔ دلان و از آن گذشته قریهٔ ایزی است و طرف دست چپ مزرعهٔ
ملک اباد و در نیم فرسخی شهر سبزوار نزدیک ملک اباد اب انبار حاجی فرامرز خان از
معارف سبزوار است در دو هزار قدمی شهر سبزوار باغ کوچکی است و مصلای شهر سبزوار
در این باغ است و از عمارت از بنای مرتفعی است مربع و عالی و محکم و گنبدی بالای ان
ساخته اند تقریباً با ارتفاع پانزده ذرع پایه‌های گنبد دو ذرع پهنا دارد بتوضیح انکه از
چهار طرف چهار طاق ساخته اند با ارتفاع شش ذرع و در چهار ضلع چهار رومی زده اند
و گنبد بر بالای رومیها است و سابقاً مجصص بوده ساخت این گنبد و گنبد مسجد نزول اباد
برخلاف پوشش این زمان است یعنی اجرها را بطور چپ و راست هره مانند چیده و نصب
کرده اند

اما شهر سبزوار اگرچه بقدمت نیشابور نیست ولی باز از بلاد قدیمه محسوب میشود و ما
شرحی از این شهر در ضمن لغت بیهق در جلد اول کتاب مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم اما

چون در سال هزار و سیصد هجری باز برای العین اینجا را دیده و بدقت دقایق جغرافیائی
و سایر اوضاع ان را رسیدگی کرده آنچه را که در جلد اول مرآت البلدان در باب سبزوار
از ما فوت شده در اینجا مینگاریم و البته مطالعه کنندگان ملتفت خواهند بود که آنچه
در اینجا برای سبزوار نوشته میشود ذیل شرح بیهق است که در جلد اول مرآت البلدان است
قلعهٔ شهر سبزوار از قراریکه ظهیر الدین در تاریخ مازندران مینویسد از
بناهای امیر وجیه الدین مسعود سربداری است که بعد از فوت سلطان ابو سعید
مغول شهر سبزوار را متصرف شد و حصاری آنجا بنا کرد پایهٔ برجهای قلعه را آجر
و باقی با خشت است همچنین خانه های سبزوار تماما با خشت خام مسقف شده است آ
کوچه ها اغلب سنگ فرش است آبهائی که وارد شهر میشود هم از قنات میباشد و
سه رشته قنات دایر شهر معروف باب عبد الرحمن و آب قصبه و آب عمید آباد است
در سبزوار چاه از دو ذرع تا شش ذرع باب میرسد کاروانسراهای سبزوار عبارت است
از کاروانسرای حاجی ملا محمد معروف بسرای پای منار و کاروانسرای جناب حاجی
میرزا ابراهیم شریعتمدار و کاروانسرای دو در و سرای حاجی محمد زمان و کاروانسرای
جناب شریعتمدار از همه معتبرتر است دم دروازهٔ نیشابور حاجی فرامرز خان سابق
الذکر در دو سه سال قبل کاروانسرائی عالی برای عابرین و زوار ساخته است و دم
دروازهٔ عراق نیز رباط بسیار خوبی است که سی سال قبل جناب حاجی میرزا ابراهیم
شریعتمدار بنا کرده اند در سبزوار دو حمام معتبر است که دایما مردانه است و یکی
از آن دو را حمام حکیم گویند و چند حمام دیگر هست که صبحها مردانه میباشد بعد
زنانه میشود نیز دو مدرسه و دو مسجد در اینشهر است که شرح وضع انها بیاید بازار

سبزوار هزار باب دکان دارد و اینشهر را چهار دروازه است دروازهٔ نیشابور
دروازهٔ ارك که رو بشمال است دروازهٔ سبریز دروازهٔ عراق دورهٔ شهر با ارك
سه هزار و هشتصد و هشتاد ذرع دورهٔ ارك سیصد و هشتاد ذرع بروج کوچك
و بزرك حصار شهر صد و چهل و چهار عدد و بروج ارك ده عدد که چهار برج در
طرف مشرق و چهار در سمت مغرب و در وسط دیوار جنوبی و شمالی نیز دو برج است
در ارك رو بجنوبست و ارك در شمال شهر در روی تپهٔ مصنوعی بنا شد اثار عمارات
عالیه در ارك دیده میشود مجرای اب ارك طرف شمال بوده و اب ان از قنات سعید اباد
و چاهی هم داشته خندق دور باروی شهر باختلاف از ده و از ده الی پانزده ذرع
عرض دارد اابادی شهر سبزوار بیش از نیشابور است و انچه از لوازم شهر است از ابنیه
و غیره در اینجا بیشتر وجود دارد مال التجارهٔ معتبر سبزوار پنبه و پشم و ابریشم حاصل
غله و پنبه و کرچك و خربزه و هندوانه در اینجا خوب میشود سایر فواکه نیز وافر است
اراضی این ولایت حاصلخیز و اب و هوایش خوب و معتدل میباشد

و بزرگتر مزیت و برتری اینشهر انکه تقریباً در نیمهٔ اخری از مائهٔ سیزدهم هجری این بلده
بوجود حکیمی عارف و مردی کامل و فیلسوفی مرتاض و پیری فیاض رونق یافته و انوار
معارف از این خطهٔ شریفه بهر جانب تافته بود و ان فارس مضمار معرفت و ایمان و پیشرو
سالکان طریق هدایت و عرفان مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری تغمده الله برضوانه
بود که از اشعهٔ انوار حکمت عالم علم و درایت و حوزهٔ شریعت و طریقت و حقیقت را مزین
و منور مینمود در حقایق مے سفت و در حضیض ناسوت از ملکوت و لاهوت سخن
میگفت در کسوت تجرد بسر میبرد و زنك علایق از دل ها میسترد و نظر باحترام این حکیم

ملبد

ماجد و فرد واحد سالها بنیهٔ مهمه و مزارات متبرکهٔ سبزوار ابتدا بشرح سرا و بقعه
و مضجع آن بزرگوار قدس سره میپردازیم بعد سایر امکنه را مشروح میسازیم و
درین ضمن وضع زندگانی آن مرحوم روح الله روحه نیز آشکار و معلوم میگردد

شرح وضع خانه و زندگانی مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری علیه رحمه

خانه که مرحوم حاجی چهل بلکه چهل و پنج سال در آن ساکن بوده اند در طرف دروازهٔ
نیشابور و مشتمل بر دو حیاط است بیرونی و اندرونی و مدخل بیرونی از سمت مغرب
خانه و رو بمشرق است حیاط بیرونی عبارت از محوطه ایست شش ذرع در شش ذرع
و در وسط باغچهٔ غیر مرتبی دارد که چهار درخت کوچک توت در آن غرس شده و باید
این اشجار را بعد از ارتحال مرحوم حاجی نشانده باشند در محاذی در مدخل چاه آبی
بوده که حالا الاثالث انطماس یافته فقط طرف مشرق عمارتی از خشت و گل دارد که از هر تفتی
حتی از اندود کاه گل هم عاطل است اطاق وسط که نشیمن است قلمدانی میباشد و پنج ذرع
و نیم طول و سه ذرع و نیم عرض دارد سقفش از تیر و روی تیر هیزم نه چوب تراشیده
انداخته و روی آن نی ریخته اند طرف جنوب این اطاق دالانی است بعرض یک ذرع
و طول تمام اطاق و طاق خشتی روی این دالان زده اند و بواسطهٔ پنج پلهٔ آجری وارد این
دالان که کفش کن اطاق است میشده و در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار که موکب
مسعود همایون اعلیحضرت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته عزیمت
زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرموده بود در روز سه شنبهٔ غرهٔ شهر صفر
مرحوم حاجی قدس الله سره اعلیحضرت شاهنشاهی عز نصره را در همین اطاق پذیرائی
کردند و آنوقت اطاق فرش بوریا داشت اما در سال هزار و سیصد هجری که موکب

معلی از ارض اقدس مراجعت میکرد و نگارنده در التزام رکاب اعلی بود و بزیارت این
بیت شریف و کلبهٔ منیف مستسعد آمد جز خاك پاك در آن چیزی نیافت اگرچه
هنوز بقیهٔ انوار معرفت بر در و دیوار آن میتافت بالجمله زیر این اطاق و دالان خالی
و بواسطهٔ یك دریچه که در زیر اطاق نشیمن باز میشود باین انبار که هنگام مشاهدهٔ
نگارنده پر از کاه بود ورود مینموده اند در سمت شمال این اطاق دالانی است بطول
اطاق و بکف زمین حیاط مسقف با بیرونی که راه بیرونی باندرون بوده است ازین دالان
چون گذشتند بحوطهٔ کوچکی میرسند که طویله و بهاربند است یك زوج عامل از
مرحوم حاجی درین طویله بسته میشده بعد از دالان تنگی و در پیچی که رو بشمال باز
میشود وارد بحیاط اندرونی میگردند طول این حیاط تقریباً بیست و پنج ذرع و عرض
دوازده ذرع و در بیرونی و اندرونی فقط اینجاها که در زمستان لابد محل عبور و مرور
زیاد است سنگ فرش شده باقی خاك است در حیاط اندرونی نیز رو بمشرق عمارت
ساخته اند و آن سه دهنه بنا کرده که یك ذرع و نیم کرسی دارد در جنبین ارسی دو
راهرو است که پنج پله از سطح زمین بالا میروند و براهرو ها میرسند در دو طرف دالانها
دو اطاق است که یکی یك در و دو پنجره دارد و رو بحیاط باز میشود اطاق دیگر فقط دارای
یك در است در زیر ارسی سرداب مانند جائی است که مرحوم حاجی زمستان و تابستان
غالباً در آن بسر میبرده اند در جلو ارسی حوضی است دو مرتبه باینمعنی که حوض اوّل
تقریباً بعمق سه چارك ساخته شده بعد طاقی از آجر و آهك روی آن زده اند و دریچهٔ
کوچکی از طرف شمال حوض باز است و از آن دریچه از مرتبهٔ تحتانی که پر از آبست آب بالا
میکشند آنچه معلوم میشود برای اینکه در زمستان آب یخ نکند مرتبهٔ فوقانی را خالی از

اب میگذاشته اند و اب مرتبه تحتانی که بمنزلهٔ اب انبار میباشد باقی بوده است باقی
فضای حیاط باغچه ایست که چهار پنج درخت توت کهن در ان دیده میشود و بعضی
حجرات لازمه از قبیل مطبخ و غیره در طرف جنوب حیاط واقع شده و تمام این اطاقها از
خشت و گل است منتها کاگل دارد

پس از مشاهدهٔ وضع منزل مرحوم حاجی از خلف بزرگوار ایشان جناب اقا محمد اسمعیل که
مردی جامع و فاضل و نمونه از اخلاق و فضایل پدر ملکوتی گوهر خود میباشد از وضع
زندگانی ان عارف ربانی طیب الله تربته پرسید ایشان بشرح ذیل پرداختند و عیال
انمرحوم خلد مقام از پشت در انچه را اقا محمد اسمعیل بدرستی در نظر نداشتند اظهار
میکردند خلاصه گفتند مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پائیز
ثلث اخر شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت مینمودند تا اول طلوع افتاب
انوقت دو پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوص صاد و از ده مثقال قند
میریختند میل میفرمودند و میفرمودند این چای غلیظ شیرین را برای قوت میخورم نه بتریاک
و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون و انفیه هرگز میل و رغبت ننمودند دو ساعت از
روز گذشته بمدرسه تشریف میبردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند
بعد بخانه مراجعت کرده نهار میخوردند و نهار ایشان غالبا یکپول نان بود که زیاده از
یک سیر از ان نمیخوردند یک کاسه دوغ کم مایه که خود شان در وصف ان میفرمودند دوغ
اسمانی گون یعنی دوغی که ازکمی ماست برنگ کبود اسمانی باشد نان خورش یک سیر
نان نهار انمرحوم بود بعد از نهار در تابستان ساعتی میخوابیدند عصر چای میل
نمیفرمودند شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی غالبا چهار ساعت و نیم از

شب گذشته شام صرف میکردند و شامشان در اواخر عمر بواسطهٔ کبر سن و نداشتن
دندان یک بشقاب چلاو و خورش بی گوشت و روغن یعنی اسفناجی با آبگوشت
بود پیش از شام نیم ساعت دور حیاط اندرونی راه میرفتند و بعد از شام در اطاق
مخصوص خود که زیر زمین سابق الذکر باشد بعد از کمی راه رفتن در یک بستر نازک حتی
که ظاهراً توشک نداشت میخوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر میگذاشتند
لباس مرحوم حاجی مدت چند سال یک عبای سیاه مازندرانی بود و یک قبای
قدک سبز رنگی که بقدری آنرا شسته بودند که آثار نخهای قبا پاره شده و چندین وصله
برداشته و در زمستان قبای برک شکری رنگ و شلوار برک شکری رنگ و عمامهٔ که
در تابستان بر روی شب کلاه کرباس سفید پنبه دار که سبزواریها برچی میگویند
بسته شده و در زمستان بجای شب کلاه کرباسی شب کلاه پوستی طاسی دور بود
کتابخانه نداشتند و کتاب ایشان منحصر بچند جلد بود قلمدانی که با آن چندین هزار
بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده موجود بود. و
نگارنده بزیارت آن فایز شد این قلمدان کار اصفهان و متنش زرد رنگ و زینت
رویش گل و بوته و مدت چهل و پنجسال این قلمدان را در کار داشتند از نقش قلمدان
فقط در دو طرف آن چیزی باقی بود نصف بالای غلاف قلمدان شکسته و روی خزانه
که جای دوات است چیزی نبود دوات قلمدان برنجی و هنوز مرکبی که مرحوم حاجی با آن
مینوشته اند در آن دوات بحالت خشکی باقی است عینک آنمرحوم را نیز زیارت نموده م
بوضعی که بدماغ میگذارند و بسر دو شاخ آن که بپشت گوش قرار میگیرد پارچهٔ کبود کرباسی با
بدست خود بسته بودند که بدر سردی زمستان آهن پشت گوش و روی دماغ اذیت

نکند

نکند نمرهٔ این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار بامداد آن خوانده و نوشته‌اند
باعجز و درخواست و خواهش زیاد از دو پسر عالی گوهر آنمرحوم جنابان آقا محمد اسمعیل و
آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتم که اسباب شرافت و افتخار و بمنزلهٔ دیدهٔ بصیرت و
چشم عبرت‌بین این بنده ضعیف البصر باشد و از آن دو خلف باشرف جناب آقا عبدالقیوم
شرح ذیل را نگاشته و مهر کرده و جناب آقا محمد اسمعیل هم بخاتم شریف خود مختوم داشته
و امضا کرده‌اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک در نزد نگارنده موجود
و گرامی‌تر از هزار جعبهٔ لآلی منضود است

صورت شرحی که جناب آقا عبدالقیوم نوشته‌اند

یوم جمعهٔ یازدهم ذی القعده سنهٔ ۱۳۰۰ (هزار و سیصد) که موکب مسعود ناصر الدین شاه
از مشهد مقدس مراجعت میفرمودند محمد حسن خان صنیع الدوله بخانهٔ ما آمدند و
عینک مرحوم خلد آشیان رضوان مکان حاجی ابوی اعلی الله مقامه را که مدت پانزده
سال آنمرحوم استعمال میفرمودند بمحمد حسن خان صنیع الدوله هدیه کردم انتهی

اما معاش مرحوم حاجی از این قرار است

یک روز از قنات عبدآباد داشتند و یک شبانه روز از قنات قصبه و باغی که در دو
بیرون پشت ارک واقع است سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود و از دو قنات
مذکوره نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عاید میگردید قسمتی از این دخل را باکمال
قناعت صرف معاش خود میفرمودند و ما بقی بفقرا ایثار و انفاق میشد هر سال در عشر
آخر صفر سه شب روضه‌خوانی میکردند و یکنفر روضه‌خوان که بالصوتی که در سبزوار
بود دعوت مینمودند و شبی پنج قران بروضه‌خوان میدادند و نان و آبگوشت بفقرائی که

شل و کور و عاجز بودند میخورانیدند و نفری یکقران نیز بانها میدادند ولی مبداشتند و
خمس و زکوة مال خود را هر سال بدست خود بسادات و ارباب استحقاق میرسانیدند
و در بموقع جنس را خود وزن میکردند و نقد را خود میشمردند تحصیل ان بزرگوار در
اصفهان در حوزهٔ درس مرحوم فردوس مکان ملا علی نوری که اشهر حکمای عصر خود
بود درجهٔ تکمیل یافته و پس از فراغ از تحصیل از اصفهان بمکهٔ معظمه اجلها الله تعالی
مشرف شده و از انجا بسبزوار مراجعت نمودند از زمان تأهل هرگز زیاده از یک زن در
خانه نداشتند اما سه عیال گرفتند اولی چون درگذشت ثانیاً متأهل شدند عیال
ثانی نیز وفات نمود و از انجا که در ان زمان مدت ده ماه در کرمان بسر بردند در ان بلد
عیالی کرمانیه گرفتند و غالب اولاد ایشان از همان عیال کرمانیه است که در سال هزار
و سیصد حیات داشت تا سن شصت سالگی ریش ان بزرگوار سیاه بود یعنی خضاب
میکردند بعد از شصت سال دیگر بحال خود و سفید گذاشتند چون گاهی غرر لآلی
حکمت و عرفان را برشتهٔ نظم میکشیدند اسرار تخلص مینمودند تاریخ تولد ایشان غریب است
یعنی در هزار و دویست و دوازده متولد شدند و مدت عمر ایشان بحروف ابجد
مطابق با حکیم میباشد یعنی تقریباً هفتاد و هشت سال سرای فانی را باشعهٔ معارف
نورانی داشتند تا در روز بیست و هشتم ذیحجهٔ هزار و دویست و هشتاد و نه سه ساعت
بغروب مانده مرغ روحش از قفس تن باشیان قدس پرید و بریاض قرب بخرامید و ملا
محمد کاظم ابن اقاخوند ملا محمد رضای سبزواری متخلص بسر که از شاگردان ان بزرگوار
بود در تاریخ رحلت انمرحوم سرود

اسرار چو از جهان بدر شد … از فرش بعرش ناله بر شد

تاریخ وفاتش ار بپرسند گویم که نمرد زنده تر شد

پس از ارتحال جسد پاک آن جناب را در بیرون دروازهٔ سبزوار معروف بدروازهٔ نیشابور
که بر سر راه زوار است بخاک سپردند و پس از چندی مرحوم میرزا یوسف بن میرزا حسن
مستوفی الممالک که در این اواخر در دولت علیه منصب جلیل صدارت عظمی یافت تکیه
و بقعه برای آن مرحوم بنا نمود طول تکیه صد و ده قدم و عرض پنجاه و پنج قدم و از در تکیه
که داخل میشوید تقریبا بعد از هفده قدم شروع ببقعه میشود و آن عبارتست از بنای
مربع متساوی الاضلاعی که از هر طرف بیست و سه قدم میباشد و از طرف مدخل
سه قسمت شده ایوانی بالنسبه بزرگتر که مدخل است و دو اطاق با دو ایوان جنبین مدخل
داخله بقعه مثمن است و در چهار سمت چهار طاق دارد که دهنه هر طاق پنج قدم است
و دو طاق شرقی و مغربی شش قدم فرش انداز دارد در چهار ضلع چهار نمای کوچک است
گنبدی وسیع تقریبا بارتفاع دوازده ذرع ساخته اند صورت قبر از گچ و در وسط است
و صندوق چوبی سبز بطول دو ذرع و نیم و عرض یک ذرع و چارک و ارتفاع دو ذرع و
چارک روی آن قبر قرار داده اند داخله گنبد مجصص و از پای طاق تا بالا از برنگ لاجورد
مخطط و منقش کرده اند در قبلی قبر مرحوم حاجی در همین بقعه ولی در خارج از صندوق قبر
مرحوم آقا ملا محمد پسر مرحوم حاجی است در قسمت جنوبی بقعه نیز یک ایوان بزرگ قرینهٔ
ایوان مدخل در وسط و دو حجره قرینهٔ دو حجرهٔ جنبین مدخل در دو طرف ایوان بنا شده
طرف مدخل تکیه دو سه اطاق طرح شده و مقابل آن نیز اطاقهای ناتمام بود که البته بعدها
باتمام رسیده در پهلوی در تکیه آب انباری مرحوم حاجی ملا محمد صفی آبادی از متمولین
سبزوار ساخته که از بیرون شیر دارد و راه آب انبار از داخل تکیه است و قبر آن که در

سال هزار و سیصد فوت شده پهلوی حوض ایست تاریخ بنای تکیه و بقعه و رحلت و تولد مرحوم حاجی را میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مدیر دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی که سالهای دراز در صحبت نگارنده بوده و هست در قطعهٔ بنظم آورده که صورت آن از قرار ذیل است

مرغ لاهوت آشیان ناسوت را بدرود گفت   پیر کامل کرد مأوی بر فراز چرخ پیر
در سرای قرب حق باری تعالی بار یافت   عارف ربانی انصاری جبل روشن ضمیر
مخزن الاسرار حکمت حاج ملا هادی آنک   در سپهر علم و عرفان بود چون مهر منیر
فیض مطلق بود و فایض آنکه از وی گشته اند   از مجرد تا مفارق مستفیض و مستنیر
سال میلادش غریب و مدت عمرش حکیم   شد ز غربت سوی قربت آن حکیم گوشه گیر
بقعهٔ بابیست آن شیخ اجل را تا بود   سالکان راه حق را هم مطاف و هم مصیر
وارد امجد شخص اول آسمان مکرمت   افتخار ملک و ملت ناقد فرد کبیر
میرزا یوسف وزیر اعظم ایران که هست   در جلالت بیهمال و در بزرگی بی نظیر
کهف اهل علم و دانش خواجهٔ درویش دوست   دستگیر مستمندان کارآگاه بصیر
با خبر از قدر حاجی رحمة الله علیه   نیز در کاری که باید کرد دانا و خبیر
بر فراز تربت او طیب الله بر فراشت   بقعهٔ چون روضهٔ جنت فرح بخش و نضیر
بقعهٔ چون همت والای خود عالی اساس   صحن آن نزهت فزا و ساحت آن دلپذیر
دو هزار و سیصد آن فرخ بنا شد ساخته
تا گذرا بر را بود جای و مجاور را مجیر

از مصنفات مرحوم حاجی آنچه طبع شده کتاب حاشیه بر مثنوی است معروف بشرح مثنوی

وشرح منظومه در حکمت ولآلی المنتظمه در منطق با شرح وشرح جوشن کبیر وشرح دعای صباح واسرار الحکم وحواشی بر اسفار وحواشی شواهد الربوبیه وحواشی مفتاح الغیب ودیوان شعر فارسی

آنچه طبع نشده منظومهٔ نبراس با شرح در فقه اسرار العباد در فقه رحیق در علم بدیع راح افراح در علم بدیع حاشیه بر مبدأ ومعاد مقیاس در مسائل فقه منظومه جواب سؤال مسائل مشکله (کتابی است در حکمت پانزده هزار بیت) حاشیه بر سیوطی در نحو محاکمات دروقف بر شیخیه

ذکر جامع ومزارات سبزوار

مسجد جامع سبزوار که ظاهراً از ابنیهٔ سربداریه است بنائی عالی ومحکم واز هر جهت امتیاز دارد طول صحن مسجد پنجاه قدم وعرض چهل قدم میباشد دهنهٔ مقصوره نه متر ویکچارک وفرش انداز آن نوزده متر وسه چارک است طول مقصوره باطاقهای جنبین شصت ودو قدم ودر هر طرف مقصوره دو طاق است ارتفاع مقصوره هفده ذرع است وارتفاع طاق ایوان مقصوره باگنبد تقریباً بیست ذرع طاق مقصوره خراب شده ودوباره ساخته اند محراب مقصوره که ابتدا ساخته شده قبله را بطور اهل تسنن تشخیص داده بعد محراب کوچکی درمیان محراب بزرگ اصلی ساخته وقبلهٔ اهل تشیع را معین کرده نشان داده اند در بالای محراب مقصوره نوشته اند (سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر فی سنه ۱۲۹۲ اللهم اغفر لنا ولوالدینا بحرمة شهر رجب کتبه محمد حسین بن محمد باقر) درطرف مشرق مسجد شبستانی زیر زمینی است وبالای آن نیز شبستانی

بهاری ساخته و در وسط تازه مدرسی بنا کرده اند طرف مغرب شبستان زمستانی آن و در وسط ایوان کوچکی و مقابل مقصوره نیز ایوانی است بارتفاع ایوان مقصوره در وسط صحن صفه ایست و در بالای محراب صفه سنگی برپاست و در آن سنگ شرحی نوشته شعر از اینکه شخصی اهمکان را سنگ فرش کرده چون اسم آنشخص را تراشیده اند مطلب درستی از آن بدست نمیاید ولی تاریخ این سنگ هزار و دویست و هفتاد و شش است آثار خیر جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار از ذیلو و تعمیرات و ملحقات در این مسجد بسیار است بالای در مسجد لوحی سنگی نصب است و فرمانی بخط نستعلیق از شاه طهماسب اول بران رسم کرده اند اما خواندن آن نهایت دشوار است و صورت فرمان از قرار ذیل میباشد

سواد پروانچه اشرف اعلی همیون شاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه تغییر دهنده اینحکم جهانمطاع بلعنت خدا و رسول گرفتار باد

فرمان همایون شد انکه چون غسل و دفن اموات واجب کفائی است و اخذ اجرت غسالی و گورکنی نامشروع است لهذا در اینولا شمه از مراحم بی نهایت شامل حال شیعیان ولایت سبزوار گشته مال غسالی و گورکنی که از جمله وجوه رعیت نشانه و ابواب جمع ولایت مذکور است از ابتدا هین سال تصدق فرمودیم و ثواب انرا بحضرات عالیات عرش مرتبات چهارده معصوم هدیه نمودیم که موافق شرع شریف عمل نموده طلب اجرت از احدی ننمایند و از جاده شریعت غرا عدول و انحراف نورزند سادات و ارباب و اهالی و کدخدایان ولایت مزبور حسب المسطور مقرر دانسته رقم این عطیه را بر سنگ نقش کرده در محل مرتفع که عبور خلایق انجا باشد مؤکد بلعنت نامه نصب نمایند و خلاف کننده و تغییر دهنده امر مذکور را

از مرودان درگاه الهی شناسند و عمال و متصدیان مهمات مالی و غسالی ولایت
مذکور براین موجب مقرر دانند و از ابتداء همین سال مصالتاً مال غسالی و گورکنی را
تخفیف و تصدق مقرر دانسته یکدینار بدان علت بحواله ندهند و صورت رقمی
از مولانا محمد علی سبزواری و سایر غسالان و گورکنان ولایت مذکور ندارند در این باب
قدغن لازم شناسند و از جوانب بر اینجمله روند و هر ساله حکم مجدد طلب ندارند تحریراً
فی پنجشنبه ذیقعده سنه ۹۷۹ (نهصد و هفتاد و نه)

در دیوار طرف دست راست درب مسجد جامع بر سنگی اینعبارت حجاری شده

الحمد لله علی التوفیق و هو خیر رفیق والصلوة علی محمد النبی و آله الهادین الی الطریق و
بعد در عهد جاودان مهد همایون و روزگار مسعود میمون اعلیحضرت قدر قدرت
شاهنشاه جمجاه ظل الله اسلام پناه جهانبان شهریار گردون وقار ناصر الدین شاه قاجار ادام
الله دولته الی یوم القرار توفیق الهی شامل حال فرخنده مآل جناب شوکت و عظمت مآب
امارت و ایالت نصاب قواماً للدولة العلیه و نظاماً للشوکة السنیه حاجی حسینخان
شهاب الملک امیر تومان نوینان مبارکه والی مملکت خراسان دام اقباله گردیده از ابتداء هذه السنه
تخاقوی ئیل و ما بعدها قیمت کاه ارباب ولایت تربت حیدریه و بام و صفی آباد و خانی
و سبزوار که همه ساله ولاة و حکام و مباشرین سابق خرواری یکتومان یا بیشتر دریافت
مینمودند خرواری پنجهزار دینار رایج قرار دادند و از تفاوتی که منفعت حکومت بود محض
رضای الهی و رفاه رعایا گذشت فرمودند و برای ابقای این خیر و کف نفس ولاة و مباشرین
بعد مبنی بر لعنت نامه مضمون حکم خودشان را نقش حجر نمودند که هر کس من بعد در
مقام تغییر این قرار برآید بلعنت خداوند جبار و نفرین رسول مختار گرفتار آید شهر

جمادی الاخرهٔ سنهٔ ۱۲۹۰

و در سنگ سیاهی که نزدیک از است فرمان ذیل رسم شده

بسم الله الرحمن الرحیم   بندهٔ شاه ولایت طهماسب ثانی   حکم جهانمطاع شد آنکه چون
از مخاذیل افغان و بلوچ و ترکمان صدمات بسکنه و متوطنین و رعایای دار المؤمنین
سبزوار واقع گردیده و بعلت وقوع سوانح مزبوره بر ایشان مراعات سکنه و رعایا و عجزه
و متوطنین دار المؤمنین سبزوار از لوازم است بنابراین مقرر فرمودیم که حکام الکاء
مزبوره بعلت پیشکش و ورود و تلافی من بعد یکدینار و یکمن بار از ایشان مطالبه و
دریافت و طمع و توقع ننموده حواله ننمایند و مزاحمت نرسانند و ایشان را از پیشکش
و ورود و تلافی معاف دارند و مراعات احوال ایشان را در مراتب مسطوره بدارند و از فرموده
تخلف نورزند و بعهدهٔ سرداران و بیگلربیگیان خراسان و مشهد مقدس معلی که حسب
المسطور معمول و مرتب داشته بگذارند که حکام دار المؤمنین مزبوره بدان علت چیزی
مطالبه و بازیافت ننمایند و متعرض احوال ایشان نگردند و امداد و اعانتی که در هر باب
لازم باشد بعمل آورند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند بتاریخ سنهٔ ۱۱۳۰ کتبه الحروف
بنار الفراق حاجی میر محمد علی سبزواری

در سنگ سیاه دیگر که در زیر از است این عبارات منقور شده

بسم الله   علی بن ابیطالب ولی نعمت عالم   چون پیوسته منظور نظر بندهٔ درگاه حسنعلی
زنگنه تحصیل دعای خیر بجهة ذات اقدس خدیو زمین و زمان که جان ما غلامان فدایش
باد و ترفیه حال رعایا و برایا و عجزه و ساکنین میباشد بنا علیه پیشکش معمولی و ورود
ایالت سبزوار بتخفیف تصدق فرق فرقدان سای که جانها بقربانش باد نموده بخشیدیم که

رعایا و برایا برفاه حال و فراغ بال بدعاگوئی ذات اقدس و وجود معدلت ... باشند
تا صوفی و نمک بحرام اوجاق کیوان رواق حضرت امیرالمؤمنین باشد هر حاکمی که من بعد
طمع و توقع پیشکش نموده بصیغهٔ مذکوره دیناری بر رعایای دار المؤمنین مزبور حواله
نماید تحریراً شهر ذیقعده سنهٔ ۱۱۲۵

در سنگ طرف مقابل نیز این عبارات بخط نسخ ترقیم یافته

مقرر شد آنکه چون پریشانی و اختلال اوضاع رعایا و سکنهٔ متوطنین بلده و بلوکات دار
المؤمنین سبزوار بسبب تاخت و تاراج اوزبکیه و افاغنه و غیره . . . . ظاهر و
ساطع است لهذا بنابر تحصیل دعای خیر جهت ذات اقدس و وجود مقدس که جان
ما غلامان فدای تراب پای مبارکش باد وجوه پیشکش که حکام سابق از رعایا توقع مینمودند
برعایای الکای مزبور بخشیدند که رعایا مرفه الحال بفراغ بال بدعاگوئی دوام دولت ابد مدت
و بیچارگی و در رولیتی خود قیام و اقدام نمایند و بعد اگر احدی از عجزهٔ این ولایت وجوه مذکوره را
توقع نماید ناصوفی اوجاق کیوان رواق خواهد بود که خدایان و رعایای الکا مذکور
من جمیع الجهات مستمال و امیدوار باشند و بدین علت دیناری باحدی نخواهند داد
و در عهده شناسند مقرر آنکه من بعد اگر این بندهٔ درگاه توقعی باخذ وجوه نمایم ناصوفی اوجاق
کیوان مدار باشم تحریراً فی شهر ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۱۳۰ حرّره العبد محمد امین

ذکر مسجد جامع قدیم سبزوار

این مسجد معروف بمسجد پامنار و در محلهٔ سرده نزدیک بمدرسهٔ مرحوم حاجی ملاهادی
علیه الرحمه و خانهٔ آن مرحوم و قریب بدروازهٔ نیشابور است در سمت شمال این مسجد
و در طرف یمین مدخل مناره‌ئی از قدیم برپاست که بطرف مغرب مایل شده و اختلاف دارد که

ازدود بیشتر محسوس است و قدری از سر منار خراب شده بنای منار از آجر و ارتفاع آن
پانزده ذرع و بالای منار کتیبه بخط کوفی دارد و کلیة خالی از تاریخ نیست ایوانی وصل
این منار بوده که آثار آن پیدا است از قرار مستفاد میگردد که این مسجد از ابتدا بوضع
حالیه بنا شده یعنی صحن مخصوص نداشته فقط ایوانی برای آن ساخته بوده‌اند که
مدخل شبستان باشد و فضائی بوضع ابنیه دهات در جلو ایوان بوده و هست که
اگرچه شباهت بصحن مسجد ندارد دو دیوارهای دو و جزو عمارات خارجه و بوضعهای
مختلفه میباشد بجای صحن محسوب میشده و از وضع منار ظاهر است که قدیما این مسجد
خیلی معتبر بوده و اثر دیوار قدیمی وصل بمنار دیده میشود که کتیبه در آن گچ بری کرده
بوده‌اند پی‌های طاق شبستان حالیه همان اساسه قدیم است که نه طاق و سه نیم طاق
تشکیل میدهد و این دوازده طاق بزرگ و کوچک بر روی چهار پایه بزرگ در وسط و
چهار پایه وصل بدیوار طرف مشرق و مغرب قرار دارد عرض و طول هر یک از ستونهای
وسط یک ذرع و نیم است طول شبستان بیست و پنج قدم و عرض از بیست و یک قدم است
در طرف جنوب شبستان تازه صحن جدید کوچکی ساخته‌اند این مسجد دو در دارد که
هر دو ببازار باز میشود

ذکر مدرسه فصیحیه

بانی اینمدرسه حاجی عبد الصانع سبزواری است و در سال هزار و صد و بیست و
شش آنرا باتمام رسانیده شکلا مربع مستطیل و طول آن از مشرق بمغرب و سی و
دو حجره تحتانی و فوقانی دارد که طلبه نشین است با دو بالاخانه مدرس و یک مدرس
تحتانی و دو ایوان بزرگ در مشرق و مغرب و حجرات هم ایوان دارد چهار باغچه متوازی

در فضا و حوض آبی در وسط و در مدرس تحتانی بر سنک مربع کوچکی از مرمر که در وسط سنکی دیکر نصب است نوشته اند هو الحی الذی لا یموت هذا مرقد شریف حضرت وغفران پناه رضوان جایکاه حاجی الحرمین الشریفین حاجی عبد الصانع ابن المرحوم محمد مؤمن سبزواری واقف و بانی این بقعهٔ شریفه توفی فی شهر جمادی الاولی من شهور سنهٔ ۱۱۴۳ (هزار و صد و چهل و سه) و در دور نوشته شده یا کافی المهمات یا قاضی الحاجات

اندر لحدم نکیر و منکر دیدن   اعضا و جوارح مرا بوسیدن
چون مهر و محبت علی داشت دلم   از آمدن خویش خجل کردیدن

بالای سر در مدرسه در روی لوحی از سنک حجاری کرده اند

لقد اسس بنیانه علی تقوی من الله

اینمدرسه کز نزاهت آمد چو بهشت   از عنبر و زر شده مر او را کل و خشت
کوئی تو که کاتب قضا روز ازل   این آیه برای سال تاریخ نوشت

مرحوم حاجی ملا هادی قدس سره در مدت اقامت سبزوار در اینمدرسه تدریس میفرمودند ودر زمان آنمرحوم اینمدرسه مرمت شده است و بنای آن از آجر و کچ میباشد

ذکر مدرسهٔ کهنهٔ سبزوار

بنای اینمدرسه نیز از آجر و کچ است و طول آن بیست و پنج ذرع و عرض نوزده ذرع و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی عدد حجرات طول مدرسه شش و عدد حجرات عرض چهار و دارای چهار صفه است که در بالای آنها ایوان میباشد و راه حجرات بالا از چهار زاویه است و اطاقهای بالا هم راه دارد و آثار مرمت در مدرسه نمودار است و فعلا هیچ کاشیکاری در داخله از بیت و خارج یعنی سر در آن کاشی بکار برده و لی آثار تو بخته کتیبه در آن

کاشی بوده اینچه از ان باقی است این است (لاتمام عمارة هذه البقعة المیمونة الموسومة بالمدرسة الفخریة لازالت واسخة البنیان شامخة الارکان فی ایام معدلة الخاقان الاعظم مالك رقاب الامم معز الدولة) سردر مدرسه طاقی است و سبع و سقف ان مفرش از گچ و دیوارهای ان با کاشی و اجر ساخته شده تقریبا دوازده ذرع ارتفاع ان است و شش ذرع و نیم دهنهٔ طاق در وسط مدرسه چاهی است که پنج ذرع عمق انست و اب روان از زیر ان میگذرد و در جلو ایوان رو بشمال حوض کوچکی است خالی از اب که چاه اب دوار حفر شده در مدرسه رو بمغرب باز میشود

ذکر مزارات متبرکهٔ سبزوار

در وسط بازار سبزوار دو بقعهٔ متلاصق باسم دو امامزاده برپا است و معروف و مسلم است ازان دو یحیی بن موسی بن جعفر علیهم السلام میباشد که گنبدی پست و صندوق چوبی متوسط الحالی دارد در جلو و پیش روی صندوق امامزاده دیوار باز است یعنی پنجرهٔ اهنین بجای دیوار قرار داده اند و در پای پنجره لوحی از سنگ مرمر میباشد و رباعی و عبارت ذیل بران منقور است

این روضه که روشن است از آن شمع امید
افروخته از فیض چراغ جاوید

فانوس چراغ مرقدش مشعل ماه
قندیل سر مزار شمع خورشید

بتاریخ ١٠١٢ (هزار و دوازده) اینجانب بسیاحت عراق متوجه بوده بزیارت رسید قائله وانه محمد معصوم البکری السبزواری   انتهی

طول صندوق امامزاده یحیی دو ذرع و عرض یك ذرع و ارتفاع از یك ذرع و یك گره است روی صندوق پوشیده و در صندوق رو بشمال است بنای بقعه مربع

متساوی الاضلاع است و از هر طرف هفت قدم ارتفاع گنبد تقریباً ده ذرع و مشهدی حسن نام تاجر تبریزی در سال هزار و دویست و نود و دو مرمت و سفید کرده ظاهراً این بقعه مانند بقعهٔ پهلوی آن گچ بری و کتیبه از قدیم داشته بهر حال از این بقعه داخل بقعهٔ دیگر میگردند بعضی از اهالی را عقیده این است که شاهزاده حسن از اولاد و نوادهای حضرت امام محمد باقر علیه السلام در اینجا مدفون است بنای بقعه مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف نه قدم و قدمت آن ظاهر و کتیبهٔ پر تکلفی در آن گچ بری شده و آنچه از آن باقی مانده و خوانده میشود سورهٔ مبارکهٔ انا فتحنا میباشد این بنای مربع عبارتست از چهار بدنه دیوار که تقریباً هفت ذرع بیک نسق بالا رفته و در آنجا هشت طاق کوچک زده شده چهار طاق در چهار طرف و چهار دیگر در اضلاع و بر روی این هشت طاق گنبد است و مقعر گنبد نیز گچ بری داشته و در وسط بقعه صورت قبری است از گچ بطول دو ذرع و عرض یک ذرع و چارک و از قدمت بنا و آثار گچ بری اینقدر میتوان بر اعتبار این مضجع استدلال نمود در زیر هشت طاق مزبور کتیبه ایست بخط کوفی و در بالای در در همان زنجیرهٔ که خط کوفی است بخط نسخ نوشته اند (اعتمد عبدالله بن محمد بن حسین) بقیه خوانده نمیشود مگر سنه ثمان و بکلمهٔ دیگر احتمال سبعمائه میرود کلیةً بنظر میاید که این بنا از عهد غازان خان است ارتفاع گنبد چهارده ذرع میباشد بالای در بقعه مکتوب است

تا که این بقعهٔ خراب آباد	گشت معمور از دم پیرش
گفت تاریخ سال او نیز	ده زوج اجاره بتعمیرش

یکی دیگر از مزارات سبزوار مقبرهٔ امامزاده فضل بن زید علیه السلام است و آن در دم دروازهٔ ارک داخل شهر و در بالای تختگاهی است مرتفع که شش ذرع ارتفاع دارد و عرض

وطول این تختگاه شانزده ذرع در شانزده ذرع است طاقی روی این تختگاه ساخته اند
وقبه دارد بارتفاع پنج ذرع وعرض وطول طاق نیز پنج ذرع در پنج ذرع میباشد
داخل طاق سفیدکاری وخارج آن کاهگل است در وسط طاق صورت قبر وضریح
چوبی است با دو ذرع طول ویک ذرع وچارک عرض ویک ذرع ونیم ارتفاع وزینتی ندارد
مدخل آن رو بقبله ودر جلو آن صفه وسقفی است ودر عقب چهار صفه یک ذرعی
در چهار طرف دارد نیز از مزارات سبزوار بقعه ایست در ضلع جنوب شهر قدری در داخله
شهر معروف بمزار سبز وگنبد سبز ومدفون در اینمحل معروف بشاه حبیب الله است
بنای بقعه مربع مستطیل وطول آن شش قدم وعرض پنج قدم وارتفاع با ده ذرع است
صورت قبر یک ذرع ودو گره ارتفاع دارد وطول آن یک ذرع وچارک وعرض یک متر
میباشد داخل بقعه سفیدکاری است واز زینت چند قندیل دارد

یکی دیگر از مزارات امامزاده شعیب بن موسی علیهما السلام است در جنوب شهر
در بیرون در پشت باره بفاصله عرض یک خندق این امامزاده بقعه دارد از خشت و
گل مشتمل بر چهار در وارتفاع بقعه دوازده ذرع وعرض وطول آن مساوی وهر یک
نه قدم است در وسط صورت قبر است که با گچ سفید کرده وصندوقی بر روی آن قرار
داده که زیاده از دو ذرع طول دارد وبیش از یک ذرع عرض وارتفاع آن نیز از دو ذرع
بیشتر است چوبی سبز مشبک بالای آنست وباقی تخته میباشد داخل بقعه شمه
وسیم گل است از زینت چیزی در اینمحل دیده نمیشود در حوالی آن بعضی قبور است از جمله
سنگ قبری میباشد که دو فرد از اشعار رسم شده

الهی توئی آگه از حال من   عیان است پیش تو احوال من

توئی

تویی از کرم دلنواز همه — بیچارگی چاره ساز همه

بود هر کسی را امیدی بکس — امید من از رحمت تست و بس

اگر طاعتم رد کنی ور قبول — من و دست و دامان آل رسول

در دو کلهٔ سنگ نوشته اند (هذا [کذا] وفات جناب سیادت مآب عالی نصاب مرحومی مغفوری میر محمد حسین بن میر سید احمد السبزواری تغمده الله بغفرانه توفی فی شهور سنهٔ ثلث وستین وتسعمائه)

مزار دیگر در داخل شهر در سمت جنوب واقع است و معروف به پیر حاجات میباشد بقعه از خشت و گل دارد مشتمل بر چهار شاه نشین از چهار سمت و در بقعه از طرف شمال است در اینمحل هیچ دیده نمیشود بجز حصیر و چراغ از چیزهائی که در سبزوار دیده شد لوح سنگی است که فرمانی بر روی آن حجاری شده این سنگ را در مسافرت اول اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه چند نفر از رعایای قریهٔ لنگر از توابع قوچان بسبزوار آورده که از روی آن تخفیفی دریافت نمایند و باید دانست که مزار باباحاجی توکل در قریهٔ لنگر است و این سنگ بمحتوای مضمون منقور در بقعهٔ بابای مذکور منصوب بوده و فعلاً در کاروانسرای دودر سبزوار در جنب غربی مسجد جامع گذارده شده است و شرح مسطور در آن از قرار ذیل است

فرمان همایون شد   آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خیر مآثر نواب همایون ما آنست که در زمان دولت ابد پیوند و عهد خلافت ارجمند آثار خیر و احسان در میان طوایف انسان منتشر گردد و کافهٔ برایا و عموم رعایا از مراحم بیدریغ خسروانه بهره مند بوده در کمال رفاهیت و آسودگی در مهد امن و امان غنوده بدعای دولت روز افزون و استدامت

سلطنت ابد مقرون قیام نمایند بنابر ترفیه حال رعایا و معامله سیچقان ئیل
مالوجهات و خدمات و حقوق دیوانی جماعت مذکوره ضمن رعایا فیوج ممالک
محروسه را سوای کاولیان و لولیان و هندویان مشهور بخطریان و حسن ابدالو
و بغدادلو و توابع که مقرر است از عهده حقوق دیوانی خود بیرون آیند بقید همه
ساله بتخفیف و تصدق مقرر فرمودیم بتیول دار الکای جهان ارغیان و کلیدرو
مستأجر و همه ساله داران وجوه رعیت خانه الکای مذکور حسب المسطور مقرر
دانسته از تاریخ مزبور یکدینار بهیچوجه من الوجوه بعلت مالوحقوق دیوانی جماعت
مذکوره ضمن رعایای رعیت خانه طلب ننموده مزاحمت نرسانند و جان خود جمیع
رعایای الکای مزبوره را مخبر سازند که مطلع گردند که مالیه ایشان بتخفیف و تصدق
مقرر شده صورت حکم همایون را بر سنگ نقش نموده بر در مسجد و بقاع الخیر الکای
مزبور نصب نمایند و تغییر کننده را مورد سخط و غضب شاهانه شناسند که ثواب
آن بروزگار فرخنده آثار اشرف عاید گردد همه ساله داران و مستأجران وجوه مذکوره
بشرح فوق عمل نموده از تاریخ ورود پروانه الخیر اشرف یکدینار بعلت مالوحقوق
دیوانی جماعت ضمن متعلق برعیت خانه که باجاره ایشان مقرر است بازیافت ننموده
طلبی ننمایند و از اجاره و همه ساله خود برطرف دانند و اگر از جمله جماعت کاولیان
وغیره که مالیه ایشان بتخفیف مقرر نشده احدی با مردشتانی وغیران که بتخفیف
مقرر است اشتغال نمایند بعلت مالوحقوق دیوانی آن امور که بتخفیف مقرر است
طلبی نکرده آنچه بعلت کاولیگری وغیره که بتخفیف مقرر نشده متوجه ایشان باشند
موافق حق و حساب بازیافت نمایند تفاوت و رفعت پناه عزت و معالی دستگاه

جلال‌الاخواجه بیگ وزیر خراسان مالیه جماعت ذیل رعایای رعیت خانه تخفیف مقرر
نشده مشخص نمایند که از جمله رعیت خانه الکای مذکور وجه مبلغ رسد جماعت ظهر است
که تخفیف مقرر شده وجه مبلغ رسد جماعت فوق است که میباید از عهده مالیه خود
بیرون آیند و نسخه منقحه رسد جمعی که تخفیف مقرر شده در دست داشته بدفترخانه
همایون فرستند که مستوفیان عظام بعد از عرض از انفرار عمل نمایند و اگر تا ورود حکم
اشرف مستأجران و همه ساله داران بعلت رسد جمعی که تخفیف مقرر شده در سنه
سیچقان ئیل چیزی گرفته باشند نسخه آن را بدفترخانه همایون فرستند که از انفرار جمع شده
بهمه ساله حساب شود و آنچه کسر نمایند بعد از عرض عوض دهند همه ساله داران و
مستأجران وجوه رعیتخانه الکای مزبور از تاریخ صدور پروانچه اشرف بشرح فوقان
عمل نموده بعلت رسد جمعی که تخفیف مقرر شده طلبی ننمایند و رسد جمعی که تخفیف مقرر
نشده بدانچه وزیر خراسان مشخص سازد و تصدیق دفتر در باب استمرار در دست داشته
باشند و از انفرار طلب نمایند و اگر چیزی کسر نمایند تصدیق وزیر گرفته بدیوان
آورند مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده در شائبه تغییر و تبدیل
مصون شناسند و آنچه بعلت مالیه رسد جماعت ظهر باشد از دفتر اخراج نمایند و
رسد جمعی که تخفیف مقرر نشده از قرار آنچه وزیر خراسان مشخص ساخته نسخه بدیوان
فرستند بعد از عرض در دفتر عمل نمایند و در این باب قدغن در عهده دانند و چون
پروانچه بمهر اشرف رسد اعتماد نمایند تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه هزار و چهل و
شش اسامی جماعتی که تخفیف مقرر است جماعت کهنه فروشان و کهنه چینان
جماعت آسیاداران و نمک بندان جماعت کاوکله پایان و چوپانان و جماعت نماچکان و

مشاطه‌گان و نوحه‌گران و نونتابان و جماعت مقنیان و اسیابان و جراحان و لبرکشان
شیادان و شوره مالان و دشتبانان و جماعت رلکبطبابان سوای جماعت کولیان و
لولیان و هندوبان و حسن ابدالو و بغدادلو و توابع   انتهی

تذییل

شهر سبزوار را اللهیار خان قلیچی مرمت کرده است و در این ولایت درخت سبز
وجود ندارد

اما بلوکات سبزوار چون شماره و اسامی آن در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده
در اینجا فقط بذکر قرا و مزارع آن پرداخته گوییم تاج اباد فیض اباد نامن
کلاته شهر ائین کلاته شاهرخ اباد کلاته حسین اباد غیاث اباد
مهر اباد مقیسه بروغن چشم خسرو اباد چونین معروف بشغوقین
زوج صدخرو کلاته حاجی قاضی کمیز کوشک باغ طرز هنط اباد
نقره مهر کلاته اروض شهر اباد کلاته سارق قشنق ریبد (ریود)
قرا و مزارع بلوک باشتین است و در این بلوک قریه نیز بهمین اسم میباشد
داورزن کلاته عینابون (عیناباد) اسمعیل اباد بهمن اباد قلعه کهنه
سویر عدد اباد عباس اباد نهاردان کلاته مور کلاته وبرود بیزه که
دارای چهار کلاته اباد و دو کلاته خرابست و کلاته های اباد آن کلاته تو کلاته برزو و کلاته
محمد اباد و کلاته خرم اباد است کلاته ده نو قرا و مزارع بلوک مزینان است و شرح مزینان
بیاید
کلاته حاجی اباد کلاته حسن اباد نارستانه باغجر قراقلی عوض نخجیر اباد

علی‌کرد نورآباد دوکی ساطله (طلبی) حارث‌آباد قنفر سرزو
حسین‌آباد حیدرقلی که از احیارقلی تلفظ میشمایند قدیم‌آباد سه‌باش
دازقند سنگ‌سفید میرحسین سدید کسکن کوداسیا جنت‌آباد
سدیر مسکین جمعه خسروجرد آبادی قلعه کلاته صیقل
افضل‌آباد دولت‌آباد علی‌آباد آب‌باریك هاشم‌آباد رباط‌سرپوشیده
جلین‌کوچك جلین‌بزرك حاجی‌شمسی زید‌آباد نزل‌آباد آزادمنجیر
باغان دلشد صالح‌آباد ملکاباد دیزی نوق قوچی چشمه‌اوش
نوبهار کلاته علی‌آباد سنکلیدر شامکان یحیی‌آباد صالح‌آباد
زعفرانیه قریه طبس قارزی حسن‌آباد هندآباد شه‌آباد (شماباد)
شیرخان چاهه امرودستان عنابستان کلاته حاجی عبدالمطلب نوده
افچنك کلاته جنت‌آباد وزمل دیوانه‌در نودهان داشخانه برغبان
کاشك سریچه مزرعهٔ کیخسرو مزرعهٔ علی‌آباد ملیك قراقلی رودسراب
بازقند مزرعهٔ چرو قز نبوف بلاش‌آباد کراب دلبر شاده
نوده سرسره دامشین جلبادان شاهواج یوسف‌آباد بیدخو خزندر
زمند زوقان ارك‌شاقلی ابوچناری فریمانه حطیطه ارك‌عسکر
ارك‌امام‌وردی بید یحیی‌آباد منج‌شیرین برغمد میان‌آباد
جمال‌آباد کوه‌میش طراق (طرزق) کبذر هلاك‌آباد باشیان
برزخ باغ‌خیرات دیوانه‌خوی کلاته بیات کاج بسك براذق
ششمد زلکدر حسن‌آباد علی‌آباد ابراهیم‌آباد حسین‌آباد نقاچاه

انجمد بجدن جنبد عزیزاباد سررود مج پادو کیذقان قاسمی
تندك طرسك کلاته‌ودیز بونش رتیش کلاته برکوه کرمك
کراك نیمردان پوچ بنقن کند علیا وسفلی بایك کلاته محمدابادعریان
عریان لندوان مظفراباد سلطان‌اباد نارستان اجهوزد همایئی
جراجی کلاته‌مال کلاته‌میرعلی لطف‌اباد دامرود فلیشور نشبند
موند قلعه‌نو شمس‌اباد براباد واش‌واوین دومقدم استاج
کلاوش سفیه (سفیله) جزی دوباچه قراومزارع خیراباد وکراب وساير
بلوکات سبزوار واست اب‌این قراومزارع ازچشمه وقنات ورودخانه وبعضی ییلاق
وبرخی قشلاق ودربرخی اماکن غریب گزوجود دارد

اما ازعلمای حالیه سبزوار شخصی که امروز مرجع ومدار امور شرعیه ومروج دین
مبین ومؤید اهل فلاح وپیشوای ارباب درایت وصلاح است وحضرتش محط
افاضل وجامع انواع مکارم وفواضل میباشد جناب مجتهد الزمانی حاجی میرزا
ابراهیم شریعتمدار سلمه الله تعالی است که درین کتاب ازمئاثر واثار خیریه‌ان
بزرگوار اشارات نموده ایم جناب مشارالیه دام افضاله ولد مرحوم رضوان جایگاه
حاجی میرزا اسمعیل واز نوادهای مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث وجد اعلای
ایشان مرحوم میرسید ولی علوی اعلی الله مقامهم بوده (مطهرون نقیات ثیابهم)
وهریك از مرحومین مبرورین درعالم علم وفضل مقامی معلوم ومرتبتی بلند داشته
ووقت خودرا بتنسك وتقوی وطلب مرضات باری تعالی جل ذکره گذاشته
تادرگذشته اند وازانمیانه مرحوم حاجی میرزا اسمعیل علاوه براینکه فقیهی بارع

بود در حکمت الهی وحقایق ومعارف ومقامات سلوک همواره خوض ومراقبت مینمود

بزهد وتهجد معروف وباوصاف حسنه موصوف اما جناب شریعتمدار معظم حاجی

میرزا ابراهیم در آغاز جوانی واوان تحصیل بارض اقدس ومشهد مقدس مشرف شده

در حوزهٔ علمای بزرگ از قبیل مرحوم حاجی میرزا حسن مجتهد ومرحوم آقاخوند ملا محمد تقی

ومرحوم آقاخوند ملا علی بروجردی داماد مرحوم میرزا ابو القاسم قمی اعلی الله مقامه

حاضر واز محضر هر یک حظ وبهرهٔ وافر یافتند پس از آن بدار السلطنهٔ اصفهان شتافتند

وفیض حضور مرحوم حاجی محمد ابراهیم کرباسی طیب الله تربته را ادراک کردند وتکمیل فنون

علمیه وفهم احکام الهی را چندی در آن ساحت بسر بردند بعد راه عراق عرب سپردند و

در نجف اشرف از خدمت مرحوم شیخ حسن ومرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام

ومرحوم شیخ مرتضی الانصاری نور الله مراقدهم مستفیض شده واز برکات انفاس موهبت

اساس مرحوم ملا زین العابدین گلپایگانی تغمده الله برضوانه نیز محظی گردیده طریق

اجتهاد را بسر رسانیدند وعنان بجانب سبزوار گردانیدند اینک زیاده از سی سالست

که در آن دیار بافاضت وافادت وتدریس وحل مشاکل ونشر مسائل ودادن فتاوی و

اجرای احکام اشتغال دارند ودقیقهٔ از دقایق تکالیف وفرایض ذمهٔ خود را از ترویج شرع

شریف واحکام دعایم دین حنیف ورعایت طلاب وتوقیر اهل علم وملاطفت با زوار که

غالباً از بلدهٔ سبزوار عبور مینمایند فرو نمیگذارند وابنیه واعمال خیریهٔ آنجناب

بسیار است ادام الله تعالی توفیقه

یکی دیگر از علمای حالیهٔ سبزوار جناب شریعتمآب حاجی میرزا محمد حسین سلمه الله تعالی

میباشد که جناب علم العلما وسید الفقها سند الاحکام وکهف الانام حجة الاسلام

آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی متعنا الله بطول حیاته براجتهاد و مقامات فضل و علم ایشان تصدیق فرموده و بدادن فتوی مجاز نموده اند

نیز از معاریف سبزوار که در عداد مشاهیر اقطار و از فرط اشتهار مغبوط فضلای این روزگار است اشرف الحاج والعمار حاجی ملا اسمعیل واعظ میباشد که در طلاقت لسان و فصاحت بیان و ادای معانی و حسن تبیان از نوادر اعصار بشمار میاید و الد خیر الحاج مشار الیه حاجی علی اصغر دولت آبادی است که از انفیر تا شهر سبزوار بیش از یکفرسخ نیست حرفه آنمرحوم تجارت و زراعت بود ولد پاکیزه مولدش در سبزوار متولد شده بسن رشد رسید و در خدمت فخر الحکما والمتالهین حاجی ملا هادی سبزواری فصول حکمت الهی بدید بیست سال در اصفهان بتتبع اخبار و نشر فضائل و مناقب ائمه اطهار و ذکر مراثی و مصائب جناب خامس آل عبا علیه الاف التحیة و الثنا گذرانید سالی بسیاحت فارس رفت و یکسال در آنجا توقف کرد و از آنجا بزیارت کعبه معظمه و بیت الله مشرف گردید و پس از ادای مناسک حج از راه نجد بعتبات عالیات آمد و بفیض تقبیل آن اماکن خلد بواطن مستسعد گشت و سه سال در کربلای معلی در خدمت مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی که از اعلام علمای عاملین بود تحصیل فقه و اصول نمود از آن پس عازم اصفهان شد و مرحوم محمعلی خان ماکوئی یکسال او را در کرمانشهان نگاه داشت و در آنجا قدم در دائره تاهل گذاشت سفری که موکب منصور خسروانی (اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای اصفهان گردید مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام مشار الیه را بآمدن طهران دعوت کرد بعضی حرفها درباره اینمرد گفتند جماعتی از روی غرض دانسته قبول ننمودند بلکه ورد کردند زمره

مترددشدند و زبان حال حاج مشار الیه از قول ابن سینا این رباعی تکرار میکرد

کفر چو منی گزاف و آسان نبود   محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چون من و آنهم کافر   پس در همه دهر یک مسلمان نبود

اکنون که سال هزار و سیصد و سه هجری میباشد قریب هشتاد سال عمر دارد و در تبریز در ظل عنایت حضرت مستطاب معظم شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد دولت علیهٔ ایران ادام الله اقباله العالی بتألیف کتاب مجمع النورین وقت میگذارد تألیف جلیلهٔ دیگر نیز نموده معزز و محترم است و در موعظه و تقریر عدیم النظیر و وحید است که قرنها مثل و مانند او نیاید

بسنگ گوید و آنرا چو موم نرم کند   تبارک الله از لطف منطق و گفتار

بعضی علما و فضلا در سبزوار بوده اند از قبیل مرحوم ملا محمد باقر معروف بفاضل سبزواری که نماز جمعه را در غیبت حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه واجب میداند و آقا سید محمد از علما و زهاد سبزوار و از شیوخ عرب جبل عامل مرحوم شیخ حسین بزرگ وغیره در سبزوار سکنی داشته رفع الله درجتهم

از سبزوار چون بطرف شاهرود حرکت نمایند و یکفرسخ راه طی کنند با آثار خرابهٔ خسروگرد میرسند اما قبل از رسیدن باین محل در یسار جاده مزرعهٔ افضل آباد است که ده خانوار رعیت و آبش از قنات میباشد نیز در همین طرف راه کلاته سیفو میباشد که صد خانوار سکنه دارد و از قنات سیراب میگردد هم در دست چپ جاده قریهٔ آبادش است باشصت خانوار و چاه آب و آب کاریز در ابتدای اطلال خسروگرد بقعه ایست مثمن و گنبدی مقرنس دارد و هر ثمن بقعه عبارتست از یک طاقنمای بلند مقرنس

در دوره کتیبهٔ بخط ثلث دارد که سورهٔ مبارکهٔ هل اتی و بعضی احادیث است گنبد را بالای طاقهای مزبور زده‌اند و تقریباً پانزده ذرع ارتفاع دارد زمین بقعه تقریباً دو ذرع از اراضی حوالی پست تر است و عمق دارد عرض و طول بقعه مساوی ده قدم است این گنبد خراب شده بوده و جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سلمه الله تعالی ساخته و بر روی آن جلبی کوبیده‌اند و در زیر جلبی در دوره کاشی نصب است اهالی گویند شاهزاده حسین و شاهزاده قاسم و شاهزاده ابراهیم از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در اینجا غایب شده‌اند بهر حال دیوار پشت بام بقعه دو مرتبه است و دو بقعه صحن و سبیح باپری بادیوار گلی دارد اما از آثار خسروگرد که شهر بیهق بوده چیزی که فعلاً باقی و محل ملاحظه است مناری میباشد که از حیثیت بنا و تانق کمال امتیاز را دارد ارتفاع منار بیست و نه ذرع و سکوی پای منار عرضاً و طولاً و ارتفاعاً پنج متر است قطر منار از هر طرف مساوی بادم سکو میباشد دور منار در دو محل کتیبهٔ خط کوفی دارد این منار تعلق بمسجد معتبر خسروگرد داشته و چون از جلایل آثار قدما است در سال هزار و سیصد که موکب مسعود اعلیحضرت شاهنشاه کارآگاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) غز نصره از مشهد مقدس معاودت میفرمودند در عبور از این ناحیه حکم همایون بمرمت منار صادر شد تا از اندراس و انطماس مصون ماند در شمال منار تقریباً بفاصلهٔ هزار ذرع قریهٔ خسروگرد است که صد و پنجاه خانوار سکنه دارد و باد و دو رشته قنات و یکباب حمام و یک مسجد و باغات بسیار و انار خسروگرد بخوبی معروف است پیش از این در خسروگرد ابریشم بعمل میاورده‌اند غله و پنبهٔ اینجا خوب و عمده حاصل میباشد در روی تپهٔ مصنوعی در دویست قدمی قریه

قلعه

قلعهٔ خرابهٔ مدوّر و چهار برجی دیده میشود که خاکریز و مرد رو و خندق داشته است
دیوار قلعه را با خشت خام برآورده اند و عرض و طول هر خشتی یک وجب و چهار
انگشت منفرج است و ابنیهٔ درون قلعه نیز هم از خشت و آثاری از آنها باقی است
و اصلاً مسکون نیست در اینجا خانه‌های معتبر و اسم گل و شمشه میکرده اند در این قلعه
مطلقاً آجر بکار نرفته مگر دانه دانه در دیوار قلعه و قطر قلعه یعنی طول فضای آن
صد قدم در صد قدم است محققاً این قلعه ارک شهر خسروگرد و سه طبقه بوده است
از قلعه در شمال منار مزبور و قریهٔ خسروگرد در شمال قلعه میباشد و در طرف
شمال قریه تپهٔ بزرگی است که خرده آجر و سفال روی آن ریخته گویند اینجا نقاره خانه بوده است
در حوالی قلعه خرابهٔ مذکوره چند خانوار سکنی دارند اهالی خسروگرد حالیه آثار
مسجد و حمام شهر خسروگرد را که وصل بمنار و در جنوب آن بوده ادعای رؤیت مینمایند
و زمین مسجد را تصرف نمیکنند و باین ملاحظه فعلاً بایر است برخلاف سایر اراضی که
در آنها کشت و زرع میشود

یکفرسخ از خسروگرد گذشته قریهٔ سید بر است که در طرف دست راست قدری دور
از جاده واقع شده و اهالی آنرا اسِیبر تلفظ میکنند سید بر قلعه دارد که بعضی از رعایا
در قلعه و اکثر در خارج سکنی دارند و اشجار توت بسیار در اینجا برای عمل آوردن
ابریشم غرس شده سکنهٔ سید بر صد و پنجاه خانوار و آبش از قنات است دو بنا در پهلوی
این دهکده میباشد که شایان نگارش و قابل ذکر است یکی بقعهٔ معروف به پیر استیر
و آن عبارتست از بنائی مربع و عالی که بعد از تمام شدن چهار بدنه بقعه هشت طاق
کوچک در چهار بدن و چهار ضلع زده اند و بر روی آنها گنبد بسته و ارتفاع این بنا و گنبد

تقریباً

تقریباً پانزده ذرع است و در اصل چهار بدن چهار طاقنما میباشد عرض و طول
فضای بقعه شش متر و ربع و سه صندوق چوبی کهنه متوازی هم در وسط نهاده‌اند
و در زیر انها صورت قبور است از قرار تقریر اهالی شش نفر از علمای اولاد کمیل بن
زیاد رحمه الله در اینجا مدفونند در زیر هر صندوقی قبر دو نفر است باین اسامی
در زیر صندوق اول شیخ علی و شیخ حسن و در زیر صندوق وسط شیخ محمد رضا
و شیخ کمال و در زیر صندوق سیم شیخ محمد مؤمن معروف بمغربی که در تذکره جات
عرفا احیاناً اسم او مذکور میشود و حاجی مؤمن و جمعی از اولاد ان مشایخ در سده بر
سکنی دارند این بنا انچه محسوس است از حد طاقهای زیر اجر است و ظاهر انرا
گچکاری کرده اند ولی بیشتر ان ریخته است در بقعه رو بجنوب و مقابل ان در دیگر
رو بشمال بوده که حالا مسدود است در بیرون بقعه سنگ قبری بدیوار نصب شده
و صاحب قبر سلطان حسین بن خواجه جمالی بیك کوسه ائی بوده که در ماه صفر هزار و
شصت و هشت در گذشته است در جنب این بقعه بنائی است غریب بدین تفصیل که
اولا عمارتی ساخته اند مربع متساوی الاضلاع که عرض و طول ان هر یك پنج ذرع و نیم است
بعد از تمام شدن چهار بدن این بنا چهار طاق کوچك در چهار طرف و چهار دیگر در
چهار ضلع برآورده و بر روی این هشت طاق گنبدی است تقریباً بارتفاع نه ذرع
در صحن دیوار سمت جنوب صورت محرابی است مختصر و مربع بعمق یك وجب که بدواً گچبری
بوده است بعد از مسدود و محراب ساخته اند و در زیر طاقها دور دور کتیبه با قلم
روی گچ بخط نسخ ممزوج بثلث نوشته اند که چندان امتیاز و قدمتی ندارد و مضمون
کتیبه اسامی چهارده معصوم صلوات الله علیهم و بعضی صور قرانی و احادیث فضائل

چند میباشد سه کریچه یعنی حجرات کوچك در بدنهٔ شمالی و دو کریچه در بدنهٔ جنوبی است
و دو طاقچه در بدنهٔ مغربی و دو طاقچه در بدنهٔ مشرقی و چهار مرتبه این بقعه سفید شده است
در این بنا رو بشرق است و اهالی آنرا مسجد میدانند از اینجا میرود به بنای مربع
مستطیلی بطول شانزده ذرع و عرض سه ذرع و چارك سقف این بنا را با خشت خام
ضربی زده اند دور دوره جای کتیبه هست ولی چیزی ننوشته اند در سمت شمالی
و جنوبی شانزده کریچه ساخته اند که در تمام آنها از میان این دو بناست و بخارج در ندارد
و هم درها شبیه بدریچه و مربع و ارتفاع آنها یك متر و عرض مدخل نیم متر و هم کریچه‌ها
تاریك و بی روزن است و کریچهٔ وسطی دیوار جنوبی این بنا را تغییر داده بصورت محرابی
در آورده اند مع ذلك فعلا فضای کریچه و دریچه آن موجود است اما فضای کریچه‌ها
با اختلاف است و در محاذی محراب مزبور صورت بخاری دیده میشود که سه چارك از کف
بنا بالاتر و در ثخن دیوار ساخته شده تمام این دو بنا از خشت خام و کریچه‌ها هم در و
کلون داشته است چند جای چراغ هم در دیوار هست و هر کس از وضع ریاضات و
ریاضتخانه‌های عیسویان باخبر باشد یقین مینماید که اینجا از کنشتهای عیسوی که در
از منهٔ سالفه در این نواحی بوده اند برای ریاضت مرتاضین عیسوی مذهب ساخته
و کریچه‌های مزبوره همان حجرات تنك و تاریکی است که فرنگیها سلول میگویند و
مخصوص ریاضت و جای اقامت و مجاهدت مرتاضین است و اطلاعات خارجی مؤید
اینخیال میگردد بعلاوه لفظ سدیر که محققا در اصل سه دیر میباشد و از این بر میاید
که راهبان نصرانی در اینجا سه دیر ساخته بوده اند و یکی از آنها همان است که حالا
معروف بمقبرهٔ اولاد کمیل است بعد از آن مسلمانان آنها را چله خانه و جای اربعینیات

قرار داده چنانکه بعضی کلیساها مبدل بمسجد گردیده و بالعکس وحالا که چله خانه
چندان معروف و متداول نیست اهالی فرض مسجد مینمایند و ملتفت وضع
وکیفیت ها نمیشوند

بالجمله چون چهار فرسخ از سبزوار راه پیمودند بقریهٔ رببد میرسند و راه از مشرق
بمغرب بود و جلگه هموار است آنقریه از آبادیهای قدیم خراسان و معروف میباشد
ودر کتب مصنفین ذکر از شده چنانکه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه
از رببد و از کوه گنابد که در ضمن شرح نیشابور از آن نام بردیم در شاهنامه اسم میبرد

در پیغام فرستادن پیران برای افراسیاب و یاری خواستن از او فرماید

کشیدم بکوه گنابد سپاه   برایرانیان بر ببستیم راه
وزانسو بیامد سپاه گران   سپهدار گودرز و با او سران
کز ایران نگاه منوچهر شاه   بتوران نیامد فزون زین سپاه
به رببد یکی جایگه ساختند   سپه را در آن کوه بنشاختند

در جای دیگر فرماید

دو سالار هر دو زکینه بدرد   همی سوی برگاشتند از نبرد
یکی سوی کوه گنابد برفت   یکی سوی رببد خرامید تفت

رببد در این زمان صد و پنجاه خانوار رعیت و حمام و مسجد و آب انبار و باغات زیاد خاصه
انگورستان دارد صیفی کاری نیز در اینجا مینمایند آب رببد از سه فرسخی از جائی که
مزار سلطان سید قریش در آنجاست چشمه میگیرد هم آب رود خانه و هم آب کاریز و هم
آب چشمه دارد از شهر سبزوار تا شاهرود همه جا در صحراها فلفل سفید میروید رببد

تقریباً سی ذرع از مشهد پست تر است در نیم فرسخی و پید دو شاهراه رباطی برای
قوافل و زوار ساخته اند

از وید که بطرف شاهرود حرکت مینمایند غالباً منزلگاه صدخرو میباشد که مردم
سودخر تلفظ مینمایند راه از مشرق بمغرب و در جلگهٔ هموار و چهار فرسخ میباشد
صدخرو چند ذرعی از وید پست تر است در یکفرسخی صدخرو قریهٔ مهر است
وان دهکده ایست آباد دارای هشتاد خانوار سکنه و ابش از رود خانه و از کوه طرف
شمال میاید آب انباری تقریباً در مقابل کاروانسرا هفتاد هشتاد سال قبل
ساخته اند و بانی ان معلوم نیست کاروانسرائی از بناهای عهد شاه عباس ثانی در
مهر بوده که منهدم شده و جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد سبزوار
سلمه الله تعالی کاروانسرائی جدید در نزدیکی کاروانسرای قدیم بنا نموده اند این بنا
اجری و با وسعت و از طرف طول مشتمل بر نه باب حجره است که همه یکدری میباشد
و در جلو هر حجره ایوانی است اما حجرهٔ وسط سه دری است و ان نیز ایوانی دارد که
بالنسبه بزرگتر است از طرف عرض کاروانسرا هفت طاق ساخته اند در کاروانسرا
مقابله است بیرون کاروانسرا چهارده طاقنما برای بارانداز مسافرین میباشد کلیهٔ
اطاقها و ایوانها و طاقنماها بخاری دارد چهار گوشهٔ کاروانسرا چهار طویله دارد کاروانسرای
قدیم مهر دو قطعه سنگ داشته که تاریخ بنا و اسم بانی و اباشرچی در انجا حجاری نموده
بوده اند یکی از سنگها مفقود است و سنگ دیگر که موجود میباشد بواسطهٔ فقدان
قطعه سنگ قرینه عبارات غیر مرتبط بهم در سطور ان مسطور و صورت ان از
قرار ذیل است

(سطر اول) جنة والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا و علانية

(سطر دوم) وكامرانی اعلیحضرت پادشاه جمجاه ظل الله السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان مروج مذهب ائمه

(سطر سیم) توفیق اتمام این بنای کثیر الخیر یافت حاج الحرمین الشریفین حاجی محمد سعید ولد مرحمت پناه جنت آرامگاه حاجی معین الدین محمد اصفهانی فی سنة خمس و سبعین بعد الالف

(سطر چهارم) گر چون مهر باشد بروی زمین شد از بهر زوار شاه رضا امام بحق قبلهٔ هفتمین پی مسکن زائران امام علی بن موسی شهنشاه دین

(سطر پنجم) بنظاره برخاست روح الامین مسافر پناهی کرد و چار فصل هوایش بود خرم و دلنشین الهی حل صاحب بانیش متوو مانی بنو و بیقین

(سطر ششم) برآمد ز گرو بیان آفرین پی سال تاریخ جستم نشان بگفتا مقام سعادت قرین در تاریخ سنهٔ هزار و هفتاد و پنج بعد از هجرت نبوی باتمام رسید

در پانصد قدمی صحن و بقعهٔ مربع متساوی الاضلاعی دیده میشود و بعقیدهٔ اهالی سلطان سید علی از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام درین بقعه مدفون است در زیر گنبد هشت طاق کوچک ساخته اند و گنبدی بالای هشت طاق زده اند که از زمین تا آخر گنبد هشت ذرع است قدیمتر طرف شمالی در دو طرف درگاه وسط دو لوح است یکی یک پارچه کاشی قدیم است با رجنگی که منتهای

امتیاز را دارد روی این صفحهٔ کاشی مزرق منقوش ملون که مانند چینیهای بسیار اعلی است
و از جنس کاشیهای ازارهٔ حرم مطهر رضوی و بر آن نوشته شده (ذکره الاعلی و بالتقدیم اولی)
معتبر است که این کاشی مخصوص این محل نبوده از جائی باینجا آورده اند لوح دیگر سنگ
سبزی است بشکل محراب کوچک که روی آن این عبارت منقور است (یاهو تاریخ عمارت
باهتمام مسماة خاتون معظمهٔ صالحه . . . بنت سیادت و مغفرت دستگاه
امیر حسین سنه ۹۸۱ نهصد و هشتاد و یک) عرض و طول بقعه هفت قدم است
صدخرود هکده ایست آباد شبیه بقصبه و دارای چهار صد خانوار سکنه آبش از
یک رشته قنات و از رودخانه که از چشمه سار کوه طرف شمال تشکیل مییابد مسجد
قدیمی در صدخرو هست که عمدهٔ بنای آن که بجای مقصوره است ایوانی است مقرنس
تقریباً بارتفاع دوازده ذرع که ده قدم فرش انداز دارد و دهنهٔ آن هفت قدم میباشد
این ایوان از پائین تا زیر طاق باخشت خام است و مجصص و مشرف بانهدام و خلاً در سمت
شرقی قسمت قبلی مسجد است ظاهراً سابق در وسط بوده صحن مسجد که سیم گل و دارای پنج
ایوان کوچک است طولاً نوزده قدم و عرضاً چهارده قدم و از ابنیه باثار محسوب نمیشود
یک باب حمام و دو آب انبار در صدخرو هست حاصل اینجا غله و انار و هندوانه و خربزه
خوب میشود در صدخرو چاپارخانه نیز هست از صدخرو چون بطرف شاهرود آیند
اول آبادی مزینان است و راه چهار فرسخ و از مشرق بمغرب و در جلگه هموار و در راه
چیزی دیده نمیشود جز آب انباری و بس اما مزینان قلعهٔ حالیهٔ او را چهارده سال قبل که
سیل مزینان کهنه را خراب و منهدم ساخت اهالی ساخته و در آن سکنی گرفته اند
این قلعه بیست برج دارد اما قلعهٔ مزینان کهنه هشت برج داشته که چهار از آن برقرار

وچهار دیگر معدوم شده است قلعهٔ جدید مزینان همان است که الهیار خان قلیچی در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه ساخته و بنای قلعهٔ نایبه دوان متحصن شده دم از خود سری میزد و عساکر خاقانی او را مقهور و قلعهٔ او را خراب کردند و مردم قلعه را کوچانیده بنیشابور بردند و فقط آثاری از آن باقی بود تا مزینانیها بعد از خرابی سبیل مزبور بتجدید عمارت آن پرداختند و حالا قصبهٔ بلوک مزینان و جای آبادی است و تمام خانه های حالیه تازه ساز و دکاکین و کاروانسرا و مدرسه و حمام دارد و مدرسهٔ مزینان از ابنیهٔ جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد سبزوار است در خارج قلعهٔ مزینان کاروانسرائی آجری از ابنیهٔ عهد شاه عباس ثانی برای قوافل و زوار هست و سنگی بالای سر در کاروانسرا نصب است و بخط ثلث در بالای سنگ کتیبه کرده اند (قال الله تبارک وتعالی مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة الی آخر) بخط نستعلیق نوشته اند

باعث بر تحریر این ارقام خیر انجام آنکه در ایام دولت کامکاری اعلیحضرت پادشاه جم جاه ظل الله السلطان بن السلطان مروج مذهب ائمه اثنی عشر غلام با اخلاص امیر المومنین حیدر شاه عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه عالیجناب عزت و رفعت پناه مستغنی الالقاب طایف بیت الله الحرام زایر الرکن والمقام حاجی الحرمین الشریفین حاجی محمد طالب ولد مرحمت و مغفرت پناه جنت آرامگاه المستغرق فی بحار رحمة ربه الغنی حاجی معین الدین محمد اصفهانی موفق ببنای این رباط مبارک کثیر الفیض یافت و ثواب بنای این رباط عظیم النفع را

بروح پر فتوح والد خود هدیه نمود قربة الی الله تعالی فی سنة اربع وسبعین بعد الألف کتبه محمد رضا الأمامی

لوحی جدید در پائین ان لوح نصب است و در ان نوشته اند (بسم الله تعالی بانی بر تعمیر و تجدید این بنیاد که خیرات ابدی میباشد برید توفیق آثار جناب اشرف الحاج والتجار حاجی علینقی تاجر کاشانی احیا و جاری گردید ۱۲۸۳) طول اینکاروانسرا از طرف بیرون هفتاد و دو قدم و عرض شصت و شش قدم است و دو ایوان دارد که یکی از ان در بالای مدخل و دیگری در طرف مقابل و در زیر ایوان طرف مقابل اطاق تحتانی میباشد و در دو طرف ایوانها از طرف طول شش حجره و از سمت عرض هم شش حجره متصل بیکدیگر دارد بدون ایوان و در چهار زاویه ان چهار طویله ساخته شده و در طرف وحشی ان دوازده صفه است بانضمام یک غلام گردش و دو اطاق فوقانی که در دو طرف ایوان واقع است مدخل کاروانسرا رو بشمال میباشد

روبروی این کاروانسرا اثار خرابه دیده میشود معروف بکاروانسرای مأمونی از قرار مذکور در عهد خلفای بنی عباس یا در زمان مأمون ساخته شده این بنا بسیار وسیع و با اجرهای بسیار بزرک ساخته شده و وضعًا ابتداشبیه بمحکمه میباشد لکن بعد از دقت معلوم میشود که کاروانسراست در صفحات خراسان خشت خام بزرک و اجر ضخیم مثل خشتهای قهقهه و طوس و خسروجرد وغیره بسیار دیده میشود اما نه مثل اجرهای کاروانسرای مأمونی که عرض انها بیست و هفت سانتیمتر است و طول سی سانتیمتر و عمق هشت سانتیمتر و این اجرها روی کار بکار رفته و د

…طو مقرنس با خشت خام است مدخل کاروانسرای مأمونی رو بجنوب و دو
پشته از قنات مزینان در میان اینکاروانسرا میباشد
…ب مزینان از دو قنات است یکی قنات مزینان که آب وافری دارد و یکی قنات بینگی
…لف که بید و ثلث قنات اولی آب دارد سکنهٔ قلعهٔ مزینان حالیه شش صد
خانوار است و قراء و مزارع آنرا دو اینجا از قرار صورت ذیل قلمداد نمودند
…یحمن آباد سویز کاهه کلاته مزینان غیابون داوودزن
تماردان آب رود مور بیزه کوه طرف شمال مزینان را کوه بیزه
… و یشتان هوین و اسفراین است حاصل مزینان غله و جوزق میباشد
مسجد معتبری در مزینان کهنه است که شبستان و دیوار دور صحن و
…صحن در تماما از آجر میباشد مقصوره در میان دو شبستان بوده که یکی آباد
و موجود است و دیگری خراب شده شبستان موجود مشتمل بر شش سقف و
طاق است طول از هفده قدم و عرض دوازده قدم و منبری از آجر و گچ در ضلع
شرقی شبستان ساخته اند تمام این بنا بند کشیده و نو است و حد سی چهل سال
…ل ساخته شده دهنهٔ طاق مقصوره شش قدم طول آن که فرش انداز است سیزده
قدم تمام طول صحن سی و هفت قدم عرض صحن سی و سه قدم دیوار رو بمشرق
و جنوب ناتمام مانده است آب انباری هم در درب مسجد واقع است مسجد دیگر هم در
مزینان کهنه است و در سمت قبله شبستانی دارد مشتمل بر هشت طاق که هم
شبستان و هم بجای مقصوره است صحن مسجد نسبت بشبستان در شمال واقع
…عرض فضای صحن هجده قدم و طول بیست و یک قدم بنای از کلیه از خشت و

گل است و آجرکی هم در آن دیده میشود اطراف صحن ایوان و تماماست امامزاده بهمن آباد
در سمت غربی مزبان کهنه واقع و سیل چارده سال قبل غالب عمارت این مزار را هم
خراب کرده و پیش از این خرابی دیگر بان راه یافته بوده همانا در یکی از فتنه‌ها
و لشکرکشیهای سابق بهمن آباد خراب شده و ثانیا اباد گردیده بهرحال آثار ابنیهٔ
معتبره در اینجا دیده میشود مخصوصاً جامعی از خشت و گل در کمال استحکام داشته و
از آثار آن الآن پایه‌های ضخیم که از چینه گبری بالا آورده اند موجود است دو ایوان و
مسجد و وسط صحن میباشد بعرض شانزده قدم و طول هیجده قدم ایوانی در طرف
قبله و ایوان دیگر در سمت شمال و در دو طرف هر یک از این دو ایوان جناحین مربع
ساخته بوده اند امامزادهٔ در اینجاست معروف بسلطان سید قریش که چهار دیوار بقعه
از خشت و بر روی آن از چهار طرف هشت طاق کوچک از آجر ساخته اند و روی
طاقها گنبد عالی از آجر بنا کرده‌اند بطور هره چیده است و ارتفاع آن تقریبا چهارده ذرع است
وضع بقعه مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف نه قدم است امامزادهٔ دیگر معروف
بسلطان سید اسمعیل هست که بنا و بقعهٔ عالی با عظمتی دارد عرض و طول داخل
بقعه چهارده قدم در چهارده قدم و گنبدی وسیع روی این فضا زده اند تمام این
بنا از خشت خام است و داخله بقعه را سفید کرده اند و بر روی صورت قبر که در
وسط است صندوق چوبی گذاشته و در حوالی این بقعه و بارگاه ملحقات و ضمائم
معتبر دیده میشود این امامزاده صحن و ایوانی دارد و اطراف و ملحقات آن فعلا خراب
میباشد و مابین این دو امامزاده وثاقی دیده میشود که هر چند از خشت و گل است
باز بقدر خود تکلف دارد چنین مینماید که توحید خانه بوده و از کلیهٔ آثار مستفاد

میگردد که بهمن اباد از ابادیهای معتبر بوده است

در سوی نیز امامزاده ایست معروف بسلطان سید حسین که از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است بقعهٔ امامزاده مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف نه قدم است ارتفاع بقعه و گنبد دوازده قدم و ایوانی در جلو بقعه میباشد شبیه بایوان مسجد و چار دیوار گلی دارد مزینان تقریبا سیصد ذرع از مشهد مقدس پست تراست و چاپارخانه و تلگرافخانه دارد

چون از مزینان بسمت شاهرود حرکت نمایند بعد از طی سه فرسخ و نیم راه بقلعهٔ صدراباد که از بناهای مرحوم میرزا اقاخان صدراعظم نوری است میرسند بانی مشار الیه روبروی قلعه کاروانسرای خوبی برای باراندازو منزلگاه قوافل و زوار ساخته است و ان کاروانسرا هفت حجره دو طرف طول دارد و چهار دو طرف عرض مدخل کاروانسرا رو بشمال و مقابل مدخل ایوانی است نسبت بایوانهای جنبین بزرگتر و حجرهٔ سه دری دارد در حال کاروانسرا نه دو حجره است و اب انبار در نزدیکی کاروانسرا هست که اب سردی دارد ولی خرابست چهار رشته قنات در صدراباد هست که دو رشته را شریف خان قزوینی احداث کرده و دو رشته دیگر را عباسقلیخان پسیان اما هر چهار رشته محتاج بتنقیه میباشد و در وقت عبور از صدراباد ابی که در انجا دیده شد از استربد خریده بودند و در اب انبار و اسطل انداخته قلعهٔ صدراباد پانزده خانوار سکنه دارد با حمام و یخچالی که هردو مرمت میخواهد نیم فرسخ بصدراباد مانده اب انباری حاجی محمد رضای بهمن ابادی ساخته اما حالا سقف ان خراب و بی ابست برج مربع گلی در نزدیکی اب انبار هست

پنج فرسخی از صدر آباد که گذشت پل ابریشم است که سه چشمه دارد و دهنهٔ دو چشمهٔ
طرفین چهار متر میباشد و چشمهٔ وسط پنج ذرع عرض دارد در طرفین طاقها چهار د
سیل است و ارتفاع هر میلی یک متر از ابتدای پل تا چشمهٔ اول بیست و هشت ذرع
میباشد این پل از ابنیهٔ مرحوم محمد ناصر خان ظهیر الدوله است و تماما آجری و روی
از سنگ فرش و بنابر اینکه این اواخر اعتبار نموده اند خاک خراسان به پل ابریشم منتهی
میشود در جنوب پل مزبور بفاصلهٔ چند ذرع آثار پل خرابه ایست که مردم آنرا از بناهای
شاه عباس میدانند از اینجا دو فرسخ راه که پیمودند بعباس آباد میرسند در یکفرسخی
عباس آباد دو چشمهٔ کوچک است معروف بچشمهٔ خونی و قلعهٔ چهار برجی کوچکی در
اینجا بجهة حفظ گله ساخته اند موسوم بقلعهٔ کزی و چند سال قبل اصطخری در اینجا
بنا کرده اند از مزینان بعباس آباد راه در جلگه هموار و از مشرق بمغرب و اغلب اراضی
بکویر شبیه است قلعهٔ عباس آباد را شاه عباس اول ساخته و چهل خانوار از مسلمانان
گرجستان را باینجا آورده و سکنی داده و صد تومان نقد و صد خروار جنس برای آنها
مستمری مقرر کرده و قناتی برای عباس آباد احداث نموده که در قلعه آفتابی میشود
آثار قلعهٔ خرابه در طرف شمال عباس آباد در بالای تلی دیده میشود و معروف
بقلعه بالا میباشد چند چشمهٔ آب نیز بر قلعه بالا واقع شده که اهالی عباس آباد
پشتهٔ آب انبارها صرف زراعت میرسانند از وقتی اهالی عباس آباد ونواورا از
سبزوار میآورند سکنهٔ عباس آباد حالا به هشتاد خانوار رسیده است زمستان
عباس آباد سخت میباشد و در جلگهٔ آن آهوی زیاد و گورخر و در کوهها قوچ و میش
دارد و مار و عقرب و حشرات موذی در اینجا بسیار است دو سه فرسخی عباس آباد

درکویر طرف جنوب در دامنهٔ کوه دوشاخ ودر پشت این کوه جنگل هیزم تاغ
فراوانست کاروانسرای عباس اباد معتبر و بزرك و مربع متساوی الاضلاع است
وعرض وطول ان شصت قدم وچهار ایوان در چهار سمت دارد و ایوان سمت
شرقی مدخل کاروانسرا میباشد در هر سمتی ده طاقنما ودر هر طاقنما حجره ایست
باستثنای پنج طاقنما در سمت شرقی وجنوبی وپشت حجرات طویله ونشیمن ساخته
شده آب عباس اباد که تقریباً در اواخر تابستان یکچارك است از میان ایوان رو بمشرق
وارد کاروانسرا میشود ودر همین ایوان حوض مربع کوچکی ساخته شده از آب آن
حوض جاری شده بصحن کاروانسرا میاید واز زیر سکوئی که تقریباً در وسط ساخته اند
گذشته بحوضی میریزد واز زیر سمت شرقی خارج میشود این کاروانسرا نیز از ابنیهٔ
شاه عباس بزرك است وباکمال اهتمام واستحکام با اجر وگچ بنا شده وحاجی علینقی
کاشی ومرحوم حسینخان نظام الدوله شاهسون ان را مرمت نموده اند وسنك سفیدی
بر در کاروانسرا نصب کرده واین عبارت در ان منقور است (بسم الله تعالی
بانی بعمارت وتجدید این بنیاد که خیرات ابدی امتیاز شد برید توفیق اثا واشرف الحاج
حاجی علینقی تاجر کاشانی) نیز بر سنك دیگر نوشته اند (حاجی شعبان چاروفروش
ولد اقا سلیم پینه دوز اصفهانی بزرك شده طهران ساکن مشهد مقدس نوکر حاجی
میر مهدی چاوش هر کس اعانتی واحسانی باهل عباس اباد نماید خداوند یك در
دنیا وهزار در اخرت باو بدهد ۱۲۳۷) اب انبار شاه عباسی نیز در نزدیکی
کاروانسرا هست اهالی عباس اباد باغستان توت برای ابریشم دارند ودر عباس اباد
چاپارخانه هست واینجا صد وپنجاه ذرع از مشهد مقدس پست تر است

از عباس آباد که بطرف شاهرود حرکت نمایند منزلگاه میان دشت است و راه از مشرق
بمغرب و ابتدا در جلگه هموار اما بعد از یکفرسخ و نیم طی مسافت جاده مابین دو
رشته کوه واقع و فاصله بین جبلین از دویست ذرع الی هفتصد هشتصد ذرع است
نیم فرسخ از عباس آباد گذشته قلعه خرابه ایست معروف بقلعه سفید باغی دارد
و آب قناتی که آن باغ را مشروب مینماید تا دو فرسخی عباس آباد الهاک است و آن
قلعه ایست از چینه کبری وصل بکاروانسرای آجری که بند کاروانسرای الهاک را
شاه اسمعیل صفوی ساخته بهر حال حالا خرابست و از بیرون مربع و دارای هشت برج است
دو دروازه داخل طویله و بیست و دو طاق است و یک طاق بزرگتر هم دالان میباشد
از دالان که داخل صحن میشوند کاروانسرا مثمن است و در چهار سمت چهار ایوان دارد
و در چهار ضلع حجره ساخته اند که هر ضلعی سه حجره دارد و فعلا آن حجرات و این صحن
مساکن بعضی از اهالی الهاک است سکنه الهاک تقریبا سی خانوار میباشند و بیلجندی
از طایفه عرب و عجم آب الهاک از قناتی است که آب کمی دارد آب انباری هم روبروی
کاروانسرا هست که آب دارد یک چشمه هم در اینجا برای آب خوردن اهالی هست از
اشجار هفت هشت درخت سنجد و توت در الهاک دیده میشود سه فرسخ از الهاک
گذشته میان دشت است که قلعه از مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم بامر شهریار
مبرور ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه بنا نموده و تقریبا پنجاه خانوار سکنه در اینقلعه
میباشند از عرب کلانه های مرسینی و صد خانوار ایل عرب تیموری در کلانه های
مرسینی در طرف شمال میان دشت در چهار فرسخی ساکنند قلعه خرابه میان دشت را
باغ شاه مینامند ایل و احشام در اینجاها ساکن بوده گوسفند و بعضی اسباب نمودند

قنات الهاک را در زمان سلطنت شاه اسمعیل میر عبد الکریم که از خاصان پادشاه صفوی بود احداث کرده و آقا محمد حکومت آنزمان را داشت حفر نموده است

دو اینقاعه نگاهداری میکرده اند یکباب کاروانسرای آجری از ابنیهٔ قدیمه معروف
بشاه عباسی در میان دشت است که حاجی علینقی کاشانی در ۱۲۹۱ مرمت کرده
و شرحی مطابق لوح عباس آباد بر در کاروانسرا برای تاریخ مرمت نگاشته اینکاروانسرا
مثمن مستطیل است مشتمل بر دالانی که دو طبقه میباشد و هر دو طبقه آن جای
اقامت دارد روبروی دالان ایوانی است که زیر آن جزو طویله است و پشت ایوان حجره
در جنبین ایوان که رو بمشرق و مقابل در است دو حجرهٔ تحتانی دارد در طرفین دالان
نیز دو حجرهٔ تحتانی است در شمال و جنوب دو طاق است که از آنجا بطویله و جای نشیمن
زمستانی میروند و در چهار ضلع حجرات است یعنی در هر ضلعی سه حجره ساخته اند طول
کاروانسرا سی قدم و عرض پانزده قدم میباشد

دو باب کاروانسرای دیگر که بسیار ممتاز و با وسعت و آجری است وصل بکاروانسرای قدیم
حسنخان نظام الدوله ساخته و قریب صد هزار تومان خرج کرده یکی که بنسبت در طرف
مشرق است هفتاد قدم طول و پنجاه قدم عرض دارد در طرف طول ده حجره و در طرف
عرض هشت حجره و در چهار سمت در وسط چهار ایوان که دو ایوان شمالی و جنوبی
مدخل دو خلوت کوچک است و ایوان رو بمشرق مدخل است یعنی دالانی است
مشتمل بر گنبد عالی که از آن کاروانسرای وسطی بانجا داخل میشوند مقابل آن ایوانی است
که پشت آن حجره است در وسط سکوی بزرگی است و یکی از خلوتها شش حجره دارد و
دیگری هفت حجره و خلوت طرف شمال را طویله ایست موضوع چهار گوشهٔ کاروانسرا
نیز چهار طویله ساخته و سکوها برای نشیمن مسافرین در آنها قرار داده چهار راه پله
در طرفین ایوان شرقی و غربی است در اینکاروانسرا دقت کرده لوازم را از میخ واخیه و

غرفه با اهتمام قرار داده اند

اما کاروانسرای وسطی سه بدنه است و بدنهٔ رو بمشرق قدری کاروانسرا سه
شاعباسی است و قدری از قلعهٔ مرحوم حاجی میرزا آقاسی بدنهٔ رو بقبله هشت
ایوان متعارف و یک ایوان بزرگ قرینهٔ در ورود و ایوانچه و راهرو مانند در جنبین ایوان
بزرگ دارد و در پشت این بدنه تلگرافخانه است بدنهٔ رو بمغرب که مدخل کاروانسرای
شرقی دروازه است هفده ایوان و ایوانچه و راهرو مانند دارد در جنب تلگرافخانه خلوت
مستراح است بدنهٔ رو بشمال که در کاروانسرا دروازه است دوازده حجره دارد با دو
حجرهٔ محقر در جنبین در طول این کاروانسرا صد و هفت قدم و عرض شصت و هفت
قدم و تاریخ این بنا را صبوری از شعرای خراسان چنین بنظم آورده و بر در کاروانسرا

نگاشته اند

منت آن ذات مقدس را که از صنعش جهان — جاودان بر پا به هفت اورنگ و چار ارکان بود
کاندرین فیروز عهد شهریار کامکار — ناصر الدین شه که فخر دوده خاقان بود
چاکر سلطان نظام الدوله شمس مملکت — میر نوبان آنکه فرد دولت سلطا ن بود
فیض یزدانی حسینخان کز سحاب جود او — ساحت ملک خراسان روضهٔ رضوان بود
خواست بهر زایرین روضهٔ سلطان طوس — ملجای سازد که چون حرمش قوی بنیان بود
همت والای او بنیاد فرمود این رباط — در مبانی دلکشی که در وی عقل سرگردان بود
بارک الله زان بنائی کآسمان نارد گمان — کاینچنین محکم بنا در ساحت امکان بود
اندرین خدمت مراو را شهریار دین رضا — همچو عمر شد ولی بخشد که بی پایان بود
الغرض چون شد تمام از همت والای او — این سرائی کآسمانها زان یکی ایوان بود

زد رقم کلک صبوری از پی تاریخ سال   از نظام الدوله این بنیاد جاویدان بود

راقمه عبدالوهاب ۱۲۹۰

در سه کاروانسرای میان دشت و بیرون آنها بیست هزار نفر زوار میتوانند منزل
نمایند و سه آب انبار در اینجا هست دو در کاروانسرای نظام الدوله و یکی در
بیرون کاروانسرا و یکی از دو آب انبار کاروانسرا پله میخورد و میرود تا سر قنات و
شش ذرع و نیم عمق دارد تا کف قنات آب انبار بیرون کاروانسرا بیست و چهار
پله دارد تا بلب خود آب انبار برسد سه رشته قنات در میان دشت بوده یکی
از آنها حالا آباد است که نظام الدوله تنقیه نموده و آب از آن جاری ساخته دو رشته
دیگر بایر و بی آب است جلگه میان دشت وسیع و صاف و هموار و شن سیاه رنگ
دارد کوه طرف قبله میان دشت موسوم به بیار میباشد و از بیار جند است
کوه طرف شمال مشرقی فرومد نام دارد و پشت آن جوین است کوه طرف شمال
مغربی معروف بقلندر و پشت آن نردین است کوه شمالی و اشاملی و جوزبان
میگویند دو نزدیکی میاندشت چشمه سرخ و چشمه شاملی (شمالی) و چشمه
جوزبان و چشمه انجیر و چشمه بید و بعضی چشمه های دیگر است ارتفاع میاندشت
از مشهد مقدس دویست ذرع است

از میان دشت که بطرف شاهرود حرکت نمایند منزلگاه میامی میباشد راه از مشرق
بمغرب و هفت فرسنگ است یک فرسخ از میاندشت گذشته خطر راه در میان
کوههای پست و دره ماهور افتاده و همینطور در پستی و بلندی است تا از دهنه
نبد رخارج شود و در بعضی جا فاصله بین جبلین که راه از میان آنها میگذرد بقدری

کم است که بکوچه شباهت بهم میرساند از دهنهٔ زید که خارج شدند دو یکفرسنگ
و نیمی میامی در طرف دست راست نزدیک براه قلعهٔ زید راست که مرحوم حاجی
میرزا اقاسی بامر شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه بنا کرده و قناتی در
اینجا هست و قنات دیگر در میان کوه میامی که در اواخر تابستان هر دو یک سنگ
اب دارد اما قنات زید را اگر تنقیه و اباد شود بتنهائی سه چهار سنگ اب بهم میرسانند
تقریبا بیست خانوار در قلعهٔ زید سکنی دارند و در همان نزدیکی مسیلی است که
در بعضی سالها در بهار سیل از کوه میامی جاری شده و از این مسیل بطرف شمال
میرود در بالای کوه طرف یسار که در و زیر کوه میامی است برجی بجهة دیده بانی
ساخته اند و در دست راست راه وصل بجاده نیز برج دیگر است دهنهٔ زید در
سابقاً جائی مخوف و مخافت عابرین در اینمحل بواسطهٔ راهزنی تراکمه معروف بود و از
تواریخ و سیر چنین برمیاید که سابقاً زید و شهری بوده در این ناحیت و فتنهٔ مغول
یا حوادث دیگر انرا نابود نموده و در یکفرسخی میامی در طرف یمین قریه ایست موسوم
بابراهیم اباد که پنجاه خانوار رعیت و باغات مشجّر و معنب زیاد دارد و بعضی اشجار کهن
چنار و غیره در حوالی قنات این دهکده است که میتوان فرض کرد شهر زید در همین
محل بوده و این اشجار بقیهٔ اثار ان بلد است و پس از خرابی ابراهیم نامی اینجا را قابل دیده
دهکده اباد نموده و باسم او موسوم شده بهرحال زید که مورخین نوشته اند
شهری است از خراسان در همین دشت و سرزمین بوده و فاضل زیدری منسوب
بهمین بلد است و او خواجه نور الدین محمد منشی میباشد که مترسلی ادیب و متبحر
لبیب و کاتب الحضرة (وزین) و از مقربان سلطان جلال الدین خوارزمشاه بوده و در نظم و نثر

بدی طولی وطبعی قادر و فضلی وافر و دانشی بکمال داشته و در فتنهٔ مغول نوایب و مصایب دیده و رنجی زیاده از حد وصف کشیده و نفثة المصدور بی ازان کروب و آلام و شداید و اسقام بدوستان خود نگاشته و او راقی چند بلا حکم و عبر و غرر ادب و درر انباشته که میتوان گفت تاریخی است سراسر پند و رسالهٔ نهایت دلپسند که بدان سیاق نگارش نادر بدست میاید و کمتر دیده میشود دلهای سخت را میگدازد و طباع غلیظ را متاثر میسازد و از اشعار فاضل زیدری مطلع مسطور در ذیل است که در مدح سلطان جلال الدین گفته

بیا ساقی که شد عالم دگرباره خوش و رنگین   بفر خسرو اعظم الغ سلطان جلال الدین

و از همین یک شعر علو طبع و درجهٔ استادی او معلوم میشود و از اینجمله نیز بر میاید که شهر زیدر در اوایل مائهٔ هفتم از تاریخ هجری اباد بوده است

اما میامی قریه ایست اباد شبیه بقصبه و دیواری با شانزده برج دارد بنای میامی بطرحی غیر معتاد است اغلب کوچه ها را بخشت سر پوشانیده اند خاصه شوارع خاصه را و در خانه ها و معبر را از میان ان کوچه های سرپوشیده اخراج کرده اند و خانه ها را با خشت تا سه طبقه برروی هم ساخته اند و دریچه ها بسمت شوارع کار گذارده و درها بیشتر کوتاه و پست ساخته شده و از همهٔ این اوضاع معلوم میشود که اهل میامی در مدافعهٔ ترکمان تا اینجا تدارک دیده که در میان شوارع و کوچه ها جدال و دفاع نمایند غیر از اب انبارها و حیاض عامه تمام بناهای میامی را با خشت و گل ساخته اند تکیه و مسجدی در اینجا پهلوی هم بنا کرده اند و مسجد مربع مستطیل است بطول بیست قدم و عرض پانزده قدم و ارتفاع پنج ذرع و سقف مسجد بتیر و تخته پوشیده شده و نه ستون از

تیرهای محکم در میان مسجد افراخته و منبری دارد که خالی از امتیاز نیست و در بالای

در مسجد که ایوان فوقانی جنوب تکیه است بخط خوش بر سنگی مکتوب و منقور است

هو الواقف والثبات کذا

بعهد محمد شه غازی انکو | که محکوم حکمش زمین و زمان شد
خدیوی که هر پاو و فوج او را | بجان بنده اش رستم داستان شد
محمد تقی خان که فوج عجم را | بسر تیپی از حکم شه حکمران شد
دلیری که از خنجر خون چکانش | ز خون عدو جوی هر سو روان شد
دل او بوقت سخا همچو دریا | کف او بگاه عطا همچو کان شد
در امرزش باب خود ان امیری | که از دار دنیا بقصر جنان شد
علی اصغر ان خان که شمشیر تیزش | عدو سوز مانند برق یمان شد
یکی مسجدی ساخت اندر میانه | که چون کعبه حاجتگر انس و جان شد
پی طاعت و سجده محراب او را | ملک بر زمین هر شب از اسمان شد
بهشتی شد از نزهت صحن یکروی | عیان حوض کوثر چو جوی روان شد
چو امد با تمام ان پاک مسجد | بتاریخ ان هر طرف نکته دان شد

محمد تقیخان بتاریخش امد

چو لشمرد هر حرفی از نام ان شد

در حاشیه همین سنگ مسطور است وقف شرعی فرمودند عالیجاه رفیع جایگاه عزت

و سعادت همراه مقرب الخاقان محمد تقی خان زید عزه ابن مرحمت و غفران پناه جنت و

رضوان ارامگاه علی اصغر خان یک بیست و هفت و نیم کرور اب محمد حاجی است

بجنه

بهمه مسجد میامی که انچه عاید شود صرف روشنائی مسجد نمایند هر که خلاف کند بلعنت خدا گرفتار شود ۱۲۵۳

خط و حجاری این سنگ ممتاز و اینده و صنعت را خوب از عهده بر آمده اند اما در شعر نقصها است و بجای هو الواقف علی النیات هو الواقف والنیات نوشته و اینعایب رونق محاسن خط و حجاری را برده است اما تکیه (حسینیه) اگرچه با خشت و گل ساخته شده نهایت مستحکم است و دو مرتبه دارد مرتبه ثانیه سرتاسر ایوان است یعنی چهار ایوان فوقانی در چهار سمت ساخته شده و ستونهای تیر در دو وادو و چهار ایوان بالا نصب شده مرتبه تحتانی تکیه چند باب دکان و یک انبار است عرض تکیه پانزده قدم و طول هیجده قدم وارتفاع هفت ذرع است در سمت شرقی داخل تکیه حوض آب انباری است و این تکیه و آب انبار همچنین آب انبار خارج میامی نیز از بناهای محمد تقی خان سرتیپ فوج عرب و عجم بسطام میباشد که از معارف میامی بوده و طایفه او ابا عن جد سرکردگی داشته اند

مسجد دیگر در میامی هست که با خشت و گل ساخته و روی انرا تیر پوش کرده اند طول ان سی و سه قدم و عرض بیست و شش قدم و هیجده ستون در میان مسجد است صحن مختصری دارد مشتمل بر حوض کوچک و چند اصله درخت توت و دو سنگ سیاهی که در دیوار جنب در مسجد نصب است انرا نوشته اند

بتوفیق معبود حی قدیم	زبهر خدا خانه در اینمقام
بنا کرد سلطان محمد ز صدق	چنین مسجد جامعی والسلام
خرد گفت تاریخ سالی که رفت	هزار و صد و نه بناشد تمام

رباطی در میامی هست شکلاً مربع مستطیل و از داخل در چهار بدن چهار ایوان
دارد که یکی از آنها جزو دالان است و خود دالان بطرح سرای عباسی میان دشت
دو مرتبه ساخته شده در چهار ضلع رباط مدخل چهار طویله است و باعتبار
چهار طاقی که برای اینچهار مدخل در چهار ضلع ساخته شده میتوان شکل رباط را
مثمن دانست ولی در بادی نظر همان مربع است بنای این سرا از مسامتت جهات
اربعهٔ اصلیه منحرف و دروازه از سمت شمال شرقی است کلیةً هیجده حجره در این رباط
هست و در ایوان مقابل ایوان دالان حجرهٔ سه دری فوقانی و در جنبین در بنزد و
اطاق فوقانی ساخته اند مستراح در خارج و از بیرون بنا هفت برج ساخته شده
چهار در چهار ضلع و دو در دیوارهای طول و یکی در مقابل و قرینهٔ دروازه خارج و
سمت وحشی بیست طاقنما دارد و آب انبار معتبری در جنب رباط بفاصلهٔ کمی ساخته
شده و ظاهراً آنرا نیز بانی رباط بنا کرده اند در محاذی ضلعی که بسمت جنوب است در
بیرون چنار عظیم کهنی است و چند اصله توت در سر در کاروانسرا بر سنگ
بخط برجسته نوشته اند

در زمان دولت روز افزون ابد مقرون پادشاه جم جاه ملایک سپاه ظل الله خاقان
الأعظم والسلطان المعظم مالك رقاب العرب والعجم السلطان بن السلطان بن السلطان
شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي الحسيني بهادرخان خلد الله ملكه وسلطانه
وافاض على العالمين بره وعدله واحسانه بندهٔ درگاه اغورلوی امیر دیوان اعلی
بانی این بنای خیر بنیاد شد فی سنة اربع وستين بعد الألف كتبه الفقير
اسمعيل

در وسط دهکدهٔ میامی نیز آب انباری حسنخان ولد اسد الله بیک میمدی در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بنا نموده است و تاریخ بنا هزار و دویست و بیست و دو میباشد و اشعاری در تاریخ بنای آب انبار و مدح بانی گفته و نوشته‌اند که قابل نگارش نیست

درهٔ موسوم بکلاچون مابین دو کوه میامی است و آب میامی از میان این دره میآید و از این دره بیلوک بیارجمند میروند اما راه پیاده رو میباشد و سواره باشکال میرود در آغتشاش تراکمه از این راه آمد و شد میکرده‌اند بالای کوه میامی در سه موضع یخچال طبیعی دارد که اواسط تابستان یخ آنها تمام میشود آثار و خرابه در طرف جنوب میامی حالیه میباشد و بعضی را عقیده اینکه آبادی میامی ابتدا در اینمحل بوده از این آثار چنین بر میآید که سه چهار هزار خانوار در اینجا سکنی داشته‌اند اما گویند این آبادی در فتنهٔ مغول خراب شده و محتمل از آب و سیل درهٔ کلاچون خراب شده باشد

قلعه ارکی چهار برجی در بالای کوه میامی است که دروازه‌اش از آجر ساخته‌اند و یک آب انبار بسیار خوبی در میان آنست در جلو اینقلعه ارک که نزدیک بیکی از قلل است تقریبا آثار دویست خانه دیده میشود در دو صف شبیه بخیابان و است و کشیده شده است تا نزدیک قلعه دیگر و یک آب انبار هم در طرف مغرب این آثار است که مقابل آب انبار طرف مشرق یعنی آب انبار داخل ارک است راههائی که در این کوه باین محکمه هست همه را با سنگ و آهک بسته‌اند که کسی نتواند خود را بانمحل رساند قبرستانی در اینجا هست و در آن پیکان از اسلحهٔ قدیمه یافت میشود در زیر این آثار

چشمهٔ آبی هم وجود دارد در کوه میامی کبک و قوچ و میش بسیار است

از میامی که بطرف شاهرود حرکت کنند منزلگاه ارمیا میباشد راه زیاده از چهار

فرسخ واز مشرق بمغرب است و در ابتدا در طرف دست راست دور از راه قلعهٔ

بند مرجان است کوه میامی در دست چپ امتداد دارد و پست میشود نیم فرسخ

از میامی گذشته در حوالی راه در طرف یمین مزرعهٔ چاله بنه که از مزارع میامی است

طرف یسار و پیشتر از چاله بنه که کلاته موتلا است کران نیز از کلاته های میامی میباشد

این کلاته ها درخت و بیشه دارد قدری پیشتر کلاته اسد است و آن در طرف دست

راست و وصل بجاده میباشد و بیست خانوار سکنه و آب قنات دارد بعد از آن

در همین طرف وصل براه محمد آباد است با پنجاه خانوار سکنه و آب قنات نیز در همین

سمت قریهٔ جودانه است با چهل خانوار رعیت و آب کاریز و آبادیهای مزبور درختستان

دارد پس از آن در یسار راه دهکدهٔ اسرائیلی است که شصت خانوار سکنه دارد و

آبش از قنات است نزدیک ارمیا راه در تلال و وهاد است قریهٔ ارمیا آباد و هفتاد

خانوار جمعیت دارد و در دو دهنهٔ دره واقع است آب ارمیا از رودخانه و از چشمه است

که از کوه طرف قبلی قریه جاری میشود قریهٔ ارمیا حمام دارد ولی مسجد ندارد قلعه

و برجی سابقاً بجهت دفع ترکمن در اینجا ساخته اند و در حمام پیش از این بیرون

قلعه باز بوده ارمیا باغات زیاد دارد زردآلو و توت و بادام و انگور آن خوب میشود از

گرگان و استراباد و کوهسار غله باینجاها میآید و با انگور معاوضه میکنند و میخرند

در خود ارمیا غله کم بعمل میآید بعضی چشمه های کوچک در باغات هست که

مبدء و منتهای آن در خود باغ میباشد اهالی ارمیا و چند قریهٔ سابق الذکر اصلاً

ایل

اہل عرب میباشند گویند سکنهٔ سابق ارمیا افغان بوده اند کوه ارمیا در طرف قبلهٔ ابادی است

در حوالی ابادی ارمیا بر روی تختگاهی درخت چنار کهن باعظمتی است که بطول زمان و مرور اعصار جوفش سوخته و مجوف گردیده است این چنار معروف و بعقیدهٔ اهالی سر نفر از انبیا که یکی از انها ارمیای پیغمبر باشد در وسط ان مدفونند اما این قول ضعیف میباشد و اهل خبر دانند که حضرت ارمیای پیغمبر و انبیاء دیگر مناسبتی نداورد که در اینجا وفات کرده و دفن شده باشند همانا این ارمیا یکی از راهبان عیسوی بوده که در این نواحی سکنی داشته چنانکه در قدیم در این صفحات ترسایان بسیار بوده اند و پیش نیز باین مطلب اشاره نموده ایم بهر حال مردم این چنار را متبرک دانند و هرگز شاخی از ان نبرند و از جاهای دور روند و هاید بجا اورند و بفقرا و مساکین دهند و صندوقی که فعلا در ینجا دیده میشود مرحوم میرزا فضل الله وزیر نظام هنگام رفتن به پیشکاری خراسان مرمت نموده است دورهٔ چنار در روی زمین تقریبا پنجاه ذرع و هر شاخهٔ از ان بمثابهٔ درختی عظیم و از هر طرف زیاده از صد ذرع راه را سایه افکنده در ارمیا چاپارخانه هست و پشت کوه ارمیا بلوک بیار جمند است

از ارمیا تا بشاهرود راه شش فرسخ و چهار فرسخ ان در میان کوههای پست است و فاصلهٔ بین جبلین هزار قدم و بیشتر و کمتر میباشد تقریبا دو فرسخ بشاهرود مانده راه در جلگه میافتد و قدری که در جلگه طی مسافت نمودند در طرف دست راست دور از راه خرابهٔ خیرآباد است بعد از ان وصل براه قلعهٔ خرابه ایست از مرحوم

اللهیار خان آصف الدوله معروف باصفیه در یکفرسنخی شاهرود دهکدهٔ بدشت است
که صد و پنجاه خانوار سکنه دارد و آبش از چشمه ایست واقع در یکفرسنخی دهکده فیما بین
شمال و مغرب این چشمه معروف به منفر میباشد و از پای تپه بیرون میاید که نزدیك
بدهکده کرجی است باغات بدشت انکور و هلو و زردالو و توت وغیره دارد حاصل
گندم و جو و صیفی کاری یعنی خربزه و هندوانه بسیار بعمل میاید کاروانسرای
آجری معتبری در بدشت هست اما مشرف بانهدام میباشد اینکاروانسرا از
هر طرف شش ایوان بسیار خوب دارد و پشت ایوانها طویله و منازل زمستانی است
بالای سر در کاروانسرا لوحی است از سنك مرمر که این اشعار بران مکتوب است

هو الأعلی

شکر لله که بهر راحت خلق   از تقاضای قسمت ازلی
بندهٔ عاجزی بنای نمود   اینسرا از فیض لم یزلی
وز قضا نیز سال تاریخش   شد رباط وزیر شیر علی
١٠٥٥
کاتبه و بانیه محمد تقی الحسینی المرعشی

همین اشعار و در لوح دیکر که سنك سیاهی است حجاری کرده و در محاذی همان سنك
در میان دالان بالای در نصب کرده اند طول کاروانسرا از داخل سی و شش قدم و
عرض سی و سه قدم مدخل ان رو بقبله و دو اطاق در دو دیوار مدخل است و هر یك
از ایوانها دو اطاق زمستانی است بدشت سه قلعه دارد دو قلعهٔ ان متصل بیکدیگر است
و دورهٔ ان تقریباً یکهزار و سیصد قدم و قلعهٔ دیکر که در جنب ان واقع و دورهٔ ان
ششصد و پنجاه قدم است این قلاع کلیتهً نه برج دارد دو آسیا در نزدیکی کاروانسرا

هست و حمامی در قلعه و تکیهٔ محقر و مسجدی که یک ستون مربع از خشت و
گل در وسط دارد و چهار سقف در اطراف ان است در مغرب قلعه بدشت بفاصله
یکمیدان تپه ایست خاکی و مصنوعی که کمال قدمت را دارد و هیچ اثار در ان
مشاهده نمیشود دور این تپه سیصد ذرع و ارتفاع ان از هشت الی ده ذرع است
دیرج و مرویان و سعداباد قرائی است که درین نواحی میباشد اما شاهرود اگرچه
شرح ان در جلد اول مرآت البلدان نگاشته اما از انجا که در سال هزار و سیصد
مجدداً این محل مشهود و بنظر دقت و استقصا دیده شد باز بنگارش مقالهٔ ذیل
میپردازد

شهر شاهرود چندان قدمتی ندارد چنانکه در کتب جغرافیای قدیم مطلقا اسمی
از ان برده نشده است لیکن حالا از حیثیت تجارت و حسن موقع دارای اهمیتی
میباشد و تجار معتبر از داخله و خارجه در ان سکنی و اقامت دارند و اب خالصه
مشهور بچلالی که تقریباً پنج شش سنگ است از میان شهر میگذرد و بدینواسطه
کوچه ها پر درخت و نظیف است دور شهر هزار و ششصد ذرع و دور ارک
ششصد ذرع و ازین ششصد ذرع تقریباً هفتاد ذرع جزو شهر میشود و باقی
جزو محیط شهر است قلعهٔ محمد زمان خان که غربی شهر است ده برج دارد که چهار
برج ان در شهر و شش برج در بیرون میباشد قلعهٔ شهر هیجده برج دارد و اغلب
بروج در طرف جنوبست قلعهٔ ارک که اول قلعهٔ شهر بوده دارای دوازده برج است
نصف طرف شمال و تمام سمت غربی شهر وصل بکوه است و سه طرف دیگر تمام
باغستان که اگر محیط باغستان را بخواهند تحدید کنند یکفرسخ و نیم بلکه دو فرسخ

میشود قلعه که داخل در حصار شهر است و لوا نام دارد و چندان قدیم نیست حصار
شهر را در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه محمد صالح خان عرب حاکم
شاهرود و بسطام بامر خاقانی ساخته و گویند شاهرود تا آنوقت ده بوده از
آنوقت شهر شده است نیز مذکور شد که قلعه شاهرود را اول امید علیخان کرد در
عهد صفویه ساخته و قبر امید علیخان الآن در شاهرود است بعد در زمان شاه
شهید آقا محمد شاه طاب ثراه اسمعیل خان و قادر خان عرب عامری آنرا مرمت کرده و
وسعت داده و بشاه شهید رضوان جایگاه یاغی شده و قلعه که بامر خاقانی بنا شده
بمنزله شهر حاجی و قلعه اولی بمنزله ارك است رودخانه شاهرود بوده بالنسبه
با عظمت که حالا مجرای سیلاب از سمت مشرق و ما بین شهر شاهرود و باغ زندان است
و آن رودخانه در وقت سیل آب دارد مجرای سابق این رودخانه حالا مسکون و جزو
بیرون شهر است که محل کاروانسرا و باغات و چاپارخانه و غیره میباشد و زایرین و قوافل
در اینجا منزل میکنند و از اینجا که هر رود بزرگ را در این نواحی شاهرود میگویند چنانکه
راه عمومی را شاهراه مینامند بمناسبت رود مذکور اینجا را شاهرود گفته اند و
سیلاب این رود در وقت بارندگی از کوهستان طاش و شاهکوه استراباد و آن
صفحات میاید بیوتات شاهرود هزار باب و عدد نفوس شش الی هفت هزار و
دکاکین غیر از خانات سیصد باب و کاروانسرای تاجرنشین آن سه باب است
کاروانسرای حاجی اسمعیل و کاروانسرای حاجی ابوطالب و کاروانسرای یك در
و سایر خانات اینشهر دوازده باب است و حمام شش باب و مدرسه سه باب که
مدرسه محمد زمان خان قاجار و مدرسه حاجی اسمعیل و مدرسه حاجی ابراهیم که

ازامدرسه بیدآباد هم میگویند مسجد جامع قدیم در خارج شهر است وجامع جدید
مسجد حاجی ملاعلی است ومسجد دیگر باسم آقا شیخ علی اکبر معروفست ومسجد معروف
بمسجد حضرت مجتبی وشرح اینجمله بیاید محلات شهر شاهرود چهار است و
اسامی آن از اینقرار قلعه ورلوا بیدآباد ده عمارت واینشهر پنج دروازه
دارد دروازه خراسان دروازه حاجی ملامحمد علی دروازه حاجی میرزا قربا نعلی
دروازه حاجی صادقی دروازه سمت مزار بازار نوی در شاهرود ساخته اندکه
درطرف جنوب شرقی شهر وخارج از قلعه میباشد وغالب آبادی حالا در این سمت است
یعنی در بیرون شهر ابنیه بسیار از خانات وخانه وچاپارخانه وغیره بنا نموده اند
در شاهرود درخانه های کهنه وجاهائی که مرغ خانگی هست مله یافت میشود قنوات
شاهرود دایر وبایر از قرار ذیل است قنات ده دایر قنات قریه باغ زندان دایر
قنات میرزا الحسنا بایر قنات جلالی بایر قنات پل پوش بایر قنات محمد خانی بایر
قنات حاجی صادقی بایر قنات ناصریه بایر قنات اسمعیل خانی بایر قنات سنبل دایر
قنات اوربان وچهار باغ دایر قنات یونس آباد دایر قنات امین آباد بایر
قنات دبنج دایر قنات روبان دایر قنات آقا میرزا تقی دایر قنات سعد آباد دایر
قنات قادو دایر قنات دوبرادو دایر قنات شیخ دایر قنات نظامی دایر
قنات معاد محانی دایر قنات دولت آباد دایر قنات کلاته دایر
اما مسجد جامع شاهرود که در خارج شهر است درمیان باغات وبساتین که در سفح
جبل شمالی است واقع شده واز بنائی معتبر است وهرچند از خشت خام برآورده اند
دراهمیت کمتر از ابنیه آجری نیست شکلا مربع مستطیل میباشد هشت استوانه ضخیمه

در وسط است که چهار از انها محاذی چهار دیگر و روی انها طاقهای محکم زده اند اما
چندان حد بر ندارد قسمت مقابل محراب را پوشش از تیر و تخته است و این اختلاف
سقف و طاق طاری و جدید است سابقاً همه طاق خشتی بوده در یکهزار و دویست
و چهل و دو اهالی شاهرود این مسجد را مرمت کرده اند و این یک قسمت بطور مخالف
پوشانده شده کف قسمت شرقی این مسجد بقدر یک ذرع بلند تر است و زیر ان
اب انبار میباشد و راه پله از خارج و میان شارع است و روی این قسمت شرقی هم
با تیر و تخته پوشیده شده و در وسط یک قطار ستونهای تیر بیست و روی تیرها
چند حمال بزرگ برهم جفت کرده انداخته اند و سر تیرهای سقف را روی انها قرار
داده اند و تقریباً بطور لتنیم پوشانده و میتوان انجا را مسجد علیحده محسوب داشت چه
محراب مخصوص و مدخل ممتاز و وضع جداگانه دارد قبله هر دو محراب این جامع راست
و درست است در سمت شمالی مسجد بزرگ ارسیها کار گذارده اند و پشت ارسیها
صحن محقر خرابی میباشد طول مسجد بزرگ سی و پنج قدم و عرض بیست و پنج قدم
طول مسجد شرقی بیست و پنج قدم و عرض ان پانزده قدم است

مسجد حضرت مجتبی در میان بازار و پهلوی چناری بزرگ و مربع مستطیل میباشد
طولاً بیست و هفت قدم عرضاً هفده قدم و هر چهار بدن از خشت خام است و
سقف با تیر و تخته پوشیده شده چهارده ستون از تیر میان مسجد در دو قطار
کار گذارده اند از جمله ستون عظیمی است از تیر بسیار بزرگ که ترک ترک تراشیده اند
و بالای ان تخته منبت انیقی گذارده و در قرینه این ستون ستون دیگری هم
باینصفت موجود است اما از تخته بالای ان که منبت بوده بعضی شکسته است و ازاین

اختلاف عظمت و زینت ستونها مستفاد میشود که این مسجد مکرر و مرمت شده و تغییر پذیرفته بالجمله این مسجد شبیه است ببعضی مساجد قدیمه بلوک دماوند و در قدمت ان شکی نیست و محقق است که قبل از انکه ابادانی جدید شهر شاهرود باینطرف کشیده شود این مسجد و حمامی که در جنب ان است دایر و در جمع اباد پیش که افغان خراب کرده بوده است

امامدرسه محمد زمان خان قجار در میان قلعه واقع و بنای ان از اجر است مسجد متوسطی دارد که قبله از ابنیه اسری فاحش است مقصوره مسجد در وسط قمت جنوب غربی واقع شده و در دو جنب ان دو طاق کوچکتر ساخته اند ارتفاع مقصوره یکصد اجر است که شش ذرع و نیم میشود در پشت مقصوره مسجد دیگری است و در جنب شرقی ان مسجد حجره ایست و مدرسه پانزده حجره تحتانی و فوقانی دارد طول صحن مدرسه بیست و هشت قدم عرض بیست و پنجقدم وزیر صحن تقریبا تا نصف اب انبار است که راه ان از میان کوچه میباشد موقوفه قلیلی محمد زمانخان بانی برای این بنا قرار داده است

مدرسه بیدابادا از خشت خام بنا شده زمانی که شاهرود با ابادانی دوستی نداشته و هنوز صورت شهری بهم نرسانیده بوده است حاجی اسمعیل نام پسر حاجی ابرهیم شاهرودی این مدرسه را ساخته است در قمت جنوب مسجدی دارد بعرض یازده قدم و طول هجده قدم که روی انرا با تیر و تخته پوشانیده و چهار تیر بطور اسطوانه در میان کار گذارده اند اب انباری در جنب غربی مسجد داخل همین بنای حاجی اسمعیل است که پله و راه شیر ان از کوچه میباشد و طلاب از داخل مدرسه

از بالای پوشش انبار باد لواب میکشند عرض صحن این مدرسه نوزده قدم است و
طول آن بیست و هفت قدم موقوفهٔ مختصری دارد که بقدر روشنائی طلاب میشود
سه سال قبل که از اینجا عبور شد متولی شیخ ابراهیم نوادهٔ حاجی اسمعیل بانی بود و
مدرس ملا آقا کوچک میقانی و میقان قریهٔ آبادی است در یکفرسنگی خرقان و دو
فرسنگی بسطام و سه فرسنگی شاهرود

مدرسهٔ بازار و را حاجی اسمعیل اعمی از اهل باغ زندان در سال هزار و دویست و شش
ساخته و لفظ غور مادهٔ تاریخ بناست اصل بنا از خشت خام میباشد و شکلا مربع
مستطیل است بعرض بیست قدم و طول بیست و شش قدم در هر چهار قسمت حجرات
ساخته شده که چهارده حجرهٔ طلبه نشین دارد و یک مدرس که محاذی درب
میباشد حوض سرپوشیدهٔ در وسط مدرسه هست مدرس مدرسه آقا خوند
ملا حسین از اهل شاهرود و متولی آقا میرزا اسمعیل ابن حاجی ملا محمد باقر ابن حاجی
ملا علی اکبر مجتهد مرحوم میباشد

در بیرون شهر شاهرود مصلائی است عبارت از چهار دیوار و محرابی و آن بنا با وجود
سادگی ظریف و باروح میباشد کتیبه و تاریخی در آن دیده نمیشود که بانی معلوم گردد
ولی پیداست که از بنای آن بیش از چهل پنجاه سال نگذشته است

این بود ابنیهٔ معتبرهٔ شاهرود که هیچیک قدمتی نداشت و باید دانست که شهر شاهرود
در بلوک زیرستاق بسطام واقع است و ما شرح بلوکات بسطام را در ذیل خواهیم نگاشت
و محض تتمیم مطلب گوئیم کوه مغربی شاهرود را اهالی قله مینامند و در پشت این
قله کوهی است مشهور بجلالی منسوب بشیخ جلال الدین که از اکابر مشایخ و معاصر

شیخ عماد الدین بوده است و شیخ عماد الدین در یکفرسنگی شاهرود بسمت جنوب مزار دارد و جلگه جلالی و قنات جلالی و کوه جلالی هم باسم او اشتهار یافته است قبر مشار الیه با قبور بعضی از بزرگان در صحرای جلالی واقع است بالای جبل جلالی مغاری موجود است که از انجا بصومعه مانندی داخل میشود و در ان صومعه اشعار عربی مکتوبست بعقیده بعضی اینجا ریاضتگاه و چله خانه شیخ جلال الدین و مریدهای او بوده است در سفح جبل غربی شاهرود بعضی از قبور است که بگورستان جهودان معروف میباشد و از این فقره و اسامی اسرائیل و ارمیا و غیره معلوم میشود که عیسوی و یهود تا خیلی وقت در کلیه اصقاع مملکت بوده اند

پوشیده نباشد که شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان همه در خاک قومس واقع شده و قومس معرب کومس است چون در غالب کوهستان این ناحیه معدن مس بوده است و هست باین اسم معروف شده و علمای جغرافی گفته اند قومس اسم ناحیه ایست که هشتاد فرسخ طول و شصت فرسخ عرض دارد کرسی این ایالت در قدیم الایام دامغان بوده امتداد خاک قومس از انتهای خوار است از سمت ری تا اخر خاک بسطام از طرف خراسان و در همین زمان استراباد یها و طبرستانیها اهالی این ناحیه را کومشی مینامند

یکی از اهل خبره معتبرین شاهرود میگفت در نیمفرسخی این شهر در مسافت یکفرسخ عرض و طول اثار و خرابه شهری نمودار است که از سمت جنوب بنوبیر اباد و از مشرق بروبان و دیزج و از شمال به بدشت و سعد اباد و از مغرب بشاهرود محدود میشود و عقیده او این بود که شهر معتبر قومس همان بوده است نیز میگفت سابقا قوافل که از

دامغان بشاهرود میامدند بجای اینکه در ده ملا منزل کنند در رباط سلطان که
در یکفرسخی ده ملا ودر مشرق انست منزل میکردند واز رباط سلطان به بدشت
میامدند چون سیلابهائی که از طرف قراء مغرب وشمال جاری میشود وبخاك
دامغان میرود در سر راه رباط سلطان کالهای بزرك عمیق احداث کرده وراه
صعب شده همچنین شاهرود اباد کردیده واز ابادی بدشت کاسته این تغییر منزل
وراه حاصل امده نیز میکفت در حوالی خوارکه یکی از بلوکات شاهرود وبسطام است
اثار ابادی وشهر بسیار بزرکی دیده میشود واجر شکسته بسیار وسفال زیاد در انجا هست
چکمه ونیم چکمه وکفش ارسی در شاهرود بسیار خوب میدوزند

صورت بلوك وقراء وابادیهای ولایت بسطام

ولایت بسطام عبارتست از نه بلوك وهر بلوکی مشتمل بر قراء وابادیهاست که اسامی
انها ذیلا نکاشته میشود

بلوك کوهپایه   شهر بسطام درین بلوك واقع شده واسامی سایر ابادیها از اینقرار است

کرچی   قادو   قاسم اباد میرهاشم   کلاته شمسینا   کرکان   حسین اباد
علی اباد   ده خیر   الکاهی   اوربیج (ابربیج)   میغان   فیج   کلامو
نمدمال   قلعهٔ اقا عبدالله   قاسم اباد خانلر   کرمن   قلعه نو   ابر
مجن   نکارمن   تجر   نصیر اباد   قلعهٔ محمد اقا   چهار طاق   پرو
زرکر   فیح اباد   سفیدان   کله کنبد   مبهدو   خرقان   قلعهٔ حاجی حسن

بلوك زیرستاق   شهر شاهرود درین بلوك واقع است واین بلوك در طرف جنوب
بسطام میباشد واسامی سایر ابادیها وقراء از اینقرار است

باغ

باغ زندان تقی اباد قلعهٔ حاجی محمد باقر قلعهٔ نوروزخان مغان
اورویان قلعهٔ ذوالفقارخان تل رویان دِزج حسین اباد
بیداباد جعفراباد بدشت سعداباد ده ملا خوریان رانجان
قلعه نو خالصه کلاته خان فرح اباد

بلوك بیارجمند   این بلوك در طرف جنوب شرقی شهر بسطام واقع شده ومسافت
ان تا شهر تقریبا دوازده فرسخ است تنباکوی خوب دارد و پیازی شیرین که هر دانهٔ
ان تقریبا پانزده سیر میشود وقصبهٔ این بلوك موسوم به بیار است وسایر قرا وابادیها
از اینقرار است

خانخودی طاهراباد قلعه بالا دزیان نزدو دستجرد فرازان
جابر بعضی قبایل اعراب درین بلوك باسامی مختلفه سکنی دارند

بلوك خوار و تو وان   این بلوك در طرف جنوب شرقی شهر بسطام ودر بیست فرسخی
واقع است واسامی قرای ان از اینقرار است

خوار درونه که در نزدیکی شهر ترشیز وتا شاهرود تقریبا پنجاه فرسخ است اهالی
تووان پنج طایفه اند عجم تووان عرب عامری عرب شکاری عرب عجمی
عرب کردشی

بلوك تورود   این بلوك در جنوب شهر بسطام در بیست و پنج فرسخی واقع است
واسامی قرای ان از اینقرار میباشد

معلمان رشم حسینان سطوه بیستان کوه زر وتورود نیز
اسم قصبهٔ این بلوك است

بلوك فرومد (فریومد) فیروزاباد این بلوك در طرف مشرق شهر بسطام و ده
فرسخی واقع است واسم قصبهٔ ان فرومد واسامی قرای ان از اینقرار است
فیروزاباد استرابد كلاته ملا عباس اباد قلعه صدراباد که میرزا اقاخان
صدر اعظم نوری اباد کرده است كلاته سادات
بلوك كلاتهها این بلوك در طرف مشرق مایل بشمال شهر بسطام و در دوازده فرسخی
شهر واقع است واسامی قرای ان از اینقرار است
هوبستان دیگران شریف اباد ریابد کرداباد کلان مزج
بلوك ارمیا این بلوك در طرف مشرق مایل بجنوب شهر بسطام و در شش فرسخی واقع
و عرب خانه است یعنی مسکن ایلات اعراب میباشد واسامی قرای ان از اینقرار است
ارمیا اسرائیل كلاته اسد جودانه محمداباد میامی ابراهیم اباد
زیدر میان دشت.
بلوك كلاته خیج این بلوك در طرف مشرق مایل بشمال شهر بسطام و در شش فرسخی
شهر واقع است واباد ی ان عبارت از دو قریه است
خیج كلاته خیج
از شاهرود که بطرف دامغان حرکت کنند غالباً منزلگاه ده ملا میباشد و راه در
جلگه صاف واز شمال بجنوب و چهار فرسخ است در یکفرسخی شاهرود در طرف
دست چپ راه قدری دور از جاده بقعهٔ خرابی است معروف ببقعهٔ شیخ عماد
الدین وان مربع متساوی الاضلاع واز هر طرف دوازده قدم است بعد از ان که
چهار بدنه را باخشت تقریباً پنج ذرع بالا برده اند هشت طاق زده که چهار طاق

چهار سمت نیز از خشت خام و چهار طاق اضلاع از آجر است ارتفاع گنبد که خشتی است
با طاقها و چهار بدنه نیز پانزده ذرع است بالای گنبد قدری ریخته است داخله
گنبد را سفید و روی آن نقش نموده بوده اند بیرون بقعه را آب باران بشدت
شسته و مندرس نموده است در حوالی بقعه آثار عماراتی است که متعلق ببقعه
بوده در طرف مشرق این بقعه آثار دو گنبد کوچکتر دیده میشود که قدری از بدنه ها
و طاقها باقی است اما از خود گنبدها چیزی نمانده است در طرف دست چپ
راه در همین حوالی بفاصله یکمیدان از جاده تپه مصنوعی است که آثار قلعه و برج
بر روی آن مشاهده میشود این تپه در زیر آبادی مغان و در جنوب آن و در مشرق
راه واقع است نیز یکفرسخ از شاهرود گذشته دست چپ دور از راه قلعه
علی اکبر خان است که سی خانوار رعیت دارد بعد از آن خوریان است که در همین
طرف راه میباشد و شصت خانوار سکنه آنست بعد کلاته خان باشی خانوار
رعیت بعد ابراهیم آباد نواب جهانسوز میرزاست با سی خانوار و این قراء هم در
یسار راه است و از آب قنات سیراب میشود در طرف راه از دور رشته
کوه کشیده است

اماده ملامعروف که اینجا ارتباطی بملکی بملا جامی داشته یا منول او بوده لهذا
باین اسم مشهور شده در هر حال حالا دویست خانوار سکنه دارد و آبش از رود و
چشمه است تلی مصنوعی در اینجا هست که اصل آبادی بالای آن واقع بوده زکی خان
زند پانزده روز اینجا را محاصره کرد و قلعه روی تل را نتوانست فتح کند تا آخر بصلح
مفتوح شد در زمان صفویه اینفریه خیلی آباد بوده در عهد نادر شاه از تعدی

عساکر او ویران شده بود در دولت ابد مدت قاجار ثانیاً صورت آبادانی گرفت در ده ملا
قریب بیست قسم انگور هست که از جمله فخری میباشد و نظیران در هیچ ولایتی بهم
نمیرسد اما چند سالست که دوچار آفت میباشد انار ممتاز در این قریه بعمل میاید
بادام و مویز خوب دارد در مزارع حداده که قریه ایست متصل بده ملا و صاحب قاموس
نام ازاد و کتاب خود برده ملک بسطام و دامغان از هم جدا میشود از افاضل قریه ده ملا
آقاخوند ملا محمد باقر بوده که از زهاد و عباد بشمار میامده است آقاخوند ملا حسین
خلف ایشان اکنون زنده و در سن هفتاد از کبار اهل حدیث و رجال و تاریخ میباشد
دیگر از افاضل معاصرین جناب آقاخوند ملا عباسعلی معروف بمولوی که در خدمت
حضرت مستطاب اسعد اعظم ظل السلطان دام اقباله العالی میباشد اهل ده ملاست
ارتفاع ده ملا از مشهد مقدس تقریباً صد و پنجاه ذرع است رباط واقع در جنب
ده ملا اصلاً شاه عباسی بوده و در فترت افشاریه و بعدها خراب شده مرحوم حاجی
محمد ناصر خان ظهیر الدوله مرمت کرده است در طغیان سیل آب از شاهرود جاری
میشود و بکال سیاهو ریخته از نیم فرسنگی ده ملا میگذرد و میرود بنمکزارهای
دامغان و آب خود سیاهو خیلی شور است

از ده ملا بمنزل مهمان دوست میایند و راه از مشرق بمغرب و چهار فرسخ و بجلگه
هموار بیست چند دهکده وصل بده ملاست و از انجمله حداده است که تقریباً پنجاه خانوار
سکنه دارد و قریه راهیجان نیز با پنجاه خانوار و عبث و عباس اباد اما قلعه پائین و مراد اباد
و کلاته ملا و مؤمن اباد و قادر اباد و نعیم اباد و دولاب و قوین اباد و حسین اباد در
امتداد راه در طرف یسار واقع است و همه از آب قنات سیراب میشود مقابل مؤمن اباد

تپهٔ مصنوعی نزدیک بجاده دیده میشود دور تپه از پائین تقریباً هزار قدم و از
بالا چهار صد قدم میباشد این تپه موسوم به ساقو است و گویند قلعهٔ روی
این تپه بوده است

مهماندوست قریهٔ آبادی است که هشتاد خانوار سکنهٔ تاجیک دارد قلعهٔ
داشته که از باره و بروج آن قلیلی باقی است باغات بسیار در اینجا هست و بادام و
پسته و مویزان خوب میشود پنبه و کرچک خوب بعمل میاید غالب زراعت
اینجاها مثل گندم و جو و صیفی کاری است در نیم فرسنگی مهماندوست
ابراهیم آباد میباشد با سی خانوار رعیت و آب آن از قنات و آب مهماندوست
از چشمه میباشد در کنار آبادی خارج مهماندوست قریه ایست موسوم به
امام آباد که گویا باسم امامزاده معروفست سکنهٔ اینجا پنجاه خانوار و آب آن از قنات است
برجی بسیار معتبر از قدیم مثل برج طغرل بیک ری و میل رادکان در جنوب
مهماندوست و مغرب مایل بشمال امام آباد دیده میشود که دور دایرهٔ آن از خارج
سی و چهار ذرع و قطر آن از داخل هفت متر الا بیست سانتیمتر است این برج
دوازده ترک دارد که یکی از ترکها مدخل است و عرض هر ترکی یک متر و بیست و
سه سانتیمتر و بعد از ده ذرع و نیم ارتفاع سه فقره مقرنس از آجر بوضعهای بسیار
خوب انیق ساخته شده و پس از آن کتیبه ایست بعرض سه چهار یک بخط کوفی و بالای
آن کتیبهٔ دیگر است بخط بنائی و از آن بعد گنبد مخروطی شروع میشود اما فعلاً
گنبد آن خراب و آنچه باقی است با ارتفاع چهارده ذرع میباشد در برج رو بجنوب است
و یک قبر آجری در وسط و دو قبر دیگر سنگ چین در داخل برج دیده میشود

گویند این برج مزار امامزاده قاسم است از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و
اطراف آن قبور و قرای حوالی است در جلو برج تل مصنوعی محقری است و در مقابل آن
بطرف دامغان تل مصنوعی دیگر که بزرگتر میباشد بالای مهمان دوست نعیم آباد است
که زیاده از یکصد خانوار سکنه تاجیک دارد با آب قنات و باغات بسیار و زراعت
صیفی و شتوی بعد از آن قادر آباد است که قریب پنجاه خانوار سکنه دارد ارتفاع مهماندوست
از مشهد مقدس دویست ذرع است مهماندوست را واقعه ایست تاریخی که چون
متمم این واقعه در بلوک خوار واقع شده اجمال و اختصار آدر اینمحل مینگارد مرحوم میرزا مهدیخان
در تاریخ جهانگشای نادری شرحی مینویسد که خلاصه آن اینست
بعد از آنکه مشهد مقدس مقر نادر شاه گردید و از آنجا عزیمت هرات نمود شایع
شد که اشرف غلیجائی از اصفهان عزم تسخیر خراسان دارد و در روز سه شنبه
سیزدهم محرم سال هزار و صد و چهل و چهار هجری مطابق تخاقوی ئیل با جمعیت موفور
حرکت کرده چون اینخبر مسموع نادر شاه گردید فرمان باجتماع لشکر صادر نمود توپخانه را
از راه سر ولایت مشهد بسلطانمیدان روانه ساخت و خود باتفاق حضرت شاه طهماسب
در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار حرکت نمود اشرف نیز از آنطرف تا سمنان
آمده اولا بر سر قلعه سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف
و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصرهٔ سمنان پرداخت نادر شاه باحتیاط اینکه
مبادا اهالی سمنان از بابت گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوسایط چند
نفر از افشار و قاجار استر آباد خبر نزد آنها فرستاد که موکب نادری متوجه این سمت است
پایداری کنید و قلعه را صیانت نمائید تا در رسد اشرف نیز از آمدن توپخانه نادر شاه

آگاه شده سیدال افغان را که سردار و مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه فرستاد
در حینی که توپخانه وارد قلعهٔ مهردشتی من اعمال بسطام شده بود و موکب نادری
تربد و فرسخی اینقلعه رسیده سیدال از بسطام بلد گرفته بیکفرسخی قلعه رسید
در اینجا از آمدن موکب نادری خبردار شد بلدها را کشته روی بر تافته و در هنگامی
که شهر بند بسطام مقر موکب با احتشام نادری بود بسبب ازدحام سپاه توپخانه در خارج
شهر قرار گرفته بود آنشب سیدال با افاغنه شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری
نساخت و بطرف اشرف لوای هزیمت افراخت و روز دیگر موکب نادری متوجه مؤمن آباد
دامغان گشت سیدال از مؤمن آباد روانه مهمان دوست شد و اشرف نیز از
سمنان پیش آمده در مهماندوست فریقین تلاقی کردند و از جانبین بقتال کوشیدند
توپخانه نادرشاه بسیاری از دلیران افغان را براه عدم روان نمود و علمدار اشرف
با گلولهٔ توپ از پا در آمد اشرف چون لوای اقبال را سرنگون دید توپخانه و خیام و اسباب
خود را گذاشته رو بگریز نهاد و جمعی از عظمای افغان دستگیر گشتند پس از آن نادرشاه
بدامغان آمد و راه اهوان پیش گرفت و عزیمت سمنان نمود و در راه شاه طهماسب
از نادرشاه رنجیده جدا شد و در سمنان باز کار باصلاح کشید و مقارن اینحال
افاغنهٔ طهران که خبر شکست اشرف را شنیده بودند بموجب اعلام او معتبرین بلد را
در میان ارکی که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و از زیر شمشیر گذراندند و قلعه را
خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و عوام شهر بعد از فرار افاغنه بارک ریخته بغارت
پرداختند اما اشرف بعد از واقعهٔ مهماندوست وارد ورامین شد و در اینجا اسلامخان
افغان حاکم طهران را طلب گشته با توپخانهٔ مستعد و پنجهزار افغان جنگجوی آمده

سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع است و معبرش در کمال سختی بوجود دلیران
افغان سد نمود گذرگاه تنگ را با توپ و فراز کوه را با تفنگچی گرفته خود با سواران در
کمین نشست قراولان اینخبر را بنادرشاه دادند و او از اسب پیاده شده پنج شش هزار
نفر تفنگچی را فوج فوج مقدمة الجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه
و زنبورکخانه را از وسط راه راهی نموده بیورش پرداختند افاغنه تاب مقاومت نیاورده
تفنگچیهای انها از بالای کوه سرازیر شده و سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه و اسباب
و دواب را گذاشته در کمال خذلان و خواری بطرف اشرف که در ورامین بود فراری گشتند
وجمعی در بیغوله عدم متواری و اشرف بعد از ملاحظه اینحال توپ قلعه کوبی را که از اصفهان
همراه اورده بود در ورامین گذاشته از انجا باصفهان گریخت

از مهماندوست تا شهر دامغان راه پنج فرسخ است و در جلگه هموار صاف و از مشرق
بمغرب میباشد چون قدری راه پیمودند در طرف دست چپ دور از جاده ابراهیم اباد است
که سی و پنج خانوار سکنه دارد و ابش از قنات است نیز در همین طرف عشرت اباد است با ابادی
قلیل و اب قنات و در طرف دست راست تپه کهنه مؤمن و دور از جاده قریه بومشید با
و وصل براه بقعه ایست محقر معروف به پیر یغما و عقیده اهالی این است که پیر یغما سفره
کش حضرت رضا سلام الله علیه بوده است در بقعه لوح قبری است و بران نوشته اند
هذا لقبر المرحوم المبرور قاسم اقا ابن غلامعلی بیات سنة اربع و ثلثین و الف در زیر
اینعبارت صلوات بر حضرت رسول و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است بالای
در بقعه عبارت ذیل را نگاشته اند

ابتدای عمارت سلطان پیر یغما در تاریخ سنه خمس و ستین کمال الدین بن قربان طالقی خیر

کرده وگنبد را براورده

چون رسیدم بدین خجسته مقام گفتم ای ذوالجلال والاکرام
رحمت ایزدی بر آنکس باد کاینعمارت نهاد و کرد تمام

العبد خداداد

نیز در اینحوالی تپه ایست معروف بر تپه بق

اما دامغان از بلادیست که نظیر آن بقدر ستد در ایران بلکه در تمام معمورهٔ جهان کمتر یافت میشود حالات مختلفه بر این شهر طاری و عارض گردیده بمنتهای درجهٔ ابادی رسیده و خرابیها دیده وقتی که اسکندر کبیر از مقدونیه رایت کشور گشائی برافراشت و قدم در این نواحی گذاشت دامغان نهایت معمور بود و یونانیان این بلد را هِکاتُم پیلُس میگفتند یعنی شهر صد دروازه و عادت اهالی یونان این بوده که هر شهری در ابادی باوج کمال و عظمت میرسیده انرا هِکاتُم پیلُس مینامیدند چنانکه شهر تب از مداین قدیمهٔ مصر را که خیلی وقت قبل از ممفیس کرسی ان مملکت بوده نیز بهمین اسم موسوم داشتند (شهر تب را کامبیس پادشاه ایران فتح و غارت کرد و اسکندر کبیر نیز بر انجا غلبه نمود و سلاطین مصر که از سردارهای اسکندر بودند انجا را پای تخت خود نمودند و کالولیس سردم اُگُوست قیصر رومیة الکبری بیست و هشت سال قبل از میلاد مسیح انشهر را منهدم و معدوم ساخت) و از شهرهائی که باسم هِکاتُم پیلُس نامیده شده الآن بو میباشد که هنوز باقی است واثار عتیقهٔ بسیار در انجاهست خلاصه ما در ذیل دامغان مختصری از اقامت اسکندر کبیر در این بلد و سابق ولاحق ان ذکر خواهیم کرد

و در عظمت دامغان همین بس که وقتی پادشاه مخصوص داشته و کرسی ایالت قومس بوده

شیخ سعدی علیه الرحمه در بوستان فرماید

یکی روبهی دید بی دست و پای / فروماند در لطف و صنع خدای

یکی را چو کاتش دامغان بزد تا چو طبلش برآمد فغان

اما شهری که دارای از عظمت و آبادی بوده حالا هستی ندارد و جهت عمده وزیدن
بادهای سخت است که اکثر اوقات در کار میباشد و مردم را از اقامت در این ناحیت
متأذی میسازد دوره شهر دامغان حالا هشت هزار و هفتصد ذرع است و باره آن
صد و شصت و شش برج دارد و پنج دروازه که یکی را دروازه عراق و دیگری را دروازه
خراسان میگویند و سه دیگر دروازه شامان و دروازه زرچوب و دروازه سراوردست
ارگ شهر دامغان در طرف شمال مغربی شهر است و دوره آن هفتصد ذرع و عرض آن
صد و پنجاه ذرع و طول دویست ذرع و هفده برج دارد که پنج برج یک سمت طول جزو برج
شهر است و مشترک و سه سمت دیگر که داخل شهر است دوازده برج مختص دارد آب
شهر دامغان از چشمه علی میآید چنانکه بعد در و بیت قدیمی رباط شهر دامغان و رو بروی
امامزاده جعفر که شرح هر دو بیاید پلی است آجری که پنج چشمه کوچک و بزرگ دارد و
هنگام عبور نگارنده از این بلد آب چشمه علی از زیر دو چشمه آن پل بطرف جنوب شرقی
روان بود شهر دامغان شش محله دارد محله جوزیا محله شاه بالا محله محله باغ
محله قلعه محله سادات که در بیرون دروازه است چهار حمام معتبر در دامغان است
حمام خان حمام جکری که گلستان مینویسند حمام آقا حمام موقوفه مدرسه
مطلب خان و کاروانسرای تجارتی دامغان منحصر است بسرائی که مرحوم حاجی علی اکبر
امین معادن ساخته و بحاجی علینقی تاجر معروف کاشانی فروخته نیز سه مدرسه

در این شهر دو باب است یکی مدرسه حاجی فتحعلی بیک که از قاجاریه استراباد بوده و اولاد
او ساکن زرکر آباد از قرای دامغان میباشند آن مدرسه سی و سه حجره و دو مدرس
و تقریباً پنجاه نفر طلبه دارد که در آن از مقدمات تا شرح کبیر تحصیل میکنند
بنای مدرسه آجری و متوسط و یکطبقه میباشد با آن بعضی موقوفات قرار داده
و فایده از آن بطلاب میرسد تولیت با اولاد واقف و عمل بدست آقا میرزا صادق
مدرس دامغانی است بالای در مدرسه در ایوان کتیبه بخط ثلث گچ بری شده
و یکطرف آن بخته در دو طرف دیگر آیة الکرسی است با قدری از ناد علی در بالا و
پایین کتیبه بخط نستعلیق عبارت ذیل نوشته شده است
قد وقف و بنا و شید هذه العمارة الشریفة والمدرسة الظریفة صاحب المجد و
المعالی والرفعة والعوالی زبدة السالکین نخبة الحجاج والمعتمرین حاجی فتحعلی بیک و
فی التاریخ المتفأل بمعناه و هو (مساکن اهل فضل) تقبل الله تعالی بلطفه و منه
مدرسه دیگر را حاجی موسی آقا که از نیز از قاجاریه استراباد است سی و دو سه سال
قبل ساخته و معروف بمدرسه موسویه است و بآن مدرسه هم با آقا میرزا صادق
مدرس است مدرسه دیگر از مطلب خان سرکرده و حاکم دامغان میباشد و
باختیار آقا ملا مصطفی دامغانی میباشد مسجد جامع جدید دامغان را مرحوم میرزا
محمد خان سپهسالار اعظم قاجار بنا کرده یعنی مسجد خراب بوده و او بتجدید بنان پرداخته
و آن مسجد عبارتست از شبستانی و صحنی و شبستان را هیجده طاق خوانچه پوش
و ده ستون مربع است از آجر طول شبستان چهل و سه قدم و عرض بیست و سه قدم
و قبله مسجد بحیثیتی کج است که باید رو بضلع طرف یمین ایستاد و نماز گذارد و در

شبین

همین ضلع محرابست در شبستان چند بخاری ساخته شده و صحنی که مرحوم
سپهسالار برای مسجد تمام کرده ناتمام مانده است یعنی دیوارهای ان باتمام نرسیده
طول صحن سی قدم و عرض بیست قدم و در طرف یمین این مسجد مسجد جامع قدیم دامغان است
و راهروی بعرض دو ذرع و نیم فاصل فیمابین این دو مسجد است منار معروف مسجد
جامع در شمال جامع قدیم و ارتفاع ان سی و یك ذرع و صد و پنج پله است و قاعده
منار که مربع است از هر طرف پنج ذرع میباشد روی منار را با اجرهای نازك کوچك
بنائی نموده در بالای منار پنج ذرع باخر مانده کتیبه ایست از کاشی بخط کوفی و کتیبه
دیگر دورگرد ارد که با اجر است و بسم الله الرحمن الرحیم و ایه مبارکه نور را نوشته اند قبله
اینمسجد هم کج و از قرار معلوم و مذکور دامغان کلیة همینطور است خلاصه ایوان
بزرگی که بمنزله مقصوره است در طرف قبلی در وسط واقع و دو ایوان کوچکتر از ان
در جنبین و هر سه با رفعت و عظمت و از اجر و گچ دهنه ایوان وسط هفت متر و فرش
انداز یعنی طول ان شانزده متر طول صحن سی و هشت قدم عرض سی و شش قدم
و طرف برابر ایوان دیوار ندارد طرف مغرب و مشرق از شبستانهای بزرگی است که
سقف مرتفع انهارا با خشت زده اند حوض محقری جلو ایوان است صورت فرمانی
بر روی سنگ نقش و بر در مسجد جامع نصب شده که سواد ان از قرار ذیل است

بسم الله الرحمن الرحیم   یا محمد یا علی   الملك لله تعالی   هو الله سبحانه

فرمان همایون شرف نفاذ یافت انکه چون بر ذمت همت سلاطین دین پناه که مظاهر
السلطان العادل ظل الله اند لازم و متحتم است که بمقتضای ان احسنتم احسنتم لانفسکم
بسط قوانین معدلت و احسان و نشر ماثر رافت و امتنان را معظم مطالب خود دانسته

پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر که مدبر امور صغیر و کبیر است مصروف سازند تا انکه
افراد خلایق که ودایع الله فی ارضه اند در خوابگاه امن و رفاهیت اسوده و در بستر
اسایش و فراغت غنوده باشند لهذا و بنا بر اقتضای مرحمت ذاتی و مکرمت
جبلی که در بدایت فطرت صانع خمرت طینت ادم بید قدرت مرکوز جبلت ما
گردانیده بمضمون بلاغت مقرون واخفض لهم جناح الذل من الرحمة همگی نیت
صافی طویت مصروف ان داریم که تا زلال توفیق سلطنت از منبع ان الارض لله یورثها
من یشاء بر روی زمین جاری و صلصال وجود حاسدان این استان رفیع المکان ما
چون قالب بیجان ایشان در زیر زمین متواری خواهد بود هواره باب رحمت الطاف
نوایر بدعت فرموده انچه مرتبه مرتبه پرتو اطلاع همایون بر کیفیت ان افتد از وجهی و جهه
همت برفع ان گماریم که نتایج ان تا اخر دوران بر صفحات استمرار باقی باشد و هر صورت
محدثه که در ایام سالفه معمول گشته بد وجه استقرار رسیده باشد با بیاری
شریعت قوی و دستیاری معدلت خسروی غبار ان از صفحه روزگار شسته
گردد بنا بر این در این ولا که بجدا خاطر عاطر متوجه انتظام احوال و فراغ بال مردم ممالک
خراسان فرموده ایم شمه از مراحم بی اندازه شاهی در باره ایشان فرموده از ابتدای
پیچین ایل اینچه از بابت مال غلات و کوکان در ممالک خراسان جمع و درجز و معمول
بوده باشد بتخفیف و تصدق مقرر کرده ثواب ان را بحضرات مقدسات مطهرات
والیات سامیات (اینجا واده گذاشته در بالا نوشته اند چهارده معصوم صلوات الله
علیهم اجمعین) هدیه نمودیم حکام کرام و تیولداران و عمال و متصدیان مهمات
دیوانی ولایات مذکوره ضمن خراسان مال مذکور را از جمع و قبول اخراج و باطل

دانسته از اول سنه مذکوره یکدینار بعلت مال و اخراجات از عمال الان و حفاظ آن
طلب ندارند و مطلقا پیرامون نگردند مستوفیان عظام دیوان اعلی رقم اینمو هبت را
مقرون بخلود و دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب بر اینجمله روند و هر ساله
حکم مجدد نطلبند و تغییر کننده این در لعنت و سخط حضرت (از اینجا بالا رفته
نوشته است) رسالت پناه صلی الله علیه و آله) و غضب حضرات (راجع ببالا است
و نوشته) ائمه معصومین صلوات الله علیهم) دانند و صورت حکم اشرف اعلی را
بر سنگ نقش کرده در هر محل از بلاد خراسان در جای مرتفع که معبر و مجمع خواص و عوام
باشد نصب نمایند کتب بالامر العالی اعلاه (در بالا الله نوشته شده) تعالی و
خلد بقائه فی یوم السابع والعشرین من شهر رمضان المبارک قوی ئیل سنه تسع و
سبعین وتسعمائه

مسجد خرابه نیز در دامغان در ما بین جنوب و مشرق شهر واقع است معروف بمسجد
تاریخانه و چهل ستون و آن از ابنیه معتبره بوده و بنهایت مستحکم ساخته شده خشت
خام و آجری که بمصرف بنای این مسجد رسیده کلیةً بزرگ و باندازه نظامی معمول حالیه
ولی کلفت تر میباشد در طرف قبلی مسجد بجای مقصوره و ایوان پانزده طاق بر روی
هیجده ستون محکم معتبر مدور که دوره هر ستونی چهار ذرع و نیم است زده اند در
طرف مشرق نیز هفت طاق و شش ستون است بوصف مزبور و زیاده بر این آثاری
از این مسجد نمانده حیاط مسجد وسیع است و فضائی که تمامی مسجد را مشغول دارد عرضا
چهل قدم و طولا هفتاد قدم میباشد در جنب مسجد تاریخانه مناره ای در کار با عجبه است
بارتفاع بیست و پنج ذرع و دوره آن در روی زمین دوازده ذرع و نیم است این مناره

سکو ندارد و از روی زمین مدور ساخته شده تکلفاتی از اجر دارد اما نه بخوبی
منار مسجد جامع در وسط مایل بپایین کتیبه بخط کوفی است و از آن (الامیر
السید الاجل) خوانده میشود

از اماکن معروفه شریفه دامغان امامزاده جعفر علیه السلام است بقعه امامزاده
مربع و از هر طرف سیزده قدم است در چهار بدنه دیوار بقعه چهار طاقنما میباشد
که هر طاقنمائی دری دارد بالای چهار بدنه که تقریباً ده ذرع ارتفاع است
هشت طاق مقرنس و بالای طاقها گنبد میباشد تمام ارتفاع بقعه از چهار
بدنه و هشت طاق و گنبد تقریباً هفده ذرع است داخله بقعه را سفید و وسط
گنبد را اجرنما نموده اند در بقعه رو بمشرق و در وسط صندوقی است بروی
قبر بسیار کهنه و انیق با منبت ممتاز و کتیبه های بسیار طول صندوق سه متر
و بیست سانتیمتر و عرض دو متر الا بیست و دو سانتیمتر ارتفاع یک متر و
شصت سانتیمتر کتیبه صندوق سوره مبارکه هل اتی و انا فتحنا و آیة الکرسی و
ناد علی و صلوات بر چهارده معصوم علیهم السلام بالقابهم و لا فتی الا علی لا
سیف الا ذو الفقار و در صفحه روبروی در نوشته اند (عمل العبد الفقیر الحقیر
المذنب المحتاج لعفو الله و غفرانه استاد نظام الدین بن استاد علی بن علی نجار)
زیر اینعبارت نوشته است (صاحب و ساعی اینخیرات استاد محمد بن . . .
صفار دامغانی تحریراً فی شهر . . . سال اربع و ستین و . . . (ظاهراً
سبعمائه باشد) شکل قبر که در صندوق دیده میشود از گچ و مرتفع و در آن گچ بری و
سنگ سیاهی قایماً بالای سر نصب است که امتیاز و تاریخی ندارد

نسب

نسب امامزاده در سمت رو بدر مشرقی که از ان داخل صحن میشوند بخط کتیبه با ینعبارت ثبت است .

هذا قبر الامام الهمام المقتول المقبول قرة عین الرسول . . . جعفر بن علی بن حسین بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه در روی سنگ قبر هم همین قسم نسب امامزاده را رسم کرده و سورهٔ مبارکهٔ توحید را نیز بخط کوفی نگاشته اند .

از صحن که میخواهند داخل بقعهٔ امامزاده شوند مدخل عبارتست از ایوانی که دو سمت ان تا حد کتیبه کاشیکاری است و سمت جنوب ان یکجا کاشی سبز روشن و سرمه ای است و طرف شمال تقریباً یك ثلث بالا کاشیهای بسیار ممتاز با ثانق که مثل چینی و از جنس کاشیهای ازارهٔ حرم حضرت رضا سلام الله علیه است و بر دو شکل میباشد قسمی که خشتهای ان بزرگتر است هشت ضلع دارد و قسم کوچکتر دوازده ضلع و بر روی این کاشیها بخط نسخ بقلم خفی بفارسی و عربی اشعار و عباراتی نوشته شده که در ذیل نگاشته میشود روی بعضی دیگر صورتها نقش کرده اند که از جمله صورت شیر و خورشید و صورت فیل و گاو سوار و صورت مرد و زن باهم و صورت دو زن و صورت شیر و مرغابی و کرگدن و ماهی و صیاد ماهی و گرگ و خرگوش و دو پلنگ که سروی در میان انهاست و گل و بته و صورت چهار زن باهم و یك زن و پلنگ تنها و طوطی و روباه و نقاش و صانع این کاشیها چینی یا هندی بوده است بر روی یك صفحهٔ کاشی که صورت شیر و خورشید بران رسم است این رباعی را نوشته اند .

غم با لطف تو شادمانی گردد   عمر از نظر تو جاودانی گردد

گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک   آتش همه آب زندگانی گردد

نیز مسطور است

رو دیده بدوز تا دلت دیده شود   از دیده جهان دگرت دیده شود

گر تو ز سر پسند خود برخیزی   احوال تو سر بسر پسندیده شود

وکتب ذلك فی شهر (کذا) شوال سنة خمس وستین وستمائة (این تاریخ مکرر نوشته شده) وکاشیهای هشت ضلعی کلیةً خط دارد یعنی در چند صفحه رباعی مسطور و در ذیل را نوشته و در وسط صفحه ها صور سابق الذکر میباشد و در هر صفحه که رباعی تمام میشود و جا باقی است مینویسد

بخور هرچه داری فزونی بده   تو رنجیده بهر دشمن منه

و رباعی که مکرر شده این است

دانی که چرا است ای پسندیدهٔ من   پر اشک دو دیدهٔ ستمدیدهٔ من

می بکشاید ز آرزوی لب تو   آب از دهن مردمک دیدهٔ من

و باید دانست که این کاشیها از اینمحل نبوده و پیداست که از جای دیگر باینجا آورده و نصب نموده اند و (در همین مدخل در دو طرف دو لوح سنگی است و بر یکی شرح ذیل رسم شده

الحمد لله الذی خلق الانسان للطاعات وامرهم بالخیرات والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد اشرف الموجودات وآله واولاده المشرفین بدلایل احادیث والایات اما بعد چون محرر این کارخانهٔ قضا و قدر بر منشور خلعت بشر طغرای ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل

ابراهیم وآل عمران علی العالمین کشیده اند و دیباچهٔ سعادت از اثر توقیع قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی مشرف فرموده بر متعبدان اهل دین واجب و لازم بود
بانقیاد اوامر ایشان یعنی جان کمروار بر میان بستن تا در هنگام یوم لا ینفع مال ولا بنون از
ثمرهٔ شجرهٔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم
برخوردار باشند بنابرین چون بندگی کیا اعظم سیف الدین علی بن مرحوم سراج الدوله
والدین کیا رستم بن المغفور کیا ابراهیم الحاجی الهزارجریبی بکمال محبت و مودت خاندان
نبی و ولی ثابت قدم بود و بخیرات و صدقات مبرا[ت] و با خواست کرد در روضهٔ متبرک
و مشهد مقدس مقتدای اهل ایمان امام بن الامام جعفر بن علی بن حسین بن علی بن
عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه و علی آبائه الصلوة والسلام تزئید سفرهٔ
بجهت ابناء السبیل و فقرا موظف گردانند تا بثواب آیهٔ ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
کانت لهم جنات الفردوس نزلاً برسد و از فاتحه و دعای ساکنان و زایران این مقام حظی
وافر بیابند وقف کرد جمیع نصف قنات و قریهٔ که معروفست بدهو من مضافات دامغان
که مستغنی است از حد لشهرتها و جمیع نیم شبانه روز مجری پنج فنجه و نیم آن باشد
(فنجه اندازه ایست بقدر پنج انگشت مضموم یعنی یک مشت بطولها) با اراضی که
تابع آنست و جمیع طاحونه که مشهور است بآسیاء فیروزی دایر برجوی آب قریهٔ صامغان
با اراضی و حیطان که تعلق بآن آسیا دارد مفروز بر آنجمله که از محصولات این موقوفات
بعد از تخم قائم بیست خروار گندم نقیبی که بر روضهٔ مقدسه مجاور باشد تصرف
نماید و ده خروار غله خادم و مطبخی و فراش که ملازم عتبهٔ شریفه باشد جهت
خود تصرف نمایند و در هر روز ده من گندم با مداد و ده من گندم نماز دیگر

آب مزرعهٔ مجاور آن که مدار آن بر شش شبانه روز است که این نیم شبانه روز

بلغور پزند و بفقرا و مساکین رسانند وانچ ازین فاضل باشد باز مرتب دارند و
در نماز پیشین بفقرا رسانند واز محصولات صیفی اینموقوفات و غیچراغ مرتب
کرده در هر مزاری یك چراغ برافروزند و چراغ دیگر در خانقاه بنهند و در وثاقی که
مهمان باشد چراغ برافروزند و زواید را باخراجات مطبخ از چربی و غیره صرف نمایند
و نقیب و مجاور از انچ مقرر شده زیاده طمع نکنند و متولی موقوفات را بیشتر از سه
سال باجارت ندهند و باجارت طویله ندهند و هر متغلبی که باجارت ستاند در
لعنت خدای باشد و بر حکام عصر و قضاة و سادات وقت واجب است بشرط واقف
که اگر متغلبی در اینموقوفات مدخل سازد مانع شوند و سعی نمایند تا بر قرار شرط
واقف بمصرف رسد و اگر چنانچ مانع نشوند در ان ظلم شریك باشند و بر قضاة
عصر واجب است که در هر ده سال اینوقفیه را مجدد دگر دانند و تغییر و تبدیل بقواعد
ان راه ندهند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه تحریرا فی غرهٔ
محرم الحرام سنهٔ خمس عشر و ثمانمائة الهلالیه (دو سنگ ایات شریفهٔ قرانی است)
بر سنگ دیگر که و بر روی سنگ اولی میباشد نگاشته‌اند

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
وصی رسول الله قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیامه باعث بر تقریر این کتابت انك چون بتاریخ شهر محرم
الحرام سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه ولایت دامغان و توابع از پادشاه اسلام برسم
سیورغال و حکومت بحضرت باوقعت مرتضی اعظم افتخار ال طه و یس خلاصه اولاد
سید المرسلین امیر سید رضی الحق والملة والدین علی الحسینی زاد الله تعالی ایام

حکومت و معدلت تفویض فرموده بودند و چون آنحضرت را در ولایت مذکوره نزول
افتاد و نواب حضرت ایشان از مال و جهات ولایت مذکوره استفسار مینمودند
بعرض میرسانیدند چون حکایت بمال تمغا انساجیه و صابونخانه و دروازه بانی
رسید رای شریف آنحضرت اقتضا کرد که اینچنین زحمتی و نقصانی که از جهات
مذکوره بر فقرا و رعایا واقع است جهت دستگیر آخرت و امید بشفاعت حضرت
رسالت علیه السلام دفع کند تا ثواب آن بروزگار ایشان در رسد بنا برین مقرر
فرمودند که من بعد تمغا انساجیه و صابونخانه و دروازه بانی قطعاً و اصلاً و ابداً از
هیچ آفریده در ولایت مذکوره نگیرند و باجاوت ندهند و نستانند و داخل مال
تمغا نکنند و هرکه خواهد بجهة خود صابون پزد و فروشد و از تمغادار الحریر که
سابقاً هر یکصد دینار و اهفت دینار میستانده اند اکنون پنجه دینار زیادت
نستانند و صابون که از اطراف و جوانب بولایت مذکوره آورند و فروشند یکصد
من و اپنج من زیادت نستانند و هیچ آفریده روا نباشد که تغییر و تبدیل بقواعد
انیقوایذ اخروی راه دهد و بر حکام و والی ولایت مذکوره واجب و لازم باشد که
اگر مفسدی در ابطال این خیر کوشد بمنع و زجر او بدانچه ممکن باشد مشغول شوند
تا موجب رستگاری از صاحب دولتان کردد و هرکه خلاف اینمعنی ورزد در لعنت
و سخط حضرت باری تعالی و تقدس و جمیع ملائکه باشد فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه صدق الله (در دوره صلوات باینعبارت نوشته اند)
اللهم صل علی محمد المصطفی و صل علی المرتضی (تا) و صل علی المهدی صاحب
الزمان و قاطع البرهان و خلیفة الرحمن

در بیرون بقعه یعنی در صحن در سمت جنوب امامزادهٔ دیگر هست که داخله بقعهٔ
آن مثمن و مرتفع و پوشش آن بطور هره چپ و راست است و ارتفاع گنبد دوازده
ذرع عرض و طول بقعه ده قدم اسم امامزاده محمد میباشد گویند از فرزندان
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است صورت قبر کج اند و در بر روی آن
صندوق مرتفع مستطیل غیر مشبک چوبی گذاشته اند و صندوق سقف ندارد
در بنا تکلفی نیست نیز در صحن در ضلع مابین شمال و مغرب بنائی است با تکلف
بلکه در آن رو بجنوب و فعلاً با خشت مسدود است از قراریکه معلوم میشود اینجا
خانقاه بوده است در اطراف در کاشی متوسطی است و در کتیبه بالای در بخط
ثلث نوشته است (بنا هذه العمارة فی ایام دولة السلطان الاعظم شاهرخ بهادر
خلد الله ملکه) خانقاه در دیگر رو بمشرق دارد که مفتوح است بنای خانقاه
مربع مستطیل و ازاره از کاشی سبز دارد سقف آن گنبد است طول صحن امامزاده
جعفر چهل و دو قدم و عرض بیست و هشت قدم میباشد بعضی قبور در اینجا هست
از جمله بر قبری نوشته اند انتقل من الدنیا الی دار الآخرة المتوفات السعیدة الشهیدة
المرحومة المغفورة المبرورة الواصلة الی جوار رحمة الملک الجبار صالحه سلطان
خانم بنت شیخ پادشاه انوشیروان عادل بتاریخ شهر ذیقعده سنه سبع وخمسین
وتسعمائة و قبر دیگر هست از امیر سید شاه طاهر بن امیر شاه مراد الحسینی
بتاریخ سنه سبع وستین وتسعمائه یکی دیگر از آثار قدیمه شهر دامغان قبه ایست
بوضع برج طغرل بیک ری و میل رادکان و امثالهما این بنا در غربی بقعهٔ امامزاده
جعفر در میان باغی واقع ارتفاع آن پانزده ذرع و ثلثان بکمال گنبد و کتیبه و شا

تزئینهای بنائی این بنا باوجود قدمت زیاد بحال خود باقی است و کتیبهٔ آن که بخط
کوفی است و بسیار مشکل خوانده میشود آنچه از آن خوانده شده این است (امر
ببناء هذه القبة الامیر الجلیل ابو شجاع) در آخر این کتیبه (ثلثمائه) خوانده میشود
و معلوم میگردد که از ابنیهٔ مائهٔ رابعهٔ هجری است و در این مدت متمادی خیلی
خوب دوام کرده و این دلیل استحکام بناست در این بنا و بمثر قمیا شده و فعلاً
گرفته است گویند صورت قبری مرتفع در میان آن هست و درون آن ساده است
و زینتی ندارد بعضی از عوام بغلط اینجا را چهل دختران میگویند دورهٔ این بنا از
بیرون سه قدم است دور مدخل آنجا بری بخط مسطور در فوق چیزی نوشته و
اسم بانی را ثبت کرده

نیز در طرف مشرق شهر دامغان گنبدی است شبیه بمیل دامغان ولی مدوّر و ارتفاع
آن تا آخر گنبد تقریباً پانزده ذرع و دور زیر گنبد حاشیه ایست از تکلفات بنائی که
گنبد را بآن تزیین کرده اند پائینتر از آن کتیبه ایست بخط کوفی که نوشته است
(بسم الله الرحمن الرحیم، هذه القبة الکریمه) باقی خوانده نمیشود ولی معلوم است که
این بنا مقبرهٔ یکی از علما بوده اهالی مدفون در اینجا را پیر علمدار گویند
وصل باین قبه بقیه از ایوان مقرنس است که در دورهٔ آن کتیبه بخط ثلث بوده آنچه
از آن باقی است این است (بسم الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذا المسجد الشریف المولی
المعظم خلیفة العرب والعجم سلطان قضاة الشرق کافل مصالح الخلق رکن الحق و
الدین) بالای این کتیبه نوشته است (عمل حاجی بن الحسین البناء الدامغانی
غفر الله له)

نیز در خارج شهر دامغان گنبدی است مشهور بامامزاده علی بنای ان از خشت
و ساباط سفید کاری بوده شکلا مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف دوازده
قدم صورت قبری گچی در وسط و صورت قبر دیگر پشت سر ان ساخته اند نصف
لوحی از سنگ در اینجاست که بران چیزی نقر کرده اند وسط سنگ خوانده نمیشود
اطراف ان آیة الکرسی است تاریخ ان ظاهرا فی اواسط شهر شوال سنة ثمان و ثلثین
و مأتان باشد بهر حال صاحب قبر و بدو بستی معلوم نشد
نیز امامزادهٔ در دامغان هست معروف بامامزاده نور الله و قبر بکیر[4] بن اعین
معروف در سمت جنوب شهر بفاصله یکمیدان از ابادی واقع است و بقعه دارد که
مطلب خان بن اسمعیل خان دامغانی ساخته و بقاع گنبدان ده ذرع و سعت
بقعه تقریبا شش ذرع در شش ذرع و خطیرهٔ گلی دور ان کشیده شده و از ابنیهٔ
معروفه که در شهر دامغان است مولود خانهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه
طاب ثراه میباشد آثار باطله دامغان تقریبا در دویست قدمی امامزاده جعفر است
و از طرف طول چهار حجره دارد و در جلو انها ایوان است و یك ایوان وسیع در
وسط میباشد با دو مدخل طویله و از طرف عرض نیز چهار اطاق است با ایوانها
جلو و یك ایوان وسیع که ایوان طرف جنوبی دالان و مدخل کاروانسرا میباشد
پشت طرفین مشرق و مغرب که سمت طول است و پشت طرف شمال طویله است
عرض اینکاروانسرا بیست و هفت قدم و طول ان چهل قدم است بالای درِ رباط
بر روی سنگی سیاه نوشته است (در ایام سلطنت اعلیحضرت پادشاه معظم
خاقان اکرم مالك رقاب الامم ملك الملوك العرب و العجم ظل الله فی العالم السلطان

[4] بکیر بن اعین یکی از مشاهیر رواة و محدثین است

بن السلطان

السلطان شاه سلیمان الصفوی الحسینی بهادرخان خلد الله ملکه عالیحضرت قدسی

طینت خجسته فطرت مورد مغفرت سبحانی حاجی قلی بیک غلام خاصهٔ شریفه

این رباط خیر و بناء عالی انبساط را از خالص مال خود بجهة روز مآل خود ساخت

و باهتمام و حضور او سمت اتمام یافت و در ساختن فرش این عالی مقام بود که بجوار

رحمت ایزدی شتافت فی شهر جمادی الاول سنه هزار و نود و یک

دو پهلوی سنگ بعرض نوشته (حاجی الحرمین الشریفین حاجی اقبال اتمام پذیرفت

مشقه العبد الاقل مؤمن الحسینی عمل محمد و قاسم

حاجی علینقی تاجر معروف کاشانی این رباط را تعمیر کرده و عبارت ذیل را در

سنگی سفید که بپهلوی سنگ اولی نصب است نوشته اند

(بسم الله تعالی بانی بر مجدد این بنیاد که خیرات ابدی میباشد برید توفیق اثار

جناب اشرف الحاج والتجار حاجی علینقی تاجر کاشانی جاری گردید

اب بخش کن دامغان دو یکمیدانی شهر در طرف شمال است پسته و بادام دامغان را

امتیازی بکمال است

اما وقایع تاریخی دامغان آنکه مهم است و در تواریخ عرب و عجم ذکری از ان نشده

شرح اقامت اسکندر کبیر است درین بلد و اتفاقی که برای ان پادشاه در اینمکان

افتاد و چون این واقعه بسوانح دیگر پیوستگی دارد ما جمله را بطور خلاصه مینگاریم

وهی هذه

اسکندر مقدونی بعد از انکه از ادمان کاسات راح و تناوب اقداح از عقل

بیگانه شد و غرور مملکت ستانی و مستی شراب او را دیوانه کرد و بگفتهٔ تائیس

(طاوس) روسی که رامشگر او بود اصطخر را بدست خود آتش زده دار الملك
کیان را که کهف امان بود بسوخت و لوامه در کانون دماغش نار ندامت و خجلت
برافروخت راه مدی (جبال) پیش گرفت تا دارا را تعاقب کند و خاطر از مهم او
بپردازد چون بحوالی اصفهان رسید شنید دارا در اکباتان (همدان) است
بدانطرف راند و از انسو بدارا گفتند لشکر نصرت اثر اسکندر نزدیك شده دارا
از همدان عزیمت ری کرده تا بباختریان (خراسان) رود و در انجا پناه جوید در تواریخ
اسکندر نوشته اند با دارا سی هزار پیادهٔ جنگی بود و از انجمله چهار هزار نفر یونانی
در قشون ایران مستخدم بودند و العجب که همین چهار هزار نفر با او راه صداقت پیمودند
و علاوه بر عساکر مزبوره دارا چهار هزار قدرانداز و مقلاع انداز داشت و سه هزار و
سیصد سوار باختری که بوسوس والی باختر سردار ایشان میبود خلاصه
روزی در عرض راه دارا سران سپاه را احضار کرده گفت اگر من بصداقت و جلادت
شما اطمینان کامل نداشتم بیهوده وقت خود را صرف نمیکردم و خود را خسته
نمیساختم و باحضار شما نمیپرداختم از چند صد هزار نفر لشکر که مرا بود کسی که با من
وفا نمود درین بخت برگشتگی و سرگشتگی مرا تنها نگذاشت و پای ثبات داشت
فقط شمائید که معدود بوده و مرا همراهی نمودید هنوز هم صاحب افسر میدانید
و پادشاهم میخوانید پس بدانید که جواسیس و اشخاص خیانت کار ملبس بلباس خدمت
در بلاد بلکه در همین مختصر اردوی ما بسیارند و اغلب از جانب خصم مغرور بفریب
شما آمده که مرا بدست دشمن دهید یا بند هلاکت بگردنم نهید ولی مرا بشما
اعتمادی کاملست و از طرف شما اطمینان حاصل و هرچند که من با این حال قدرت

تلافی ندارم و راه عجز و مذلت میسپارم اما آفرینندهٔ زمین و زمان و خدای آسمان
بمحاسن کردار و محامد اطوار شما را می بیند و نام شما را در دفتر نیکوکاران و وفاداران
ثبت مینماید چه شما پاس نعمت داشته و همت بخدمت گماشته و طالبان خبر که
بعدها بتواریخ و سیر بینند بخیر از شما یاد آرند و شما را از اخیار خدم شمارند
حال اگر بفضل الله تعالی باز جمعی صدیق دولتخواه با من یکدل و همراهند کجا سزاوار
که از میدان این شخص اجنبی بدر رویم و باو تسلیم شویم نه آخر پدران او باج گذار و
تابع نیاکان با فروشان ما بودند و فرضاً که تن بذلت دهیم و بند بر دستهای خود
نهیم با پای عجز و اعتذار راه اردوی او سپاریم او با ما یکی از سه کار خواهد کرد
یا ما را در غرقاب فنا خواهد انداخت و هلاک خواهد ساخت یا محض نخوت و
اظهار جلال و عظمت مرا با کسان و بزرگانی که با من همراهند در اردوی خود نگاه
خواهد داشت و در مجالس شرب و هزل دعوت خواهد کرد و آنچه لازمهٔ ذلت و
خفت است بما خواهد داد یا از این مملکت با وسعت که من در آن سلطنت داشتم و
آفتاب هرگز از آن غروب نمیکرد قطعهٔ بمن واگذار خواهد نمود تا بقیهٔ عمر را بنامرادی
و خواری در آن بسر برم من که تاج بخش سلاطین عظیم الشأن جهان بودم از دست
جوانی بیخرد که تازه پا بعرصهٔ ظهور گذاشته و این پیشرفت او جز خوش بختی موجبی
نداشته چگونه قبول تاج نمایم اما شما که سران سپاه و سرداران لشکر هستید
شک نیست که طرف استهزاء و ملامت عساکر اسکندر و مردم مقدونیه خواهید
شد و مسلم است که همکاران و همسلکان خاصه رقبا و همچشمان چون طرف
مقابل خود را خوار و ذلیل یابند بطعن ایشان و استیفای لذات خود شتابند

ویدا

وبدانید که فتح وظفر از خداست وهدم وشکست کار قضا واقوی دلیل اینمدعا منم که با شما سخن میگویم وراه مفاوضت میپویم ما چند صد هزار نفر لشکر جنك دیدهٔ کار آزموده داشتیم ومغلوب سپاهی قلیل گشتیم پدران من ونیاکان شما همیشه بر یونانیان غالب بودند وهر ساله از مقدونیه وسایر بلاد یونان باج وخراج دریافت مینمودند مگر نه اردشیر جدّ من وداراى اوّل نیاى اعلاى من شهرهاى یونان را آتش زدند وچندین هزار نفر اسیر از آن نواحى آوردند مگر هنوز خدم وسرارى وبردگان وجوارى ما اغلب یونانى نیستند پس بخدا توکّل نمائید وننك اسیرى را بر خود هموار نکنید پاى دارید وروى به پیکار آرید شاید تقدیر واقبال مساعدت نماید وغالب شوید واگر مغلوب ومقتول شدید در حفظ وطن وپادشاه وشرافت خود کوشیده اید بسعادت شهادت فایز گردیده اید وروان شما را فرشتگان ببهشت جاودانى خواهند رسانید

چون دارا این خطابه تمام کرد ارتباس (اردوازن) (اوبازن) که یکى از امراى معتبر واز سایرین پیرتر بود ودر اوایل سلطنت دارا از جانب او بسمت سفارت کبرى بدربار فلیپ پدر اسکندر رفته چنین جواب داد که ما با این لباس فاخر که در بر داریم وتاج مرصع بر سر واسلحهٔ ممتاز ووضعى داراى هرگونه امتیاز همه یکدل ویکزبانیم چشم بر حکم وگوش بر فرمان از کشته شدن اندیشه نداریم وراه جان نثارى میسپاریم اگر پادشاه صلح کند منقادیم واگر جنك نماید در قید انقیاد میکوشیم تا بر دشمن غالب آئیم یا بجان خود را فداى ولینعمت نمائیم

دستهٔ عمدهٔ از قشون نیز با این سردار پیر وسرکردهٔ دلیر همراى شدند وفریاد

وطن آباد و پادشاه سلامت باد براو وردند و آرام رای دارا دو نفر بودند که با او بنفاق
و غدر راه می پیمودند یکی نبازان نام داشت و دیگری بسوس و در شاهنامه و سایر
کتب ایران نام این دو نفر را جانوسیار و ماهیار نوشته‌اند بهر حال حکمرانی ممالک
هیرکانی و باختریان یعنی طبرستان و گرگان و قومس و خراسان و بلخ و دهستان و
و مرو و قدری از افغانستان حالیه با این دو نفر بود و از دیرگاهی مواضعه داشتند
که دارا را گرفته مغلول و مقید سازند و زنده باسکندر تسلیم نمایند تا مورد عواطف
قهرمان مقدونیه گردیده در حکمرانی خود مستقر باشند و گاه نیز خیال میکردند که
ورود اسکندر بخاک ایران بمنزلهٔ نزول و جریان سیل از کوهسار میباشد ابتدا
طغیان دارد و پس از زمانی قطعاً مقطوع میگردد و میگذرد بنابرین با خود اندیشه
مینمودند که دارا را گرفته محبوساً با خود بگردانند تا اسکندر بوطن خود معاودت
نماید آنگاه پادشاه حقیقی ایران را بتخت موروثی او نشانده اختیار کارها را بدست
گیرند و چون نفوذی حاصل نمودند او را کشته خود جای او بامر سلطنت قیام و
ممالک سلاطین ایران را در میان خود تقسیم نمایند بنابرین خیالات واهی نبازان که از
بسوس جسورتر بود بدارا خطاب نمود و گفت

پادشاها اطبا چون مریضی را صعب العلاج دیدند بمعالجه و تدابیر غیر عادی میپردازند
و ناخدا که در دریا دوچار طوفان سخت شد عمده حمل سفینه را بدریا میریزد تا کشتی سبک
شود و از گرداب هلاک بساحل نجات رسد شما همان مریض صعب العلاج و همان کشتی
دوچار طوفان هستید و تدبیر غیر عادی باید تا شما را از این مخمصه فارغ نماید کوکب
بخت شما در وبال است و دولت و سعادت شما را میل بزوال مناحس روی کرده

طالع برگشته وکارها وضع دیگر شده میان اقبال با رب النوع فیروزی که سپاه منصور
نیاکان شما را هادی وپیشرو بودند از شما دلگیر واز دلالت وهدایت خود سیر
شده اند همان بهتر که دفع این نکبت را موقتا استعفا از سلطنت نمائید و زمام امر
شهریاری را چندگاهی بدست بسوس که امیری با حشمت واز منسوبان خانوادهٔ
سلطنت است دهید همینکه اسکندر از ایران بیرون شد ونحوست ساعت
جلوس شما نیز رفع گردید مجددا بساعتی سعد وروزی فیروز تخت کیان را مزین
نمائید وافسر را بفرق همایون مفتخر میفرمائید اگر بعضی ممالک موروثی و
متصرفی شما از قبیل ایران ومصر وشام بدست اسکندر افتاده هنوز پارت و
هیرکانی وباختر وهندوستان وترکستان در زیر نگین است واهالی را اطاعت و
تمکین بدان نواحی تازیم وچند صد هزار لشکر آماده سازیم آنگاه بعلاج واقعه و
دفع دشمن پردازیم رای صواب این است وباقی فکرها خطاست وعلاج حقیقی همان
استعفاست خود را از سلطنت خلع نمائید وباشتاب تمام بطرف باختر راه
بپیمائید

دارا چون این گفته شنید شمشیر کشید وبر سران غدار دوید بسوس وسایر امرا
خائن افتادند وروی شفاعت وضراعت بپای دارا نهادند دارا چون ناچار وبدبخت
وچار بود بوساطت امرای خائن را قبول وبسراپرده مراجعت نمود بعد از آن بسوس و
برزان با سوارهٔ باختریان اردوی خود را جدا کردند وجزو موکب دارا نشدند و
در هر منزل معسکر انها علیحده بود وخواهی نخواهی دارا را از روی بطرف پارت
بردند وباید دانست که دارا با شکستهای پی در پی که خورده واسکندر چون سابقا

در هر جا او را تعاقب میکرد باز بهر جا که میرسید و از هر شهر و آبادی که میگذشت
اهالی باستقبال او مبادرت داشتند و از رعایت احترام سلطنتش هیچ فرو نمیگذاشتند
بسوس و نربازان هینکه دارا را از پیل کاسپین یعنی تنگهٔ خوار حالیه گذشته دیدند
و با او بساحت قومس که جزو پارتی بود رسیدند شاهد مقصود را در کنار دانستند
و بخت و دولت را یار چه ممالک هیرکانی و باختریان بموجب مسطورات مورخین اسکندر
در انعهد و زمان چندان معمور و آبادان بود که انرا بجای یک ثلث تمام آسیا فرض
مینمودند و بسوس و نربازان که حکمرانی این دو ایالت داشتند میخواستند بعد
از طی طومار دارا و دفع فتنهٔ اسکندر بمظاهرت و استظهار مکنت و جمعیت این
دو ایالت تمامی قلمرو و سلاطین کیان را در تحت تملک آرند و تاج سلطنت آن ممالک
وسیعه را بر سر گذارند خلاصه بسوس و نربازان در قومس مصمم شدند که دارا را
بقتل رسانند ولی جمعیت انها کم و عساکر و خدم دارا از یونانی و ایرانی بالنسبه زیاد
بود و حصول این مطلب متعذر مینمود لهذا بمکر و حیله پرداختند و امرای ایران را
بوعد و وعید و تهدید و نوید با خود همداستان ساختند و گفتند وجود دارا
شوم است و سلطنتش مشئوم از ابتدای جلوس الی الان با بدبختی و نکبت همعنان
از افراط او در مناهی کار مملکت رو بتباهی گذاشته و از سوء تدبیر و فتور او در کار
ادارهٔ مملکت و ظلم و تعدی برعیت سعادت روی مساعدت از و گردانیده و او را
در دایرهٔ تیره روز نشانیده باید از و برکنار بود و راه سلامت پیمود خلاصه این
گفتار در بزرگان ایران اثر کرد و یکان یکان از دارا دوری جستند و بمعاندین او پیوستند
و از عساکر او دسته که با او مانده همان یونانیهای مستخدم بودند که تا دم آخر با او همراهی

وفا نمودند آخر الامر روزی دارا برای طی منزلی انهاض کرد و در عمارهٔ خود
نشست و سوارهٔ باختریان با بسوس و بزبازان دوان و در دم کریاس سراپرده
صف کشیدند چون دارا قدری از پیادگان لشکر دور شد در عرادهٔ او را گرفتند
و دستها او را با زنجیر طلا ببستند همان دستی که زمام اختیار شرق و غرب را در
قبضهٔ اقتدار داشت و بر خاتم دولت و نگین جهانداری انگشت و منت میگذاشت
خلاصه آنوقت دارا ملتفت شد که اگر با اسکندر التجا مینمود کار او بمراتب بهتر
بود خواست بشفقت و مهربانی دفع شری نماید و دست بسته را باز گشاید امکان
نداشت و تخم در زمین شوره میکاشت خدم و لشکر ایرانی بمحض وقوع این واقعه
او را تنها گذاشته براه بیوفائی رفتند و عساکر یونانی که در دولت او مستخدم بودند
پس از قدری پایداری راه دیگر پیش گرفتند مختار مطلق بکلی مجبور شد و قهرمان
قهار مقهور و اگر بسوس و بزبازان در هلاک دارا تاملی مینمودند از آن بود که از طرف
اسکندر مطمئن نبودند چنانکه او بتاز باوفا بطرف اردوی پادشاه مقدونیه که
از عقب میآمد عطف عنان کرد تا این خبر باو رساند بلکه استخلاص ولینعمت خود را
چاره تواند و از اینطرف دو کافر نعمت غدار بسوس و بزبازان بدکار عرادهٔ دارا که
از زر و سیم پوشش داشت در منزل دیگر تغییر دادند و مبدل بمحفهٔ شکسته
که پوشش آن پوست بود نمودند

گرفت و سیه شد فروزنده شید — چنین تیره روزی بگیتی که دید
ز فرق همه خسروانی کلاه — بیفتاد و شد پست چون خاک راه
خزان گشت خرم بهار کیان — نه مه برکنار و نه گل در میان

چه

چه شد آن فریدون و آن فرهی   زمی چون شد آن جام زرین تهی

نه تنها بدارا کند این سپهر   که هر دم بیکار است این کین و مهر

اگر باشتاب اگر با درنگ   زمانه نماید شکرها شرنگ

کنون از سکندر یکی گوش کن

دُرِ این سخن نیز در گوش کن

اسکندر پس از رسیدن باکباتان دانست که دارا فرض کرده است بعد از فتح سوس و اصطخر لابد انقلابی در کارهای پادشاه مقدونی پیدا خواهد شد و عساکر او بواسطهٔ طول سفر و بعد مسافت و تصادف با انواع خطر ترک تمکین اسکندر خواهند نمود و او بفتوحاتی که تا حال نصیب شده قناعت میکند و بمقدونیه معاودت مینماید و اگر احیاناً چنین شد و اسکندر با لشکر نصرت اثر بتعاقب دارا پرداختند و بطرف او تاختند دارا بسمت پارت و هیرکانی بلکه بباختریان فرار خواهد کرد و در عرض راه هرچه از جنس آذوقه بدست آید طعمهٔ آتش خواهد نمود و سکنهٔ قرا و بلدان را بکوهستان متفرق خواهد ساخت و با عدم آذوقه و خرابی مملکت و تفرقهٔ رعیت البته اسکندر بتعاقب دارا قادر نخواهد بود و ترک این قصد خواهد نمود و فی الحقیقه دارا بهمین خیال بنه و اغروق و حرمخانهٔ خود را بری فرستاد و همینکه شنید اسکندر را از اصطخر مصمم تعاقب او شده خود نیز بری آمد اسکندر چون بهمدان رسید فرار دارا مسموع او گردید اثقال خود را در قلعهٔ همدان گذاشت و بتعجیل تمام راه ری پیش گرفت سه روز با سه منزل که از همدان دور شد یکی از شاهزادگان ایران که بسطاء نام داشت باردوی اسکندر آمد و خود را در پناه

او فرار داده و اسکندر طوری بشتاب میراند که بسیاری از سواره و پیادهٔ عساکر
او در راه ماندند و از کار افتادند و چون بری رسید مجبور به پنج روز اقامت
گردید و در اینجا از جانب خود شخصی را بحکومت مدی (جبال) منصوب نمود
و یک روزه از ری به پیل کاسپین (سردره خوار) رفت و پس از یکروز توقف در
اینمحل از پیل کاسپین عبور کرده وارد ناحیهٔ شد که آبادی و زراعت داشت
و شنید که منازل بعد را اراضی مزروع و سکنه نیست کوئن نام سردار را برای
تهیهٔ سیورسات پیش فرستاد و خود از پس انتهاض نمود در این او از جیستان که
یکی از اعیان بابل و با دارا همراه بود باردوی اسکندر آمده گفت نبرزان و بسوس
باتفاق برا اواس (برازاسب) حاکم دراق (سیستان) دارا را حبس و قید نموده اند
اسکندر بمجرد استماع اینخبر قشون پیاده را بجا گذاشته عساکر زبده را با خود برداشت
کراتروس سردار را بجای خود سپهسالار اردو کرد و آذوقهٔ دو روزه را بترک سواران
بست و شب تا صبح راند و قسمتی از روز فردا را استراحت نمود و باز بحرکت شتافت
صبح دیگر بمحلی رسید و در کوهستان اطراف راه جمعی از قشون دید که متفرق و
پراکنده اردو زده اند معلوم شد که ارتباز با او و قشون یونانی دارا میباشند که
چون از حفظ و حراست پادشاه خود عاجز گردیده اند نخواسته اند بعد از حبس دارا
از خائنین تمکین نمایند از آنها کناره کرده باین کوهستان پناه جسته اند اسکندر
از این معنی بیش از پیش متغیر شده با وجود خستگی قشون مکث ننموده تمام شب راه
پیموده وقت طلوع آفتاب بقریهٔ رسید که خائنین شب در اینجا بسر برده بودند اهالی
قریه گفتند اگر از بیراهه بروید ممکن است بخائنین برسید اما با بی‌آب برخورد باید کرد

راه

راه چشمه و نهری نخواهید دید اسکندر از تمامی قشون پانصد سوار انتخاب
کرده با انها رو براه اورده و چهار صد استاد که تقریباً دوازده فرسخ باشد راه بریده
هنگام طلوع آفتاب بخائنین رسید و با انها جنگی سخت کرده جمعی را مقتول و برخی را
منهزم و اردوی مخالفین را متصرف شد امرای خاین چون اسکندر را غالب
دیدند دارا را بقتل رسانیدند وقتی اسکندر بعرادهٔ دارا نزدیک شد بنا بر
مسطورات اربن مورخ او را کشته دید و بخون اغشته
اما کنتکورس مورخ مینویسد بعد از غلبهٔ عساکر اسکندر بر قشون امرای خاین
بسوس نزدیک عرادهٔ دارا امد و زنجیر از دست و پای او برداشت جنیبتی پیش
کشیده از او درخواست نمودند که سوار شود و فرار کند دارا گفت خدا بزودی انتقام
مرا خواهد کشید و بدکار جزای خود را خواهد دید من بجای اینکه از اسکندر
فرار کنم خود را باو خواهم رسانید و از رنج دیدار شما رهانید امرای خائن زوبینهائی که
در دست داشتند بسمت دارا انداختند و او را مجروح ساختند و دو نفر
غلام مخصوص دارا را که از خدمت و تخلف نجسته و رشتهٔ بندگی و وفاداری را
نگسسته بودند براه عدم روانه نمودند بعد از ان نبرزان بطرف هیرکانی که مقر
حکمرانی او بود راند و بسوس بسمت باختریان فرار کرد یابوئی که بعرادهٔ دارا بسته
بودند چون راهبری نداشت گاهی میرفت و گاه میایستاد عاقبت بهوای آب در
حوالی چشمه توقف نمود پولیسترات از روسای قشون اسکندر تشنه با چشمه
رسید نزدیک چشمه عراده یافت که شخصی در میان ان افتاده ناله میکند پیش رفته
بزبان یونانی گفت تو کیستی جواب داد پادشاه ایرانم و وارث تخت کیان دو کافر نعمت و

ملازمان من مرا بدین حالت انداختند و کار مرا ساختند پیغام مرا باسکندر برسان و
بگو هرچند تو را ندیده ام و با تو رو برو نشده ام و گفتگو ننموده ام اما صیت شوکت و
آوازهٔ معدلت تو عالم را گرفته است و رب النوعهای یونان که تو آنها را پرستش مینمائی
و پاک یزدان که ما ایرانیان او را عبادت میکنیم سعادت و نصرت را ملتزم رکاب
تو کرده است قلیل سپاهی از یونان با خود آوردی و بر انبوه لشکر ما غلبه کردی
پس بیشک عون و عنایت حضرت باری ترا یاری نموده و ابواب فتوحات بر روی
تو گشوده مرا جان بر لب آمده میمیرم و جا در سرای دیگر میگیرم در حالتی که از مهر
و ملاطفت تو نسبت بمادر و کسان خود که در بند تو بودند قرین امتنان هستم
نه تنها جان آنها را محفوظ داشتی بلکه در حفظ شرافت و احترام آنها همت گماشتی
و منت بر روان من گذاشتی امتیازات سلطنتی را که دارا بودند از ایشان سلب
ننمودی تو با آنکه دشمنی قوی و شخصی اجنبی بودی کسان مرا رعایت نمودی
در حالتی که خویشان و منسوبان من خاصه آنهائی که من ایشان را از حضیض ذلت
باوج عزت رسانیده ام مرا یاری نکردند بلکه این بلا را آنها بسرم آوردند از حضرت
باری تعالی مسئلت مینمایم که تیغ تو را بران نماید و خصم تو را دوچار خذلان سازد
و پادشاهی جهان را نصیب تو گرداند نکته ایست ملتفت باش و از من که بسن از تو
بزرگترم و بجای پدر بشنو قاتلین مرا دستگیر و قصاص کن تا عبرت دیگران شده
بدانند کشتن پادشاه کاری آسان نیست و کشنده هرگز آسوده نزیست پس از این تقریر
دارا شربت آبی از پولیسترات بخواست و او بداد دارا نوشید و گفت از مال دنیا چیزی
برای من نمانده تا در عوض این خدمت ترا نعمتی دهم اما اسکندر تلافی این محبت را

نخواهد نمود آنگاه دست پولیستراترا گرفته فشرد و جان بجان آفرین تسلیم کرد
درین بین اسکندر رسید و دارا را مرده و بیجان دید نگریست و گریست او ملابس
سلطنتی جبه بر دوش داشت از بدن خود برون کشید بر روی جسد دارا کشید بعد از آن
نعش آن پادشاه را بمشک و عنبر مطیب و معطر ساخته جنازه را نزد مادر دارا
فرستاد کرد و مضجع سلاطین عجم گذاردند و آئین تدفین بجای آوردند اسکندر خود
نیز سوگواری او و دو زاری کرد

نبرد جهاندیده بر طرفه نیست   که دارا بمرد و سکندر گریست
بخصمی که زو تا ابد ایمنی   تو هم رحمت آری و زاری کنی

آرین مورخ اسکندر مینویسد دارا وقتی که کشته شد پنجاه ساله بود و از ابتدای
جلوس تا آخر بسبب بختی که داراند ضعف نفس داشت از قواعد لشکرکشی و جنگ
بیخبر و نسبت برعیت از اسلاف خود مهربانتر بود اما از طفولیت چون او و ابنا و نعمت
پرورده بودند و ملازمان او چه در زمان شاهزادگی و چه در دوران پادشاهی با او
همواره تملق مینمودند راست نمیگفتند و پوست حقیقت را از وی مینهفتند
خطای او را صواب خوانده تصدیق و تحسین میکردند بلکه دلیلی بر اصابت
آن میآوردند از این روی دوچار پندار و غرور شده بود تا آنکه از خصم مغرور و دوربین و
امور فنی بپیش رفت کار اسکندر نگذاشت و آن سیل خانه کن را هیچ پنداشت
تا دید آنچه دید و رسید با او آنچه رسید

نیز آرین گوید بعد از قتل دارا اسکندر از کوههای بلند سخت گذر در سمت پارت
شارع عام بود بممالک هیرکانی رفت و بساحل دریای خزر رسید

کنتکورس مینویسد وضع اسکندر پس از کشته شدن دارا کلیةً تغییر یافت
پیش از آن همواره تعب و زحمت را بر آسایش و راحت ترجیح میداد و کشورستانی را
بر تن آسانی مزیت می نهاد و مایهٔ شوکت و قدرت او همین بود. و هر روز بر اقتدار
او میافزود چون دارا بمرد و رقیب و هماوردی برای او نماند بود را ایران
گردنکشی ندید آن پادشاه قهار مقهور لذات و شهوات گردید در شادروانی که
فقط مشاورهٔ عسکریه بودی دهن باز کرد و بربط ساز سخن نمود جای خمیر نپخته
و گوشت خام که اسکندر و سرداران او را غالباً نان و ادام همان بود و نیز خوانی مزین
بالوان طعام و اغذیهٔ لذیذه گسترده میشد روز و شب سرخوش و مست و مدام
جام و قنینه در دست هر دم صراحی بر ایجال میگریست و ساغر میخندید کسی
که تا آن زمان دامن بهیچ گناهی نیالوده بود با زنهای اسیر که از بیچارگی تن بعمل شنیع
داده بودند سر مینمود این اعمال اسکندر همه سرداران بلکه آحاد و افراد لشکر را
از او برنجانید در غیاب مجالس عدیده منعقد میشد و دائماً از او بدگوئی کرده
میگفتند آخر این شخص ما را بچنگ کینه خواهی ایرانیان خواهد انداخت و مقهور
اهالی این مملکت خواهد ساخت خلاصه اسکندر زنهای اسیر را شبها بمجلس
شراب احضار و مجبور میکرد که بزبان ایرانی نغمه سرایند و تغنی نمایند شبی
بالنسبه شعورش بجا و عرق نجابتش هنوز نابض بود و زنهای اسیر را تماشا مینمود
ناگاه در میان جمع زنی دید کهنه پلاسی بر سر انداخته و رخسار خود را با آن پرده
مستور ساخته محجوب و ساکت است و سر افکنده و صامت با کمال تغیر گفت این زن
کیست و علت نافرمانی چیست چرا چون سایرین نمیخواند همانا نوائی نمیداند یکی از سرداران

جواب داد که این کریمه ایست نجیبه و از اسرائی میباشد که بمن سپرده شده اسکندر
غضبناك از جا برخاسته نزد آن زن رفت و پرده از رخسار او برگرفت روئی دید چون
آفتاب و موئی مانند مشك ناب آن عفیفه از حیا چشم بر زمین میدوخت و رویش از
خجالت میافروخت اسکندر مبهوت آن شرم و عفت گردید و از اصل و نژادش پرسید
گفت نام ستاره و نوادهٔ کیخسرو پادشاه عجم شوهرم گشتاسب پسر عم داراست اسکندر
بمحض شنیدن نام کیخسرو نزدیك زن آمده بند از دستش برداشت و لباس و اسبابی
که از وی بغارت برده بودند باز پس داد و با جستجوی زیاد گشتاسب را پیدا کرد و زن را
بشوهر سپرد و گشتاسب از ندمای مجلس خاص اسکندر گردید و روز از شب اسکندر
تمامی اسرا را از زن و مرد احضار نمود و نجبا را از میانه جدا ساخت و ده نفر از آنها
چون از منسوبان دارا بودند در مجلس خاص اسکندر پذیرفته میشدند و یکی از این ده
نفر برادر دارا بود اما غنایم اخری که قسمت قشون اسکندر شده بتقویم مقوم معادل
بیست و چهار هزار تالان بود (یك تالان نقره معادل پانصد و هفتاد و پنج تومان
و یك تالان طلا شانزده برابر تالان نقره بوده است و چون کتب ورخین تعیین طلا و نقره
نکرده ما هم متعرض نشدیم) بالجمله اسکندر نصف غنایم را بعساکر خود بذل و قسمت
نمود و از آنجا بمملکت پارتها راند و بشهر دامغان که یونانیان آنرا هکاتم پیلس میگفتند
آمد و در عمارت اینشهر جد وافی بکار برد و مدتی در این محل رحل اقامت انداخت
و از اطراف آذوقه برای قشون خود طلبید و در این ایام و بیکاری اسکندر مبتلا
بمخمصه گردید تبیین آنکه لشکریان حسب العاده چون در یکجا بیکار ماندند علاوه
بر عیش و طرب و ارتکاب لهو و لعب اراجیف منتشر میساختند و بشهرت دادن خبرهای

بی اصل میپردازند عساکر اسکندر نیز بر اینعادت خبری جعل کردند و یکروز
بی تمهید مقدمه در اردو اشتهار یافت که اسکندر از دامغان بیونان مراجعت
مینماید و فردا کوچ خواهد کرد انقلابی در اردو پدیدار شد بارها را بستند و
چادرها را انداختند و یک ثلث اردو راه مراجعت پیش گرفت اسکندر که در شهر
مشغول عیش و شادمانی بود بمحض اینکه این خبر استماع نمود سر و پا برهنه باردو دوید
و اردو را پریشان دید حال او یکباره بگردید سران سپاه را جمع کرد و اب در دیده
اورده بسرداران گفت چارهٔ کار چیست و چاره کننده کیست گفتند باید خود سوار
شوی و جلو قشون را گرفته استمالت کنی و باشیرین زبانی و دلجوئی انها را برگردانی
اسکندر چنان کرد و خطابهٔ ذیل را انشاد نمود

قشون ظفرنمون من — ازانجا که در قلب افتخار و مرکز شوکت و اقتدار قرار
دارید چشم شما خیره گردیده انوار و اشعهٔ بلندی و اشتهار خود را بنظر نمیاورید
و نمیدانید در این قلیل مدت چه کارهای خطیر کرده اید بدانید که انقدر
مملکت بحیطهٔ تصرف در اورده اید که من خود از شمار انها عاجزم من باقدام و
همت شما انقدر مملکت گرفتم که سلاطین بزرگ سلف معادل ان شهر
نگرفته بودند از پیلوپونیس تا هلیسپون از خاک یونان در قبضهٔ تصرف ماست
جزایر یونیین (جزایر بحر سفید) در تحت حکم حکام ماست اسیای صغیر و
اناطولی و شامات و مصر و حبش و ارمنستان و ایران و جزیرة العرب را متصرفیم
واکنون مملکت پارت را مسخر کرده ایم اگر من میدانستم که منتهای فتوحات من
همین است البته بیشتر از شما مایل بمعاودت وطن و دیدن شهر اتن و دیدار مادر

وخواهر ودوست واقارب بودم تا با حاصل و نتیجهٔ فتوحات خود یاران و دوستان را
شریک نمایم و شما هم غنایم و ثروتی که بهای خون خود بدست آورده اید با اهل
وعیال و اولاد و اطفال خود دهید اما بمقصود نایل نشده از این راه برگشتن و
از میان ممالکی که قهراً فتح کرده ایم گذشتن در صورتی که هیچ امید بمطاوعت و
معاونت آنها نداریم چه صورت دارد یا صلاح است یا نیست شک نیست که
بعدها باید بمرور و جذب قلب اهالی آن ممالک نمائیم و آن وحشیان را از وحشت
بیرون آریم و استقراری در سلطنت حاصل کنیم و مثل ما همان مثل اهل زراعت
و فلاحت است پس از افشاندن بذر و حوصله باید تا از کشته بعمل آید ما بذر قدرت
و سلطنت خود را افشانده ایم اما هنوز حاصل آن نرسیده و وقت درو کردن
نشده مللی که مغلوب ما گردیده اند از حیثیت اصل و نژاد و زبان و مذهب و آداب
و اخلاق و رسوم با ما تباین کلی دارند و اگر بر حسب ظاهر مطیع ما میباشند از
خوف اسلحهٔ خونریز ماست پس بدانید که آنها رو برو از ترس بشما سجده میبرند و
چون رو برگردانید فوراً مانند سباع شما را تعاقب میکنند بازگشت شما را دلیل
ترس شما میدانند و شما را جبان میخوانند و آنگهی ای یونانیهای غیرتمند چه ننگ
برای شما بالاتر از این است که وصیت پادشاه مقتول یعنی دارای مظلوم را بعمل
نیاورده باز گردید نه او بما وصیت کرد که کشندگان او را بدست آوریم و بکیفر
خود رسانیم نبرزان در هیرکانی حکومت میکند بسوس خاین در باختر و سند
و داهس (دهستان) و ساجس (سجستان) مستقلاً سلطنت دارد و ما را هم
تهدید مینماید و ما از پل کاسپین نگذشته جلو و عقب ما را خواهند گرفت

وتمامی ما را هلاک خواهند ساخت واگر قلیلی از ما از چنگ انها فرار کرده از بسفر
بگذرد واز تعاقب کردن ما گذر نخواهند گذشت همانطوریکه ایرانیهای پیش مملکت
ما مشغول گردیدند وشهرهای ما را خراب واهالی را اسیر نمودند مغلوبین
بلا وصدماتی که از ما دیده صد چندان بما صدمه وارد خواهند آورد پس
دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد   بنظر حقارت بدشمن نظر کردن خلاف
احتیاط وحزم است وهرکه چنین کند مغلوب خواهد شد از استاد خود ارسطو
شنیدم که میگفت چون مزاج انسان علیل شد باید بواسطهٔ جلاب تمام اخلاط
فاسده را دفع کرد واگر قدری خارج شد وقدری دیگر بماند مرض شدت مینماید
ومریض را هلاک میکند ما نیز از اشخاص شریر که بمنزلهٔ خلط فاسد میباشند
از اینممالک وبلاد دفع نموده ایم اما هنوز مادهٔ فساد بسوس ونربازان حسم نشده
وتا انها را اینچنین نیاویم وبراه عدم روانه نسازیم کار ما ناتمام است وبانجا م
نرسیده آیا غیرت شما رضا میدهد که براورده ولینعمت خود را از پای دراورد
وقدم بر اریکهٔ او گذارد ما که از هواهای مختلف بجان نرسیدیم واز دره های
عمیق پر برف عبور کردیم از کوههای بلند بالا رفتیم ودر رود با کشتی راندیم ودشتها
پیمودیم واز رودخانه های عریض مواج گذشتیم ومتاذی نگشتیم حالا که بصحرای
هموار مزروع ومملکت آباد رسیده ایم چگونه بازگردیم وبا النوع فتح وظفر اغوش
باز کرده ما را طلب مینمایند بدانید که اخلاف ما فراموش نخواهند کرد که اسکندر
وقشون او چون خصم خود را دست از زندگانی کشیده دیدند دشمنی وا بیکسو نهادند
وایرانیها وقتی که دیدند شما انتقام خون دارا پادشاه انها را کشیدید بالطوع والرغبه

ربقهٔ اطاعت شما او بر رقبهٔ جان خواهند نهاد

کلیهٔ قشون اسکندر بعد از استماع این خطاب صدا بلند کردند وگفتند (اسکندر
سلامت باد) وفردای آن روز بطرف هیرکانی حرکت کردند

از مشاهیر دامغان حکیم منوچهری دامغانی است که بقول محمد بن عوفی حکیمی اندک
عمر بسیار فضل بوده واز اساتید معظم شعرا میباشد وچون شصت او شکسته یا
کوتاه بوده معروف بشصت کُله میباشد از آنجا که در عهد وحال مداح امیر منوچهر بن
شمس المعالی امیر قابوس وشمگیر بوده منوچهری تخلص مینموده اسمش احمد وپدرش
یعقوب وکنیتش ابو النجم است بعد از فوت امیر منوچهر که القادر بالله عباسی او را
فلک المعالی لقب داده بود بخدمت ملک الشعرا حکیم ابو القاسم عنصری رسیده و
وقصیدهٔ نونیه در لغز شمع بمدح او نظم کرده ومطلع آن قصیده این است

ای نهاده درمیان فرق جان خویشتن   جسم ما زنده بجان وجان تو زنده بتن

پس بمعرفی حکیم عنصری بخدمت سلطان محمود غزنوی راه یافت ودر محفل سلطان
مسعود بن سلطان محمود تقرب حاصل نمود ومداح سلطان مسعود وامنای وی گردید
سال تولد ووفات او را ننوشته اند لیکن در حدود چهار صد وبیست زنده
بوده است چون دیوان منوچهری مکرر طبع شده از اشعار او چیزی در اینجا ثبت
ننمود

اما دامغان وتوابع چهار بلوک است از قرار ذیل

بلوک دورشهر

شهر دامغان   باپان   نودکراباد   شجاع اباد   محمد اباد   دودکان   حیدرآباد رسول

زیبل

زبیل اباد عمرکی حاجی اباد حسن اباد مزرعهٔ میرزا حاجی بابا بهرام اباد
نصرآباد شامان عبیراباد عباس اباد حیدراباد مهدی اباد
عباسان اسمعیل اباد علی اباد رم فیروزاباد جعفراباد
نوده وامرزان غنی اباد

بلوک دامن کوه

اهوانو منصورکوه نزنشم حداده کلاته ملا حزن استانه طاق
بق نیشابهان ابووبق شیربند خزاوه هرت ابراهیم اباد
صادق اباد حسین اباد قادراباد دولاب مؤمن اباد حاجی اباد
نعیم اباد حسین اباد صفراباد نوزین اباد امام اباد روشن اباد
عشرت اباد

بلوک قهاب صرصر

دولت اباد علی اباد منصوراباد بخش اباد شهراشبان سجان
زاهداباد سرحده مراداباد ابراهیم اباد عوض اباد معصوم اباد
کامران اباد شریف اباد رضی اباد حاجی اباد رضوان قحابجی
عباس اباد دزنج حبش اباد صیداباد سلیمان اباد عبدالله اباد
یحیی اباد عمران اسلام اباد کوشکو رومنان دهقاضی
مجداباد فخراباد فیروزاباد طاهراباد حسین اباد علی اباد
صبح اباد سیستان

بلوک قهاب رستاق

صلح اباد غیاث اباد فرات عباسان مرغاب قاسم اباد بهاء اباد
رشید اباد کلاته‌نو حسن اباد بیراباد کاظم اباد علی اباد بشیر اباد
جعفر اباد مهدی اباد نوکلاته خوروزان همت اباد مشعله جیران
حیدر اباد کلاته سادات شریف اباد حسین اباد محمد اباد
سرادری مهماندوست کلاته حصار تویه قوشه سلطان اباد
کهسو

از دامغان که بطرف سمنان حرکت نمایند منزلگاه امیراباد است راه چهار فرسخ و
در جلگه و از مشرق بمغرب مایل بجنوب میباشد دو فرسخ و نیم که از دامغان دور
میشوند محاذی میگردند بگرده کوه که تقریباً بفاصله نیم فرسخ از جاده دور و
در طرف یمین راه است و شرح ان بیاید دهات بین راه حاجی اباد رضی اباد
عوض اباد علی اباد شیراشیان نجش اباد دولت اباد حاجی
سید اباد میباشد اما امیراباد دهکده ایست اباد و قلعه از مرحوم میرزا محمد خان
سپهسالار قاجار بنا کرده و عمارتی در جلو قلعه رعیت نشین در جنوب ان ساخته
که چهار سمت عمارتست و یکسمت بباغ بزرگی که نیز مرحوم مشارالیه اباد کرده
دور و میشود پهلوی عمارت سپهسالار والاینست در از که شروع میشود
بهشت و منتهی میگردد و از هشت بهشت اخری داخل باغ میگردند سکنه امیراباد
صد و بیست خانوار و پنج باب دکان صباغی و عطاری و اهنگری و نجاری و کفش‌دوزی
و یکباب حمام و یک مسجد و یخچال و کاروانسرائی دارد که عمده بنای ان از خشت
خام است اینکاروانسرا نیز تمام از بناهای مرحوم سپهسالار است اب امیراباد

از یك و شش قنات میباشد اما گردکوه چون موکب مسعود اعلیحضرت همایون
شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و سلطانه در سال هزار و سیصد
هجری در مراجعت از سفر خراسان بمحاذی گردکوه رسید ذات ملکوتی صفات
الله سرخسروانه کرد فایق امور و اکثیته در هر جا و هر حال ملتفت و از صاحبان فنون
بودند و بهتر کشف مینمایند بعض اینکه گردکوه نمودار شد فرمودند (اینست
گردکوه) و نگارنده و سایر ملتزمین و کتاب علی از این اشارت ملوکانه متذکر شدیم
و دانستیم گران رای مملکت را مصائب است سمعیلیه که آنها را ملاحده و باطنیه هم
میگویند قلعهٔ در گردکوه داشته و مفاسد و انجارات طغیان افراشته بودند بنا برین
نزد اهل علم و خبر اینجا را اهمیتی است و در این سفر جناب حجة الاماثل آقا شیخ محمد مهدی
عبد الرب آبادی از اجزای محترم مجلس تألیف نامهٔ دانشوران و میرزا محمد حسین ادیب
ملقب بفروغی رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مدیر دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی در
صحبت مؤلف بودند و در هر جا بتحقیق اماکن و آثار میپرداختند در اینجا مخصوصاً
مأمور بازدید خرابهٔ قلعهٔ گردکوه و وضع مکان و راه و سایر خصایص این نقطه گردیدند
رفتند و بدقت کوه و آثار قلعه و آنچه در آنجا مشاهده میشد دیدند و شرح ذیل را
نوشتند

(گردکوه) در کوهسار مغربی شهر دامغان واقع شده بفاصلهٔ دو فرسنگ و نیم
و آن عبارتست از یکقطعه کوه منفرد مرتفع مستطیل در نهایت صعوبت مسلك
بارتفاع یکهزار ذرع تقریبی و طول سه هزار ذرع تحقیقی و استطالت آن از جنوب
بشمال و سطح اینکوه از بیست ذرع الی سی ذرع عرض دارد و غالب تسطیحش طبیعی و

برحسب خلقت اولیه است و در دامنهٔ سمت شرقی آن چند کوه منفصل مختصر واقع
شده که نسبت باصل کرد کوه مثل یکی برجهای چند اتفاق افتاده کرداکرد تمام اینها دیواری
مسند بمساحت یکفرسنگ از گچ و سنگ کشیده شده است و کرد کوه مع ما
یتعلق بها از دامنهٔ چهار سمت و آنچند کوه کوچک هم در میان این دایره وقوع یافته
واز دیوار محیط چند جا بارتفاع یک ذرع ونیم و دو ذرع فعلا برپا و قایم است و برسر
آن کوههای کوچک بروج ونشیمن قراول ساخته اند و سطح بعضی که وسیعتر بوده خانه
وعمارت بنا کرده اند واز دیوار و آثار آن خانها بیشتر باقی و موجود است و بر سطح
خود کرد کوه عمارات ومساکن بسیار بوده خصوصا در سمت شرقی که یکدست بنای
معتبر محکم داشته بشکل مربع مستطیل مشتمل برچند اطاق بزرک وغرفه های کوچک
ومقدار عمدهٔ این عمارت سمت شرقی بالفعل باقی است واز فرط استحکام در مدت هفتصد
سال بل از بیش چیزی از آن خراب نشده الا سقفها و قلیلی از دیوارها و در دو ضلع
جنوبی و شمالی دو برج باریک مصمت متساوی الطرفین دارد و ما بین این دو برج
دیواری است مشتمل برچند در که از اطاق بزرک در وسط و دو غرفه در جنبین
آن بطرف مشرق باز می شده است و در وسط سمت جنوبی سه برکه بزرک و انبار است
وهر سه مسقف بوده و بهم راه داشته الا انها الان تمام سقفها ریخته و بیشتر
راهها کرفته شده وابعاد ثلثه این سه برکه عرضا و عمقا یکسان است عرض هرکدام
هشت ذرع و عمق چهار ذرع ونیم میباشد و طولا اختلاف دارد طول یکی بیست
و یکذرع است و یکی بیست ذرع و دیکری بیست و هفت ذرع در وسط سطح این
کوه در موضعی که از همه جا بلندتر است بنائی ساخته شده شبیه بتنورهٔ آسیای آبی

ولی

ولی دهنهٔ آن تنگ است و بتدریج هر چه پائین میرود فراخ میگردد و چون بمرور
دهور تا یکذرعی دهنه پرشده است معلوم نیست که غور و قعران تا چه
مقدار بوده و محتمل است که محل ذخیرهٔ حبوبات و یا سایر مأکولات بوده داخل
آن سر برکه را با آجر براورده اند و روی آنها را نوی این نوره و ابساروج اندوده اند
و در مقابل و محاذی عمارت شرقی و دیوار یك اطاق از ابنیهٔ آن الآن هم برجا
وایستاده است و پای آن اطاق حوضی است بزرك بطول پانزده ذرع و عرض
اصلی اینحوض و آن سر برکه معلوم نیست چرا که مقداری لاعلی التعیین از عمق
آنها بمصالح سقفها و اطراف که از هم ریخته است آکنده شده و این تحدید که بعمق
آنها نوشته شد از روی کف حالیه است و از آثار ادوات و لوازم زندگانی که
بر سطح کردکوه دیده شد قطعه سنك آسیای دستی بود و شکسته های ظروف
سفال از کوزه و خم و قدح و کاسه بالوان مختلفه از کبود و سبز و سرخ و آبی و بر
یکی از آنها خط کوفی دیده شد و هم شکستهٔ آبگینه ضخیم بدست افتاد و طریق عروج
سطح کردکوه منحصر است براهی که از طرف شرقی آن تراشیده و ساخته بوده اند
و دیگر از جمیع اطراف کوه هر جا که بالا رفتن امکان داشته است با سنك و کچ
باهتمام تمام مسدود نموده اند و بالفعل آن راه مصنوعی هم مندرس و منطمس
شده و طی آن خطر فاحش دارد و در اثناء این راه در کمر کوه برکهٔ دیگری است نظیر
حوضی که بر سطح ساخته اند و بالاتر از این برکه بنای مختصریست که بقراولخانه میماند
و ساختن آن با خشت و گل است و غیر از این یك بنا جمیع ابنیه و عمارات بالا و پائین
این معقل حصین از سنك است و کچ و یك بنای دیگر هم در بیخ کردکوه از طرف

محاذی جلگه ساخته‌اند که تمام ان از اجر است و این بنا اجری در مقابل راهی که

از جلگه وارد این کوهسار میشود واقع گردیده است فلاشك جای دیده‌بان بوده

از ملاحظهٔ حصانت واستحکام اینمکان محقق میشود که بقوت اسلحه وادوات تجربه

قدیم فتح اینجا عنوةً از محالات عادیه بشمار می امده معاقل ملاحده وقلاع اسمعیلیه

غالباً همینطور در قلل جبال و بر رؤس تلال بوده و مولانا جلال الدین رومی بالخصوص

از این کوه در مثنوی نام برده است میگوید

هر یکی چون ملحدان گِردکوه

واینجا را دِزِ گنبدان (رکنبدان دِز) وکوه منصور نیز مینویسند واینکه باوصف استطالهٔ سر هزار ذرعی

اینجارا گِردکوه میخوانند باعتبار مقدار محسوس انست از طرف جلگه چه اینکوه از جلگه یك

صخره مجرد مرتفع مستدیر بنظر میاید وامتداد ان از انسمت اصلا دیده نمیشود وعرب

اینقسم یکه کوه را اگر بلند وگسیخته باشد فند میگویند بالفاء الموحده امیر المؤمنین

صلوات الله علیه در وصف ابن اشتر میفرماید

(رحم الله مالکاً لو کان حجراً لکان صلداً ولو کان جبلاً لکان فنداً) وطریحی در مجمع

البحرین اینکلمه را قنداً خوانده ومعنی سخت بخطا رانده بالجمله جبل گِردکوه وقلعه و

حصار وبروج واثار ان از عجائب خطهٔ قومس است انتهی

نگارنده گوید گِردکوه در زمان سلاطین عجم نیز قلعه داشته وانرا گنبدان دِز میگفته‌اند

واو باب خبر رانده که چون زردشت دین خود را در ایران رواج داد وگشتاسب را

باین کیش معتقد نمود او را از دادن خراج برارجاسب پادشاه توران مانع شد ارجاسب

بمطالبهٔ خراج وبتمکین او ورد زگشتاسب قشونی از رود جیحون عبور داد گشتاسب

تا اینجا از رزی رساله که حقیر بعد از فراغت از مأموریت بر خطه کوه که در احتیاط ... ما ... ... نقل ... شده است انا العبد ... محمد ...

پسر خود اسفندیار را بدفع و قتال او دوانه و مأمور کرد و اسفندیار ارجاسب را
شکستی فاحش داد اعاظم ایران چون این فتح نمایان را از اسفندیار دیدند بسلطنت
او مایل گردیدند گشتاسب از اسفندیار رنجیده او را در قلعهٔ گرد کوه که گنبدان دژ
میگفتند حبس نمود ارجاسب چون این اختلال را در وضع سلطنت گشتاسب
دید مجدداً لشکر بایران کشید و لهراسب پدر گشتاسب را که در بلخ منزوی بود
بقتل رسانید و دختران پادشاه ایران را اسیر کرد و تمام خراسان را متصرف
شد گشتاسب ناچار اسفندیار را از حبس بیرون آورد و بمقابله و مقاتلهٔ دشمن
فرستاد و باز فتح و نصرت اسفندیار را نصیب شد و دقیقی که هزار بیت از اشعار او
در شاهنامه درج شده در حبس کردن اسفندیار در گنبدان دژ گوید

ببردندش از پیش فرخ پدر　　سوی گنبدان دژ پر از خاک سر
بر آن دژش بردند بر کوهسار　　ستون آوریدند از آهن چهار

نیز در مکالمهٔ اسفندیار با گشتاسب حکیم ابو القاسم فردوسی فرماید

ببستی تن من ببند گران　　بزنجیر و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دژ فرستادیم　　نخواری بر بیگانگان دادیم

و از اینجمله بر می‌آید که پای‌تخت گشتاسب شهر هکاتم پیلس یعنی دامغان بوده نه فارس چه اگر
در شهرهای فارس پای تخت داشت در نواحی فارس و اصفهان قلاع سخت محکم متعدد
بود و اسفندیار را در یکی از آن قلعه‌ها حبس میکرد و لازم نبود که از فارس او را بگرد کوه
آرند پس باید پای تخت گشتاسب را در حوالی گرد کوه دانست و آن با هکاتم پیلس بوده یا
آبادی و شهر معتبر دیگر در همین ناحیه

حمد الله مستوفی در نزهت القلوب گوید گرد کوه هنوز موسوم بدز گنبدان است در سه فرسخی دامغان واقع و در اطراف ان دهات منصور اباد و مهات و رستاق واقع است زراعت و محصول بسیار دارد

مؤلف گوید قلعهٔ گرد کوه در زمان امیر تیمور گورکان باز اهمیتی داشته چه در سنهٔ هفتصد و هشتاد و شش که امیر ولی یاغی شده بود عیال خود را در گرد کوه گذاشت و خود از جلو عساکر امیر تیمور بطرف ری فرار نمود اما قبل از امیر تیمور این قلعه بواسطهٔ اسمعیلیه که انرا متصرف بودند اشتهار داشت و حوادث تاریخی ان از قرار ذیل است

بعد از فوت ملکشاه سلجوقی و قتل نظام الملک اسمعیلیه بر گرد کوه مسلط شدند و این بعد از سنهٔ چهارصد و هشتاد هجری بود گویند وقتی حسن بن صباح در حدود الموت ساکن شد علوی مهدی را که از جانب ملکشاه حاکم الموت بود بی اختیار نمود و از او قطعه زمینی که یک پوست گاو بران محیط شود بسه هزار دینار خرید و قیمت را حواله رئیس مظفر حاکم گرد کوه که مرید او بود کرد انگاه پوست گاوی را تسمه های باریک ساخته دور قلعهٔ الموت کشید و بدین حیله قلعه را مالک و علوی مهدی را از قلعه بیرون کرد پس از چندی که علوی مهدی فقیر شد نزد رئیس مظفر رفت و ان وجه را دریافت نمود

ابن اثیر در حوادث سال چهارصد و نود و چهار مینویسد سلطان محمد و سلطان سنجر در جرجان جمع شدند و بطرف دامغان راندند و انجا را ویران کردند اهالی فرار کرده پناه بقلعهٔ گرد کوه بردند

ابن خلدون
بعد فوت یل ترجمه حال الب ارسلان گوید شهاب الدوله قتلش بن میکائیل بن سلجوق که چند قلعه حصن داشت و یکی از ان قلاع گرد کوه بود در عراق عجم بر پسر برادر خود الب ارسلان یاغی شد و در نزدیکی ری باهم جنگ کردند همینکه جنگ تمام شد شهاب الدوله او را مرده یافتند و معلوم نشد علت فوت او چه بوده بعضی گویند از ترس جان بداد ترجمه حال این واقعه در سال چهارصد و پنجاه و شش بود

رشید الدین در تاریخ گوید در اول ذیقعدهٔ سنهٔ اربع وخمسین وستمائه خورشاه اسمعیلی اطاعت وبندگی هلاکوخان را قبول نمود چنانکه سلطان الحکما خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه فرماید

سال عرب چو ششصد وپنجاه وچار شد یکشنبه اول مه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد

بعد از ان قلاع ملاحده که از صد زیاده بود همه تسلیم شد مگر قلعهٔ گردکوه که بعد از بیست سال دیگر بتمکین واطاعت امد پس قریب دو بیست سال گردکوه در تصرف اسمعیلیه بوده وبدان استظهار داشته اند

در بعضی از تواریخ در حوادث سال ششصد وپنجاه ویك مسطور است که بعد از ورود هلاکوخان بزواره کی توبوغا را مامور فتح گردکوه کرد این سردار دو سال قبل هم اینجا را محاصره نموده اما فتح میسر نشده بود خلاصه کی توبوغا برای انکه محصورین را از سختی محاصره بتنك اورد دور اندور گرد کوه حصار وخندق تعبیه کرد تا از جائی بقلعهٔ یاری کمك نرسد ومجبور بتسلیم شوند با وجود این یکصد وده نفر کمك علاء الدین بگردکوه فرستاد وانها وارد قلعه شدند وبا انکه محصورین علاوه بر ضیق محاصره دوچار بکنوع وبائی بودند وبیشتر از انها تلف گردیده از رسیدن این کمك قوتی بهم رسانیدند وسردار هلاکوخان از فتح قلعهٔ گردکوه عاجز ماند

از امیراباد قریب بدو فرسخ که راه بپیمودند بقوشه میرسند وراه درجلگه واز مشرق بمغرب میباشد قوشه قریه واباداتی ندارد فقط کاروانسرای شاه عباسی منزلگاه زوار وعابرین است قریهٔ موسوم به عمروان در طرف مشرق قوشه وقرای توبه ودروا

وضع در سمت مغرب انست از عروان تا یکسیدانی فوشه آثار خرابه و تپه و دیوار و پاره جب
وشیشه وخزف دیده میشود مردم این ناحیه گویند شهر قومس در اینمحل بوده است
بهرحال آثار سه تاربن قلعه در این خرابه هست عروان یک رشته قنات و پنجاه خانوار
سکنه و سه قلعه دارد قلعهٔ حاجی مقیم قلعهٔ محمد بیك قلعهٔ آقاکریم اما
کاروانسرای فوشه از گچ و آجر میباشد و مدخل ان رو بمشرق است و طاقی در وسط
سر مدخل زده اند که بمنزله چهار سوق است یکطرف بداخل و یکطرف بخارج و دو طرف
دیگر بطویله هائی میرود که پشت حجرات کاروانسرا ساخته اند اینکاروانسرا غیر از مدخل
سه ایوان دارد که تقریباً یکذرع از دیوار کاروانسرا بلندتر است و مشتملست
بر چهارده حجره و شکلا مثمن است و مدور بنظر میاید در طویله ها صفه و بنا
جهة نشیمن ساخته اند عرض و طول کاروانسرا بیست و سه ذرع در بیست و سه
ذرع است
نیز اینکاروانسرا هفت برج دارد و بالای سردر ان حجره ایست که دری از ان بطرف
وحشی کاروانسرا باز میشود در مقابل کاروانسرا اب انباری است که بنای ان هم
از شاه عباس میباشد اینکاروانسرا و اب انبار و انرا حاجی علینقی تاجر کاشانی
مرمت کرده و چهار دکان در جنب اب انبار ساخته است بقالی و خبازی و علافی
و قهوه خانه چاپارخانه هم در اینجا میباشد ارتفاع فوشه از مشهد مقدس دو هزار و بیست
ذرع است
از فوشه که بطرف سمنان حرکت کنند منزلگاه اهوان است راه شش فرسخ و از مشرق
بمغرب مایل بجنوب میباشد دو فرسخ باهوان مانده راه در میان کوههای پست

میافتد در نیم فرسخی اهوان رضی آباد است وان عبارت از طویله و دکانی است که
چشمهٔ آبی در پهلوی ان میباشد

اهوان سطحی است مستدیر که از اطراف جبال و تلال بطور دائره بران محیط شده
و در سمت جنوب شرقی ان چند اثار عتیق و جدید موجود است از جمله رباطی
در اینمحل هست معروف برباط انوشیروان که بسیار قدیم و بعظمت ان رباطی
در ذهاب و ایاب سفر خراسان دیده نشده و برنهج غریبی انرا ساخته اند تمام این
بنا از سنگ و گچ و اجر است چهار ایوان بلند دراز در چهار سمت دارد و ارتفاع
ایوانی که بجای دالان است و درب کاروانسرا در طرف وحشی ان بوده چهارده ذرع
میشود و ارتفاع سه ایوان دیگر ده ذرع است و دهنهٔ هر یک پنج ذرع و در چهار
سمت حجرات محکم ساخته اند که بعضی از انها چهارده قدم طول و شش قدم عرض
دارد و پیش روی حجرات از چهار طرف غلام گردش است بر روی بیست و شش
پایه و طاقات ایوانها و حجرات و ضربی غلام گردشها همه با اجر است و روی همه را با
سنگ و گچ و خاک پالانه کرده اند و قطر پالانه ها الان نیم ذرع میشود و مجردیها و پایه ها
و دیوار چهار بدن از خارج یکجا از سنگ و گچ است روی ایوانها را اسفید کرده بوده اند
و در بعضی مواضع تا پنج طبقه اثار سفید کاری موجود است عرض داخل رباط
چهل و چهار قدم طول چهل و شش قدم و از خارج نود قدم طول و همینقدر عرض
دارد اجرهای طاقات و امثال ان از اجرهای معمولی اینزمان قدری بزرگتر است
ولیکن اجرهای پلهٔ راه پشت بام خیلی قطور و بزرگ است بیست و دو حجره
در اینرباط هست

اما کاروانسرای جدید اهوان بنظر مربع میاید لکن در حقیقت مثمن است چهار ایوان در چهار سمت دارد که یکی از انها داالانیست مشتمل بر گنبدی مرتفع و این ایوان یکذرع بلندتر از سه ایوان دیگر میباشد حجرات کاروانسرا سی و دو است و در هر زاویه سه حجره ساخته شده پشت حجرات سه سر تاسر طویله است طول کاروانسرا از داخل پنجاه و پنج قدم و عرض پنجاه قدم میباشد در طرف وحشی کاروانسرا صفه و طاقی بنا کرده اند امتیاز این رباط این است که روی کار از خارج و داخل اجر تراش بکار برده اند در بالای سر در رباط سنگ مرمر بسیار ممتازی نصب است و بالای ان سنگ نیز سنگ مرمر کوچکتر بر روی سنگ بالائی که منبت است بخط ثلث نوشته است (بسم الله الرحمن الرحیم) و در سنگ زیر این اشعار نیز بخط ثلث نگاشته شده

در زمان دولت سلطان سلیمان زمان — خسرو والانسب ظل خدا عز و جل
ناظر منظور شاهنشاه دین پرور نجف — انکه باشد بی‌نظیر از جمله ارباب دول
مظهر توفیق حق مصداق فرزند خلف — کز کمال کاردانی در جهان باشد مثل
در ره شاه خراسان مقتدای انس و جان — حجت حق ضامن محشر امام عقل و حل
ثامن اثنی عشر سلطان علی موسی رضا — انکه بی اخلاص او ایمان ندارد ما حصل
از پی ارامگاه زائران ان امام — با خلوص نیت و از اعتقاد بی خلل
کرد احداث رباطی در محل اهوان — خالی از نقص زوال و پر ز فیض لم یزل

خامهٔ تاثیر در اتمام تاریخش نوشت

منزل امن و امان است و رباط بی بدل ١٠٩٧

خط

خط و حجاری این سنك کمال امتیاز را دارد و مقابل درب کاروانسرا اب انبار یست
بزرك که دارای سه طاق کوچك است در جنب شرقی رباط چاپارخانه و در پشت
چاپارخانه تلی مصنوعی میباشد آهوان یك رشته قنات دارد و در دامنه
کوههای شمالی و دامنه های تلال مقابل که رو بشمال است درخت اورس میروید
و هر جا که بریده اند ریشه ان موجود است و ازین فقره معلوم میشود که اینجاها
مِه میگیرد آهوان ابادی و دهکده ندارد و ارتفاع ان از مشهد مقدس
هفتصد و پنجاه ذرع است

از آهوان تا شهر سمنان راه هفت فرسخ و از مشرق بمغرب مایل بجنوب است و تا سه
فرسخ در میان تلال و وهاد و سربالا پس ازان گردنه مختصری قطع شده راه سرازیر
و در جلکه صاف هموار میباشد در دو فرسخی آهوان قناتی تازه احداث
کرده اند و زراعت کمی دیده میشود و اینجا را چاشت خواران میگویند

اما سمنان از شهرهای قدیم ایران و جائی باصفا و اباد است و در کتب جغرافی
قدیم و تواریخ اسم ان مسطور شده بعضی انرا جزو قومس دانسته اند و برخی بالت
مستقل شمرده صاحب معجم البلدان از ابو سعد و ابو بکر بن موسی نقل کرده
گوید سمنان شهر و رستاقی است مابین ری و دامغان و جماعتی انرا جزو بالت
قومس شمرده اند در انجا پارچه مندیل میبافند من اینشهر را دیده ام باغات دارد
و در خانه ها نهر اب جاری است و از اماکن باصفا محسوب میگردد اما نیمه خراب است
شهر کوچك سمنك در انحوالی میباشد

مجد الدین محمد الحسینی در زینت المجالس گوید سمنان از اقلیم چهارم است طهمورث

ساخته هوایش معتدل است و آبش از رود و کاریز و از میوه هایش انار و انگور و بادام و مویز منقا و فستق و انجیر بغایت نیکو میباید و الحق موضعی دلگشا است و در عهد سلطنت اولاد امیر تیمور گورکان اکثر وزرا از آنجا بوده اند انتهی

نگارنده گوید شهر سمنان بصفائی که گفته اند باقی است و خرابی هم ندارد قلعهٔ شهر شصت و شش برج دارد که فاصلهٔ هر برجی تا برج دیگر از دویست قدم الی دویست و پنجاه قدم میباشد گویند این قلعه را انادوشاه بنا کرده است و دروازه های شهر عبارتست از دروازهٔ عراق و دروازهٔ خراسان و دروازهٔ جنبدان و دروازهٔ ناسار و دروازهٔ چوب مسجد ارک شهر سمنان را مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله ابن خاقان مغفور (فتحعلی شاه) طاب ثراه ساخته و دور آن هفتصد و پنجاه ذرع است و دوازده برج دارد با عمارات و ابنیهٔ عالیه شهر سمنان یازده محله دارد و اسامی محلات از اینقرار است محلهٔ ناسار محلهٔ لتی بار محلهٔ اسفنجان محلهٔ چوب مسجد محلهٔ شاجوق محلهٔ کودیدر محلهٔ کل شمقان محلهٔ فرادقان محلهٔ پیچی محلهٔ کودان کوه دوازده حمام در سمنان دایر است و بازاران تقریباً پانصد باب دکان دارد و نهری جاری از قسمتی از بازار و بعضی کوچه ها میگذرد و جریان این آب و اشجار حوالی بر نزهت و صفای شهر میافزاید انهار و قنوات سمنان عبارتست از قنات نوکلاته و قنات رکن آباد و قنات علی آباد و قنات دلازیان و قنات محمود آباد و قنات خیرآباد و قنات علی آباد موقوفهٔ مسجد سلطانی و قنات علاکر کهلا مینویسند و رودخانهٔ گل رود بارکه یک رود است و شش قسمت میشود پنج قسمت آن بپنج محلهٔ شهر میرود و یک قسمت بکوشک مغان و زاوغان و هر قسمتی

اصطخری دارد که شب آب دران جمع شده و روز خارج میگردد طرف مغرب
سمنان دو محله است که از محلات بیرون شهر محسوب میشود وان زاوغان و
کوشک مغان است و کوشک مغان ظاهرا در مغان باشد و فعلاً قلعه کهنه ایست
خراب که خندق داشته و بواسطهٔ تختهٔ پل وارد قلعه میشده اند حالا که خندق
پر است و بر روی ان خانه ساخته اند مدخل قلعه بالا مانده لهذا از زیر قلعه
سوراخ کرده بداخلهٔ قلعه میروند در قلعه که از قدیم باقی مانده یکپارچه سنگ است
در قلعه کهنه هنوز چند خانوار سکنی دارند چون مغان سدنهٔ اتشکده
مجوس میباشند ظن غالب انکه وقتی اجماعت در اینمحل ساکن بوده اند بهرحال
ما بین کوشک مغان و سمنان اثار خرابهٔ دیگر مشاهده میشود که خیلی کهنه تر است
اینخرابه را خندق گویند و عقیدهٔ اهالی اینست که شهر قدیم سمنان زاوغان بوده
در انتهای اینمحل در سمت طهران امامزاده ایست معروف بامامزادهٔ علوی که
اسمعیل خان سردار انجا را بنا و عمارت کرده است اما ابنیهٔ معتبرهٔ سمنان اول
بنائی که از هر جهت قابل نگارش است مسجد شاه میباشد وان از بناهای خاقان
خلد اشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از جوامع مشهورهٔ ایران است و روح
وصفای ان معروف و بوصف رفعت و عظمت و استحکام موصوف طول صحن
مسجد شصت و دو قدم و عرض شصت و یک قدم و چهار ایوان در چهار سمت دارد
و پشت ایوان جنوبی مقصورهٔ عالی است و در دو طرف مقصوره چهل طاق و سی
ستون در وسط و پنج نیمستون در هر سمت که جمیعاً چهل ستون میشود و در جنبین
دو ایوان شرقی و غربی چهار مهتابیست و احداث اینچهار مهتابی اسباب امتیاز

وروح مسجد شده وزیر چهار مهتابی همه جا شبستان است و پشت سر مهتابیها حجرات
و در طرفین دو ایوان شرقی و غربی و ایوان رو بجنوب که بزرگتر از دو ایوان شرقی و
غربی است شش غرفه است و زیر این شش غرفه راهرو میباشد قسمت رو بجنوب هم
از بالا مهتابی و غالباً حجرات است در وسط صحن دو حوض است که آب انهار آنجا است
و از میان دو نهر در مسجد آب جاری است در دو ضلع شمالی یعنی رو بجنوب از صحن
مسجد دو باغچه است و روی چهار ایوان و جرزهای جنبین آنها و پیشانی جمیع طاقنماها
کاشی ملون میباشد دهنهٔ ایوان مقصوره پانزده قدم و فرش انداز آن بیست و دو قدم
و کتیبه های دور مقصوره سورهٔ مبارکهٔ قرآن است و تاریخ آن سال هزار و دویست
و چهل و دو میباشد در ایوان مقصوره کتیبه ایست مشتمل بر القاب خاقان خلد
مکان مغفور (فتحعلی شاه) طاب ثراه و ذکر بنای این مسجد در سمنان در مقصوره پهلوی
محراب منبر مرمر عالی گذاشته شده که پانزده پله دارد در دو ایوان خط بنائی است و
نوشته اند الله و محمد علی یاد و از ده امام ایوان رو بمشرق یازده قدم عرض و همینقدر
طول دارد و پشت آن هشتی بزرگ است و بیرون آن جلوخانی و در قطعه سنگی مرمر
که بر بالای در نصب است نصف از یک قصیدهٔ مرحوم محمد حسینخان کاشانی متخلص
بعندلیب طاب ثراه را که در تاریخ بنای مسجد و مدح حضرت بانی گفته بخط نستعلیق بمثابه
رسم و حجاری کرده اند و صورت آن از قرار ذیل است

چه باشد آفت معدن چه باشد فتنهٔ دریا	کف بخشندهٔ خاقان دل رخشندهٔ دارا
شهنشاه جهان فتحعلی شه آنکه از رایش	بگردد خاک گردد روز و شب آتش بجان صیا
اگر نبود ز رشک جام او اینچرخ بر رفته	چرا دارد هزاران داغ بر دل ز اختر رخشا

سخا با دست او دانی چه باشد لیلی و مجنون　　کرم با طبع او دانی چه باشد وامق و عذرا

ز جودش هر کجا ذکری سخاوت خجلت حاتم　　ز عدلش هر کجا نامی عدالت شنعت کسری

رسن ریسان بعهدش کلبه رشك روضهٔ مینو　　کشاورزان بدورش دیگر شرم گنبد مینا

ز جاه عالیش یك پله این طارم علوی　　ز رای روشنش یك پرتو این هفت اختر رخشا

ز قوت در جبین او چو فر و تاب در اختر　　جلالت در وجود او چو بو و رنگ در صهبا

ستم در دور او آمد روان در سایهٔ آهو　　جفا در عهد او باشد نهان در بنگه عنقا

هبا گنج فریدون چونکه او در گوشهٔ ایوان　　هدر خون تهمتن چونکه او در بیشهٔ هیجا

چو تیغ او بکف در گاه کین بر رود کان آدم　　چو تیر او بره در پشت زین بر زاده کان حوا

بمو بر این سخن بر لب چه بودی بودمی عشین　　بنا لم الحن نوا در دم چه بودی بودمی نا زا

خم چرخش بچنگ اندر که جا جی چرم این شایان　　دم مارش نشست اندر که نوری نرم این زیبا

کندش گاه چالش نفس از پیچنده تن اژدر　　سنانش وقت کوشش آیت از کوبنده سر افعی

ز تیغ زال پشتش تن نبینی جز که ماهی پو　　ز تیر دال پرش جان نیابی جز که مه پیما

سنانش وانه بر دارا که دوران بر بکام شد　　بکاری خوشدل امروزم که کار آید مرا فردا

طلب فرمود بنایان چابکدست کار آگر　　کشان صد چون سنمار آمده شاگرد یك بنا

بمنان داد فرمان تا که عالی مسجدی شایان　　بنا آرند و نبت نی بجز دادار بیهمتا

بکیمبر چسر اسم حسن رسم نکو سیرت　　که باشد پیروی از پیروان سید بطحا

بفضل و علم باشد او بگیتی اینچنان کامد　　ارسطوش یکی بنده فلاطونش یکی لالا

زند گر کس بدانائی برش دم با بینائی　　کشد کارش برسوائی چنان چون بلعم و ذرفا

ملك فرمود چون آن ما بر و ر بودی بدین پایه　　چنین مسجد بسی اینچنین کس بایدی بر پا

ایوان رو بمغرب بعینه مثل ایوان رو بمشرق است و پشت این ایوان نیز یکی و مسجد
میباشد و جلوان هشت است و بر روی سنگی مرمر که بر بالای در نصب شده
نصف دیگر قصیدهٔ مسطوره را رسم نموده اند باین صورت

ببذل پای گنجوران رساندندی همی بدره | بهر سیم و زرش قدری ز نام نامی دارا
همه سیمی که رومی داده تحفه یکسره خالص | همه زری که جزیه داده چینی یکتنه سارا
سپرد او را و فرمان داد تا مسجدی نیکو | کند بنیاد کز گردون بهر ایوان عرش آسا
گرفتاران سیم و زر را از ملکان میر فرخنده | بسال دو بسازاورد چون این هفت تو اورا
چه مسجد آنچنان مسجد که بینم روز و شب یکسر | بخاک آستانش سجده بر نه گنبد خضرا
چه مسجد کعبهٔ علیا نه از آن برتری دارد | درین باشد ملایک اندر آن جا داشتی عزا
چه مسجد پایهٔ ستواران گردیده ماهی پو | چه مسجد قبهٔ ایوان آن گردیده سر پیما
ز آب صافان تشویرها بر چشمهٔ کوثر | ز خاک پاک آن تشنیعها بر عنبر سارا
بشام و بام رنگ بوی آن تسبیح گو باشد | همانا آمده در آن سراسر سبحهٔ حصبا
تو آن پایه باشد ای خجسته مسجد اعلی | که آمد چون شنالنگی بپایت گنبد مینا
ز خاک پاک تو کز رشک آن خون شد دل نافه | کند رضوان درا ذین غالیه بر پرچم حورا
بشمسهٔ سقف تو مهر فروزان آمده واله | بپایهٔ قدر تو چرخ فرازان آمده شیدا
عجب نبود که اندر جوف گردونی و زان بیشی | ببین در یک بدستی این گردون بود پیدا
مهتر اگر در تو کس زاید خواستار آید | تو گویی میرسد حکم قبولش پیشتر ز انشا
سجودی در تو اجرش آنچنانکه مرد حق بینی | برد اندر عبادت عمر خود در مسجد اقصی
کند کار عاکرم اندر بهشت پاک یزدان را | نه جز لبیک او را در رسد از عالم بالا

روان قدسیان عرش در توجد و سماع اند — ز تسبیحی که در صحن تو دارد صخرهٔ صما

غرض چون این خجسته مسجد از شاهنشه گیها — بپایان امد از هر رو و هم شد بسته و زیبا

بگفتا عندلیب از بهر تاریخ بنای ان — بپا شد مسجد فتحعلی شه کعبهٔ علیا

الا تا نام مسجد زاهدان راهست عیش‌اور — الا تا فر کر منبر واعظان راهست روح‌فزا

بنا زاو را بمهر تا ابدی هفت اختر رخشان

نماز او و لتخصت باشدی نه گنبد خضرا

روبروی این در مدرسهٔ محقری است که با خشت و گل بنا شده و بر در وی
از عبارت ذیل را کتیبه کرده اند

بتاریخ سال فرخنده فال هزار و دویست و چهل هجری سید قریشی مکی ساخته
کذا (ظاهراً مقصود مدرسهٔ مقابل در این مسجد باشد)
شد و باتمام رسید مسجد مقابل در این مدرسه موسوم بجسته در عهد دولت
شهنشاه صاحبقران گیتی ستان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه
قاجار لا زالت ایام دولته الی یوم القرار بسعی و کوشش دعاگوی صمیمی و دولتخواه
حقیقی حاجی سید حسن الحسینی امید که طالبان علوم دینیه که در این مدرسه
سکنی نموده مروج شریعت محمد صلی الله علیه و اله باشند کتبه العبد محمد صادق
اصفهانی

دری هم در پشت ایوان شمالی مسجد هست بالای در اسم حضرت خاقان (فتحعلی شاه)
مکتوب است و بر سنگ مرمری عبارت ذیل نوشته شده

هوالواقف علی الضمائر — بعد از انکه باجرای حکم قاهر و اعطای وجوه وافر از
سرکار جهانمدار شاهنشاه سپهر دستگاه خسرو دین پرور و اسلام پناه پادشاه

الکنه

اسکندر وقر بن خدیو صاحبقران قهرمان تاج بخش گیتی ستان السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان السلطان الأعظم والخاقان الأکرم مالک رقاب الأمم السلطان فتحعلی شاه
قاجار خلد الله ملکه الی یوم القرار این مسجد سعادت بنا الذی اسس علی التقوی سمت
اتمام یافت وقف صحیح مؤبد فرمود بر مسجد مزبور همگی و تمامی کاروانسرا و بازار مستحدثه
واقعه در جنب مسجد و موازی یکهزار و پنج اسپیر (اسپیر باصطلاح اهالی سمنان
قسمتی است از آب) میاه اصطلاحی [کذا] محلتین اسفنجان و ناسار و معادل دو هزار اسپیر
میاه اصطلاحی محله جندان [کذا] (جنبدان) و چهارصد چوب میاه محلات کدیور [کذا] و کوشمغان
و زاد خان [کذا] (زاوغان) را و تولیت را محول و مفوض فرمودند بجناب سیادت و سعادت
انتساب مستغنی الألقاب قدوة العلما والأفاضل مجد الفقها والأعادل مفخر السادات
العظام خیر الحاج والمعتمرین حاجی سید حسن کرهم برحسب قرار واقف خلد الله ملکه
متولی مسجد میباشد و هم امام جماعت مسجد مزبور است و بعد از جناب متولی
معظم الیه [کذا] بارشد و اکمل و اتقی و افهم اولاد ذکور و اولاد اولاد علی ما توالدوا و تناسلوا
و تعاقبوا شروطا علی تقدم بطن [کذا] الأعلی والعیاذ بالله بعد انقراضهم باعلم سادات
اقربا و منافع حاصله را از قراریکه در وقفنامچه مبسوطه ثبت و مندرج است اولاً
بعد وضع ورث مصرف تعمیر آبادی مسجد و موقوفات مفروزه و سابقه و بعد از
تعمیر که مقدم است یکعشر بجهة حق التولیه و نیم عشر بجهة حق النظاره منظور دارد
و نیم عشر نیز در ایام عاشورا صرف تعزیه حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا
ابا عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین
نمایند و طعام و آش و شربت بحضار و اجزاء مجلس عزا رسانند و از آن پس آنچه باقی

ماند صرف روشنائی موقوفات مزبوره وخرج حصیر وبرف وروئی ودیگر لوازم ومصارف را

منظور داشته باشند که کفایت نماید وپس از آن بر امام ومؤذن وخدام وکارگذاران و

مباشرین مهام امور مسجد علی قدر مراتبهم وحد درجاتهم برحسب زهد وتقوی

وصلاح باید متولی تخصیص وتقسیم نموده همه ساله علی سبیل الاستمرار بدون انقطاع

وانفصال برساند ودر زیاد وکم وتغییر وتبدیل وتخطئه وتصویب نفری خدام

عمله مسجد متولی مزبور مطلقا مختار ومأذون خواهد بود وقفاً صریحاً صحیحاً شرعیاً

اسلامیاً لا محرف لهباته ولا مبدل لکلماته وصیغه وقفیه صحیحه شرعیه اسلامیه

کما قرر فی شرع الرسول واقع وجاری شد فمن بدله بعد ما سمعه الخ وکان ذلک

فی شهور سنه ثلث واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة المبارکة النبویة المصطفویة

علی هاجرها الاف الثناء والتحیه

در یک گوشه مسجد که رو بمشرق است نیز دری میباشد با الان دراز وان در

قبله محسوب میشود روی ایوان مقابل مقصوره گلدسته است ومقابل آن بالای

گنبد مقصوره گنبدی است کوچک مزین بکاشی ودر دو طرف ایوان مقصوره

شروع ببنای منار کرده اند وتا نزدیک سر ایوان ساخته شده است کتیبه دور

ایوان رو بمغرب سوره مبارکه لا اقسم میباشد ودر آخر آن نوشته است (کتبه

العبد محمد حسین الاصفهانی) وبخط نستعلیق در این ایوان نگاشته اند (کاشی

تراشی این مسجد عمل استاد علی اکبر کاشانی خلف استاد غلامعلی کاشی پز) ارتفاع

ایوان مقصوره هیجده ذرع ونیم وارتفاع خود مقصوره تقریباً بیست ذرع و

ارتفاع ایوان مقابل مقصوره هفده ذرع ونیم وارتفاع دو ایوان رو بمشرق ورو

بمغرب ده ذرع ونیم وهمه جا در دو ره و بالای ایوانها سورهٔ مبارکهٔ قران واسم حضرت
خاقان (فتحعلی شاه) وتاریخ بنا کتیبه شده وفی الحقیقه این بنای عالی ومسجد شریف
شهر سمنان را زینت واعتباری زیاد داده است وکلیته وضع مسجد بمسجد شاه
دار الخلافهٔ طهران که ان نیز از بناهای خاقان خلد اشیان مغفور البسه الله حلل النور است
بی شباهت نیست

از قبلی مسجد که بیرون میایند در سعهٔ جلو مسجد در ضلع ما بین جنوب و مغرب
حمامی است وکتیبهٔ با ینعبارت در بالای ان نوشته اند

امر ببنا هذا الحمام المبارك فی زمان دولت سلطان الاعظم ملك الملوك فی العالم
مغیث الحق والدنیا والدین ابو القاسم بابر خان خلد الله ملکه وسلطانه دستور الوزرا
الاعظم خواجه غیاث الدین محمد بن المرحوم خواجه تاج الدین بهرام السمنانی فی شوال
سنه ست وخمسین وثمانمائه

یکی دیگر از ابنیهٔ معتبرهٔ سمنان مسجد جامع اینشهر است وان بنائی است قدیمی و عالی
با تکلف وتانق تمام وکمال استحکام در زمان میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بنا شده واسم
بانی بیاید مقصورهٔ این مسجد مربع متساوی الاضلاع وچهارده قدم در چهارده قدم
میباشد ارتفاع گنبد مقصوره تقریبا چهارده ذرع وارتفاع ایوان مقصوره بیست
ذرع ودهنهٔ ایوان ده ذرع پیش روی طاق فاصل ما بین ایوان ومقصوره را از اطراف
کوچك کرده اند وشبکهٔ اهنی قرار داده ودور ایوانچه که این شبکه در انست کتیبه است
که بقیهٔ کتیبهٔ دورهٔ ایوان بوده وموقوفات جامع را ثبت نموده بوده اند در بالای
ایوان عبارت ذیل کتیبه شده است

اسمه القديم اعلى واولى بالتقديم   اتفق بناء العمارة المباركة الشريفة في ايام دولة
سلطان الاعظم مالك رقاب الامم مولى ملوك العرب والعجم ظل الله في الارضين المؤيد
بتأييد رب العالمين باسط الامن والامان . . . المؤمنين معين الاسلام و
المسلمين شاهرخ شاه ادام الله ملكه وسلطانه وافاض على العالمين مرحمته و
احسانه والموفق لبناء الخير من خالص ماله الصاحب الاعظم دستور الوزراء في الامم
ملاذ الحاج وزائر الحرمين معز الدنيا والدين ملك حسين بن الصاحب الاعظم
خواجه عز الدولة والدين محمد بالبجه سمنانی وكتب في رجب سنة ثمان وعشرين
وثمانمائة

مناری در ضلع مسجد در طرف شمال است که ارتفاع ان از روی بام بازار تا انتها
بیست و پنج ذرع است وارتفاع بام نیز پنج ذرع میباشد بنای منار قدیم واز جنس
منارهای دامغان است در طرف بالای منار دو دور کتیبه ایست بخط کوفی
عرض حیاط وصحن مسجد بیست وچهار ذرع وطول ان بیست وشش ذرع است
شبستانی در طرف مشرق در پهلوی مقصوره هست مشتمل بر بیست وهفت
طاق که بر روی شانزده ستون مدور وقطور که در وسط است وهشت نیمستون
که در طرف دیوار شرقی میباشد بنا شده در سمت شمال مسجد نیز شبستانیست که
شانزده ستون قطور مدور دارد در ایوان مسجد دو لوح سنگی پهلوی هم
نصب نموده اند و بر هر یک فرمانی رسم وحجاری کرده اند وصورت یکی از ان
دو فرمان از قرار ذیل است

بسم الله الرحمن الرحيم

حكم

حکم جهانمطاع شد انکه عالیجاه حاکم خوار و سمنان بشفقت شاهانه سرافراز گشته
بدانند کرچون از هنگامی که مهرهٔ انجم بر تختهٔ نرد نگار فلک ابکون بدست قضا چیده
وکعبتین عاج نیرین جهت تحصیل نقد سعادت کونین بنقش شش جهت گردیده
گنجور گنجینهٔ وجود بموداى حقاینت اقتضاى قل اللهم مالك الملك تؤتى الملك من تشاء
وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير درهم ودینار
تمام عیار دولت واعتبار و زر ده دهی پادشاهی و فرماندهی عرصهٔ نرد نگار و ا
جهت اینده و دمان خلافت و امامت و خاندان نبوت و ولایت در مخزن هستی در کمال
نیز دستی محفوظ و مضبوط داشته جهت سپاس این نعمت بیقیاس و اداى شکر این
عارفهٔ محکم اساس در بینهد سعادت مهد که عذرای دولت روز افزون در اغوش
ولیلاى سلطنت ابد مقرون دوش بدوش و اولین سال جلوس میمنت مانوس و
اوان شکفتای کاشن امال عامهٔ نفوس است همت صافی طویت معدلت کستر و
ضمیر منیر مهر اضائت شریعت پرور بحکم ایه وافی هدایهٔ الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر باجراى اوامر و نواهی خالق
کل عالم و خاتم انبیا و رسل بفحواى صدق انتماى اطيعوا الله واطيعوا الرسول لعلكم
تفلحون معطوف و مصروف داشته امر عالم مطیع شرف نفاذ یافت که بمضمون بلاغت
مشحون قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن پردگیان پرده کشا پرده نشین و
شاهدان چهره نما خلوت گزین بوده برانامل عصیان نقاب بیشرمی از رخسار
عفت باز نموده دامن زن اتش غضب دادار بی نیاز نگردند و ساکنان خطهٔ ایمان و
مقیمان دار السعادهٔ ایقان بمضمون حقیقت نمون یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر

والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون دست بالت
قمار دراز نكرده قبل از انكه شطرنجي روزكار ايشان از درو زمات مات وفيل بند
حيرت وهيمان هنكامهٔ عصات ساخته معلوم شود كه انچه برده باخته اند سالك
طريق اجتناب بوده بهيچوجه بيرامون ان عمل شنيع نكردد وكل وجوه بيت اللطف
وقمارخانه وچرس فروشي وبوزه فروشي بممالك محروسه واكرهرسال مبلغهاى
خطير ميشد بتخفيف وتصدق فرق فرقد ساى اشرف مقرر فرموديم ودرين
ابواب صدور عظام وعلماى اعلام وفقهاى اسلام وثقهٔ انيقهٔ عليحدهٔ مؤكده
بلعن ابدى وطعن سرمدي كه موشح ومزين بخط كوهر نثار همايون است بسلك تحرير
كشيده اند ميبايد كه انعا البجاه بعد از شرف اطلاع برمضمون رقم مطاع لازال
نافذا في الأقطار والأرباع مقرر دارد كه دركل محال بتولان اياك پناه ساكنين و
متوطنين بقانون اظهر شريعت غرا وطريق اطهر ملت بيضا مناهج صلاح و
سداد بوده مرتكب امور مذكوره نكردند وبدكاران را در حضور واهالى شرع
شريف وكلانتران وريش سفيدان محلات توبه داده ومرتكبين محرمات مذكوره را
تنبيه وتاديب والتزام بازيافت نموده هركاه اشتغال بان افعال ذميمه نمايند
بنهج شرع مطاع حد جاري ومورد مؤاخذه وبازخواست سازد وچنانچه احدى
باعمال شنيعهٔ ديكرى مطلع كشته اعلام نمايد انحضرا بنوعي تنبيه نمايد كه موجب
عبرت ديكران كردد وانعا البجاه بعلت وجوهات مزبوره چيزي بازيافت ننموده
نكذارد كه هيچ افريده بدانجهت دينارى طمع وتوقع نمايد وخلاف كننده از مردودان
دركاه الهى ومحروم از شفاعت حضرت رسالت پناهى ومستحق لعنت ونفرين

ائمهٔ طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکهٔ اسمان و زمین باشد و اهالی
و اوباش را از کبوتر پرانی و کرك دوانی و نکاهداشتن کاو و قوچ و سایر حیوانات
جهة جنك و پرخاش که باعث خصومت و عناد و انواع شورش و فساد است
ممنوع ساخته سدان ابواب را از لوازم شمارند و دقیقهٔ در استحکام احکام مطاعه
و اشاعه و اجرای اوامر شریفه فرو کذاشت ننماید و از جوانب بر اینجمله روند و رقم
قضا شیم معدلت مضمون را بر عموم خلایق خوانده بر سنك نقش و در مساجد
جامعه نصب نمایند و درین ابواب غدغن دانسته هر ساله رقم مجدد طلب ندارند
و در عهده شناسند تحریرا فی شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنهٔ ۱۱۰۶
هزار و صد و شش

پادشاهان دهر را سرور	شاه سلطان حسین دین پرور
جوهر امد ز کان عدل آن در	کوش کیتی ز صیت او شد پر
چون در اسلام طبل شاهی زد	رقم نسخ بر مناهی زد
حکم حتمی برای ترك حرام	کرد تبلیغ بر خواص و عوام
. . . . فیض کامل شد	که بخلقان چو وحی نازل شد
خسرو کامکار عالیشان	صاحب جاه و رتبه و سبحان
چو بجریان حکم شد مأمور	شد منقش بحکم این دستور
باد از یمن ایزد متعال	اجر . . . . اقبال

این رقم را بیادکار کشید
حسن حاجی و فقیر سعید

صورت

صورت فرمانی که بر لوح پهلوی لوح مزبور رسم کرده اند از قرار ذیل است

هو الله سبحانه   الملک لله   یا محمد و یا علی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت   آنکه چون توجه خاطر خطیر معدلت اثر و تعلق
ضمیر مرحمت گستر بترفیهٔ حال و فراغبال کافهٔ برایا که ودایع بدایع حضرت علی الخصوص
شیعیان و محبان خاندان طیبین و طاهرین بدرجهٔ اعلی و مرتبهٔ قصوی است
و در زمان فرخنده نشان نواب گیتی ستان فردوس مکان جنت آشیانی
(از اینجا بالا رفته و در اینجا نوشته جد بزرگوارم طاب ثراه) نقدی ولایات
شیعهٔ عراق بموجب حکم لازم الاتباع گیتی ستانی (از اینجا نیز بالا رفته و در اینجا
نوشته شاه بابام انار الله برهانه) موافق دستور العمل ان اعلیحضرت شاه جمجاه
جنت مکان علیین آشیانی مقرر شده بود که در دفاتر عمل نموده و عمل کرده دیناری
پنجدینار از ابتدای توشقان ئیل سال سابق بر طرف نمایند و دوازده یک ایام رمضان
المبارک محال مذکوره نیز از ابتدای توشقان ئیل سابق بتخفیف مقرر شد در معامله
بیچین ئیل [کذا] چون تشیع ارباب و اهالی و رعایا الکا سمنان سمت ظهور یافته حسب
الفرمان نواب گیتی ستانی مال دوازده یک رمضان محال مذکور نیز بتخفیف و
تصدق مقرر شده و در ینولا ارباب و اهالی و اعیان ولایت مزبور سیما سیادت
و نجابت پناه شریعت دستگاه نظاما للسیادة و الشریعة عبد الواسع و رفعت پناه
عزت و معالی دستگاه حاجی الحرمین الشریفین نظاما میرزا ابوطالب و سیادت
و نجابت پناه نتیجة السادات العظام شمسا میر محمد طاهر و رفعت پناه عزت دستگاه
توفیق آثاری حاجی الحرمین آقا ملکی بدرگاه جهان پناه آمده بسعادت بساطبوسی

مجلس بهشت آئین استعداد یافته استدعا نمودند که چون در زمان نواب گیتی ستان
فردوس مکانی تشیع ایشان بدرجهٔ وضوح و ظهور نپیوسته دوازده یک ایام رمضان
ایشان نیز بدستور بمحال شیعه بتخفیف مقرر گشته تیولداران و همه ساله داران موافق
عمل شیعه دستور العمل زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیانی با ایشان
عمل نموده دیناری پنجه دینار طلب نمایند بنا بالمسئولهم بنا بر ظهور تشیع ارباب
و اهالی و صواحب و عجزه و رعایاء الکاء مزبور توجه خاطر اشرف بترفیه حال ایشان
و شفقت مرحمت بیدریغ شاهانه در بارهٔ اهالی و اعیان و عجزهٔ الکاء مذکور فرموده
از ابتدآء اسم ماههٔ ئیلان ئیل مقرر فرمودیم که مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی مال
نقدی و بلده و بلوکات الکاء مذکور را سوای قریهٔ سرخه موافق دستور العمل زمان
شاه جنت مکان علیین آشیانی که بمحال شیعه معمول است در دفاتر عمل نموده دستور
العمل دیناری پنجه دینار را بر طرف نمایند که موجب رفاه حال و فراغ بال شیعیان گشته
در دعاگوئی دوام دولت روزافزون افزایند و مثوبات آن بروح پرفتوح آنحضرت
فردوس منزلت و روزگار فرخنده آثار همایون ما عاید گردد حکام و تیولداران الکاء
مذکور موافق عمل کرد شیعه با عجزه و رعایا و ولایت سمنان سوای قریهٔ سرخه عمل
نموده دیناری پنجه دینار طلب ندارند و همه ساله داران بهمین دستور عمل نموده
طلب ننمایند و از مواجب همه ساله خود بر طرف دانسته بدیوان آمده آنچه کسر نموده
باشد عوض از دیوان باز یافت نمایند و اگر تیولداران بر ستن احداث نمایند بعلت
رسوم داروغگی که داخل احکام ایشان شده باشد و بمواجب حساب شود طلبی ننمایند
و ارباب و اهالی و عجزه و اعیان و رعایا و زیردستان آن ولایت بر بن عطیهٔ والاکر

دانسته درباره ایشان سمت ظهور یافت مسرور و شادمان بوده آثار بهجت و
شادمانی بظهور آورند و از روی امیدواری تمام و استظهار ما لا کلام بتکثیر
زراعت و عمارت و آبادانی کوشیده در مراسم دعاگوئی بثبات و بقای دولت
ابد پیوند افزایند و صورت این حکم همایون را بر سنگی نقش کرده در مسجد جامع و
محل مرتفع که منظور و انظار خلایق باشد نصب نمایند درین باب غدغن دانسته
هر ساله حکم مجدد نطلبند و چون پروانچه بمهر اشرف رسد اعتماد نمایند تحریراً
فی شهر جمادی الثانی ۱۰۳۹ (هزار و سی و نه)

لوح دیگر قرینه دو لوح مسطور در فوق است و فرمانی در آن رسم شده در باب رفع
بعضی اضافات و تعدی مالیات از شیعه عراق و تاریخ آن سال هزار و بیست و
یک هجری است لوحی دیگر در بالای در بست که در طرف شمال غربی میباشد و فرمانی
که در آن رسم است بخشش تمغا و هوائی سمنان است و تاریخ آن نهصد و شصت و
دو چون نقل عین آنها و فرمان اهمیتی نداشت فقط بذکر آن پرداخت دیگر این
مسجد را چیزی که قابل ذکر باشد نیست جز اینکه حوضخانه بسیار خوبی برای وضو
گرفتن دارد

سه مدرسه در سمنان هست و هر سه از ابنیه متوسط بشمار میآیند یکی مدرسه
صادقخان که جدید است دیگر مدرسه مسعودیه که از قدیم بوده و تجدید عمارت
کرده اند سیم مدرسه مهد یقلیخان قاجار هم در این شهر چند مزار و امامزاده هست
از جمله امامزاده علی بن جعفر صادق که باغچه باصفائی در جلوان میباشد و ایوان
و سبعی دارد بقعه امامزاده مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف هشت قدم است

ارتفاع گنبد دوازده قدم و صندوق چوبی مشبکی سرباز در وسط و صورت قبر در
وسط آنست یکی دیگر از امامزادهای معروف سمنان امامزاده یحیی است نیز در
بیرون شهر در محلهٔ زاوغان وکوشک مغیان دو امامزاده هست یکی معروف با امامزاده اشرف و
دیگری مشهور بعلوی و در اینمزار بقول اهالی امامزاده قاسم و امامزاده عبد الله
مدفون میباشند دم دروازهٔ عراق بقعه ایست و معروفست که امامزاده ابراهیم
و امامزاده اسمعیل در اینجا دفن شده اند امامزادهٔ دیگر در عرب محله است که اسم آن
بدرستی معلوم نیست و ثبت بقعه از بقعهٔ دیگر است که خراب شده و در آن چند
صورت قبر است همه مجصص مردم آنجا میگویند این بقعهٔ اباصلت هروی است در
محلهٔ جنبدان بقعه ایست معروف ببی سر از قرار تقریر اهالی در یکفرسخی شهر در
طرف شمال معصوم زاده ایست مشهور بچهل تن یعنی بقعه ایست بر لب رود بی سر
از آنجا آورده در بقعهٔ محلهٔ جنبدان دفن کرده و ابدان آنها را باده سر و تن دیگر در
همانجا بخاک سپرده اند بنا بر این چهل معصوم زاده را وقتی در آنمحل سر بریده اند در بیرون
دروازهٔ عراق مقبرهٔ ایست اهالی مدفون در مقبره را پیر علمدار گویند و بعقیدهٔ
آنها علمدار حضرت رضا علیه السلام بوده این مقبره گنبدی مخروطی و دو صندوق
اولی مشبک است و در میان از صندوق دیگری است غیر مشبک که بر روی قبر
گذاشته اند در بیرون دروازهٔ خراسان قبری است از پیر نجم الدین گویند از عرفا
بوده است و اشهر مزارات که در یکفرسخی قریهٔ سرخه است مزار رکن الدین علاء
الدوله سمنانی است از اجلهٔ عرفا و شرح حال از بیاید در چهار فرسخی شهر در طرف
شمال در میان کوه پیغمبران کوه سیمنک است گویند سین و لام که پسران سام و حام

بوده اند در اینجا مدفونند در طرف مشرق شهر سمنان در محلهٔ اسفنجان آثار
خرابه از قلعهٔ کهنه ایست معروف بآتشگاه و شاید بلفظ کوشك مغان میتوان
گفت زردشتیان در این محل آتشکده داشته اند در اول دروازهٔ ناسار باغ شاه سمنان است
که اصطخر یك قسمت از آب رود کل بارد در آن باغ میباشد اغلب درختهای این باغ را
بریده و بجای آن زراعت مینمایند در هر محلهٔ سمنان یك یا دو آب انبار معتبر بسیار
خوب است همچنین در بیرون شهر کاروانسراها برای زوار و غیره ساخته اند و از
امکنهٔ سمنان که قابل نگارش است برج میرزا عسکری میباشد که از خشت خام بنا
شده و در گوشهٔ عمارتی کهنه واقع گردیده و از ابنیهٔ قدیمه است یك قسمت از دیوار
عمارت مزبوره که در طرف شمال شرقیست باندازهٔ صد و پنجاه قدم بنحوی
برپاست و چنین معلوم میشود که این برج یکی از بروج اضلاع این بنا بوده سه برج
دیگر یا از ابتدا ساخته نشده یا باین عظمت نبوده و بمرور خراب شده است این بنا
حالا در وسط معموره است و بواسطهٔ پلهٔ از طرف مشرق بمرتبهٔ اول برج میرسند
و آن طاقی است مسدس که یك راهرو و پنج ترك طاق مانند بسته دارد که در معنی
شش ترك میشود عرض هر یك یك ذرع و چارك و پنجقدم طول و چهار ذرع و نیم ارتفاع
و از میان هر ترکی روزنی برای روشنائی گذاشته اند در وسط چاه آبست
والآن هم آب زیادی دارد و دهنهٔ چاه در وسط فضای این شش ترك است این بنا
سفید کاری شده و داخلهٔ این مرتبه از آجر است و پشت اکثر ترکها صندوقخانه
وضع مرتبهٔ وسطی مثل مرتبهٔ تحتانی است جز اینکه سقف تیرپوش بوده و خراب
شده و از اغلب ترکها دریچه ها ببیرون داشته در وسط این مرتبه هم محاذی دهنهٔ

چاه سوراخ برای آب کشیدن ببالا هست مرتبهٔ سیم بی کم و زیاد مثل مرتبهٔ وسطی است
واینه و مرتبه خرابست و روی انها فضائی بوده که دور ان مثل محجر از خشت و
گل بالا امده و مزقل بسیار دارد اینه و مرتبه مثل مرتبهٔ پائین نیز ترك ترك است
وعرض وطول ترکها مساوی با پائین و صندوقخانه دارد ارتفاع اینه و مرتبه
هفت ذرع و ارتفاع برج من حیث المجموع دوازده ذرع است غریب انکه غالب
مدخلهای مرتبه های این برج هلالی و بوضع معمول حالیه است در ضلع جنوبی
و دو ضلع شرقی دو دالان است بعرض یك ذرع وطول پانزده قدم که از دو طرف مزقل
داشته است
در خارج دروازهٔ ناسار کاروانسرای خرابست و دو سنگ سر در ان نوشته است

انکس که شد بر وز ازل اشنای خیر	عمرش دهد خدای بیمن دعای خیر
سید ابو المیامن و الاکمر که شد	تخمیر طینتش ز برای عمای خیر
در شهر سمنان بنا نهاد	از همت بلند و باطنی برای خیر
هر کس که گشت وارد این دلنشین بنا	گفتا دهد خدای جهانش جزای خیر
از یاری توکل و سرکاری رضا	شد در جهان بلند ز نامش نوای خیر

در کار خیر چونکه سرای سرور یافت
تاریخ این بنا ز قضا شد سرای خیر

در طرف جنوب شرقی شهر نزدیك برج میرزا عسکری ابنیهٔ عظیمهٔ قدیمهٔ متعدد
هست هم نزدیك بهم و بعضی راده ذرع ارتفاع است ظاهراً اینها یك بنا بوده
برخی از اهل شهر گویند از بناهای طاهر ذو الیمینین میباشد جمعیت شهر سمنان

تقریباً

تقریباً بیست هزار نفر و اعلم علمای این بلد در این زمان جناب آقای حاجی ملا علی سمنانی سلمه الله تعالی است که علاوه بر تبحر در علم فقه و اجتهاد مراتب معقول را نیز بکمال دیده و دارا هستند یکی دیگر از علمای معتبر این بلد جناب آقا سید علی اکبر مجتهد ابن مرحوم حاجی سید حسن میباشد و مرحوم حاجی سید حسن مباشر بنای مسجد سلطانی بوده دیگر از علما جناب شیخ مهدی مجتهد ابن مرحوم حاجی ملا علی اصغر و جناب حاجی میرزا هادی پسر مرحوم حاجی میرزا ابراهیم مجتهد میباشند

ذکر قرا و مزارع سمنان و توابع

قریهٔ سرخه قریهٔ لاسجرد قریهٔ سنکر قریهٔ شهرزاد قریهٔ بابانك صوفی آباد مؤمن آباد وکن آباد محمود آباد دلازیان بونق آباد حسن آباد شاهوران ده صوفیان علا جام دو زهیر کلرود باد دو جرم سنکر طالب آباد ذوالفقار خان دیر آب هود اهوب دیکان بستام برش کلو سارو طهماسب آباد مهدی آباد نوکلاته حاجی آباد کهنه احمد آباد جهان آباد همت آباد کرمانی سنجده طالب آباد سرخه غیاث آباد شوراب کوه سهرو حاجی آباد بمابور چالدران اسفرزنه حاجی آباد حاجی بابا امام آباد حاسم نوبهر درواو صح اهوان چاشت خوران رویان کنز بمورو ضید آباد رضی آباد علی آباد مزرعهٔ حاجی ملا علی مزرعه حاجی علی کبوکان رضا آباد خوریر سیاه حرابی

از سمنان که بطرف دار الخلافه حرکت مینمایند منزلگاه لاسکرد است راه شش فرسخ
از مشرق بمغرب میباشد در یکمیدانی شهر دهکدهٔ کوشک مغاز است که اهالی
از اکوشمغاز تلفظ مینمایند واین دهکده بواسطهٔ کوچه باغها وصل بشهر و دارای
باغات زیاد است کوه مقابل کوشک مغاز چند وان نام دارد و کوه طرف شمال شهر
سمنان را نذین کر (نزدیکر) میگویند در انتهای باغستان کوشک مغاز بقعهٔ
امامزاده قاسم و امامزاده عبد الله معروف بامامزاده علوی است واین بقعه باغچه دارد
در طرف شمال این امامزاده بفاصلهٔ پانصد قدم گنبدی است وان مزار امامزاده
اشرف میباشد در یکفرسخی سمنان طرف دست راست راه نیمفرسخ دور از جاده قریهٔ
مؤمن اباد است وبقعهٔ معتبری در اینقریه هست منسوب بدرویش علی نام در سه
فرسخی سمنان دهکدهٔ سرخه است که در واقع قصبهٔ ابادی میباشد و تقریباً هشتصد
خانوار سکنه دارد کار و انسرا خرابهٔ از خشت و گل و کار و انسرائی اباد باد بوا و کبریه
در ین دهکده است در قبرستان سرخه بقعه ایست مختصر معروف به پیر غریب
در طرف جنوب سرخه بفاصلهٔ یکفرسخ قریهٔ صوفی اباد است و مقبرهٔ شیخ علاء الدوله
سمنانی قدس سره که از مشاهیر عرفا و مشایخ میباشد در اینقریه است و ترجمهٔ
حال او از قرار ذیل

شرح حال رکن الدین علاء الدوله سمنانی علیه الرحمة

دولتشاه سمرقندی شرح حال اینعارف ربانی روح الله روحه را چنین مینگارد
شیخ العارف رکن الحق والملة والدین علاء الدوله وهو احمد بن محمد بن احمد البیابانکی کمال
او از شرح مستغنی است رسوم صوفیه را احیا داده وبعد از شیخ جنید بغدادی

قدس الله سره العزیز هیچکس چون او درین طریق قدم ننهاده در رساله که موسوم است
بمفتاح گوید هزار طبق کاغذ در راه و رسم تصوف سیاه کردم و صد هزار دینار
مال پدری و میراث صرف و وقف صوفیان نمودم و شصت سال بدعاگوئی و
نیکخواهی مسلمانان بسر بردم و اکنون پیر و عاجزم و ترک همه گفتم و بگوشه نشستم
و در بروی خلق بستم

آورده اند که شیخ در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودی و عم شیخ ملک
شرف الدین سمنانی از مقربان آن پادشاه بوده روزی که ارغون خان در زیر قزوین
با یکی از دشمنان خود مصاف میداد شیخ را درد و وجد بر گرفت و قبا و کلاه
و سلاح را گذاشته و از اردوی خان بی اجازه بطرف سمنان روان شد و بعد از آن
در خانقاه سکاکیه مدتی بهم صحبتی اخی شرف الدین سمنانی بعبادت مشغول میبوده
و چندانکه خان مراعات و استمالت داده از خرقه فقر بجامه اهل دنیا در نیامده و
بعد از آن عزیمت دار السلام بغداد نموده و مرید شیخ العارف شیخ عبد الرحمن
اسفراینی قدس سره العزیز شده و حالات شیخ در رسایل طریقت که نوشته مذکور
و مسطور است و تواضع و انصاف شیخ در آن مرتبه بوده که شیخ مولانا نظام الدین و اخونه
زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد سال بتو میگفتم که کافری باور نمیکردی
اکنون هیچ شبهه نماندت که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم
کرده است اکنون گردن بنه و مرا مرنجان و این رباعی را در اینباب میگوید

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست　　وز فعل بدش همه پشیمانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم　　این کافر را سر مسلمانی نیست

من

سن مبارک شیخ هفتاد و هفت سال و دو ماه و چهارده روز بوده و در وفات

آنحضرت عزیزی گفته

تاریخ وفات شیخ اعظم ⁂ سلطان محققان عالم

رکن حق و دین علاء دولت ⁂ بر مسند خود نشسته خرم

بیست و سیم مه رجب بود ⁂ اندر شب جمعهٔ مکرم

از هجرت خاتم النبیین ⁂ هفتصد بگذشته و سی و شش هم

و شیخ نجم الدین محمد موفق اسفراینی قدس سره که از خلفای حضرت شیخ است میگوید بارها شیخ بر زبان مبارک راندی که آنچه مرا در آخر عمر معلوم شد اگر در اول معلوم شدی ترک ملازمت سلطان روزگار نکردمی و هم در قبا خدا پرستی نمودمی و پیش ملوک مهمات مظلومان را ساختمی و هر آینه کسی که در قبا از اهل عبا باشد از وی اولی تر و محض اخلاص است

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر گوید حمد الله مستوفی که معاصر شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بوده گفته است آنجناب پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بوده و پدرش در مرتبه وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادت درجه عالی یافت و در نفحات الانس مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید در مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن علیه الرحمة رسید و بعد ها اجازت ارشاد یافت و در مدت شانزده سال در خانقاه سکاکیه صد و چهل اربعین برآورد و در شب جمعه بیست و دویم رجب سال هفتصد و

سی و شش بریاض قدس و قرب شتافت از نتایج طبع فیاض او کتاب مکاشفات

مشهور است   انتهی

بکپیدان مانده بلاسگرد دست راست راه قدری دور از جاده دهکدهٔ بیشتر و اما لاسگرد عمده ابادی ان روی تل مصنوعی مستدیری است مرتفع که بالا و پائین تل از حیثیت قطر تفاوتی ندارد و از امتواز قلعه فرض کرد که شش برج دارد و هر برج از شش اطاق است گرداگرد سطح این تل خانه‌ها یکطبقه و دو طبقه بتفاوت ساخته اند و از دو و تل تیرها بمیان ان دو انبه و روی تیرها را پوشانده و کوچهٔ مصنوعی درست کرده و عبور سکنه از روی این تیرها است و راه وصول ببالای تل منحصر است بیک دربستی کوچک و معلوم است که این از خوف تعدی صادر و وارد است و از عادات ذمیمهٔ اهالی اینمحل انکه مستراح انها مکشوف و دور تا دور اینقلعه قذر آلوده است ارتفاع تل بدون خانه‌ها هفت ذرع و با خانه‌ها دوازده ذرع میشود و دورهٔ تل دویست و پنجاه قدم است ما بین شمال و مشرق این تل بفاصلهٔ هزار قدم خانه‌ها ساخته اند و در ان سکنی گرفته در سمت شرقی تل بفاصلهٔ سیصد قدم بقعه ایست گویند امامزاده سید رضا از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در اینجا مدفون است در جنوب تل کاروانسرای اجری بسیار خوبی است از عهد سلاطین صفویه و در سمت شمال و جنوب ان شش حجره و در مشرق و مغرب دو حجره بعلاوهٔ دو ایوان میباشد که یکی دالان است و در چهار گوشه اینکاروانسرا چهار طویله هست حاجی علینقی تاجر کاشانی اینکاروانسرا را نیز مرمت کرده چاپارخانه هم در اینجا هست آب لاسگرد از چشمه ایست در یکفرسخی دهکده واقع و تنقیهٔ مصنوعی

کوچکی نیز در هزار قدمی ابادی است لاسکرد را باغات بسیار خوبست مشتمل بر انار و ستاهای زیاد و سایر اشجار و انار از نهایت خوبست پنبه نیز در اینجا خوب بعمل میاید جمعیت لاسکرد صد و پنجاه خانوار و ارتفاع ان از مشهد مقدس دویست و بیست و پنجذرع است

از لاسکرد که بطرف دار الخلافه حرکت مینمایند منزل ده نمک میباشد و راه هفت فرسخ و ابتدا از شمال بجنوبست بعد از ان کم کم بطرف مغرب مایل میگردد در یکمیدانی لاسکرد طرف دست چپ دو واز راه مزرعهٔ نجش اباد ملک حاجی علینقی تاجر کاشانی است در نیم فرسخی لاسکرد راه چند قدمی در میان پستی و بلندی است بعد از ان نهر کوچکی دیده میشود معروف ببار یک اب و اب ان در همان حوالی بمصرف زراعت میرسد قدری از اینجا گذشته مجرای ابی است عمیق و کم عرض که سه جا بروی ان پل بسته اند و در عمق مجری اب قلیلی جاری است این پلها معروف بپل کرپی میباشد و پل کرپی خاک سمنان را از خاک بلوک خوار طهران جدا میکند چنانکه رودخانهٔ دریان که در وسط راه قوشه و اهوان است خاک دامغان را از خاک سمنان جدا مینماید دو قلعه خرابه در دو طرف مجرای پل کرپی دیده میشود که یکی از انها چهار برج دارد باضافهٔ دو برج سنگی که متعلق بمدخل میباشد در سه فرسخی لاسکرد قلعهٔ عبدل اباد است که چند خانواری سکنه دارد قلعه خرابه هم پای کوه است که عبدل اباد قدیم همان بوده حالا اهل بر جنب دروازه سکنی دارند و فاصلهٔ ان قلعه تا عبدل اباد حالیه دو فرسخست اب از عبدل اباد از رودخانه است و زیادی اب این عبدل اباد از قنات میباشد قدری از عبدل اباد گذشته در حوالی کالهای عمیق برجی کلی و فراوانخانه دیده میشود ده نمک قلعهٔ مدوری دارد تقریبا با ارتفاع بیست ذرع

دیوار آن کبری و مدخل قلعه رو بمشرق و خندق و پل داشته است آب ده نمک

از رودخانه است و سرچشمهٔ آن واقع در لزوره خاک فیروزکوه از کوهی که در طرف

شمال و موسوم به رودهِ میباشد از سرچشمه تا ده نمک سه فرسخ میباشد در خارج

قلعهٔ ده نمک در این سنوات بعضی خانه‌ها ساخته و در آنها سکنی گرفته اند

کلیتهٔ سکنهٔ اینجا پنجاه خانوار میباشد کاروانسرائی شاه عباسی در ده نمک

هست مربع متساوی الاضلاع که در هر طرف شش اطاق و یک ایوان دارد و ایوان

جنوبی مدخل و در کاروانسرا است در چهار ضلع چهار طویله انداخته اند و این

کاروانسرا را اینه حاجی علینقی تاجر کاشانی مرمت کرده و در بیرون کاروانسرا

چهارده ایوان رو بمشرق برای قوافل ساخته است دو یخچال نیز در ده نمک

هست و اینجا دویست ذرع پست تر از مشهد مقدس میباشد

پوشیده نباشد که بیابانک سمنان که مولد شیخ رکن الدین علاء الدولهٔ سمنانی

میباشد زیر لاسگرد و در چهار فرسخی شهر سمنان است و از اینجا راهی است

باصفهان بسیار نزدیک که حالا اشتردارها از آن راه حرکت مینمایند یعنی از

بیابانک از زیر دست بطرف یسار که سمت جنوب باشد راه مزبور بسمت

اصفهان امتداد یافته است و ظاهراً این راه در سوابق ایام شاهراه بوده

و قوافل و زوار از اینجا ده از اصفهان بطرف سمنان و خراسان

میرفته اند و عقیدهٔ بعضی این است که شاه عباس اول که پیاده بزیارت

مشهد مقدس مشرف شده از این راه رفته است بهر حال این بود معلومات

ما از مشهد تا ده نمک که در حقیقت اول خاک خوار است

وازانجا که بلوک خوار وقسمتی از ورامین را بافرط اهتمام ودقتی تمام مرقوم

وفردی متفرد برای العین دیده ودقایق این ناحیت را بمیزان دانش ودرایت

سنجیده واو صاحب رای رزین وفکر متین اجل کفاة واعز دهاة وزیر نحریر

ونحریر وزیر خبیر صایب تدبیر

امیر دانشوران که جای ابو نصر کجا   چو دست باد ولتان همیشه بالا بود

جناب جلالتمآب افخم دستور معالی نصاب اکرم کهف الارکان آقا میرزا علی اصغرخان

امین السلطان ولد فردوس مکان آقا محمد ابراهیمخان امین السلطان است که روان چنان

والدی در خلد برین مخلد باد ودوام جلالت بوجود این فرخنده ولد مشید جناب معظم

باشارت مرحوم امین السلطان در سال هزار ودویست ونود وهفت بازدیدان نواحی

رفت وشرحی مشبع از آن سفر واستقصای خود نگاشت وصحیفهٔ بلآلی معارف

انباشت وآن نسخهٔ اصل که بافضلی از اغانی برابر واز وصل غوانی خوشتر است نگارنده را

زیور کتابخانه وزینت کاشانه میباشد ودر صورتی که راه اهرانیز بوضع مسافرت ماینما

مراد درست نماید که همان صحیفه را بعینه در اینجا درج نمائیم ومحض ادای وظیفه وتتمیم

بنگارش ذیلی کرائیم وحمد خدا را که ختام مطلع الشمس بنافهٔ تاتار واستوان نگارش

از این قرار

نگارش جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای امین السلطان

دام اقباله العالی در شرح خوار وقسمتی از ورامین

روز دوشنبهٔ هفتم شهر جمادی الثانیه ۹۷ لوی ئیل سعادت دلیل برحسب فرمایش

جناب جلالتمآب اجل آقای امین السلطان مد ظله العالی بجهة سرکشی وبازدید ناحیه

خوار از دار الخلافة الناصره صبح حرکت شد همراهان حاجی میرزا حسین میرزا احمد میرزا علی سایر دو پیشخدمت خلخالی میرجلیل خان زنجانی آبدار قهوه‌چی جلودار مهتر بدون زین

منزل اول خاتون آباد است چهار ساعت و نیم از دسته گذشته وارد شد در باغچه کدخدا اسکندر کدخدای ده افتاده نهار مختصری که از شهر برداشته بودند صرف شد بعد از نهار قدری استراحت قدری بصحبتهای حاجی میرزا حسین و سفر مکه معظمه زادها الله شرفاً گذشت بعد از ادای فریضه و صرف چای قریب بغروب بتماشای ده و زراعات و کاروانسرای جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی ملا علی رفته مغرب عودت بباغچه شد شام شب را مهمان حیدر بیک ایل بیگی طایفه عرب کرد و خاتون آباد سکنی دارند بود راه امروز چهار فرسخ است دهات و قراء کنار راه باین تفصیل است نجف آباد خالصه هاشم آباد امین خلوت عسکر آباد اربابی امین آباد خالصه غنی آباد معمار باشی اشرف آباد جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی ملا علی سلمه الله تعالی کمال آباد ایضاً زمان آباد ایضاً محمود آباد خالصه عباس آباد نظام العلما قاسم آباد وورثه مرحوم حاجی ظهیر الدوله کریم آباد ایضاً کلینه علاء الدوله علی آباد وورثه مرحوم حاج ظهیر الدوله حاجی آباد خالصه هوسن خالصه فرن آباد خالصه این دهات غیر عسکر آباد که بالادست

سردابش متعلق بحضرت عبدالعظیم — چمن خوبی دارد

جاده است سایر زیر دست جاده واقع شده زراعات دهات و قراء مفصله که امروز دیده شد خیلی خرم و باصفا و خضرت است برای عابرین خوب منظری است خاتون آباد بیجدانک خالصه بوده است یکدانک اربابی نیم دانک اربابی را مستوفی

الممالك (مرحوم میرزا یوسف صدر اعظم) بتوسط حاجی میرزا حسین میرزا خریدند وضمیمه
خالصه کردند بهمدانك دیگر او بابی است

جمعیت اینجا تقریبا شصت خانوار است غالبا از طایفه پرزکی قدری هم کرد بچه ومتفرقه
قلعه ندارد خانه های پست مخروبه دارد یخچال وحمام هم دارد باقات از قدیم داشته
خراب ومنهدم شده جز دو سه قطعه باغچه کوچك دیده نشد قنات ندارد از رود خانه
جاجرود مشروب میشود نهر از میان ده میگذرد احشام تقریبا سیصد گاو وماده
دارد وسه هزار بز وگوسفند دارد اجاره اینجا دویست وپنجاه تومان نقد دویست و
پنجاه خروار غله است بذری که امسال کاشته اند نود وپنج خروار غله وپنج خروار شلتوك
صیفی کاری جزئی دارد ملائی در ده دیده شد اسمش ملا قربانعلی از اهل دماوند اینجا
ساکن است وحاکم شرع اینجاست نزدیك ده در کنار جاده کاروانسرای آجری خوبی
جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی ملا علی سلمه الله تعالی ساخته اند تقریبا
پنجاه حجره دارد سالی یکصد وبیست تومان اجاره داده اند کاروانسرای معتبری است
لیکن خوب نگاه داری نکرده اند تعمیرات خیلی جزئی دارد که عنقریب کلی خواهد شد
آب انبار آجری بزرك خوبی دارد در جنب کاروانسرا ومتعلق بکاروانسرا است آب
نداشت قدری خرابی داشت جهت تحقیق شد گفتند دو سال قبل در عبور افواج
خراسان شیرش را کنده وبرده اند بعد از آن کسی شیر آب انبار را کار نگذاشته برای پنج
ششهزار آب انبار هفتصد هشتصد تومانی قریب بانهدام است

هوای امروز گرم وآفتاب زننده سر شب هم قدری بادهای مختلف آمد روی هم رفته
هوای خوبی ندارد نرخ اجناس نان یکمن بشریه سه عباسی جو پانصد دینار کاه

پنجشاهی گوشت پانصد دینار و هکاروانسرا بعابرین و قوافل بابن قیمت میفروشند

روز سه شنبه هشتم یکساعت بدسته مانده بطرف ایوان کی روانه

شد شش ساعت از دسته گذشته وارد رودخانه کربلائی حسین نام منزل نمود

مسافت امروز هشت فرسخ است

یکفرسخ از خاتون اباد گذشته بچار رودخانه حاجرود شد با اینکه قریب به بیست

نهر که هر نهری را رودخانه میتوان گفت از رودخانه جدا شده بود عبور از او کمال

صعوبت را داشت حسید و بیك ایل بیگی کدخدای خاتون اباد با چند نفر رعیت

برای گذرانیدن ما ها همراهی کرده بودند و پانزده نفر اب باز از اهل حصار امیر

و حصار کلان کار اب بجهة گذرانیدن مردم و مترددین حاضر بودند بفضل الهی

با همراهان بسلامت از اب گذشتیم اب رودخانه بعد از وضع انهار از قرار تشخیص

حاجی میرزا حسین هزار سنك است اگر اب بازها نباشند یقیناً عبور برای مترددین

و زوار و غیره غیر ممکن است و هر کس بی احتیاطی نموده بدون معاونت اب باز

و کدار باب بزند البته غرق خواهد شد چنانچه روز قبل اغا حسن خواجه که بمشهد

مقدس میرفت اب او را غلطانیده و اب باز رسیده او را نجات داده بودند و همینطور

غالب اوقات عابرین بیچاره را اب برده و بهلاکت رسیده اند در اینچند روزه از قرار

تقریر اهل خاتون اباد و غیره یکنفر زن را با قاطر اب برده و کشته است مرحوم حاجی

ظهیر الدوله که خدا رحمتش کناد وقتی عبور امیکند شته دچار اب شده محاذی گود

گنبد خالصه بنای پلی گذاشته که وقت ساخته مصالح زیادی فراهم اورده که بالفعل

اجر و اهك بسیاری میگویند موجود است و سرپایه مستحکم مضبوط گذاشته که تا حال

عیب نکرد.. است بیچاره عمرش وفا نکرد بهمین طریق ناتمام مانده خداوند بانی
خیری برساند که ناتمامی را باتمام برساند واسباب اسایش زوار ومترددین وعابرین
وتسهیل حمل ونقل جنس از ابادیهای اینطرف رود خانه بشهر شود وموجب مزید
دعاگوئی وجود مسعود مبارک اعلیحضرت صاحبقرانی روحنا وروح العالمین فداه
شود بعد از ورود بمنزل نان ودوغی همراه بود اوردند صرف شد از شدت گرمی
هوا وخستگی راه استراحتی بعمل نیامد عصر بعد از ادای فریضه وصرف چای
بالماسرکشی نموده از فرط گرمی هوا ببام همین خانه امده تا صبح در بام بسر برده شام
امشب نان ودوغ وکباب بره بود اول مغرب اواز شیپوری از داخل قلعه شنیده شد
بعد از تحقیق معلوم شد در مسجد ده روضه خوانی است وشیپور برای استحضار
مردم است راه امروز تا سه فرسخ از خاتون اباد گذشته همه جا از نزدیک دهات وقراء
وزراعات میرود از انجا با یوانکی که کم کم راه از دهات ومزارع دور میشود نزدیک ده
کویر است دو طرف [دهات] قرب راه که دیده شد از اینقرار است

شمال جاده   حصار امیر خالصه   کبرد داغلان اربابی   چنگی اربابی
کبود گنبد خالصه   سرخه حصار خالصه   شریف اباد اربابی

جنوب جاده   قهه اربابی   پلشت اربابی   چوا اربابی
حصار کلاک خالصه   فیلستان خالصه   الونک اربابی   خسرو اربابی زین دار [باشی]
(سکنا)
سلیمان اباد خرابه خالصه ابادی ندارد ولی زراعت داشت   کلین خالصه
افرین خالصه   ابراهیم اباد خالصه   سایر دهات وقراء بهنام سوخته الی
قرمز تپه محاذی ایوانکی

ابچ

ایوان کی دهی است معتبر دویست و پنجاه خانوار رعیت دارد که بومی همین جا هستند
قلعهٔ معتبری دارد که خیلی قدیم است پنج برج دارد که یکی از برجها آجری و دروازهٔ
قلعه است خارج قلعه خانه و دکاکین و آبادی از چهار سمت دارد سه یخچال و دو
حمام دارد مسجد و تکیه نیز دارد خانه های اینجا نسبت بخانه های خاوون آباد بهتر است
سابقاً باغات زیاد داشته حال منحصر بدو سه باغ بزرگ و بعضی باغچه های میان
خانه است اشجارش غالباً انار و انجیر است آب از رودخانهٔ دماوند است قنات
ندارد مردمش از عدم آب شکایت دارند بواسطهٔ دهاتی که بالای رودخانه آباد
شده آب بانها نمیرسد امسال میگفتند بالنسبه آبش خوب و بهتر از سابق است
جمع دیوانی اینجا سیصد تومان نقد سیصد خروار جو سیصد خروار کاه است
در پائین ده کاروانسرای مخروبه بایری دارد غالب زوار و عابرین در صحرا و خانه ها
ده منزل میکنند نرخ اجناس نان سنگک یکمن آنها که یکمن و چهار سیر تبریز است
سه عباسی گوشت یکمن دو هزار و دو عباسی جو پانصد دینار قصیل خرواری
هفت هزار و پانصد دینار کاه پیدا نمیشود هوای امروز گاهی ابر گاهی آفتاب و بسیار
گرم و مختلف بود بخار فاسد متصل میان متعفن داشت میگفتند هوای سیزاست ولی
سن دیده نشد بادهای مختلف شرقی و غربی گاهی گرم گاهی سرد میوزید یکساعت
از شب گذشته چند قطره باران آمد هوا کم کم صاف شده رو باعتدال گذاشت
امشب هوای مهتاب خوبی شد نسیم شمالی هم میوزید صبح چهارشنبهٔ نهم
یکساعت و نیم بدسته مانده از ایوان کی حرکت بسمت قشلاق شد سه ساعت و نیم
از دسته گذشته وارد قشلاق شده در خانهٔ آقا نصرالله اصفهانی منزل شد اینجا که

منزل شده بهترین خانه‌های این ده است حیاط کوچک شمشه کاهگلی مختصر بیت
مشتمل بیک اطاق سه دری شمشه کاهگلی و یک اطاق کوچک ایضا دو سه درخت
بید و زبان گنجشک هم دارد نهر آب گل آلود بسیار غلیظ از میان حیاط میگذرد و نهار
در همین خانه صرف شد حاجی میرزا حسین و میرزاها و محمد جعفر خان و حاجی خانبابا خان را
خواسته تا سه ساعت از شب گذشته مشغول رسیدگی بجز و جمع و عمل خالصه و اربابی
بلوک قشلاق بودند حساب بسیار مختل پیچیده در هم مغشوش است که با این همه زحمت
بجائی نرسید و چیزی معلوم نشد موقوف بوقت دیگر شد

چون ایل اصانلو بسمت ییلاق حرکت کرده اند غیر از نور الله خان ایل بیگی و چند نفر سواره
قراسوران که مستحفظ راهها هستند کسی نبود و وجود بعضی از ریش سفیدان آنها برای
تحقیقات لازم بود کاغذی بریش سفیدان نوشته جمعی از آنها را خواسته کاغذ را
بنور الله خان داد که فرستاده آنها را بیاورند یکساعت بغروب مانده آقا حسن خواجه
بدیدن آمده بیچاره شکایت زیادی از افتادن خودش برودخانه جاجرود و صدمات
وارده از آب داشت

مذکور شد جناب حاجی ملا آقا بزرگ مجتهد بزیارت میروند بواسطه اینکه جمعیت
زنانه زیاد همراه دارند ملاقات را مناسب ندانسته آدمی با یک رأس بره باحوال پرسی
فرستاد بره هم بجهة آقا حسن فرستاده شد زوار قریب بپنجاه شصت نفر در کاروانسرا
و صحرا دیده شدند معروف همان دو نفرند عصری خواستیم تا خارج ده بسرکشی زراعات
و محصولات رفته بازدیدی شود از شدت وزیدن باد گرم جنوبی بعلاوه گرد و خاک و
طوفان زیاد نشد لابدا ببام خانه رفته با دوربین کوه و جلگه دهات و زراعات اطراف را

دیده بحمد الله تعالی زراعات خوبست تا بعد چه شود

راه امروز پنج فرسخ بود دو فرسخ از ایوان کی تا سر دره خوار یکفرسخ و نیم داخل سر دره
یکفرسخ و نیم از خروج سر دره تا قشلاق از ایوان کی تا نیمفرسخ بدهنه مانده زراعات
ایوان کی دو سمت جاده بود و خوب زراعتی است از انجا تا دهنه سر دره این نیمفرسخ
کویر نمک بود در دهنه سر دره یک کاروانسرای سنگی و یک قراولخانه کوچک چهار
برجی قدیم مخروبه بود میگویند از بناهای سلطان سنجر است آب شوری که تقریبا
یک چهار یک سنگ است از کویر وارد سر دره میشود و از انطرف خارج شده داخل
بلوک خوار میشود. با فاضل آب خوار میگویند بسمت جندق و بیابانک میرود وارد
سر دره که میشود دهنه تنگ است متدرجا وسعتی پیدا میکند تا اواسط دره باز
مضیق میشود تا بجلگه خوار کوههای دو طرف خشک و شور و غالبا خاک است و جز
جانورهای موذیه چیزی ندارد در میان سر دره که وسیع میشود یک کاروانسرای
مخروبه خیلی قدیم است اول سر دره آخر ملک ورامین و اول ملک خوار است

از سر دره که خارج میشود تا نیمفرسخ کویر است بعد اول املاک مزروعی است

هوای امروز تا ظهر صاف بود و آفتاب بسیار گرم از ظهر بعد ابر شد گاهی
حبس و گاهی بادهای مختلف جنوبی و شرقی میوزید بسیار هوای بد دارد روز
مگس شب پشه زیاد بود

از قراری که تحقیقا سئوال شد بیست شب است مردم اینجا بالای بام میخوابند مشغول
حصادی جو شده اند شلتوک کاشته اند و مشغول کاشتن هستند آب که امروز دیده شد
خوب و فراوان است

فشرلا

قشلاق از دهات معتبر خوار است و محل عبور جمیع قوافل خراسانست قریب شصت

خانوار جمعیت دارد قلعهٔ قدیمی دارد خارج قلعه ابادی ندارد دو قطعه باغ مشجر دارد

اشجارش انار و انجیر و انکور است درختهای این ده از بید و نارون هیچ نسبتی با درختهای

جاهای دیگر ندارد بسیار خرم و با نمو است از استعداد اب و خاک است

دو کاروانسرای خشت و کل مختصر که زوار منزل کنند دارد اب انبار اجری بسیار بزرک

خوبی دارد که اقا نصر الله اصفهانی ساخته و بانی بوده اب سرد کوارا دارد حمام و

یخچال هم دارد

دکاکین خبازی و بقالی و قصابی و علافی وغیره نیز دارد نرخ اجناس نان سنکک یکمن چهار

سیر تبریز سه عباسی است جو هفت شاهی قصیل شش هزار دینار کاه یافت نمیشود کوشت

هفتصد دینار رعیت قشلاق اغلب سمنانی است

رئیس و سر بلوک قشلاق ابو تراب خان پسر رضا حسینخان خواری است اصل اینها

پازکی است

روز پنجشنبهٔ دهم صبح یکساعت بدسته مانده از قشلاق حرکت کرده دوازده سنگ

کذشته وارد قلعهٔ پایزی شدیم که از بناهای جدید امین السلطان است در راه

ساری خان پسر جلیل خان و پیر علی بیک اصانلو امده بودند دیده شد در راه

با حاجی میرزا حسین بازدید زراعات را نموده ماشاء الله زراعت هم جا خوب است

و بی عیب و لی هر چه اراضی است بهره از خالصه است جهت مواظبت است نهار در

بالاخانهٔ قلعه صرف شد میرزا اسمعیل تلکرافچی خوار اینجا هم بدیدن امده است از

سادات فیروزکوه است تلکرافخانه ایجاد در قلعهٔ اردار است بعد از صرف نهار مشغول

بمحاسبه و گفتگوی ولایتی و انتظام امور رعیتی و غیره بودیم ریاست ایل الیکائی و
الوار بنه را بشرط پادار کردن مالیات دیوانی الوار بنه کرد و این سنوات لم یصل بود
بمیرزا ابو القاسم برادر حاجی خانبابا خان داده نوشتجات لازمه گرفته و داده شد
حاجی ملا علی اصغر بدیدن آمده بود از اهل خوار و ساکن قریه قاطول است حاکم شرع
خوار است پنجاه و پنج سال از عمرش میگذرد مرد محجوب خوبی است رعایای
خسروآباد مشهور بمحمدآباد خالصه عصری آمده اظهار داشتند که آب رودخانه
پانزده روز قبل بستر و مجرای خود را تغییر داده داخل زراعات و محصولات
شده خرابی زیاد رسانده
عصر از قلعه پائین رفته اطراف قلعه و خانه های جدید رعیتی را گردش نموده
بقلعه معاودت شد شب را بالای بام بسر برده شام در بام صرف شد راه امروز
دو فرسخ است غالباً از میان زراعت عبور کرده از رودخانه گذشته با وجود اینکه آنها
زیادی جدا شده بود فاضل آب بود تخمیناً دو بیست سنگ آب است هوای امروز
بواسطه باد شدیدی که میوزید خوب بود روز ابر و شب هوا صاف و خیلی بهتر از
روز شد ولی باطن هوا خالی از حدت و حرارت نیست قلعه پائینی بنای جدیدی که
که پارسال بحکم امین السلطان محمد جعفرخان نایب خوار ساخته است ولی هنوز
ناتمام است بنای قلعه بر روی تپه است که سابقاً هم قلعه معتبری بوده و بکلی
خراب و منهدم شده است اطراف تپه را با چینه احاطه و روی آنرا مسطح کرده بنای
حیاط مربعی گذاشته که هر چهار طرف ساختمان است هر سمتی سه باب اطاق دارد
چهار زاویه هم بادیه که مطبخ و مبال و زغالدان و انبار و غیره است سر اطاق سفید

سایر اطاقها و دیوارها شمشه کاهگل است سمت مغربی سر بالاخانه دارد مشتمل
بر ایوان جلو بسیار با روح و خوش منظر است

ارتفاع از سطح زمین تا طاق بالاخانه بیست ذرع است اینقلعه علاوه بر اینکه بسیار
بسیار خوش منظر است اطراف آن از دو فرسخ الی هشت فرسخ چشم انداز دارد خیلی
محکم و مضبوط و بنای خوبی است خانه‌های رعیتی در پائین قلعه سمت شرقی و مقارن
در قلعه اتفاق افتاده است یکطرف ساخته شده طرف دیگر هم لازم است ساخته
شود حمام قلعه گودش را برداشته‌اند سفالی هم در پای کار حاضر شده انشاءالله ساخته
میشود سه طرف دیگر قلعه واگر در واقع خیلی لازم است واگر ساخته نشود اینقلعه بیجا
و بیمعنی است اینطور دستور العمل داده شد که بسازند دو طرف جنوب و شرقی را
هر طرفی هیجده باب خانه رعیتی بسازند و طرف مغرب قلعه را که جلو قلعه بالا اتفاق
افتاده است یکطرف دروازه را سرتاسر انبار بسازند که جنس ریخته شود یکطرف دیگر را
طویله بسازند که هم انبار باشد هم طویله این خانه‌ها ساخته شود و رعیت بنشیند خیلی
اسباب آبادی و اعتبار بلوک بارزی که خرابترین بلوکات است خواهد شد

اینقلعه بارزی سابقاً هم آبادی داشته و جای معتبری بوده پائین هر چهار طرف قلعه
هم آبادی بوده جای آثار قدیم هست از سمت شرقی اینجا بفاصله صد و پنجاه قدم درخت
فلفلی است که خیلی غریب درختی است تقریباً پنجاه شاخه از زمین روئیده و بیرون
آمده و هر شاخه هم شاخه‌های زیاد دارد اطرافش ده دوازده ذرع میشود ولی از خوش
بختی اینست درخت مردم اینجا از نظر کرده میدانند و دست تعدی را از دامانش
کشیده‌اند میگویند اگر کسی شاخه‌های اینرا بشکند و ضرر بزند صدمه خواهد خورد

بالجمله

بانی آستانه محفوظ مانده است حتی شاخه های خشک شده اش هم هست تماشا و عجب
در استعداد و قابلیت این زمین است که درختهای ییلاقی سرد و سیری را هم بعمل
میآورد درخت فلفل که درخت گرمسیری و از نباتات هند و افریقاست در صحرای
بجفاظ بعمل آورده است باین قابلیت محل کمتر دیده شده افسوس که بدبخت واقع شده
و بدست این مردم که اکنون اینجا ساکنند افتاده است

روز جمعه پانزدهم صبح برخاستم امروز خیال گردش دهات و اطراف را داشتیم
باد شدیدی هم میوزید ممکن نشد لابد در منزل ماندم فرمایشکارهای مالیاتی امسال را
با نایب و مباشرین جزو داده محل طواحین را که بی پا و لم یصل بود پادار کرده از
حاجی خانبابا خان سند گرفته شد شلتوک سنه ماضیه را که عمل نیامده از مباشرین
سند نقدی گرفته شد باد کم کم شدت کرده از یکساعت از روز گذشته طوفان
عظیمی از گرد و خاک داشت که جائی دیده نمیشد تا وقت غروب شدت داشت
شب کمتر شد اهل اینجا میگویند این باد جوز است فایده و ثمرش خشک کردن
جو است همان باد مغربی است که در طهران باد شهریار مشهور است امروز از شهر
امین السلطان با تلگراف احوالپرسی کرده بودند جواب داده شد

عصر بپائین قلعه رفته گردش کرده آب انبار مخروبه در وسط قلعه پائین که
وقتی است هست که خیلی قدیم است طاقش را با خشت گنبدی پوشانده اند
بسیار خوب ساخته میگویند صد سال بیشتر است ساخته شده هنوز سرپاست
ولی از طاقش ریخته است گفتم همان را تعمیر کنند و گودش را خالی نمایند خارجش را
کاهگل کنند که آب انبار این قلعه باشد مسلماً مختصر تعمیری شود بیشتر از آنکه تازه

بنا شد دوام و قوام خواهد داشت مراجعت بقلعه بالا نموده عمل ما البانی و غیره را
با محمد جعفر خان قطع نموده نوشتجات لازمه رد و بدل شد بعد از صرف شام ببالای
بام رفته تا صبح در اینجا بسر بردیم از سر شب باد کم آرام گرفت تا وقت خواب باعتدال
میوزید ماهتاب با این هوای خوب خیلی عالم داشت

روز شنبه دوازدهم صبح زود برخاسته سوار شده بعزم گردش صحرا و دهات
و دیدن زراعات حرکت شد اول بامامزاده که یکمیدان با قلعه بایزی فاصله دارد رفته
پیاده شده امامزاده را زیارت کرد

اسم مبارکش امامزاده علی اکبر پسر امام همام مولی الانام موسی الکاظم علیه السلام است
بنای این امامزاده خیلی قدیم است طاق مرتفع محکمی دارد داخل طاق سفید کرده است
روی گنبد را هم سفید نموده اند بنای این گنبد باید چهار صد پانصد سال قبل
شده باشد با وجود این قدمت و عدم مواظبت عیب نکرده و جز مختصر تعمیری ندارد
قرار دادم تعمیر کنند در چوبی منبتی دارد که خیلی خوب ساخته اند قدری ریخته و شکسته
شده است ولی عیب نکرده نوشتهای انرا با کمال سهولت میتوان خواند در زمان شاه
طهماسب صفوی مرحوم ساخته شده و اینچند سطر بر روی در نوشته شده است
که بعینها اینجا نوشته میشود .

بیک در امام زاده علی اکبر بن امام الهمام موسی الکاظم علیه التحیة و السلام
عمل هدایت الله بن افضل نجار تحریرا فی شهر رمضان المبارک ۹۰۰

در دیگر فی عصر سلطان الاعظم ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان
وقف هذا الباب ملک محمد بن ملک عاشور الیکائی محوطه هم دارد که طاقنماهای

خشت و گلی اطراف ان گذاشته اند متولیها میگفتند خود مان ساخته ایم اطراف
اینمو طرچند خانوار سکنه دارند که متولیهای امامزاده و بعضی رعیتها سا کنند ان
ابادی امامزاده گذشته نزدیک امامزاده دو قلعه و ده است یکی هاشم اباد یکی
جهان اباد که این هر سه ابادی یک ده است و سم قدیم از کشته است از این دو ابادی
گذشته خواستیم که بخالصهای شه سفید وغیره برویم اب رودخانه امسال بجهة
طغیان و فوری که دارد بمر و معبر خود را تغییر داده است و باینطرف افتاده و
قدری از زراعات خسرو اباد را هم گرفته است چون زمین کویر است خیلی گل و
باتلاق است بهیچوجه عبور ممکن نبود لابد برگشته در راه بر ستم اباد نواب سیف الدوله
برخورده و ستم اباد ابادی و باغ دارد از انجا بحسین اباد اکراد قراچورلو رفته
حسین اباد هم ابادی و باغ و سکنه دارد از انجا بر کند و کوه حصار خالصه امده
قلعهٔ معتبری داشته که حاجی محمد قلیخان اصف الدوله ساخته است چون مواظبتی
نکرده اند حالا خراب شده است حالا هم تعمیر شود با نچیزی باقی خواهد بود قریب
پنجاه خانوار سکنه دارد سکنه اش خواری و بومی خوار هستند
باغی در جلو قلعه دارد خالصه است بباغ رفته تماشائی کرده قدری بیمواظبتی
کرده اند بد باغی نبوده است غدغن کردم متوجه شده بیل زنی و نهال کاری نمایند
نگذارند خراب شود چند درخت زردالوی خیلی کهنه دارد غالب اشجارش مو است
تک تک انار و انجیر هم داشت از انجا هم بیرون امده امامزادهٔ دیگری دیده شد
اسمش امامزاده خلیل الله است نسبتش معلوم نشد بنای طاق و گنبد مختصری دارد
چندان کهنه و قدیم نیست امروز هم جو و زراعت خوار دیده شد جو و گندم و شلتوک

وکرچك و پنبه ماشاالله زراعتهای خوب دارد با وجود کمال بی سلیقگی و عدم ربطی که
در زراعت دارند خیلی تقل دارد از این امامزاده گذشته بقلعهٔ ارادان ملکی حاجی خانبابا خان
و سایر اولاد مرحوم میرزا محمد خان پازکی که امروز مهمان و موعودیم رفته وارد شده
شرایط پذیرائی را بجا آورده بودند بالای قلعه رفته در بالاخانه که معین کرده بودند منزل
نموده قدری صحبت داشته نهاری که تهیه کرده بودند صرف شد حاجی میرزا حسین و
سایر همراهان بحمام رفته بودند من در منزل قدری استراحت کرده وضع قلعهٔ ارادان
این است که بالای تپهٔ مرتفعی را که تقریبا تا زمین سی ذرع است مسطح کرده روی آن بنا
گذاشته چند باب خانه و حیاط ساخته اند که تمام اولاد میرزا محمد خان اینجا سکنی دارند
دالان و در سنگی محکمی دارد که اگر وقتی در را ببندند و بنا شود مجبورا باز کنند خالی
از صعوبت نیست ده پانزده باب خانه روی این تپه ساخته اند و اولاد میرزا محمد خان پازکی
جد حاجی خانبابا خان وغیره که شصت هفتاد نفرند در اینخانه ها ساکنند با اینکه ممکن بود
روی این تپه جاهای خوش منظر ساخته شود نساخته اند جز همین بالاخانه که ما را منزل
داده اند از سه سمت منظر دارد پائین این تپه تمام چهار طرفش آبادی و خانه های رعیتی است
آثار دیوار قلعهٔ قدیمی هم در اطراف آبادی پائین هست بعضی جاهاست که منهدم شده
از آنها که هست میتوان دانست که قلعهٔ معتبری بوده و این قلعه روی تپه هم ارك
این قلعه بوده است سابقا خیلی آباد بوده حالا قدری خرابست چند قطعه باغات
بزرگ معتبر داشته آنها هم خراب شده دو سه قطعه اش آباد است باقی خراب و اشجار
هیچ ندارد مگر خیلی کم تکیهٔ دارد که بعضی موقوفات هم دارد امامزاده در دامنهٔ
تپه است مسمی بسلطان شاه نظر از اولاد امام همام موسی الکاظم علیه السلام بقعهٔ

کوچکی دارد جاوخان انهم باغی است کی اشجار دارد قلیل زراعتی هم نموده اند در محرم

در تکیه تعزیه داری میکنند خرج میدهند اب انبار و یخچال قدیمی دارد هفتاد هشتاد

سال است ساخته شده اب انبارش اجری است ولی یخچال با اینکه خشتی است و موظبتی

در نگاهداری ان نکرده اند باقی و دایر است یخ هم دارد از اینجماعت تمنا کردم که

امسال از اکاهگل کنند کاروانسرای خشتی میرزا محمد تقی ساخته است زوار منزل میکنند

سردری هم دارد بد کاروانسرائی نیست

این ده ارادان دویست خانوار جمعیت دارد که تقریبا ششصد هفتصد نفر نفوس ان

میشود پای تخت و معتبرترین دهات خوار است چند باب دکان خبازی سنگکی

و قصابی و بزازی و غیره هم دارد نان بسیار بسیار خوب دارد یکمن و چهار سیر تبریز

پانصد دینار است اهل اینجا یعنی پازکیها زبان معمولی خودشان ترکی است و فارسی را هم

خوب تکلم میکنند میرزا ابو القاسم برادر حاجی خانبابا خان کرد قراکهر چهار سالی اورده

باصرار تمام تعارف کرد ناچار قبول کردم عصر همان اسب را سوار شده بگردش دهات و

زراعات سمت مغربی ارادان رفته اول بدهی که مسمی بقلعه خرابه و خالصه است رفته

رعایای این ده سی خانوار و کرد قراچورلو هستند حاصل خیلی خوبی دارند میان قلعه

رفتم قلعه کوچکی از بناهای قدیم دارد که خراب است ولی سکنه دارد بیرون قلعه هم خانه

ساخته اند تکیه هم دارند مختصر اشجاری از توت و انار و انجیر دارند مشهدی خانبابا

نام کردی که هشتاد سال داشت امده خیلی اظهار رضایت و تشکر از اینعهد فرخنده و میمون

داشت و از عهود سالفه شکایت از تعدی و خرابی میکرد از انجا گذشته بقریه پاده رفته

اصل اسم این ده پائین ده است چون از سمت مغرب از این ده که میگذرد خاک خوار است و لی

آبادی نیست جزء ده نمک است جمع دیوانی ندارد بعلاوه جدید است از آنجا تا پائین ده
نامیده اند قلعه پاده هم مثل پائین وارادان بلند و روی تپه واقع شده است بیست
و دو سه ذرع ارتفاع دارد ولی بناهای روی آن خیلی قدیم و تنگ و تار است خیلی
کهنه تر از آن دو قلعه است اطراف تپه از اول زمین تا بالا دو تا دور علامت دیوار
خیلی عظیمی است با تپه بوده است دورش را دیوار گذاشته اند و تسطیح کرده اند و
جا ساخته اند و مأمنی بوده است یا اول دیوار را کشیده بعد خاک ریخته اند شق اول
بهتر است اطراف تپه را از پائین هم حفر کرده اند اطاقهای کوچک درست نموده اند
پائین تپه هم همه طرف خانه و آبادی است یکصد خانوار رعیت دارد اربابی و مال خورده
ملاک و ساکنین همانجاست یکصد و پنجاه خروار جمع دیوانی دارد حمام و یخچال و تکیه
هم دارد باغات داشته خراب شده است اشجار دارد ولی کم امامزاده اینجاست اسم
شریفش سلطان ابو سعید پسر حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام است
گنبد و ایوان محکمی دارد ساختمان قدیم است گفتم سفید کنند رعایا را هم گفتم حتما
دیوارهای آن را کاهگل نمایند امامزاده باروحی است رعایای این ده بومی خوارند از
پاده گذشته از سمت پائین قلعه رو بارادان مراجعت شد خرابه دیده شد اسمش کفشگران است
آبادی و سکنه ندارد ولی کشت و زرع و جمع دیوانی دارد از آنجا هم گذشته خرابه دیگر دیده
شد گفتند حصار مهدی است آنجا هم مثل کفشگران سابقا اینجاها همه آباد و با سکنه
بوده است حالا غالب دهات خوار از خالصه و اربابی خراب و بلاسکنه شده رعایای
سایر دهات که دایر و آباد است می آیند اینجاها کشت و زرع نموده مالیاتش را میدهند
خلاصه معاودت بارادان شد مجددا صعود بقلعه نموده شام خورده ببام رفته تا صبح

بروی بام بسر برده امروز هوای صبح خوب بود بعد قدری باد و لزیده شدت
وضعف داشت عصر هوا قدری گرم شد شب صاف و خوب شد عصر در
گردش دو مار خیلی بزرگ زرد که یک ذرع متجاوز قد داشتند در سر راه دیده
شد نورالله خان کشیکچی و ابقاعده و رسم ایلاتی خودشان نصف کرده هر نصف را
بطرفی انداخته مرا از میان آن رد کردند گفتند خیلی شگون است و مرا مجبور داشتند
باینحرکت

روز یکشنبه ۱۳ صبح برای گردش زراعتهای دامنه و دیدن رودخانه ازادات
سوار شده روانه شدیم همراهان و خوار بها همه بودند اول از دهی گذشتیم مسمی
بجمال آباد و عیش کرده مرا چو ولواست آبادی و مختصر اشجاری دارد بقدر هشت
خانوار میشوند زراعت خوبی دارند از آنجا گذشته خرابه دیده شد اسمش را گفتند
ده قاضی است آبادی ندارد ولی مزرعه دارد زراعت میکنند و مالیات میدهند
خرابه دیگر مسمی بقلعه چیک آنهم بشرح ایضاً از آنجا هم قدری گذشته بدهنه رودخانه
رفتیم در دهنه رودخانه دو ده واقع است یکی سمت مشرق اسمش ده سرابست
آبادی و ... دارد و ده دوازده خانوار رعیت دارد یکی سمت مغرب اسمش سراب رود است
چهار پنج خانوار رعیت بیشتر ندارد از ده سراب هم گذشته وارد دهنه شده تماشای
رودخانه و بندهائی که بسته و مشغول بستن بودند و نهرهائی که سوا کرده اند نموده
آن رودخانه از آن جای فیروزکوه است که برودخانه ماجر داخل شده محاذی اواسط جلگه
خوار و جنوب وارد جلگه خوار میشود

بند ... سنگ آب وارد آبش گل آلود است و گذران تمام خوار از این رودخانه

مشود

میشود یک قنات در خوار نیست و منحصر بهمین رود خانه است با این تفصیل خیلی از جمع
اب زیاد امده بجنگلهای کرسنان و نیستان پائین جلگه خوار میرود از انجا بکویر جندق
بیابانک میرود خواستیم داخل دهنه شده اب راه نداد سمت مغربی رودخانه در همان اول
دهنه بالای تپه امامزاده است از آب گذشته بالا رفتیم امامزاده را زیارت کردیم اسمش
شاهزاده حسین پسر امام موسی کاظم علیه السلام است بقعهٔ مختصری دارد قدیم است
چشم انداز خوبی دارد قدری باد و دوربین تماشای جلگه و داخل دهنه را نموده بقدر دو هزار
ذرع اندهنه در پای کوه بنای قلعه خرابه دیده شد که برج و باروی معتبری داشته بالای
کوه از دو طرف برجهای خیلی محکم دیده شد که از سنگ و گچ ساخته بودند اسمش بن هلم است
در سابق در تاخت و تاز افاغنه و ترکمه مامن اهل خوار بوده است که هر وقت بر انها
میتاختند خود شانرا در اینقلعه نگاهداری میکرده اند از امامزاده مراجعت نموده
در سرا رود که همان دهنه در سمت مغرب رودخانه واقع است برای نهار پیاده
شده بالای قلعه رفته در اطاق مختصر و عتیقی که مال کربلائی علی نام متولی امامزاده است
منزل نموده این قلعه هم بلند است

روز دوشنبهٔ چهاردهم امروز بخیال تماشای دهات و جنگل و خانه‌ها و صانلوها
صبح بسیار زود تقریبا دو ساعت بدسته مانده سوار شده بقلعهٔ خسروآباد
مشهور بمحمد اباد رفته قلعهٔ انجا را دیدم قلعهٔ قدیمی دارد که دیوارش خیلی ضخیم و
محکم بوده است قدری از سر دیوار خراب شده اثر خانه های قدیم هم در داخلهٔ
قلعه هست سپردم وسط از قلعه را مسطح کرده باغ نموده درختکاری و مشجر نمایند
قلعهٔ جدیدی در جنب همین قلعه محمد خان نایب الحکومهٔ سابق بنا گذاشته است

منزل

مشتمل است بر حیاط اندرون و بیرون و طویله و باربند و ابنیه اینجاها را اگر دیوانی
قدری تعمیرات کاهگل مالی و ناودان داشت سپردم تعمیر کنند هم این بنا خراب
نشود هم رعیت آورده اینجا سکنی داده اسباب آبادی شوند از محمدآباد بیرون آمده
حاجی میرزا حسین را برای تعیین حدود خواجکی خالصه و محمودآباد رعیتی فرستادیم
سایر همراهان را هم بمنزل امروز که قشلاق است فرستاده خود و دو سه نفر از
اصانلوها و قدری آب برداشته روانه شده رو بجنوب حرکت نموده بعضی دهات را
دیده تحقیق حالاتش را کرده بتپه سفید خالصه که در قشلاقهای اصانلو واقع و
شکایت از عمل اینجا داشتند رفته اینجا خالصه هم زمینش بهتر و قوتش زیادتر از سایر خالصه‌های
اینجاست و زراعتی که اینجا دیده شد در هیچ ده اربابی و خالصه‌جات دیده نشد
مختصر آبادی و اشجار و پانزده خانوار رعیت دارد ولی خوار بها بعد را اینکه در وسط
اصانلو واقع و نصفه کاری از آنها میکنند زیر بار اجاره داری اینجا نمیروند و بین الله
محق هم هستند اصانلوها هم قبول اجاره داری اینجا را نمیکنند بدو وجه یکی آنکه حالا
هرچه از اینجا بعمل آید میبرند و چیزی نمیدهند ثانیاً رسم اینجماعت نیست که
مهرشان را بپای کاغذ اجاره نامه بزنند بخیال خودشان میگویند این تکلیف
برای ما مالیات و جمع دیوانی خواهد شد ولی کلیتاً از بابت مهر زنی و شرارتی است
که دارند اگرچه عموم ایلات همینطورند اما این طایفه اختصاص دارند چرا که علاوه بر شرارت
کمال تزویر و ناپاکی را دارند خلاصه از تپه سفید با امامزاده اصانلوها رفته پیاده
شده تماشائی کرده از یک محوطه که یک جریب زمین است دو بقعه خشت و گلی است
که تقریباً بیست سال است بنا کرده اند اسم یکی را میگویند شاهزاده محمد و دیگری

شاهزاده مراد است این دو امامزاده در اوقات هر زنگی و شرارتهائی که در عرض سال میکنند پامال دیوان را میخوروند یا حکمی که رسانی فی مابینشان است صادر میشود مأمن و حصن حصینشان است آنجا اجتماع نموده با تفنگ و یراق حاضر شده یاغی میشوند و اسمش را بست میگذارند متولی این امامزاده هم قدری دوغ آورده پذیرائی نموده انعامی باو داده شد

بعد سوار شده رو بمشرق از زیر خانه‌های اصانلو حرکت نموده این خانه‌های اصانلو که معروف بقشلاق است از زیر امامزاده ذوالفقار که منتهای زمینهای مزروع خوار است همه جا باریک خط شروع میشود و عرض زیاد ندارد غالبا باریک خط نهایت دو خانه عرض دارد و همه جا قشلاقهای خود شان از حد ملک مزروع خوار و جنگل قرار داده کاهی شدی کرده بالا از کشیده میان زمین مزروع افتاده اند این خط خانه‌های اینطایفه امتداد دارد تا زیر فریه سرزه که اینهم پائینتر این دهات بلوک قشلاق است آنجا تمام میشود این جائی که اسمش را جنگل گذاشته از خانه‌های اصانلو بپائین تا یک فرسخ بعضی جاها اکثر بعضی جاها بیشتر نی زار است ولی بوته‌های نی کوچک است که گوسفند میخورد و گوپر هم نیست بسیار مستعد و قابل زراعت است و بعضی قطعاتش را اکثر خود اصانلوها شکافته و کاشته اند حاصل خیلی ممتاز و خوب شده است از نی زار بپائین تا سه فرسخ بعضی جا کمتر بعضی جا بیشتر کرستان است این کرستان هم طوری نیست که مانع از آباد کردن زمین باشد بجهت اینکه بوته‌های گرش خیلی کوچک است و میتوان قدری زحمت کشید و آنجا را آباد کرد از کرستان بپائین کویر است اینطایفه حالا پانصد خانوار هستند شتر و مادیان و گاو و گوسفند زیادی

دارند ولی همه بییلاق خودشان که در فیروزکوه است رفته‌اند معلوم نشد چه قدر
مال دارند وی هم رفته بقدر سی خانوار از اینها دیده شد که از بابت بی‌بضاعتی
وجمع کردن محصول اینجا مانده‌اند و بییلاق نرفته‌اند وضع خانه‌های اینها ابن است
هر کدام سه چهار گودال حفر نموده دیوار گلی خیلی کج و معوجی دوران گذاشته
طاقش را با هر چوبی که رسیده است پوشانیده‌اند خودشان و مادیان و گاوشان
در این اطاقها منزل نموده سه چهار محوطه کوچک هم پهلوی هم دورش را دیوار گذاشته
برای گوسفندهاشان قرار داده و غالب اینها هر کدام در جلو خانهاشان محوطه‌های
بزرگ و کوچک را دیوار کوتاهی گذاشته اسمش را ئوروق گذاشته آب زیادی اینجا می‌بندند
چمن میشود اسبهاشان را هم اینجا می‌بندند تعلیف میکنند بعد از دیدن جنگل و
قشلاقات طایفه اصانلو بیکلوک و یکان افتاده دهات و زراعات آنجا را هم دیده از
بلوک قشلاق سردراور ده قدری از دهات آنجا را هم دیده ساعت شش وارد منزل که
قشلاق است شده از شدت گرمی هوا و مگس زیادی که این ده دارد هیچ قسم استراحت
بعمل نیامد عصری بیرون آبادی رفته قدری گردیده مراجعت بمنزل نموده شب
بالای بام خانه آقا نصرالله تا ساعت پنج از شب گذشته نشسته خوابیدم چون شب
آخر است احیا می‌دارند عمل بقا پای سنوانی را کن رانده تا تمامی کارهای محمد جعفرخان
تمام کرده هر کس کاری داشت انجام شد

روز سه شنبه پانزدهم صبح از قشلاق اول طلوع آفتاب حرکت نموده بطرف ایوانکی
آمدیم محمد جعفرخان نایب الحکومه و حاجی خانباباخان و ابوتراب خان و میرزا ابوالقاسم
و میرزا محمدتقی و جمعی از رؤسای خوار باقرالله خان ایل بیگی اصانلو و ساری خان پسر

جلیل خان و چند نفر از سوارهٔ قراسوران اصانلو بمشایعت آمدند یک میدان از
قشلاق دور شده حضرات را معاودت داده مجدداً بمحمد جعفرخان و سایرین سفارشات
لازمه در جمع آوری محصولات و نظم ولایت و راه و آسودگی رعیت بعمل آمد با همراهان
روانه شدیم راه بتفصیلی است که در رفتن بخوار نوشته شده از سرحد خوار خارج
شده بجلگهٔ ورامین افتادیم زراعات ایوانکی برخلاف زراعات خوار همان خضرت
و طراوت است که زمان رفتن دیده شد هوا خوب و در کمال اعتدال است چهار
ساعت از دسته گذشته وارد بخانهٔ که سابق منزل کردیم منزل شد

خلعت سرداری برای محمد جعفرخان نایب الحکومه خوار از شهر خواسته بودم در
ایوانکی رسید بلافاصله فرستاده شد عصری اعراب سرهنگی کرد و جلگهٔ ایوانکی
ساکنند آمدند و اظهار داشتند که ده نفر شتر ما را بیست روز است طایفهٔ
زرگرها بسرقت برده اند و آیندت هرچه تفحص و جستجو نموده اثری از شترها نشده
ولی تا حال آنچه تفحص کرده بودند از سمت ییلاقات بوده گفتم بسمت قم و ساوه و زرند
رفته جستجو کنند هرجا سراغ کردند بیابند بگویند که بهر اداره راجع باشد اظهار
شود و احقاق حق بعمل آید باز عربهای مذکور با اهل ایوانکی منازعه و گفتگوئی
داشتند قرار اصلاح آن داده شد

روز چهارشنبه شانزدهم صبح طلوع آفتاب از ایوانکی بسمت ورامین برای سرکشی
شوران شوش آباد خالصه که تیول امین السلطان است حرکت نموده وقت بیرون آمدن
از آبادی ایوانکی از خرابه های قدیم ایوانکی عبور نموده یک آثار عظیم قدیمی دیده
شد که بنای آن را با سنگ و گل و خیلی محکم نموده اند گفتند ایوانی بوده است که در زمان

سلاطین عظیم الشان کیان ساخته شده وآنقریه را بهمین واسطه ایوان کی نامیده اند
حالا از کثرت استعمال ایوان کیف میگویند بعضی ایوانک هم میگویند امامزاده و
(ترتیب بهمین خرابی است کاروانسرای قدیمی)
قبرستان قدیمی هم دارد دیگر سلاطین صفویه ساخته اند قدری خرابی بهم رسانده
تعمیر نکرده اند باز افتاده زوار در جلو کاروانسرا و غالبا در خانه های ده منزل
میکنند خلاصه از اینجا خارج شده بعد از طی دو فرسخ و نیم راه که همه کویر است
از مزروعات بهنام سوخته شده

وضع آنکه وارامین پنج بهنام است یکی بهنام بوربور است که به بهنام سوخته مشهور است
یکی بهنام فجر است یکی بهنام عرب یکی بهنام پازکی یکی بهنام سیل سپر است وجه
نسبت بهنام ها باین اسامی برای سکنه هر بهنامی است که هر اهل ساکن است باسم
آن طایفه و اهل مشهور است ووجه تسمیه بهنام بوربور ببهنام سوخته این است که کوهی است
مشهور بقراقاچ بالای این بهنام واقع و محل تکوین سن که حیوانی پرنده و سبز رنگ و آفت
زراعت است در این کوه است واول که حرکت میکند باین بهنام ریخته حاصل و اتمام
میکند بعد از آنکه هر علاجی کرده اند مفید نیفتاده است از قراریکه میگویند نادر
شاه افشار حکم کرده تمام زراعت این بهنام را آتش زده سوزانیده اند که سن تمام شود
باینجهت از آن وقت بهنام سوخته میگویند از دهات مفصله عبور نموده

شورقاضی اربابی — قره تپه خالصه — مندکان اربابی — کهریزک اربابی
افرین خالصه — شترخوار خالصه — حصارمهنی خالصه — محمودآباد اربابی
خورده ملاک — محمودآباد حاجی بهاءالدوله — غیاث آباد اربابی
جلیل آباد خالصه — بام اربابی — زواره بید خالصه — قونشلک زواره اربابی

جامه کاران اربابی این خالصه یوسف آباد اربابی شوران شوش آباد خالصه
تیول امین السلطان در اینکه هداوند نشین است رحیم خان هداوند با ریش سفیدهای
هداوند آمده پذیرائی کردند در خانه رحیم خان در حسینیه که خودش ساخته است
پیاده شده ساعتی توقف کرده نهاری صرف شد بشوران شوش آباد آمده ساعت
شش وارد شده در باغ شوش آباد پیاده شده باد مغربی که بباد شهریار مشهور است
بشدت هرچه تمامتر وزیدن گرفته غبار و طوفان سختی شروع نموده خیلی اذیت کرده
مجال گردش نمیداد عصر از باغ بیرون آمده اطراف آبادی و خانه های رعیتی و قلعه قدیم
و سر قنات گردش نموده بدو سه اطاق اربابی که در کنار رود خانه شهمی اینجا واقع است
آمده چون اطاقها خیلی قدیم و کهنه ساز است جانو و کنه دارد نشد آسایشی بعمل
آید بالای بام و جاهای دیگر هم باد مانع بود بالاخره بهزار مرارت جلو همان اطاقها چادر
آفتاب گردانی که همراه بود بسعی و اهتمام و سلیقه حاجی میرزا حسین زدند شب را
در اینجا بسر برده التزام از بابت بیل زدن باغ از باغبانها گرفته و بسایر کارهای
اینجا رسیدگی شد

شوران شوش آباد دو آبادی است که فاصله آنها دو هزار ذرع بیشتر نیست شوران
قلعه دارد و چهار پنج خانوار رعیت در آن قلعه ساکن است باغ و اشجاری ندارد
شوش آباد قلعه خوبی دارد که مرحوم حاجی میرزا آقاسی کشیده سردر و انبار مختصری
دارد سه چهار خانوار سکنه در میان قلعه است ولی در خارج قلعه و اطراف باغ
خانه های زیاد است که سکنه دارد بعضی خوش نشین و بعضی زارع اند و روی هم
رفته پنجاه شصت خانوار سکنه از شاهسیون رعیت شده اند باغ بسیار بزرگی

دارد که امین السلطان انداخته و آباد کرده اند

اشجار آن شبرنجی و نارون و زردآلو و گوجه و انار و انجیر و هلو و غیره است

همه رسیده و خیابانهای باغ را سایه انداخته و مصفا نموده. و این باغ اندرون

سواد عظیمی شده یک رشته قنات معتبر دارد که الآن یک سنگ آب دارد

بقدر دو ویست سیصد قدم بالای باغ آفتابی میشود و این باغ شده از باغ

خارج شده بزراعت میرسد قطعه چمنی هم دارد که کفایت گاوهای این ده را میکند

طرح مختصر عمارتی که سه چهار اطاق باشد و بتوان درآمدن این ده منزل نمود

در پهلوی باغ کشیده شد که انشاءالله همین امسال بنّا از شهر فرستاده ساخته

شود که منظر اینعمارت باغ باشد طویله و بار بند و انبارگاه هم ندارد

در قلعه طرح کشیده شد که ساخته شود و این رعیتهای پهلوی باغ بروند

بمیان قلعه منزل کنند که هم قلعه آباد شود هم خانه های کثیف اینها از پهلوی

باغ برداشته شود

امروز عصر چند نفر هداوند و بوربور و سایر ایلات آمده مطالبی که داشتند

اظهار نموده رسیدگی و احقاق حق شد عموم ایلات و امین از موقوف نمودن

شتر از دربایجان دعاگوی وجود مسعود سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا

فداه بودند چون در زمستان گذشته از بابت کی علف مالهای ایلات تمام شده

و هرقدر باقی بود نهایت فلاکت را داشت با بیمه با وجود که رفتن که رایه کرایی که داده

میشد از موقوف شدن آن نهایت مشعوف و شاکر و دعاگو بودند اسباب خرابی

در شوش آباد که مال حاجی ملا یوسف ارکی بود و بعد خرابه از امین السلطان از

ورثه او خریده اند و همانطور خرابست این دو آبادی هیچکدام حمام ندارد و برای آبادی هر چه هیچ چیز بهتر از حمام نیست نهایت لزوم را دارد

روز پنجشنبه هفدهم طلوع آفتاب سوار شده رو بامامزاده جعفر علیه السلام حرکت کرده از میان چمن شوران شوش آباد عبور نموده در منتهای اراضی شوران شوش آباد چشمه ایست که بگل کشتی مشهور است ببلدیت حاجی میرزا حسین بتماشای آنجا رفته گودال بسیار عمیقی است از قراریکه میگویند هرچه و هر قدر ریسمان انداخته اند بمنتهای آن رسیده است آب میجوشد بالا میاید

قناتی هم مرحوم حاجی میرزا آقاسی در آورده که بقدر یکچارك آب از دهنه خارج شده داخل این آب شده بطغیان میرود و قتی که از گودالها خارج میشود قریب یك سنك و نیم آب دارد دو سه قنات از پهلوی اینجا یعنی خیلی نزدیك حفر کرده اند آب اینجا را کشیده والا باید خیلی آب داشته باشد جانورهای آبی از لاك پشت و غیره دارد باید ماهی آبی هم داشته باشد از اینجا گذشته بزیارت امامزاده جعفر علیه السلام مشرف شده زیارت و دعای ذات اقدس ملوکانه نموده بنای بقعهٔ این امامزاده در زمان شاه طهماسب صفوی شده ارتفاع داخل گنبد بیست ذرع میشود ازارهٔ حرم کاشی خوبی است ازان ببالا گچ است در منبتی دارد که باسم شاه طهماسب رقم شده تاریخش سنه ۱۵۵ هجری است ضریح خوبی دارد باز هم در منبتی دارد یك رواق و یك ایوان دارد که ایوانش خیلی عالی است خاقان مغفور ایوان را تعمیر کرده کتیبهٔ کاشی باسم خودش رقم زده است صحن هم از بناهای خاقان است دو درخت سرو در صحن دو طرف ایوان است ارتفاعش هفده هیجده ذرع میشود درختهای خیلی خوبی است چند

درخت توت و نارون هم دارد امامزاده جعفر ده بیست قصبهٔ معتبری است حمام
دکان و خانه‌های خوب دارد مردمش خیلی شریر هستند هر چندی یک مرتبه
نزاع و هرزگی میکنند اینقصبه در دامنه تپه واقع شده باغات زیاد دارد خلاصه
از امامزاده و قصبه خارج شده بسمت شهر ورامین روانه شده رسیدیم بشهر
ورامین آثار بسیار بسیار عظیمی ملاحظه شد که چشم را خیره میکرد پرسیدم
گفتند قلعهٔ ارج است بآنسمت حرکت کرده برای تماشای آنجا رفته اینقلعهٔ بسیار
عظیمی بوده است که بروج زیاد داشته وضع آن مربع مستطیل است که طولش از
شمال بجنوب است عرضش از مشرق بمغرب برجهای سمت جنوب را شماره کردیم
سی و شش برج است و فاصلهٔ هر برجی ببرج دیگر باید بیست و پنج ذرع باشد
یک دروازه داشته خندق هم داشته که حالا با وجودیکه پر شده است باز هم
بتفاوت از یک ذرع و دو ذرع عمق دارد داخل قلعه مسطح است ولی بناهای قدیم
داشته از بس کاوش کرده و عقب دفاین گشته و گاو بسته و آب انداخته اند همه را
با زمین مساوی نموده اند از قراریکه حاجی میرزا حسین میگفت اینجا را جریب زده
داخل قلعه هزار جریب است دیوار اینقلعه را تماماً از خشت ساخته اند هر خشتی
نیم ذرع عرض و نیم ذرع طول و یکچارک قطر دارد و این دیوارها اینمدت مدید که
خدا میداند چقدر است باران خورده و خراب شده است بطوریکه مانند
تپهٔ بزرگی است که از دو طرف دامنهای وسیع دارد با وجود این الآن از اینجای دیوار
که از خشت است تا سطح زمینهای زیر دامنه پانزده ذرع هست خارج قلعه از سمت
مشرق بلندیها دارد که معلوم میشود خارج قلعه هم خانه و آبادی بوده است

دو قنات از میان این قلعه حفر کرده اند یکی خالصه است و دیگری اربابی محلاّت

این آثاری است که هر قدر بنوشته شود از آن عظیم تر است از اینجا گذشته بشهر

ورامین رفته شهر ورامین حالا هم قصبه معتبری است ولی شهر معظمی بوده آ ست

آثار و علامات قدیم خیلی دارد امامزاده متعدد دارد گنبد و بقعه های عظیم

خیلی دارد بزرگتر این آثار اینجا مسجدی است که خیلی نقل دارد بتماشای اینجا رفته

صحن بزرگی داشته است که خراب شده و زارعین کلیه ویرانش کرده زرع میکنند

صحن کوچکی حالا باقی است اول که وارد میشود جلو خان آن ایوانی است خیلی مرتفع

و عالی که با آجر تراش و کاشی معرق ساخته اند ارتفاعش پانزده ذرع میشود بالای

درگاه با کاشی برجسته باسم سلطان ابو سعید بهادر خان رقم شده تاریخش

هفتصد و بیست و دو است وارد صحن میشوی هر چهار سمت طاق داشته یکطرفش

منهدم شده سه طرفش باقی است ایوان عالی جلو گنبد است که ارتفاع آن پانزده

ذرع میشود این ایوان هم از آجر تراش و کاشیهای خیلی ممتاز و گچ بری که مثلش

دیده نشده است این ایوان را از گچ خطهای خیلی خوش وضع بیرون آورده باسم

شاهرخ شاه پسر امیر تیمور رقم شده است داخل گنبد میشود محوطه ایست که ده

ذرع در ده ذرع میشود ارتفاع طاق این گنبد بیست ذرع متجاوز است محراب و

اطراف محراب را گچ بری کرده اند صورتهای مرغ و غیره بیرون آورده اند خطوط

خفی و جلی ثبت کرده اند سوره جمعه را در کتیبه های داخله گنبد و ایوان جلو

از گچ بخط خفی و جلی ثلث بیرون آورده اند از حیثیت بنائی و کاشی کاری و گچ بری

طوری است که عقل خیره میشود آدم اگر چهل روز توقف نموده مشغول تماشا

باشد سیر نمیشود اطراف صحن مسجد هم شبستان است که یکطرف منهدم است
باقی هست ولی خیلی شکسته و خرابست دو دفعه اب سیل از نهر عمراباد خالصه
تعدی کرده باینمسجد افتاده است که تا دو ذرع از این بنا چندی در اب بوده است
بعلاوه کاشیهای اینجا را تا هر قدر میتوانسته اند کنده برده فروخته اند علاوه
بر این بچه های ده سنگها انداخته که خطوط و گچ بریها را خراب کنند کمال بی احترامی
باین بنای عظیم محکم شده و میشود این بنا با این خرابی از غالب بناهای دنیا امتیازش
بیشتر است حفظ اینمسجد خیلی لازم است قلعه مرتفع بسیار محکمی هم بفاصلهٔ
دویست سیصد ذرع از مسجد واقع است که دیوارش کمتر خراب شده خندق و
بارو و خیلی اسباب حفظ داشته که هنوز هم باقی است از قراریکه معلوم میشود این
قلعه ارک اینشهر بوده است از سطح زمین تا بالای دیوار قلعه که الان باقی است بیست
و پنج ذرع میشود خیلی افسوس خوردم که بواسطهٔ رفتن شهر و دوری راه فرصت تماشای
این بناهای عظیم را نداشتم بلکه تماشای یک بنای اینجا کاملاً نشد خلاصه در باغی
بنها افتاده جمعیت زیادی از اهل اینجا جمع بودند جلو این باغ تکیه بوده است بنای
این تکیه هم از همان زمان است درخت چناری دارد که ده ذرع اطراف ان میشود از
شهر ورامین بیرون امده براه افتاده روانهٔ شهر شده سه ساعت بغروب مانده وارد
زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام شده زیارت کرده شکرانه سلامتی
بجا اورده از اینجا بطرف شهر روانه شد الحمد لله تعالی بسلامت و سعادت با کمال
تشکر وارد دار الخلافهٔ ناصره شده دهاتی که امروز دیده شد از اینقرار است

انشوش اباد با مامزاده جعفر　　دارند قاجار　　شوران خالصه　　چاله سور دارابی

قراکرد اربابی سنا ودلنا اربابی محمدآباد عرب مصطفی‌آباد اربابی آزاد امامزاده

جعفر تازاویهٔ مقدسه فتح‌آباد اربابی کهک اربابی قلعه سین اربابی

ده ماسین اربابی معین‌آباد اربابی ده وین اربابی ده شریفهای اربابی

حصارک خالصه عسکرآباد خالصه سعدآباد قاجار خالصه نوکلاته اربابی

خیرآباد اربابی کهریزک اربابی طالب‌آباد خالصه عمرآباد خالصه خواجه ولی

اربابی شهر و وامین اربابی دین و باجک خالصه جعفرآباد اربابی ریحان‌آباد

اربابی کاظم‌آباد اربابی قاسم‌آباد اربابی خیرآباد خالصه گل‌تپه اربابی

موسی‌آباد اربابی پوینک خالصه داودآباد خالصه باقی‌آباد اربابی

فردیس اربابی فرچیک اربابی گل‌تپه اربابی مهی‌آباد اربابی شمس‌آباد اربابی

طالب‌آباد اربابی قلعه نو خالصه فیروزآباد خالصه تقی‌آباد اربابی

زراعت این دهات از گندم و جو و صیفی آنچه دیده شد بسیار خوبست و هیچ آفتی

ندارد و زیاد کاشته شده است آب فراوان همه نهرها از خالصه و اربابی مملو از

آب و خیلی سبز و ریان است

خوار جلگه ایست در پانزده فرسخی دار الخلافه طهران از سمت مشرق واقع شده طول

آن از شمال بجنوب ده فرسخ و عرض آن از سر دره تا ده نمک نه فرسخ حد شمال آن کوه

فیروزکوه است که آنهم از شعبات کوه البرز است حد جنوبی آن سیاه کوه معروف

حد مغربی کوه سر دره و کوه دوازده امام مسیله و حد مشرقی آن کوه گوکر است

تمام

تمام این جلگه قابل ابادی و زراعت است ولی نقد که حالا اباد است و زراعت
میشود دو فرسخ از طول و پنج فرسخ از عرض است که تمام قرا و مزارع خوار در این قدر
از اینجلگه واقع است و تفصیل قرا و مزارع از قراری است که نوشته میشود
از این قرا و مزارع اغلب مخروبه است چه از دهات اربابی و چه خالصه که ابادی ان
ویران شده و رعیت ان متفرق شده حالا بهمان اسم عمل میشود اب این جلگه رودخانه
غازان چای فیروزکوه است که با رودخانه موج دماوند متصل شده از محاذی وسط
جلگه رو بجنوب جاری است و تمام اب این جلگه منحصر بهمین رودخانه است و یک
رشته قنات در اینجلگه نیست چشمه هم ندارد و گذران تمام مردم از این اب میشود
در بهار و تابستان که اب گل است در گودالها و دهاتی که اباد و معتبر است اب انبارها
ساخته و اب در اینجا انداخته صاف شده میخورند این اب کفایت تمام زراعت اینجا را
کرده انچه فاضل ابست و از اراضی مزروع خارج میشود بزمینهای نیزار و گرستانی
کرده و در اراضی مزروع واقع است و قدر از اینجا بکویر داخل شده میرود بکویر جندق
و بیابانک منتهی میشود اگر در این اراضی قنات حفر شود اب خوب میدهد دهات
و مزارع اینجا تماما زیاده از هشتاد قریه نمیشود شانزده از ان خالصه و باقی اربابی است
از شانزده خالصه شش خالصه ان سکنه و ابادی دارد باقی نه قلعه و نه سکنه و نه
ابادی و اشجار بهیچوجه ندارد ان شش خالصه هم باز دو خالصه اش مثل اینست که
نداشته باشد بجهت اینکه ابادی ندارد و سکنه ندارد و رعیت این خالصجات را
در وقت بذر و کاری بدهات اربابی حواله میدهند که فی الواقع تحمیل بر انهاست
از دهات اربابی هم بقدر چهل قریه ان اباد و سکنه دارد ولی بتفاوت است ده سه

خانواری هم دارد صد خانواری هم دارد باقی دهات اربابی هم مخروبه و بلاسکنه است
زمین کمال استعداد و قابلیت برای عمل آوردن هر قسم از نبات دارد با اینکه درخت
و اشجار در این صفحه خیلی کم است یعنی بطوری کم است که معدود است هر قسم درخت
از او قتی که ملاحظه کنند از حیثیت طراوت و زیادی بار و دوام و صفا دخلی بدرخت
هیچ نقطه ندارد همینطور گندم و جو و سایر حبوبات را اگر در اینجا با کمال بی سلیقگی و بی
مواظبتی زرع میکنند دخلی بجاهای دیگر که دیده شده ندارد مثلاً رسم است که در
هرجا زمین را وقتی که میخواهند زراعت کنند اول زمین را آب داده بعد گاو زده
شخم نموده بذر را با کمال سعی کاشته بعد از آن روی زراعت را ماله زده بعد از ماله
کنده میزنند بعد از آن با کمال دقت و اهتمام آب میدهند که آب قوی نباشد تخم را
از جای خودش بجای دیگر ببرد در این ناحیه هیچکدام از اینها بعمل نمیاید همینقدر
دو سه بیله زمین را شخم بسیار مختصری میزنند که در واقع شخم نیست روی زمین را خط
میکشند که فاصله هر خطی از یکچارک بیشتر است آنوقت بذر را پاشیده آب میدهند
در آب دادن هم مواظبتی ندارند مثل اینکه در غالب زراعتهاشان دیده شد که
همیشه آب در پای زراعت ایستاده است و بعضی از زراعتگاهها را بواسطه پستی
و بلندی هیچ آب نگرفته است و در وقت حصادی هم عمله از سمنان و جاهای دیگر
آمده اجرت گرفته حصاد میکنند و در وقت ضبط هم بواسطه نداشتن رعیت خیلی
از محصول تفریط میشود همینطور در وقت کاشتن بذر بواسطه نبودن ضابط و کدخدا
بذر را تمام نمیکارند این است که غالباً مباشرین اینجا باقی دار و همیشه اوقات آه و ناله
دارند و همه این عیوبات از نداشتن رعیت است و نداشتن رعیت هم از نداشتن قلعه

وابادی است رعیت که نمیتواند در صحرا منزل کند لابد خانه میخواهد غالبا رعایا
از سمنان وجاهای دیگر باین ناحیه امده چون خانه وقلعه ندارد نمیمانند معاودت
میکنند وهمینطور مباشرین اینجا از طایفهٔ اوصانلو وسایر طوایف شکایت داوند که
محصولات را میبرند انهم از بابت بی رعیتی است البته گندم وجو وکاه که در صحرا
بی صاحب ریخته باشد هر کس میبرد خاصه ایلات که مال واحشام دارند گندم برای
خودشان وکاه وجو را برای مالشان لازم دارند چون رعیتی ومستحفظی در سر خرمنها
نیست میبرند اگر رعیت داشته باشد نمیگذارد یک دانه از گندم وجو را کسی
ببرد مثلا خربوزه وهندوانه وخیار وبادنجان وگرمک واز این قبیل صیفیها هیچ
زرع نمیکنند وحال اینکه اگر بکارند هم خیلی زود عمل میاید وهم بسیار خوب
میشود انچه عجالة برای ابادی این ناحیه لازم است قوت دادن رعیت اینجاست
اعتقاد این بنده این است که در هر خالصهٔ یک قلعه ودر هر قلعهٔ چهل خانه بسازند
ویک حمام واب انبار بسازند ورعیت اورده بنشانند مخارج این قلعه ها هم منتها
با حمام واب انبار دویست وپنجاه الی سیصد تومان بیشتر نیست بعد از انکه رعیت
زیاد شد هم سواد پیدا میکند هم بذر تمام وخوب کاشته میشود هم ابیاری بقاعده
میشود هم ضبط محصول باوجود رعیت خیلی خوب میشود شنیدم سابقا قرار داده
بودند که ایل اوصانلو را از این نواحی کوچانده بجاهای دیگر ببرند وسکنی بدهند جهت
شکایت اهل خوار بوده است عارض شده بودند که محصول خوار را ایل اوصانلو
میبرد وعمل دیوان زمین میخورد اینطور راست که عارض شده بوده اند ولی تدبیر
ان کوچاندن ایل نبوده است بجهات عدیده یکی اینکه اینطایفه پانصد خانوارند

و چهل پنجاه هزار احشام از اسب و شتر و مادیان و گاو و گوسفند دارند هیچ جا
کفایت چراگاه احشام اینها را نمیکند مگر خوار که از زمینهای مزروع بپائین تماماً
علفهائی است که برای مال خوب است و بس ثانیاً قریب چهار هزار شتر دارند که غله
خوار را چه مال انبار دیوان و چه مال رعیت که برای فروش حمل بدار الخلافه میشود
با شتر اینطایفه حمل میشود اگر این شتر در اینولایت نباشد لابد آمدن جنس اینجا
بطهران مشکل خواهد شد انوقت شتر دار ولایات دیگر آمده خریداری نموده
حمل بولایات دیگر میکنند بطهران وارد نمیشود و اسباب شکست کار نان طهران
میشود ثالثاً اگر اینطایفه را بجاهای دیگر ببرند لابد باید متفرق و تخته قاپو کنند
حالا دویست سوار بدیوان میدهند انوقت نمیتوانند داد بعلاوه وقتی که متفرق
شدند همه قسم دزدی و هرزگی میکنند حالا که در یکجا جمع هستند باوجود و بس
مفسد و بهیچوجه شرارت و دزدی نمیکنند رابعاً در زمان سابق که همیشه باینجا
تاخت آورده غارت مینموده اند خاقان شهید آقا محمد خان اینطایفه را آورده اینجا
سکنی داده و دفع شر که شده است اگرچه الحمد لله در اینعهد فرخنده که کسی را
یارای تجاوز و تعدی از حد و حدود خودشان نمانده است ولی باز بودن اینطایفه در این
جلگه بهتر است منتها تعدی و تجاوز اینها بردن محصولات خوار است این نیز از
بابت هرزگی اینطایفه است از بابت بی رعیتی و بیصاحبی محصولات است چاره
همین است که قلعه های خالصه را ساخته رعیت آورده ساکن کنند وقتی که رعیت
زیاد شد و دور سر هر خرمن اقلاً یکنفر یا دو نفر رعیت حاضر بود او صاحبانش بهیچوجه تعدی
نخواهد کرد و نمیکند اگر اینقلعه ها ساخته شود و سکنه پیدا کند مسلماً هر قدر

کرحالا عمل اینجاست انوقت دو برابر خواهد شد مشهور است که هوای خوار بسیار
بد و مورث مرض نوبه است هوای خوار بسیار خوب است و از غالب بلوکات که
دیده شده بهتر است ولی چون ابادی اینجا کم است و اشجار ندارد بد هوا است اگر
اشجار زیاد غرس شود هوای اینجا بسیار خوب خواهد شد که از اغلب جاها بهتر
باشد رعیت خوار بعد از وضع ایلات اوصانلو و ایلکانی و اکراد قراچورلو و نفر
و عرب خواری پانصد خانوار میشود این پانصد خانوار بعضی پازکی و بعضی سمنانی
و بعضی بومی قدیم خوار هستند ایلات هم علیحده فقره بفقره نوشته شده اگرچه موقع ممیزی
و حاضر نبودند بر ییلاقات رفته بودند ولی روی هم رفته ایلات هم نهصد و پنجاه
منتها یکهزار خانوار بیشتر نمیشد

صورت اسامی قرا و مزارع بلوکات ناحیه خوار و تشخیص ابادی و خرابه و سکنه انها بتاریخ شهر جمادی
الثانیه لوی ئیل سعادت تحویل ۱۲۹۷

ناحیه خوار چهار بلوک است که هر بلوکی مشتمل بر چند قریه و مزرعه خالصه و اربابی است و کلیته هشتاد
و یک قریه و مزرعه با سکنه و بلاسکنه است

بلوک اول از سمت طهران قشلاق است بیست و یک قریه و مزرعه است

خالصه سه قریه

نوده ابادی و سکنه ندارد — ملک خالصه
لجران ابادی و سی خانوار سکنه دارد — ملک خالصه
ساروق ابادی و سکنه ندارد — ملک خالصه

اربابی هیجده قریه

قشلاق ابادی معتبر و قلعه قدیم و حمام و یخچال و کاروانسرا و طاحونه دارد و شصت خانوار سکنه دارد

کهک آبادی و سکنه ندارد سنارد آبادی و سی خانوار سکنه دارد شاه مباق آبادی

مختصری و ده خانوار سکنه دارد قشلاق حاجی آقا محمد آبادی مختصر و هشت خانوار سکنه دارد

ملک آباد آبادی و سکنه ندارد و اصانلو زراعت میکنند ذوالفقار آبادی و سکنه ندارد

یخران آبادی و سکنه ندارد یخران قربانعلی آبادی و سکنه ندارد ساروزن آبادی

و سکنه ندارد ابوترابخانی آبادی و سکنه ندارد کرند آبادی مختصر و ده خانوار سکنه

دارد فروز آبادی و ده خانوار سکنه دارد حسین آباد آبادی و بیست خانوار سکنه دارد

نوده حاجی محمد آبادی مختصری و پنج خانوار سکنه دارد نوده عباسعلی سه خانوار سکنه دارد

فیکان قلعه خرابه دارد سکنه ندارد عباس آباد سکنه و آبادی ندارد لاریجان

آبادی و بیست خانوار سکنه دارد

رئیس بلوک قشلاق ابوترابخان پسر رضا حسینخان پازکی خواری است چاپارخانه دولتی خط خراسان

در این بلوک و صدر قریه قشلاق است

بلوک دوم از طرف طهران ریکان است بیست و یک قریه و مزرعه است

خالصه دیوان سه خالصه است

کوشک آبادی و اشجار و تکیه و کاروانسرا و یخچال و حمام و سی خانوار سکنه دارد دو امامزاده دارد یکی

امامزاده طاهر یکی امامزاده مطهر ملک خالصه

کودوان قلعه و آبادی ندارد امامزاده دارد مستی و مشهور به برهان الدین سلطان زاده دو سه

خانوار متولی در جنب امامزاده سکنی دارند نیم خالصه

رشمه آبادی و سکنه ندارد آثار قلعه قدیمی دارد که مخروبه و بلاسکنه است نیم خالصه

ملیجان آبادی و سکنه ندارد نیم خالصه خواجکی آبادی و سکنه ندارد نیم خالصه

اربابی هیجده قریه و مزرعه دارد

ریکان قلعهٔ قدیمی دارد مخروبه است ولی سکنه دارد خارج قلعه هم خانه و باغ و یخچال و حمام دارد هفتاد خانوار سکنه دارد

ناساو قلعهٔ قدیم و ابادی و سکنه دارد سی خانوار الکائی سکنه دارد باغ هم دارد

حصارک قلعه و باغ و اسیا و بیست خانوار سکنه دارد مرحوم حاجی اقا محمد بنا کرده است

قاطول علیا ابادی و سکنه و حمام و یخچال دارد

قاطول سفلی ابادی و سکنه دارد

قاطول کرد ابادی دارد سکنه ان اکراد قراچورلو است

قاطول امامزاده ابادی مختصر و سکنهٔ قلیلی دارد

این چهار قاطول متصل بیکدیگر است و یکصد خانوار سکنه دارد

کوشک شاه نظر ابادی مختصر و ده خانوار سکنه دارد

قشلاق محمد ابراهیم ابادی و پانزده خانوار سکنه دارد قشلاق قوجه اقا مخروبه و بلا سکنه است

محله باغ اثار قلعهٔ قدیم دارد مخروبه و بلا سکنه است خرابه شهر اثار قدیم دارد مخروبه و بلا سکنه است

اتشگاه ابادی و سکنه ندارد قشلاق محمد علی اقا ابادی و پانزده خانوار سکنه دارد

مندولک ابادی و سی خانوار سکنه دارد محمد اباد نوابی ابادی و ده خانوار سکنه دارد

قشلاق حاجی محمد سکنه و ابادی ندارد سعد اباد جلیل خان ابادی و سکنه ندارد

اوصانلو زراعت میکند

رئیس بلوک ریکان حاجی اقا محمد امین الرعایای خوار بوده مرحوم شده حالا برادر او حاجی علی و پسرش اقا فتح الله و سایر بستگان او هستند

کنه دار ۱۰

بارزی
ترکی و معنی
خوابگاه است

بلوک سیم از طرف طهران بارزی است بیست و چهار قریه و مزرعه است

خالصهٔ دیوانی پنج خالصه است

بارزی عمارت اربابی و خانه‌های رعیتی و حمام امین السلطان ساخته است ده خانوار سکنه دارد بلک خالصه

ده سلطان آبادی نداشته امین السلطان سه باب خانهٔ رعیتی ساخته اند بلا سکنه است بلک خالصه

حسین اباد اکراد قراچورلو سکنی دارند چهار آبادی متصل بهم است پنجاه خانوار سکنه دارد بلک خالصه

شر سفید مختصر آبادی و ده خانوار سکنه دارد بلک خالصه

فند قلعهٔ خرابه دارد بلا سکنه است نیم خالصه

خسرو اباد مشهور بمحمد اباد قلعه کهنه دارد خراب نشده قلعهٔ جدیده عمارت و انبار و طویله محمد خان

نایب الحکومه ساخته است ولی بلا سکنه است نیم خالصه

اربابی نوزده قریه و مزرعه است

(نواب سیف الدوله)

رستم اباد ملکی سلطان محمد میرزا آبادی و اشجار و چهل خانوار سکنه دارد

آلوک ملکی ایضاً بلا سکنه است قلعه مخروبه دارد. جهان اباد قلعه و باغ و شش خانوار سکنه دارد

امامزاده علی اکبر آبادی و ده خانوار سکنه از متولی امامزاده و رعیت دارد بنای بقعهٔ امامزاده زمان

صفویه است

هاشم ... ی و باغ و ده خانوار سکنه دارد ده لا آقا اسمعیل آبادی و پانزده خانوار سکنه دارد

قشلاق غلامعلی مختصر آبادی و پنج خانوار سکنه دارد قلعه چک قلعه و باغ و آبادی و بیست خانوار سکنه دارد

حسن اباد آبادی و باغ و پنج خانوار سکنه دارد ارجلان آبادی و هشت خانوار سکنه دارد

دزماوان مخروبه و بلا سکنه است ناروهه آبادی و پانزده خانوار سکنه دارد

بنه کوه آبادی مختصری و هفت خانوار سکنه دارد سرارود قلعهٔ کهنه بلندی و سه خانوار سکنه دارد

ایضاً

آینتا مشهور به ده سراب آبادی و باغ و ده خانوار سکنه دارد

بن هلم مشهور بخرابه شهر واقعه در دهنه رود خانه فیروزکوه آثار قدیم زیاد دارد ولی بلا سکنه است

سلمان آبادی مختصری و شش خانوار سکنه دارد محمود آباد جلیل خان و صانلو آبادی و سکنه ندارد

قراپیه ایضا آبادی و سکنه ندارد

بلوک بازی رئیس مشهوری ندارد نایب الحکومه های خوار در اینجا منزل میکنند و اغلب قشلاقات

اوصانلو در این بلوک واقع است

بلوک چهارم از طرف طهران ارادان است پانزده قریه و مزرعه است

خالصه دیوانی پنج خالصه مفروزا

هشت قریه و مزرعه است

چهار خالصه

هشت بادین چهار باب خانه امین السلطان ساخته و سکنه دارد

کند و کوه حصار قلعه بزرک و باغ و پنجاه خانوار سکنه دارد

کهن آبادین مخروبه و بلا سکنه قشلاق اعراب خوار است فروان خرابه و بلا سکنه است

یک خالصه علی آبادین محل اکراد قراچورلو است

قلعه خرابه آبادی و باغات و سی خانوار سکنه دارد مهدی آباد آبادی و ده خانوار سکنه دارد

علی آباد آبادی و پانزده خانوار سکنه دارد جمال آباد آبادی و هشت خانوار سکنه دارد

اربابی هفت قریه و مزرعه است

ارادان قلعه [illegible] دارد خانه های اربابی و رعیتی و حمام و یخچال و آب انبار و تکیه و دویست

خانوار سکنه دارد تلگرافخانه دولتی در این ده است

پاده قلعهٔ مرتفع و باغات و حمام و یخچال و یکصد خانوار سکنه دارد بقعهٔ امامزاده سلطان ابو سعید اینجاست

قلعه چك خرابه و بلاسکنه است کفشگران مخروبه و بلاسکنه است

حصار مهدی خرابه و بلاسکنه است شهرآبادین خرابه و بلاسکنه است

ده قاضی خرابه و بلاسکنه است

رئیس این بلوك حاجی خانبابا خان امین الرعایای خواف است سایر اولاد میرزا محمد خان پازکی در این قریه ساکنند و قریب شصت نفر میشوند

ایلات سکنهٔ خواف

طایفهٔ اوصانلو پانصد خانوار طایفهٔ ایلکانی دویست خانوار طایفهٔ کرد قراچورلو دویست خانوار طایفهٔ نفر سی خانوار طایفهٔ اعراب پانزده خانوار

انتهی

پوشیده نباشد که در این اواخر ژنرال اسپنبیکی با کمال دقت و تحقیق عرض و طول شهر مشهد را معلوم کرده و گفته است که عرض شمالی این شهر از خط استوا سی و شش درجه و هفده دقیقه و بیست و پنج ثانیه میباشد و طول شرقی آن از رصد خانهٔ گرینویچ پنجاه و نه درجه و سی و شش دقیقه و بیست و شش ثانیه و شش ثالثه است

